

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تبیین رشد اقتصادی

پروژه تحقیقات جهانی

به کوشش: گری مک ماهون، لین اسکوایر

ترجمه: دکتر علی سرزیم، سعید شجاعی

دفتر مطالعات برنامه و بودجه

مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی

تبیین رشد اقتصادی: پروژه تحقیقات جهانی/ به کوشش گری مک‌ماهون، لین اسکوائر؛ ترجمه علی سرزعی، سعید شجاعی. - تهران: مجلس شورای اسلامی، مرکز پژوهش‌ها، ۱۳۹۲.

۳۶۲ ص: جدول، نمودار. - (مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی؛ ۱۳۹۲/۱۱۶)
ISBN: 978-600-6350-22-6: ۱۱۰۰۰ ریال

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیپا.

کتابنامه.

۱. رشد اقتصادی -- مقاله‌ها و خطابه‌ها. ۲. سیاست اقتصادی -- مقاله‌ها و خطابه‌ها. ۳. اقتصاد کلان -- مقاله‌ها و خطابه‌ها. ۴. اقتصاد سیاسی -- مقاله‌ها و خطابه‌ها. الف. سرزعی، علی، مترجم. ب. شجاعی، سعید، مترجم. ج. مجلس شورای اسلامی. مرکز پژوهش‌ها. دفتر مطالعات برنامه و بودجه.

ت۲/HD۷۵

۱۳۹۲

این کتاب ترجمه‌ای از اثر ذیل است:

Gary McMahon and Lyn Squire (Eds.) (2003). *Explaining Growth; A Global Research Project*, This is IEA Conference Volume No. 137, England, Palgrave Macmillan.

عنوان: تبیین رشد اقتصادی؛ پروژه تحقیقات جهانی

به کوشش: گری مک‌ماهون، لین اسکوائر

ترجمه: دکتر علی سرزعی، سعید شجاعی

ناشر: مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی

نوبت چاپ: اول، پاییز ۱۳۹۲

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۱۱۰۰۰۰ ریال

مسئولیت صحت مطالب کتاب با مترجمان است.

کلیه حقوق برای مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی محفوظ است.

فهرست مطالب

سخن ناشر	۱
مقدمه مترجمان	۳
پیشگفتار	۵
فصل اول تبیین رشد: پروژه‌ای تحقیقاتی در سطح جهانی	۱۳
گری مک‌ماهون، لین اسکوائر	
مقدمه	۱۵
۱-۱ شرح پروژه و ترتیب مطالب کتاب	۱۷
۱-۱-۱ فاز اول: بررسی‌های منطقه‌ای	۱۷
۱-۱-۲ فاز دوم: مطالعات کشوری	۱۸
۱-۱-۳ سازمان‌دهی مطالب کتاب	۱۹
۱-۲ نتایج اصلی و عمده فصول موضوعی	۲۰
۱-۲-۱ منابع رشد	۲۰
۱-۲-۲ عوامل اقتصاد خرد و رشد	۲۲
۱-۲-۳ بازارها و رشد	۲۳
۱-۲-۴ اقتصاد سیاسی رشد	۲۵
۱-۲-۵ فصل پایانی	۲۷
۱-۳ تحلیل تمایزدهنده: روش‌شناسی و داده‌ها	۲۸
۱-۳-۱ قوانین، استثناها و وابستگی‌های متقابل	۲۹
۱-۳-۲ عملکرد رشد	۳۳
۱-۳-۳ روش تحلیلی	۳۵
۱-۳-۴ داده‌ها	۳۶
۱-۳-۵ تحلیل حساسیت	۴۱
۱-۳-۶ عدم تطابق بین سرمایه‌گذاری و رشد	۴۳

- ۱-۳-۷ کشورهای دارای رشد بالا و یا رشد پایین ۴۳
- ۱-۳-۸ کشورهای دارای رشد متوسط ۴۴
- ۱-۳-۹ مقدار و بهره‌وری سرمایه‌گذاری ۴۵
- ۱-۳-۱۰ دسته‌بندی کشورها بر مبنای میزان سرمایه‌گذاری و بهره‌وری ۴۶
- ۱-۴ نتیجه‌گیری‌ها و آموزه‌هایی برای مطالعات کشوری ۵۱
- منابع و مآخذ ۵۳

فصل دوم منابع رشد کلان در مناطق در حال توسعه: آیا هنوز تعداد پرسش‌ها بیشتر از پاسخ‌هاست؟ ۵۵

چارلز سی. سولودو، جونگیل کیم

- مقدمه ۵۷
- ۲-۱ چارچوب حسابداری رشد کلان ۵۹
- ۲-۱-۱ شواهد ۶۴
- ۲-۲ تحلیل مقایسه‌ای منابع رشد بین مناطق: رگرسیون رشد بین کشوری ۷۶
- ۲-۲-۱ شرایط اولیه مهم است ۹۱
- ۲-۲-۲ متغیرهای بنیادین رشد و متغیرهای غیرسیاستی مهم‌اند ۹۳
- ۲-۲-۳ سیاست‌های [اقتصادی] و نهادهایی برای رشد، در زمره عوامل اصلی‌اند ۹۶
- ۲-۳ نتیجه‌گیری: آموزه‌های مقایسه‌ای فراگرفته شده و موضوعات پیش رو ۱۰۴
- منابع و مآخذ ۱۱۴

فصل سوم عوامل تعیین‌کننده رشد سطح خرد در سراسر جهان ۱۱۹

سرگئی گوریف، جواد صالحی اصفهانی

- مقدمه ۱۲۱
- ۳-۱ مروری بر عوامل خرد تعیین‌کننده رشد در اقتصادهای عضو نشده در سازمان همکاری و توسعه اقتصادی ۱۲۴
- ۳-۱-۱ خانوارها ۱۲۴
- ۳-۱-۲ بنگاه‌ها ۱۲۶
- ۳-۱-۳ یافته‌های اصلی مقالات منطقه‌ای ۱۲۹

۱۲۹.....	خانوارها ۳-۱-۳-۱
۱۳۳.....	بنگاه‌ها ۳-۱-۳-۲
۱۳۶.....	۳-۲ چگونگی مشارکت خانوارها در رشد اقتصادی
۱۳۷.....	۳-۲-۱ پس‌انداز
۱۴۱.....	۳-۲-۲ عرضه نیروی کار
۱۴۴.....	۳-۲-۳ باروری و سرمایه انسانی
۱۵۵.....	۳-۳ بنگاه‌ها
۱۵۶.....	۳-۳-۱ توسعه کسب‌وکار کوچک
۱۶۲.....	۳-۳-۲ بنگاه‌های صنعتی بزرگ
۱۷۰.....	۳-۳-۳ سناریوهای رشد
۱۷۱.....	۳-۴ نکاتی به‌منظور جمع‌بندی
۱۷۳.....	منابع و مآخذ

فصل چهارم بازارها و رشد ۱۷۹.....

استپان جورادجا، جانت میچل

۱۸۱.....	مقدمه
۱۸۵.....	۴-۱ بازارهای مالی
۱۸۵.....	۴-۱-۱ سازوکارهای رشد
۱۸۶.....	۴-۱-۱-۱ پس‌انداز
۱۸۶.....	۴-۱-۱-۲ هدایت منابع
۱۸۷.....	۴-۱-۱-۳ بازتخصیص منابع
۱۸۷.....	۴-۱-۲ ابعاد بازار
۱۸۸.....	۴-۱-۲-۱ زیرساخت بازار
۱۸۹.....	۴-۱-۲-۲ اهرم‌های سیاستگذاری
۱۹۰.....	۴-۱-۲-۳ نقش آفرینان
۱۹۳.....	۴-۲ بازارهای کار
۱۹۳.....	۴-۲-۱ سازوکارهای رشد
۱۹۳.....	۴-۲-۱-۱ تولید سرمایه انسانی

۱۹۶	 تخصیص نیروی کار	۴-۲-۱-۲
۱۹۷	 بازتوزیع نیروی کار	۴-۲-۱-۳
۱۹۸	 ابعاد بازار	۴-۲-۲
۱۹۸	 زیرساخت بازار	۴-۲-۲-۱
۲۰۲	 اهرم‌های سیاستگذاری	۴-۲-۲-۲
۲۰۳	 نقش آفرینان	۴-۲-۲-۳
۲۰۴	 بازارهای منابع طبیعی	۴-۳
۲۰۷	 بازارهای محصول	۴-۴
۲۱۱	 چهار داستان رشد	۴-۵
۲۱۲	 آزادسازی یا باز بودن [تجاری]	۴-۵-۱
۲۱۴	 آسیای شرقی و منطقه اقیانوس آرام	۴-۵-۱-۱
۲۱۶	 جنوب آسیا	۴-۵-۱-۲
۲۱۸	 توانایی واکنش در برابر شوک‌ها	۴-۵-۲
۲۲۰	 اروپای شرقی و آسیای میانه	۴-۵-۲-۱
۲۲۳	 صحرای آفریقا	۴-۵-۲-۲
۲۲۳	 کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا	۴-۵-۲-۳
۲۲۴	 آسیای جنوبی	۴-۵-۲-۴
۲۲۵	 آمریکای لاتین و حوزه کارائیب	۴-۵-۲-۵
۲۲۶	 نفرین منابع طبیعی	۴-۵-۳
۲۲۷	 کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا	۴-۵-۳-۱
۲۲۹	 رشد پایین مستمر	۴-۵-۴
۲۳۳	 نتیجه‌گیری	۴-۶
۲۳۵	 منابع و مآخذ	

فصل پنجم اقتصاد سیاسی رشد: درس‌های فراگرفته شده و چالش‌های پیش رو ۲۴۱

میکائیل کاستانهیرا، هادی صالحی اصفهانی

۲۴۳	 مقدمه	
۲۴۴	 نظریه‌های اقتصاد سیاسی رشد	۵-۱

۲۴۴.....	۵-۱-۱	مروری بر نظریه‌های موجود
۲۴۹.....	۵-۱-۲	ایجاد رانت و به چنگ آوردن آن
۲۵۴.....	۵-۱-۳	رانت‌ها و نهادها
۲۶۱.....	۵-۱-۴	اصلاح سازوکارهای توزیع رانت
۲۶۴.....	۵-۲	کاربردها و شواهد آماری
۲۶۶.....	۵-۲-۱	اقتصاد سیاسی و عوامل تعیین‌کننده رشد بلندمدت: نهادها، منابع و عوامل بیرونی
۲۶۶.....	۵-۲-۱-۱	نقش نهادها
۲۷۱.....	۵-۲-۱-۲	نقش مواهب طبیعی
۲۷۳.....	۵-۲-۱-۳	بی‌اطمینانی‌های بیرونی
۲۷۷.....	۵-۲-۲	رشد گذرا و نقش شرایط اولیه
۲۷۸.....	۵-۲-۲-۱	سرمایه انسانی اولیه
۲۸۱.....	۵-۲-۲-۲	سرمایه فیزیکی اولیه
۲۸۲.....	۵-۲-۲-۳	نابرابری اولیه
۲۸۸.....	۵-۲-۳	سیاست‌های دولتی: اقدامات و مداخلات
۲۸۹.....	۵-۲-۳-۱	عوامل تعیین‌کننده تعادل میان بازار و حکومت
۲۹۲.....	۵-۲-۳-۲	مداخله در بازار مالی
۲۹۳.....	۵-۲-۳-۳	مداخله در بازار محصول
۲۹۴.....	۵-۲-۳-۴	مداخلات در بازار کار
۲۹۷.....	۵-۲-۴	عوامل اقتصاد سیاسی تعیین‌کننده اصلاحات سیاستی و نهادی
۳۰۶.....	۵-۳	نتیجه‌گیری
۳۰۹.....		منابع و مآخذ

فصل ششم نتیجه‌گیری پژوهش‌های رشد ملی بین‌کشوری: پیشگفتاری در خصوص «خود کشورها» ۳۱۷

کنت پریچت

۳۱۹.....	مقدمه
۳۲۰.....	۶-۱ احتمال دارد آنچه که می‌دانیم، دقیقاً همان‌گونه نباشد
۳۲۰.....	۶-۱-۱ تحولات راهگشای رشد اقتصادی است؛ و این حقیقت جدیدی است که نظریات «قدیمی» از آن آگاهی نداشتند

۶-۱-۲	به‌استثنای مسئله علیت، نقش سرمایه‌گذاری فیزیکی در رشد اقتصادی کاملاً درک شده است	۳۲۵
۶-۱-۳	رشد اقتصادی را می‌توان به شکل مفیدی به «نباشت» و «بهره‌وری» تجزیه کرد	۳۳۱
۶-۱-۴	آسیای شرقی، الگویی است موفق از رشد اقتصادی	۳۳۵
۶-۲	چرا در لاستیک پنچر، همگان در ته لاستیک به دنبال سوراخ می‌گردند؟	۳۳۸
۶-۲-۱	اقتصاد سیاسی، بدون هیچ اشتباه یا ایده‌ای	۳۳۸
۶-۲-۲	عملکرد نهادی مهم است، اما آیا نهادها نیز اهمیت دارند؟	۳۴۲
۶-۲-۳	بررسی تجربی سیاست‌ها به‌عنوان قواعد مشروط اقدامات	۳۴۵
۶-۲-۴	با نرخ‌های رشد به دنبال سطح‌ها گشتن	۳۵۳
۶-۳	نتیجه‌گیری	۳۵۹
	منابع و مآخذ	۳۶۱

سخن ناشر

کتاب‌های درسی متعددی درباره رشد اقتصادی و توسعه نگاشته شده است که توصیه‌های استاندارد و یکسانی نظیر خصوصی‌سازی، رابطه تجارت آزاد و رشد، آزادسازی بازارها و پیامدهای مثبت آن را مطرح می‌کند. آنچه برای کارشناسان، دانشگاهیان، سیاست‌سازان و سیاست‌پردازان و در نهایت سیاستگذاران اهمیت دارد بررسی این مسئله است که در حوزه عمل تا چه اندازه این توصیه‌های درست اما نظری موفق بوده و تنوع اوضاع کشورها و ساختارهای اقتصادی چقدر بر عملکرد این سیاست‌ها تأثیر گذاشته است. آنچه کتاب تبیین رشد/اقتصادی را از دیگر کتاب‌های مشابه متمایز می‌کند، تأکید بر بررسی عملکرد سیاست‌ها با توجه به وضعیت خاص هر کشور است. برخلاف کتاب‌های دیگر که با بررسی نظریه‌ها شروع می‌شود و در نهایت با شواهد آماری آن را تأیید می‌کنند، این کتاب نقطه شروع خود را موردکاوی‌های کشوری و منطقه‌ای قرار داده و از تجمیع یافته‌های کشوری و منطقه‌ای، یافته‌های ارزشمند و توصیه‌های بسیاری برای دستگاه‌های سیاستگذاری عرضه کرده است.

خواننده این کتاب که از حداقل دانش اقتصادی برخوردار است در جای‌جای کتاب با یافته‌هایی خلاف انتظار و پیش‌بینی خود غافلگیر می‌شود و درمی‌یابد که تنوع تجربیات جهانی به مراتب بیشتر از آن چیزی است که در بادی امر به نظر می‌رسد. این کتاب مشحون از ایده‌ها و گزارش تحقیقات درباره نقاط مختلف جهان است که مطمئناً می‌تواند در دانشگاه‌ها مبنای انجام تحقیقات در سطوح عالی (کارشناسی ارشد و دکتری) و همچنین نهادهای سیاست‌پژوه باشد. از امتیازات این کتاب بهره‌گیری از متخصصان بومی هر کشور و منطقه به‌جای کارشناسان شناخته شده در نهادهای

بین‌المللی است که این امر موجب شده تا شناخت عمیقی از هر کشور در پس تحلیل‌ها به‌وجود آید و تحلیل‌ها فقط از پس اعداد و ارقام شکل نگرفته باشد.

ترجمه این کتاب توسط دفتر مطالعات برنامه و بودجه مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی و با نظارت علمی دکتر محمد خضری و دکتر محمد قاسمی و به همت دکتر علی سرزعی و سعید شجاعی صورت گرفته که در اینجا از همه آنها برای انجام این کار ارزنده تشکر می‌شود. امید است انتشار این کتاب زمینه انجام تحقیقات بیشتر و متعالی‌تر در حوزه کلان اقتصاد ایران را در پی داشته باشد.

دکتر کاظم جلالی

رئیس مرکز پژوهش‌ها

مقدمه مترجمان

این کتاب درواقع گزارشی از پروژه‌ای است بلندپروازانه که شبکه جهانی توسعه^۱ آن را به اجرا درآورد. در این پروژه اقتصاددانانی برجسته از کشورهای در حال توسعه، مقالاتی خواندنی درباره مناطق مختلف جهان در زمینه موضوعات مختلف تهیه کردند. پس از آن، خلاصه‌ای از هر موضوع فراهم آمد که مناطق مختلف جهان را باهم مقایسه می‌کند. مجموع این خلاصه‌ها فصل‌های مختلف این کتاب را تشکیل می‌دهد. در گام بعدی قرار بود که از یافته‌های این فاز استفاده شود و مطالعات کشوری عمیقی صورت گیرد. مخاطبان این کتاب را پژوهشگران اقتصادی، کارشناسان دولتی، دانش‌آموختگان اقتصاد و همه کسانی تشکیل می‌دهند که با پیش‌زمینه‌ای در عرصه اقتصاد کلان و اقتصاد رشد، دغدغه رشد اقتصادی کشورهای در حال توسعه - و از جمله ایران - را در سر دارند. آنچه که این کتاب را از کتاب‌های دیگر متمایز می‌کند، فرارفتن مطالب از کلیشه‌ها و دیدگاه‌های استاندارد است که در اغلب کتاب‌های متعارف رشد و توسعه یافت می‌شود. خوانندگان بی‌تردید مطالب جذاب و مفیدی در فصول مختلف آن خواهند یافت. در برخورد نخست، جذابیت کتاب برای مترجمان به‌نحوی بود که آنها را به خواندن مقالات پشتیبان سوق داد.^۲ بی‌تردید موضوعات مختلف و متعددی از این کتاب برای تحقیق در سطوح مختلف (کارشناسی ارشد و دکتری) استخراج‌شدنی است. کتاب حالت دایرةالمعارف‌گونه دارد، به این معنی که هر فصل به بعدی خاص از پدیده پیچیده رشد اقتصادی می‌پردازد و هرکس با دغدغه‌ای ویژه درباره رشد می‌تواند صرفاً فصل یا فصول خاصی را مطالعه کند.

1. The Global Development Network (GDN)

۲. این مقالات را می‌توان از سایت GDN به‌دست آورد.

با آنکه مخاطبان این کتاب اقشار خاصی هستند و نوعاً هم مسلط به زبان انگلیسی، این سؤال مطرح می‌شود که دلیل ترجمه آن چیست؟ در پاسخ، ابتدا باید گفت که اصل این کتاب به‌رحال در دسترس همه قرار ندارد - ولو همه مخاطبان نیز از وجود و اهمیت آن مطلع باشند - و حتی اگر اصل کتاب به زبان انگلیسی نیز در دسترس قرار داشت، باز هم احتمالاً خواندن آن به آینده‌ای نامعلوم احاله می‌شد؛ کمالینکه انبوهی کتاب‌های خواندنی به زبان انگلیسی وجود دارد که به‌رغم اذعان به اهمیت مطالبشان، به کناری نهاده شده‌اند. تردیدی نیست که متن ترجمه شده هر کتاب مهم انگیزه و احتمال خواندن آن را بیشتر می‌کند - البته اگر ترجمه کیفیت خوبی داشته باشد. در این کتاب، مترجمان تلاش خود را کرده‌اند تا ترجمه‌ای روان عرضه شود؛ گرچه باید اذعان داشت که ممکن است کاملاً از این لحاظ موفق نبوده باشند. علت نخست این است که ترجمه متون فنی همانند ترجمه کتاب‌های داستانی نیست؛ و گاه چه‌بسا زبان فارسی نیز آمادگی کامل و همه‌جانبه بیان اصطلاحات و مفاهیم دانش جدید اقتصاد را نداشته باشد. به‌علاوه، متن کتاب نیز به زبان انگلیسی روان و یکنواختی نوشته نشده است چرا که نویسندگان خود عموماً انگلیسی‌زبان نیستند. به‌رغم همه این محدودیت‌ها، تلاش بر عرضه متنی پیراسته و خواندنی متمرکز بوده است و قضاوت نهایی را خوانندگان کتاب خواهند کرد.

برای مترجمان که در سرزمین پرافتخار ایران زاده شده‌اند و بیشتر عمر خود را در این خاک سپری کرده‌اند، دغدغه رشد و توسعه کشور دغدغه‌ای اصیل و همیشگی است که در پس بسیاری از فعالیت‌های علمی و اجتماعی آنان - از جمله ترجمه این کتاب - قرار دارد. آنان بسیار آرزومندند و پاداش اصلی خود را در گرو آن می‌دانند که این کتاب بتواند توجه سیاست‌سازان، سیاست‌گذاران و سیاست‌مداران را به ابعاد مختلف و پیچیدگی‌های رشد جلب کند و توسعه ایران را ولو یک گام هموارتر از پیش سازد. آنان در پایان این مقدمه، بر خود لازم می‌دانند از مسئولان مرکز پژوهش‌های مجلس، خصوصاً جناب آقای دکتر قاسمی که اهمیت کتاب را دریافتند و از انتشار آن پشتیبانی فرمودند، تشکر کنند. توفیق همه آنها را در تداوم کارهای کارشناسی ارزشمند از خداوند خواستاریم.

پیشگفتار

هر کسی که سخنرانی عمومی ارائه کرده یا در چنین سخنرانی‌ای شرکت داشته است، می‌داند که عبارت «فلان موضوع نیاز به مقدمه ندارد» همیشه مقدمه‌ای را به دنبال خواهد داشت. مشکل من در اینجا اندکی متفاوت است. برای چنین کتاب مهمی از حیث نظری، می‌توان از چندین نوع مقدمه استفاده کرد. حال، مشکل من این است که از آن میان کدام مقدمه را باید ارائه کنم.

هریک از فصول اصلی کتاب، خود خلاصه‌ای است [از تحقیقات صورت گرفته]؛ و بدین ترتیب تلاش در خلاصه ساختن هر کدام کار بی‌ثمری است. گری مک ماهون و لین اسکوائر پروژه بزرگ‌تری را که این کتاب بخشی از آن است توصیف کرده‌اند، که به‌مرور کردن آن زمینه هم‌نیازی نیست. پس چندین نکته را که از پروژه و این کتاب به ذهنم رسیده است مطرح می‌کنم. اینها از آن نوع افکار و اندیشه‌هایی هستند که طبیعتاً از اقتصاددانی برمی‌آید که دورادور دستی در این پروژه داشته است، چه از طریق انجمن اقتصاد بین‌الملل و چه علایق حرفه‌ای وی که مرتبط با اقتصاد توسعه است، گرچه قطعاً حول آن نیست.

ارزش تأکید و یادآوری دارد که این پروژه کوششی است با هماهنگی شبکه توسعه جهانی که خود نیز فدراسیونی از شبکه‌های توسعه منطقه‌ای به‌شمار می‌رود که شباهت زیادی با فدراسیون‌های مؤسسات پژوهشی مستقل در کشورهای زیادی دارد. بسیاری از اقتصاددانان مهم در زمینه مطالعات توسعه، بر تلاش‌های مشترک و سازمان‌یافته‌ای که مشخصاً مهم‌ترین موضوع‌های اقتصادی‌اند که همه ما در هرجا با آن مواجه هستیم، تمرکز کرده‌اند؛ [ازجمله اینکه:] چگونه فقر کشورهای فقیر را درک کنیم، و ضمناً چگونه

وضعیتی را که خوب نیست بهبود بخشیم. چنین وضعیتی به خودی خود خوب نمی‌شود. به گفته لنت پریچت، در مقایسه کشورهای فقیر با کشورهای توسعه‌یافته، آنچه که به چشم می‌خورد «واگرایی بسیار شدید است». ابتدا فهم این واگرایی مطرح می‌شود، چون که منطقاً باید در ابتدا جای گیرد؛ و نیز از آن‌رو که نویسندگان این بررسی پیش از هر چیزی اقتصاددانان پژوهشی‌اند.

این امر بی‌درنگ در مجموعه خاصی از عناوین پدیدار می‌شود که کارها ذیل آن سازمان‌دهی می‌شوند: منابع رشد اقتصاد کلان، اقتصاد خرد رشد، بازارها و اقتصاد سیاسی. این طبقه‌بندی مبتنی بر ساختاری تحلیلی است که در بیشتر بحث‌های پرتطرف‌دار و سیاسی غایب است.

در این نوع نگاه به منابع رشد اقتصادی، از چارچوبی مشترک و استاندارد استفاده می‌شود؛ اما به فکر من چنین می‌رسد که نباید به این انتخاب به‌گونه‌ای نگرست که قصد آن محدود کردن همه کشورهای فقیر در حال توسعه درون مدل واحد است (یا دست‌کم آنها به درون مدلی محدود شوند که در ابتدا برای به‌کارگیری در اقتصاد صنعتی سرمایه‌داری پیشرفته تعبیه شده بود). در این بستر، رویکرد استاندارد بیانگر چارچوب حسابداری به‌جای چارچوب تعادلی است.

نگاه چارچوب حسابداری این حسن را دارد که توجه را به‌سمت داده‌های زیربنایی، به‌خصوص داده‌های مربوط به سرمایه فیزیکی و انسانی معطوف می‌کند. تردیدی نیست که مسائل «اندازه‌گیری» در این بین باید حل‌وفصل شوند، اما موضوعات مفهومی مهم‌تری نیز وجود دارند که روشن‌سازی و اصلاحشان ضروری است. سرمایه فیزیکی را می‌توان در مصارفی بی‌مورد صرف کرد؛ یا اینکه به خاطر فقدان نهاده‌های مکمل، به‌کارگیری آنها فاقد بهره‌وری باشد. در مورد سرمایه انسانی، تقریباً در همه جا، سال‌های مدرسه رفتن یا مخارج تحصیلات اندازه‌گیری می‌شود. هر دوی اینها به‌جای اینکه خود سرمایه انسانی باشند، نهاده‌هایی برای تولید سرمایه انسانی‌اند. بیشتر افراد از تجربه شخصی می‌دانند که برخی از ساعات مدرسه، سرمایه انسانی کمتری را در قیاس با دیگر ساعات تولید می‌کنند. اگر سنج مستقیم‌تری از انباشت سرمایه انسانی مولد در دسترس بود، چه‌بسا برخی معماها را درباره نقش تحصیلات و آموزش در رشد اقتصادی کشورهای فقیر حل می‌کرد.

چارچوب حسابداری مزیت دیگری دارد که فرایند نگرستن به شباهت‌ها و تفاوت‌های بین مناطق و سرانجام بین کشورهای منفرد را تسهیل می‌کند. منطق چنین مقایسه‌هایی لزوماً به رگرسیون‌های متداول بین‌کشوری منتهی نمی‌شود. به‌نظر من معقول است که جست‌وجو به دنبال هرآنچه که ویژگی‌های مشترک کشورهای دارای رشد سریع است صورت گیرد و برای کشورهای دارای رشد آهسته (یا به بیان دیگر، کشورهای ثروتمند و فقیر) نیز به همین‌گونه عمل شود. اما هر نوع تمرین توصیفی نمی‌تواند هر کشور را همچون نقطه‌ای روی یک تابع در نظر گیرد، که با کشورهای دیگر صرفاً در تعداد اندکی از متغیرها متفاوت باشد (البته شامل متغیرهای صفر و یک). پیشنهاد پروژه مذکور این است که به شیوه‌ای بهتر و از طریق تحلیل گسترده‌تر و فشرده‌تر به مقایسه‌های کشور به کشور پرداخته شود.

در این میان، جدی گرفتن موارد خلاف قاعده نیز بسیار اهمیت دارد. اگر در یک یا دو کشور همه متغیرها مناسب - یا نامناسب - اند و درعین‌حال به‌کندی - یا به‌سرعت - رشد می‌کنند، اشتباه است که صرفاً گفته شود: «این باید قرعه‌ای بد (یا خوب) از توزیع احتمال باشد». اقتصادهای ملی‌ای را که طی چند دهه مشاهده می‌شوند، نمی‌توان نمونه‌ای از توزیع احتمال معنی‌دار دانست. بررسی دقیق یکی از موارد خلاف قاعده می‌تواند به بینشی واقعی درباره توسعه بیانجامد. مثلاً اگر فردی، یک اسباب‌بازی کریسمس را مطابق با برگه راهنمای آن به هم وصل کند ولی موفق نشود آن را به‌کار بباندازد، احتمال دارد که کالا معیوب باشد. درعین‌حال همگی به تجربه می‌دانند که بازبینی دقیق فرایند به‌هرحال ایده خوبی است و باید کوشید سردرآورد که چرا اسباب‌بازی کار نمی‌کند.

کارکرد تجزیه و تحلیل «منابع رشد» برای کشوری معین، درواقع سعی در تخمین آن چیزی است که از منظر عینی (فیزیکی) - فنی‌شدنی است، در جایگاه و به‌مثابه محکی برای ملاحظه آنچه که از نظر سیاسی - اقتصادی به‌دست آمده است یا دست‌یافتنی است. حتی با کنار گذاشتن پرسش‌های مربوط به ناکارایی تخصیصی، باید در تفسیر نتایج این نکته را در ذهن داشت که کشورهای فقیر معمولاً در جبهه فناوری‌های شناخته شده، چندان پیشرو نیستند.

کشورهای فقیر به‌طور معمول موقعیت کشورهای عضو سازمان توسعه و همکاری

اقتصادی^۱ را ندارند، به طوری که نمی‌دانند امکانات فناوری موجود در دسترس در سال آینده، چه خواهد بود. این کشورها به احتمال زیاد مسیرشان را به سمت وضعیتی دنبال می‌کنند که از قبل اندیشده شده باشد. این امر مستلزم اقتباس فناوری‌های پیشرفته‌تر - اما موجود - و تملک سرمایه فیزیکی و انسانی مورد نیاز برای بهره‌برداری از آن و احتمالاً ایجاد زیرساخت‌های اجتماعی و نهادی لازم است.

به گمان من اگر این مسئله برحسب «رشد» قالب‌بندی شود، به نوعی بیراهه رفتن خواهد بود. کشور فقیر سعی دارد از این نقطه مشاهده‌شدنی به آن نقطه‌ای که به روشنی می‌توان دید، و یا از سطح پایین‌تر فناوری و بهره‌وری به سطح بالاتر برود. البته اگر هم موفق شود، در مسیری رشد خواهد کرد که از جایی به جای دیگر برسد، اما این مسیر اصلاً نه مسیر رشد پایدار است و نه حتی کاملاً آن چیزی است که تئوری رشد آکادمیک به آن مربوط می‌شود. با گسترده‌تر شدن مباحث مربوط به رشد در این بستر، این امکان وجود می‌داشت که چیزهای زیادی روشن شود.

در نظم منطقی، گام بعدی احتمالاً اقتصاد خرد رشد خواهد بود. اقتصاددانان خوگرفته‌اند که فردگرایی روش‌شناس باشند. تأکید اینجا بر «روش‌شناسانه» بودن است. منظور من این فرض است که هرآنچه در اقتصادی معین رخ می‌دهد، بدین‌خاطر است که برخی از کارگزاران اقدامات خاصی را برگزیده‌اند، و بنابراین رسیدن به درک کامل بستگی به این خواهد داشت که بتوان دریافت چرا این اشخاص یا خانواده‌ها یا بنگاه‌ها یا دولت‌ها اقدام به چنان کارهایی کرده‌اند. این ربطی به آن باور کاملاً متفاوت ندارد که کارگزاران براساس انگیزه‌های خصوصی محدودی عمل می‌کنند و درواقع صرفاً محدود به فناوری و قوانین تنفیذ شده می‌گردند (یعنی حداکثرسازی مطلوبیت شخصی با توجه به صرف محدودیت بودجه). هر فردگرایی روش‌شناس در داشتن این عقیده مختار است که آنچه کارگزاران در برخی از جنبه‌ها انجام می‌دهند، به صورت اجتماعی تعیین شده است و با نفع شخصی صرفاً فردگرایانه فاصله دارد.

نهادهای اقتصاد خرد بعد دیگری را تشکیل می‌دهند که براساس آن اقتصادهای منطقه‌ای یا ملی (یا محلی) می‌توانند از یکدیگر متفاوت باشند. احتمالاً مسئله اصلی در

1. Organization for Economic Co-operation and Development (OECD)

اینجا ماهیت انگیزه‌های ارائه شده به افراد، از طریق قوانین یا رسوم یا دیگر قواعد بازی است. از آنجاکه اقدامات کارگزاران منفرد موجب تولید برایندهای اقتصادی ملی می‌شود، دانستن اینکه چگونه محیط تصور شده منجر به اقدام تک‌تک کارگزاران می‌شود اهمیت دارد. این لزوماً موضوع ساده و سراسری نیست. در ادامه، چند مثال از مشکلاتی که برای اقتصاددان غیرمتخصص رخ می‌دهد ذکر می‌شود.

در یافتن اینکه نواقص و عدم تقارن‌های اطلاعاتی در کشورهای در حال توسعه به اندازه کشورهای توسعه‌یافته اهمیت دارد، چندان تعجب‌برانگیز نیست. همچنین به نظر می‌رسد که تنوع نهادها و رسوم دال بر این است که چنین نواقصی در بسترهای متفاوتی ظاهر می‌شوند و در اقتصادهایی در مراحل مختلف توسعه به شیوه‌های گوناگون عمل می‌کنند؛ و بدین ترتیب برای انطباق با ناتوانی‌های اطلاعاتی، به راهبردهای متفاوت - و به طریق اولی به انگیزه‌های متفاوت - دامن می‌زنند.

بر همین قیاس، در معرض خطر یا ریسک بودن در همه جا وجود دارد و جوامع فقیر احتمالاً محیط‌هایی خطرناک‌تر از جوامع ثروتمندند. بستر و تاریخ کشورها، گزینه‌های بسیار متعددی از نهادها و معاملات را برای بیمه شدن در برابر ریسک - و یا در غیر این صورت مقابله کردن با آن - ارائه می‌کند. این بار هم انگیزه‌های فراروی کارگزاران، به امکانات در دسترس آنها و به طرز تلقی‌ای که یاد گرفته‌اند بستگی می‌یابد. حضور فساد - چه عمومی و چه خصوصی - و روش‌هایی که در این حیطه به کار می‌رود نیز بر انگیزه‌ها - و بنابراین بر اقدامات - تأثیر خواهد گذاشت. ناظران اقتصادی بیرونی معمولاً «کارآفرینی» را تحسین می‌کنند و کسانی را که به این کار مشغول‌اند کارگزاران توسعه می‌نامند؛ اما در برخی شرایط، کارآفرینی ممکن است رو سوی هدایت شدن به سمت اخاذی و اجرای خشونت‌بار انحصار داشته باشد. احتمالاً این موضوع ریشه در انگیزه‌های مطرح شده نهادهای محلی و تلقی‌های تاریخی معین دارد. آیا وجود کارآفرینی به شکل مجرمانه از فقدان بالمره کارآفرینی بهتر است؟ البته آدمی امیدوار است که در هر کدام از مراحل توسعه گزینه‌های دیگری نیز در کار باشند. نکته‌ای که می‌کوشم بیان کنم این است که اقتصاد خرد رشد و توسعه، چیزی است فراتر از کاربرد درس‌های آموخته شده در (کتاب/ طرح) مارشال.

اهمیت سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی و نقشی که شرکت‌های چندملیتی در اینجا دارند نیز در هر محاسبه مربوط به منابع رشد مطرح می‌شود. مقوله انگیزه‌ها دوسویه‌اند. باید پرسید انگیزه‌هایی که نهادها و مقررات محلی برای شرکت‌های چندملیتی و دیگر سرمایه‌گذاران خارجی فراهم می‌کنند چیست؟ اما این را هم باید پرسید که انگیزه‌هایی که نهادها و مقررات محلی برای شرکت‌های چندملیتی و دیگر سرمایه‌گذاران و شرکت‌های خارجی فراهم می‌کنند چه تأثیری بر انگیزه‌های کارگزاران محلی می‌نهند؟ بازارها تنها سازوکارهایی نیستند که کارگزاران فردی با آنها تعامل می‌کنند، بلکه احتمالاً مهم‌ترینشان‌اند. ماهیت این بازارها - شدت رقابت، فراگیری و همه‌شمول بودن اطلاعات، نابرابری قدرت و تنفیذ قوانین - از منابع مهم انگیزه‌دهی به خود کارگزاران فردی به‌شمار می‌آید. همان عوامل بر کارایی بازار در انتقال انگیزه‌های فردی به نتایج و نیز به انگیزه‌ها از دیگر کارگزاران - و از این‌رو بر اختلالات و تأخیرها و سوگیری‌ها - حاکم‌اند.

امکان تنوع در ترتیبات بازار، گسترده است. می‌توان برای تحلیل سراغ بازارهای خرده‌فروشی رفت، یا بازارهای کار، بازارهای نهاده‌های واسطه‌ای، بازارهای اعتبار، بازارهای مسکن و بازار زمین که هر کدام دارای ترتیبات نهادی متفاوتی هستند و دلالت‌های متفاوتی نیز برای انگیزه‌ها و رفتار و برایندها دارند. بازار با چیزی فراتر از شرایط صرف ورود و درجه انحصار مشخص می‌شود. نهادهای بازار، انتظارات مشترک معینی را در حیطه رفتار ایجاد می‌کنند. اینها را باید در درک رابطه بین نهادها و برون‌دادها در نظر گرفت: کارایی، برابری و پیوند با دیگر بازارها.

جدای از این تعامل بین بازارها و همچنین انگیزه‌ها و برون‌دادها، در هر طرح اصلاحات به‌منظور توسعه، باید مشخص شود که چگونه می‌توان از میان بازارهای به هم مرتبط به پیش رفت و نهادهای موجود را نیز به کار گرفت.

آخرین موضوع کلی همانا، اقتصاد سیاسی توسعه و رشد است. در این میان چیزی فزون‌تر از تفسیر احتمالی واحد از عبارت قدیمی «اقتصاد سیاسی» وجود دارد. من فرض می‌گیرم که می‌خواهم چنین پرسش‌هایی را بررسی کنم: چه گروه‌هایی در یک کشور خاص از توسعه نفع بیشتری می‌برند و احتمالاً می‌توان پشتیبانی آنها را جدی گرفت؟ چه گروه‌هایی ممکن است - دست‌کم در کوتاه‌مدت و چه‌بسا بلندمدت نیز - زیان

ببینند، و سپس احتمالاً مخالف توسعه شوند؟ (به عبارت دیگر، هواداران و مخالفان توسعه چه کسانی هستند)؟ چه نوع کارهای جبرانی می‌توان برای زیان‌دیدگان کرد، بدون اینکه خود توسعه به مخاطره افتد؟ از منظر سیاسی، کدام اصلاحات در آغاز فرایند توسعه، شدنی هستند و کدام یک بعداً می‌توانند چنین شوند؟ پاسخ پرسش‌هایی از این دست قطعاً بستگی به تاریخ و نهادهای از پیش موجود در هر کشور و منطقه دارد، و از همین روست که بررسی‌های کشوری در این میان نقش ضروری خواهند داشت. وظیفه این کتاب طراحی برنامه‌های توسعه و اصرار ورزیدن بر آنها نیست، بلکه می‌تواند نشانه آغاز مبحثی مهم درباره آن دسته از برنامه‌های توسعه که از نظر سیاسی و اقتصادی شدنی هستند (یا دست کم گام‌های مهمی به سوی توسعه به شمار می‌آیند) باشد. از ویژگی‌های مهم و بارز پروژه مورد بحث این است که در دستان اقتصاددانان عمدتاً پژوهش‌آموخته از خود کشورهای در حال توسعه قرار دارد. امید است که ساختار این شبکه، مقایسه‌های بین‌المللی و همکاری گسترده از این دست را در پژوهش، همراه با تبادل اندیشه‌ها و روش‌ها و نتایج، تشویق و تقویت کند. این تنها نخستین بخش از آن چیزی است که همه ما امیدواریم سلسله مطالعات همکاری‌جویانه اقتصاد توسعه در تمامی انواع آن باشد. برای من و نیز برای انجمن اقتصاد بین‌الملل، مایه افتخار است که با این روند مرتبطیم.

رابرت سولو

مؤسسه فناوری ماساچوست

فصل اول

تبیین رشد: پروژه‌های
تحقیقاتی در سطح جهانی

گری مک‌ماهون،^۱ لین اسکوائر^۲

مقدمه

پروژه تحقیقاتی جهانی «تبیین رشد» تلاشی است برای دستیابی به جامع‌ترین ارزیابی‌ها از مقوله رشد در کشورهای در حال توسعه یا کشورهای در حال گذار [به مرحله توسعه‌یافتگی یا اقتصاد بازار]. این پروژه که شبکه توسعه جهانی (انجمنی متشکل از مؤسسات تحقیقاتی و سیاستگذار، که هدف آن ایجاد و به اشتراک گذاشتن و به‌کارگیری دانش چندرشته‌ای در عرصه سیاستگذاری با هدف توسعه است.) از آن پشتیبانی می‌کند، پروژه‌ای است که در عین یکپارچگی دارای حالت نامتمرکز است و طراح و مخاطب آن افرادی از گوشه و کنار جهان‌اند.^۳

تمرکز بر رشد [در اینجا] به معنی اعتقاد بر اشتباه دیرپای تلقی ثروت اقتصادی به‌عنوان معیار غایی رفاه نیست. بلکه نگاه این پروژه بر این مبناست که رشد می‌تواند فرصت استفاده مناسب از منابع را فراهم آورد، درحالی‌که رکود یا نابسامانی ممکن است قدرت عمل از کشورها را بگیرد. به‌علاوه، این پروژه مؤید این امر است که مسیرهای فراوانی به‌سوی رشد وجود دارد که برخی‌شان به بن‌بست می‌رسند و برخی دیگر به رونق و رفاه همگانی می‌انجامند. رسیدن به درک کاملی از تاریخچه رشد، مسیر صحیح پیش رو را نمایان خواهد ساخت.

1. Gary McMahon

2. Lyn Squire

۳. این پروژه از دل پروژه‌ای تحقیقاتی در زمینه رشد در منطقه جنوب صحرای آفریقا زاده شد، که سازمان‌دهی آن را کنسرسیوم تحقیقات اقتصادی آفریقا برعهده داشت.

این پروژه در دو فاز طراحی شده است. در فاز اول آن، سعی بر بررسی و کشف شباهت‌های کلی و تجارب مشابه در هریک از شش منطقه معین موجود در گستره جهان در حال توسعه است.^۱ این بررسی‌ها چارچوب فاز دوم پروژه را که متشکل از مطالعات موردی دقیق رشد در سطح کشوری است، مشخص می‌کند. این کتاب دو فاز اشاره شده را به هم پیوند می‌دهد، نتایج اصلی تحلیل‌های منطقه‌ای را به اختصار ارائه می‌کند، و با این کار زمینه مطالعات کشوری را آماده و فراهم می‌سازد.

این فصل مقدماتی نیز به‌مانند دیگر فصل‌های کتاب، دارای دو هدف اصلی است. در این فصل ضمن رجوع به فاز اول پروژه به‌منظور ارائه مهم‌ترین نتایج به‌دست آمده از آن، مسیر پیش رو در فاز دوم برای انجام مطالعات کشوری نیز مشخص می‌گردد. اما این صرفاً به معنای ذکر خلاصه‌ای از مطالب فصل‌های دیگر نیست، بلکه با بهره‌گیری از تحلیلی تمایزدهنده^۲ (که در بخش سوم به تفصیل شرح داده می‌شود)، بر دو آموزه اصلی به‌دست آمده از مطالعات منطقه‌ای اشاره و تأکید می‌شود. نخست، با وجود اینکه مطالعات منطقه‌ای در زمینه رشد می‌تواند نمایانگر عوامل مهم و تعیین‌کننده رشد باشد، این مطالعات کمک چندانی [به ما] در درک فعل و انفعالات اصلی بین متغیرهایی که نقش حیاتی در تحقق رشد پایدار دارند نمی‌کنند. دوم - و به‌تبع نکته نخست - کشورهای که از لحاظ متغیرهای اصلی و تعیین‌کننده وضعیت مشابهی دارند، اغلب عملکردشان از نظر رشد، بسیار متفاوت از یکدیگر است. مطالعات موضوعی منطقه‌ای^۳ به داستان‌هایی در سطح رفتار خرد و بازارها و اقتصاد سیاسی اشاره دارند که می‌توانند این نتایج را توضیح دهند. با این حال، ماهیت دقیق و اهمیت نسبی روابط حاکم بر موضوع را تنها از طریق انجام مطالعه در سطح تک‌تک کشورها می‌توان مشخص ساخت. سازمان‌دهی این فصل بدین ترتیب است که بخش بعد دربردارنده شرحی از پروژه و سازمان‌دهی (مطالب) این کتاب است و بخش دوم به نتایج اصلی فصل‌های دیگر اشاره می‌کند. در بخش سوم به تشریح تحلیل تمایزدهنده و داده‌ها پرداخته می‌شود و در

۱. این مناطق عبارت‌اند از شرق آسیا، جنوب آسیا، آمریکای لاتین و حوزه دریای کارائیب، اروپای شرقی و کشورهای اتحاد جماهیر شوروی سابق، خاورمیانه، شمال آفریقا و منطقه جنوب صحرای آفریقا.

2. Discriminant Analysis

3. Regional Thematic Studies

بخش پنجم نتایج تجربی ارائه می‌گردند. بخش آخر نیز دربردارنده نتیجه‌گیری‌ها و درس‌هایی برای مطالعات کشوری در فاز دوم پروژه است که درواقع به‌دست آمده از مطالعات منطقه‌ای و مطالب همین کتاب‌اند.

۱-۱ شرح پروژه و ترتیب مطالب کتاب

همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، این پروژه شامل دو فاز است که این کتاب به‌مثابه پلی میان آنهاست. فاز اول (که تکمیل شده است) دربرگیرنده تعدادی مقاله موضوعی است که در سطح منطقه‌ای انجام شده‌اند. فاز دوم که در اوایل سال ۲۰۰۱ شروع شد، متشکل از حدود هفتاد مطالعه کشوری است.

۱-۱-۱ فاز اول: بررسی‌های منطقه‌ای

هرکدام از بررسی‌های منطقه‌ای دربرگیرنده چهار موضوع‌اند. [فاز] نخست بر خاستگاه‌ها و عوامل تعیین‌کننده رشد کلان متمرکز است و سعی در فراهم ساختن خلاصه‌ای از تحلیل‌های رشد بین‌کشوری برای محققانی دارد که به مطالعات کشوری می‌پردازند. در مطالعه دوم، نقش و تأثیر بازارها در رشد بررسی می‌گردد. نویسندگان با بررسی کارکرد بازارهای اصلی، به‌ویژه بازار کار و سرمایه، به ارزیابی میزان تأثیرگذاری مثبت یا منفی آنها در عملکرد رشد پرداخته‌اند. در مطالعه سوم عملکرد آحاد اقتصادی در سطح خرد در فرایند رشد بررسی می‌گردد و با تمرکز بر خانوارها و بنگاه‌ها به موضوع‌هایی مانند پس‌انداز و مخارج خانوار برای آموزش، سرمایه‌گذاری بنگاه‌ها و بخش کشاورزی و رشد بهره‌وری پرداخته می‌شود. چهارمین مطالعه مختص اقتصاد سیاسی رشد است. بدون شک برخی سیاستگذاری‌ها عامل مهمی در ایجاد تفاوت در عملکرد رشد به‌شمار می‌آیند، مقالاتی که در زمینه اقتصاد سیاسی رشد نوشته شده‌اند در این باره تحقیق می‌کنند که چرا کشورها برخی از سیاست‌ها را به‌رغم مواجهه با شواهدی مبنی بر شکست آنها، کماکان دنبال می‌کنند.

در مطالعات منطقه‌ای، با هدف تدوین چارچوبی برای انجام مطالعات کشوری، به میزان گسترده‌ای از نوشتارها و پژوهش‌های تجربی موجود برای تأیید یافته‌ها بهره

گرفته شده و بسته به داده‌های موجود افق‌های بلندمدت سی تا پنجاه‌ساله برای انجام تحلیل‌های دقیق بر روی دوره‌های اخیر و چشم‌اندازهای آینده به کار رفته‌اند. همچنین تلاش زیادی صرف شرح و تفسیر مطالب شده است که از طریق مشخص ساختن زمینه‌هایی که بررسی و تحقیق بیشتر در آنها ضروری است و همچنین کشورهایی که از پاره‌ای جنبه‌ها نیازمند بررسی و تحلیل جداگانه‌اند، محققان را در توضیح رشد در سطح مطالعات کشوری یاری خواهد رساند.

بیش از چهل نویسنده از هر شش منطقه مورد مطالعه در فاز اول پروژه شرکت داشتند. این پژوهشگران به همکاری با یکدیگر می‌پرداختند و همچنین از کمک اقتصاددانان برجسته‌ای که برای رفع اشکال و ارائه کمک‌های تخصصی به آنها برگزیده شده بودند نیز استفاده می‌کردند.^۱ گام نهایی تحقیقات منطقه‌ای، انجام ارزیابی مستقل مقالات پیش از انتشار آنها از سوی انجمن بین‌المللی اقتصاد در سال ۲۰۰۰ در پراگ بود.

۲-۱-۱ فاز دوم: مطالعات کشوری

فاز دوم پروژه به جای موضوعات کلی منطقه‌ای به تحلیل عمیق تجارب خاص نزدیک هفتاد کشور می‌پردازد. با توجه به چهار موضوع کلی مطالعات منطقه‌ای، نویسندگان در هر کدام از مطالعات کشوری به کاوش در مورد چگونگی ایفای نقش هر موضوع در طول تاریخ آن کشور می‌پردازند. بنابراین نویسندگان نتیجه‌گیری‌های کلی را با مثال‌های واقعی - البته آن‌هم با توجه کافی به جزئیات - تقویت خواهند کرد. در برخی موارد نویسندگان به بررسی شرایطی می‌پردازند که منجر به عملکردهایی اساساً متفاوت با روندهای متداول در آن منطقه شده است. این نگاه دقیق‌تر به نمونه‌های خاص به معنای نگاهی تازه به موضوعات منطقه‌ای است.

نویسندگان دوره زمانی بین سال‌های ۱۹۵۰ تا ۲۰۰۰ را به دوره‌های متفاوت تقسیم می‌کنند و اساس این تقسیم‌بندی را وقایع مهم رخ داده در تاریخ رشد هر کشور مشخص می‌سازند. به عنوان مثال، تغییر عمده در سیاستگذاری یا کشف گسترده منابع

۱. از میان آنها می‌توان به آنگوس دیتون از دانشگاه پرینستون، رابرت سولو از ام. آی. تی و جوزف استیگلیتز اقتصاددان ارشد سابق بانک جهانی که در زمان حاضر در دانشگاه کلمبیا اشتغال دارد اشاره کرد.

طبیعی می‌تواند کشوری را در مسیری متفاوت از الگوی رشد، چه از نظر کمی و چه از نظر کیفی، قرار دهد. برای هر دوره نویسندگان ابتدا شرایط اولیه را که شامل وضعیت نهادی و سیاستگذاری برجای‌مانده از گذشته و گروه‌های سیاسی ذی‌نفع است، تصویر می‌کنند. سپس تحلیلی درباره مواردی از این دست انجام می‌گیرد: عوامل اقتصادی و رفتار آنها در برابر شوک‌های بیرونی یا درونی؛ رابطه متقابل رفتار عوامل اقتصادی و تغییرات سیاستگذاری و نهادی؛ نتیجه هر دوره به لحاظ رشد و در نتیجه هرگونه تغییر مهم در نهادها، سیاست‌ها، گروه‌های ذی‌نفع سیاسی و هرگونه تغییر مهم در دیگر شاخص‌های توسعه مانند فقر، توزیع درآمد، بهداشت، آموزش و محیط زیست.

پس از آن، نویسندگان به تشریح نتیجه‌گیری‌های اصلی حاصل از انجام تحلیل دوره‌ای می‌پردازند. این کار با تأکید بر عوامل تولیدی که در توضیح رشد کلان بیش از همه اهمیت دارند، و سیاست‌ها و نهادهایی که موجب تسهیل یا ایجاد مانع در امر انباشت یا استفاده بهینه از عوامل تولید می‌شوند، صورت می‌پذیرد. افزون بر اینها، تصویر آینده رشد کلان در کشور مورد مطالعه نیز به همراه پیشنهادها و سیاستی و نهادی مورد بحث قرار می‌گیرند. سرانجام، نویسندگان شرح می‌دهند که نتایج به‌دست آمده چگونه به روشن شدن مسائل مطرح شده در مطالعات موضوعی کمک می‌کنند. آنچه که از نتیجه‌گیری‌های به‌دست آمده از حدود هفتاد مطالعه کشوری حاصل می‌شود، نتیجه‌ای تلفیقی^۱ است که ارزیابی مقایسه‌ای رشد را که با مطالعات موضوعی آغاز شده بود مورد بررسی مجدد قرار می‌دهد و موجب تعمیق آن می‌شود. چنین تلفیقی تا حد زیادی موجب غنی‌تر شدن پژوهش‌ها و نوشتارهای تخصصی رشد - که البته هم‌اکنون نیز جامع و گسترده است - خواهد شد.

۳-۱-۱ سازمان‌دهی مطالب کتاب

این کتاب به شرح پروژه در میانه راه آن می‌پردازد. هرکدام از چهار فصل اصلی درباره یکی از چهار موضوع پوشش داده شده در مطالعات منطقه‌ای است. هدف از هریک از آنها نیز بررسی نتایج فاز اول براساس موضوع در مناطق مورد مطالعه است. بدین ترتیب،

فصول از این نظر که شباهت‌ها و تفاوت‌های بین منطقه‌ای را مشخص می‌سازند، خود دارای کاربردی مستقل‌اند. فصل آخر تلاشی است برای جلب توجه پژوهشگران مطالعات کشوری به مسائلی که در فاز اول نادیده انگاشته و یا توجه کافی به آنها نشده است.

۱-۲ نتایج اصلی و عمده فصول موضوعی

همان‌گونه که پیش‌تر هم اشاره شد، در هر منطقه مطالعه‌هایی در زمینه چهار جنبه متفاوت از رشد انجام گرفته است. فصل‌های دوم تا پنجم این کتاب به ترتیب به تحلیل منابع رشد، بازارها و رشد، عوامل اقتصاد خرد و رشد، و اقتصاد سیاسی رشد اختصاص یافته‌اند. در این زمینه به نوشتارها یا پژوهش‌های کلی موجود در زمینه موضوع مورد نظر مراجعه شده و نتایج به‌دست آمده از مطالعات منطقه‌ای نیز بر مبنای همین نوشتارها ارزیابی شده‌اند. فصل ششم در نگاهی رو به عقب پرسش‌هایی بنیادین را در مورد تفکر رایج درباره رشد و همچنین برخی از روش‌های تجربی مورد استفاده در نوشتار به‌طور کلی، و در برخی از مطالعات منطقه‌ای در این پروژه به‌طور خاص، مطرح می‌سازد. این پرسش‌ها بیش‌ازپیش بر لزوم به پیش بردن تحقیقات در قالبی فراتر از انجام تنها یک سری رگرسیون و حسابداری رشد در سطح منطقه‌ای تأکید می‌ورزند و افزون‌بر آن، تمرکز فاز دوم پروژه بر مطالعات کشوری را توجیه می‌کنند. در این بخش مباحث و نتایج اصلی هر کدام از این فصول ارائه می‌شوند. مطالبی که در ادامه می‌آیند، نه خلاصه‌ای از محتوای فصول بعد، بلکه درواقع راهنمایی برای خوانندگان در مورد ماهیت بحث‌های پیش رو هستند.

۱-۲-۱ منابع رشد^۱

نویسندگان در آغاز این فصل [فصل دوم] چنین اشاره می‌کنند: «هدف از این مقاله همانا روشن ساختن وضع موجود^۲ از طریق ارائه خلاصه که دانسته‌ها و نادانسته‌ها و آنچه که باید دانست، در زمینه منابع رشد در مناطق در حال توسعه طی چهل سال

1. Sources of Growth

2. The State of Play

گذشته است، یافته عمده نویسندگان این است که با وجود دستاوردهای درخور توجه در تأیید حدس‌هایشان از بنیان‌های رشد،^۱ باین‌حال باید پذیرفت که مسائل حل نشده در این زمینه موجب طرح پرسش‌های بی‌پاسخ متعددی می‌شود». ناگفته نماند که بخش عمده‌ای از ادامه فصل مذکور نیز به ارائه شواهد تأییدکننده همین جمله اختصاص می‌یابد.

در بخش بعدی در مورد حسابداری رشد، مناقشه موجود مبنی بر بررسی نقش دو عامل انباشت سرمایه و رشد بهره‌وری کل در تحقق رشد بلندمدت است. بااینکه شواهدی برای هر کدام از این دو دیدگاه ارائه می‌شود، اما نویسندگان تأکید می‌کنند که مشکلات مرتبط با داده‌ها و روش‌شناسی (متدلوژی) چنان جدی است که نمی‌توان چندان اعتبار زیادی برای نتایج به دست آمده قائل شد. نیز ناگفته نماند که شواهدی وجود دارد در تأیید این امر که مناطق دارای انباشت سرمایه بالاتر، رشد بهره‌وری عوامل کل بیشتری نیز داشته‌اند. اگر درستی یافته‌ای تعمیم‌پذیر باشد، می‌تواند به بحث و جدل فزاینده پایان دهد.

نویسندگان سپس به ارزیابی رویکردهای منطقه‌ای «مبتنی بر رگرسیون»^۲ در تفکیک منابع رشد می‌پردازند. جنبه مثبت موضوع این است که براساس یافته‌های آنان، در مناطق مختلف امور مشابهی اهمیت دارند که از آن جمله‌اند: شرایط اولیه، پس‌انداز و سرمایه‌گذاری در حیطه انسانی و فیزیکی، رشد جمعیت، سیاستگذاری کلان مناسب، آزادی دادوستد، جهت‌گیری بخش خصوصی، نظارت مناسب و کیفیت مطلوب نهادی، و اندازه و ترکیب هزینه‌های دولت. علاوه بر این، بعد از انجام آزادسازی [اقتصادی] همین متغیرها نیز در اقتصادهای در حال گذاری مانند اقتصاد کشورهای در حال توسعه اهمیت می‌یابند. مشکل اینجاست که در این میان همه چیز پراهمیت می‌نماید و این برای سیاستگذار، به هر حال امر نامطلوبی است. در پایان نویسندگان راجع به مقوله‌های روش‌شناسانه چنین می‌گویند: «باید دستور تحقیق پر دامنه‌ای در زمینه روش‌شناسی رگرسیون‌های منطقه‌ای آغاز گردد».

1. Growth Fundamentals
2. Regression-based

آنها در جمع‌بندی‌شان به اهمیت تحلیل‌های مبتنی بر زمینه^۱ و مطالعات موردی کشوری^۲ اشاره می‌کنند. تحلیل مربوط به منابع رشد ما را تا به همین جا می‌رساند که می‌توان در زمینه این‌گونه تحلیل‌ها، آن را نقطه بازدهی نزولی^۳ برشمرد.

۲-۱-۲ عوامل اقتصاد خرد^۴ و رشد

تمرکز این فصل [فصل سوم] بر رفتار خرد دو نوع از عوامل اقتصادی – یعنی خانوارها و بنگاه‌ها – است. نویسندگان این فصل تفاوت‌های رفتاری عوامل خرد را در مناطق و کشورهای مختلف، از نظر نحوه پس‌انداز یا سرمایه‌گذاری و نیز نوآوری و انباشت سرمایه انسانی مورد بحث قرار می‌دهند.

مستحکم‌ترین نتیجه به‌دست آمده از تحلیل خانوارها، این است که حرکت از استراتژی مبتنی بر نرخ بالای زادوولد و انباشت اندک سرمایه انسانی به‌سوی استراتژی بر پایه نرخ پایین زادوولد و سطح بالای انباشت سرمایه انسانی، امری حیاتی در تحقق رشد اقتصادی به‌شمار می‌آید. نویسندگان به تحلیل جنبه‌های مختلف این مسئله پرداخته‌اند. نتیجه اصلی و عمده به‌دست آمده این است که تا وقتی از نظر خانوارها ریسک‌های استراتژی جایگزین بیش از اندازه بالا باشد یا منافع آن بیش از حد پایین باشد، آنان کماکان بر مبنای استراتژی نرخ بالای زادوولد و سرمایه انسانی پایین به پیش خواهند رفت. به‌علاوه، معمولاً اغلب ساختار بازارها و نهادهایی که خانوارها در آنها حضور دارند، می‌توانند نوع ریسک‌هایی را که بهتر است از آنها دوری جست یا انواعی که بهتر است مدیریتشان کرد مشخص می‌سازند. در مجموع روابط بده – بستان متفاوتی که در مورد رابطه ریسک و بازده وجود دارد، موجب در پیش گرفته شدن استراتژی‌های گوناگونی در مناطق و کشورهای مختلف گردیده است.

رفتار بنگاه نیز بر استراتژی‌های کاهش ریسک تمرکز دارد و بیشتر این استراتژی‌ها بدون درکی روشن از ساختار بازار و نهادهای در محیط فعالیت بنگاه، ناکارا می‌نمایند. به‌هر حال اهمیت مقوله رانت‌جویی چه از سوی بنگاه‌ها و چه از حیث دست‌اندازی دیگران

-
1. Context Specific Analysis
 2. Country Case Studies
 3. Point of Diminishing Returns
 4. Microeconomic Agents

بر سود بنگاه، موضوع اصلی تحلیل است. بنگاه‌های کوچک معمولاً توان رشد و تعالی را ندارند، چون مالکانشان از پرداخت حق و حساب به بوروکرات‌ها و تبهکاران ناگزیرند. بنگاه‌های بزرگ نیز معمولاً در برابر تغییر ساختار مقاومت می‌کنند، چون حاضر به دست کشیدن از سوبسیدها، اعتبارات ارزان و دیگر مزایایی که به آن خو گرفته و وابسته شده‌اند نیستند. همان‌گونه که می‌توان آشکارا از وضعیت کشورهای در حال گذار مشاهده کرد، در صورت وجود محدودیت بودجه‌ای نرم،^۱ جامعه تقریباً هیچ سودی از خصوصی‌سازی نخواهد برد. تغییر ساختار مستلزم وجود انگیزه است، و در این میان استراتژی‌هایی که تمرکزشان بر باز بودن یا آزاد بودن [تجاری] و رقابت خارجی است، مفیدتر از آن‌های دیگر هستند، البته به شرطی که با زیرساخت دارای عملکرد مطلوب همراه باشند.

پرسش مهمی که باقی می‌ماند این است که آیا عوامل اقتصادی در سطح خرد باعث ایجاد تغییر در بازارها در پاسخ به رفتار خود می‌شوند، یا اینکه تغییر ساختار بازار (یا نهادها) به ایجاد تغییر در رفتار خرد می‌انجامد. چنانچه بازارها و نهادها در ایجاد تغییر پیش‌قدم باشند، این معمولاً بدان معناست که باید رفتار خرد گروه ثالثی از عوامل - که عبارت‌اند از سیاست‌مداران و مسئولان دولتی - تغییر کند.

۳-۲-۱ بازارها و رشد

این فصل [فصل چهارم] از منظر تحلیلی به دو بخش تقسیم می‌شود. در بخش نخست نویسندگان در مورد تأثیراتی که انواع مختلف بازارها (بازارهای مالی، کار، منابع طبیعی و محصول) بر رشد می‌نهند، بحث می‌کنند. تحلیل هر بازار در سه بعد «زیرساخت» (شامل عواملی مانند قوانین موجود و دستگاه قضایی)، «شکاف‌های قیمتی یا اختلالات»^۲ و «نقش آفرینان»^۳ انجام می‌پذیرد. در بخش دوم این فصل نویسندگان خلاصه‌ای از یافته‌های مطالعات منطقه‌ای را در قالب چهار سناریوی رشد که هر کدام در برخی از مناطق جهان مصداق می‌یابند، ارائه می‌کنند. این سناریوها عبارت‌اند از: ۱. اهمیت

1. Soft Budget Constraints

۲. ظاهراً در اینجا نویسنده اشتباه کرده و به جای Policy Wedge عبارت Price Wedges or Distortions را به کار برده است - م.

3. Participants

سیاست‌های باز یا آزاد بودن [تجاری]^۱؛^۲ انعطاف بازار در مواجهه با شوک‌های بزرگ؛^۳ تأثیرات بهره‌مندی از منابع طبیعی زیاد؛ و^۴ استمرار رشد پایین.

پیام جدی این فصل آن است که اصلاحات در بازار معیوب،^۲ در صورت نبود زیرساخت حمایت‌کننده و همچنین در صورت وجود گروه‌های ذی‌نفع قوی بهره‌بردار از رانت ناشی از انحرافات، معمولاً نمی‌تواند به افزایش کارایی و رشد منجر شود. برای مثال، باز کردن درهای اقتصاد کشور به روی تجارت خارجی تنها در صورتی منجر به جذب گسترده سرمایه‌گذاری خواهد شد که اگر زیرساخت‌های فیزیکی همچون جاده‌ها و نیروی برق، یا زیرساخت قانونی همچون الزام به اجرای قراردادهای و حاکمیت عمومی قانون و نظم، فراهم و مهیا باشد. تجارب ناهمسان اقتصادهای در حال گذار - که بیشترشان تا حد زیادی در به روی تجارت جهانی گشوده‌اند - نیز این استدلال را کاملاً تأیید می‌کند.

به همین ترتیب، چنانچه اختلالات بازار تا مدتی حضور و تداوم داشته باشد، بهره‌مندان از رانت‌های ناشی از این اختلالات حاضر به دست کشیدن از آنها نمی‌شوند و در برابر اصلاحات موضع‌گیری می‌کنند. این حالت دوم به‌ویژه زمانی اتفاق می‌افتد که انحراف موجود به‌منظور حمایت از یکی از بنگاه‌های تحت مالکیت دولت باشد - که معمولاً نیز چنین است. به‌علاوه، چه‌بسا اصلاحات در بازار، به خاطر اینکه موفقیت آن به انعطاف‌پذیری بازارهای دیگر بستگی دارد نیز به شکل غیرمستقیم مخالفت گروه‌های ذی‌نفع را در پی داشته باشد. به‌عنوان مثال، اگر قوانین و مقررات موجود در زمینه تعدیل یا جابه‌جایی نیروی کار بسیار سخت‌گیرانه باشند، آزادسازی در بازار محصول با هدف بالا بردن کارایی معمولاً به نتایج مطلوبی نمی‌انجامد. به‌طور کلی، معلوم و آشکار شدن اینکه نقش‌آفرینان رانت‌جو چه کسانی هستند، یا باز نمود و تجسم رفتار رانت‌جویی آنها چیست؟ و واکنش احتمالی‌شان در مواجهه با اصلاحات چگونه است و نظایر اینها، بسیار پراهمیت‌اند.

در این فصل بر اهمیت باز تخصیص عوامل تأکید فراوان شده است. اقتصادهایی که

1. Openness Policies
2. Distorted

در بلندمدت عملکرد مناسبی داشته‌اند معمولاً آنهایی هستند که در مواجهه با شوک‌های بزرگ یا کوچک توانایی بازتخصیص عوامل را دارند. البته در این میان درک اینکه چه چیزی انجام این کار را برای هر سیستم ممکن می‌سازد، امری بسیار ضروری است. توانایی بازتخصیص عوامل اغلب دارای ارتباطی است جدی و تنگاتنگ با ناتوانی گروه‌های مختلف نقش‌آفرین در بازارها در محافظت از خودشان در برابر شوک‌ها — آن‌هم به هزینه کل جامعه. به‌علاوه، بازتخصیص منابع اغلب به‌وجود زیرساخت حمایت‌کننده آن بستگی دارد. به‌عنوان مثال در بسیاری از کشورهای در حال گذار بازتخصیص نیروی کار به دلیل فقدان بازار وام مسکن، بسیار بغرنج‌تر و مشکل‌تر شده است. نویسندگان در نگاهی کلی‌تر، بر آن‌اند که توانایی بازار کار در تخصیص کارای سرمایه انسانی اغلب به همان اندازه توانایی جامعه در ایجاد سرمایه انسانی اهمیت دارد. یکی از قوی‌ترین نتایج تجربی مطالعات منطقه‌ای، این است که بسیاری از کشورها که منابع بسیار زیادی را صرف ایجاد سرمایه انسانی کرده‌اند، عملکرد رشد ضعیف یا متوسطی داشته‌اند. با وجود این تحقیقات در مورد چگونگی تخصیص این سرمایه انسانی به‌وسیله بازارهای کار، بسیار اندک‌اند.

سرانجام گفتنی است که هنوز در بسیاری از موارد روشن نیست که آیا توسعه‌نیافتگی بازارها مانع رشد می‌شود، یا شرایط اولیه نامناسب. به‌عنوان مثال، احتمالاً شرایط اولیه در بسیاری از کشورهای جنوب صحرای آفریقا چنان نامناسب بوده که باعث شده است توسعه بازارها بی‌نهایت دشوار شود. بنابراین رشد پایین در بسیاری از این کشورها می‌تواند به همان اندازه که ریشه در توسعه‌نیافتگی بازارها دارد، از شرایط عمیقاً نامطلوبی که این کشورها در آن گرفتار آمده‌اند نیز آب بخورد.

۴-۲-۱ اقتصاد سیاسی رشد

پرسش عمده بررسی شده در این فصل [فصل پنجم] این است که چرا حکومت‌ها سیاست‌هایی را در پیش گرفته‌اند و بر تداوم آنها پای می‌فشارند که به زیان رشد بلندمدت‌اند. سیاستمداران حاکم معمولاً به دنبال آن‌اند که رانت‌های فراوانی را کنترل و بر آنها نظارت کنند؛ و هم آنان به تبعات ویرانگر این کارشان برای رشد اقتصادی،

بی‌اعتنایند. لیکن برخی دیگر بر بزرگ‌تر شدن اندازه کیک [اقتصاد] تأکید می‌ورزند. نگارندگان می‌کوشند تا این نتایج متفاوت را توضیح دهند؛ اما بیش از آن بر این نکته تأکید می‌کنند که دانسته‌های متقن و مطمئن در این باره بس اندک‌اند و این حیطه نیازمند کار بسیار بیشتری است. آنها نوعی روش‌شناسی (متدلوژی) ارائه می‌کنند که ایده اصلی آن را می‌توان چنین تبیین کرد: «دلیل اینکه [نتیجه سیاست‌های اقتصادی به لحاظ] رشد کمتر از وضعیت بهینه^۱ می‌شود، همانا قرارداد^۲ بین کنشگران در اقتصادی خاص است. ناکارایی زمانی بروز می‌کند که سیاستگذاران فقط نماینده منافع بخش کوچکی باشند، یا نتوانند متعهد شوند که حکومت در آینده دست به برخی از اقدامات نخواهد زد، و یا نتوانند خود و همچنین گروه‌هایی را که خود عهده‌دار نمایندگی آنها هستند، با یکدیگر هماهنگ سازند».

در این فصل به بحث درباره نهادهای لازم برای انجام اصلاحات اثربخش و تأثیرگذار و دلایل توسعه نیافتن این نهادها پرداخته می‌شود. در عین حال که آنها چشم بر اهمیت گروه‌های ذی‌نفع در ایجاد و تداوم سیاست‌های ناکارا نمی‌پوشند، به همان اندازه بر اهمیت این موارد نیز تأکید می‌ورزند: الف) نوع گروه‌های ذی‌نفعی که در موقعیت‌های مختلف شکل می‌گیرند؛ ب) تداوم سیاست‌های ناکارا به دلیل وجود ساختارهای نهادی‌ای که مانع از انجام اصلاحات اثربخش می‌شوند؛ و ج) تداوم وجود نهادهای ناکارا.

به همین ترتیب، هنگامی که آنها رابطه بین اشکال مختلف حکومت و رشد [اقتصادی] یا نابرابری و رشد را بررسی می‌کنند، درمی‌یابند که چندان نمی‌توان به نتیجه‌گیری کلی در مورد این روابط دست یافت. برای فهم این رابطه باید به نهادهای موجود در پس دموکراسی یا کشوری که سعی در انجام بازتوزیع دارد توجه کرد. آنها به این نکته اشاره کرده‌اند که رابطه متقابل بین نابرابری سیاسی و اقتصادی و علت موفقیت بازتوزیع در برخی از کشورها و ناکامی آن در برخی دیگر، نیاز به بررسی بیشتری دارد.

سرانجام نویسندگان به تفاوت زیاد میان کشورها اشاره می‌کنند. آنها ضمن طرح نتایج چند مطالعه کشوری، اظهار کرده‌اند که به‌استثنای چند مورد خاص، مقایسه

1. Sub-optimal

2. Contracting Problems

کشورها با یکدیگر چندان امکان‌پذیر نیست. بنابراین می‌بایست مطالعات بیشتری با همان روش‌شناسی نیز انجام پذیرد. در فصل مذکور آنها رهنمودهایی را در مورد عناصر اصلی این روش‌شناسی ارائه کرده‌اند.

۵-۲-۱ فصل پایانی

نویسنده فصل پایانی [فصل ششم] قصد خلاصه کردن فصل‌های دیگر کتاب را ندارد، بلکه می‌کوشد که در دو مرحله به راه‌های ممکن برای پیشبرد مطالعات کشوری اشاره کند. او کار خود را در این فصل به دو بخش تقسیم کرده است. وی در بخش نخست، به بازبینی تعدادی از پاسخ‌های اقتصاددانان درباره [مسائل مربوط به] رشد می‌پردازد، و در بخش دوم به محققان مطالعات کشوری هشدار می‌دهد که باید توجهشان را صرفاً به مقوله مورد بررسی و مطالعه معطوف نسازند و در عوض بر علل و دلایل آن امر متمرکز شوند (چنین چیزی در مثالی جالب توجه، به کنکاش در محل رد صاف شدن لاستیک به‌جای تلاش برای یافتن سوراخ آن تشبیه شده است).^۱

ایده حاکم بر هر دو بخش این است که نتیجه‌گیری‌های کلی در مورد رشد، به‌ویژه ایده‌آنهایی که از رگرسیون‌های بین‌کشوری به‌دست آمده‌اند، راهی به دهی نخواهند برد. درک فرایند رشد و همچنین ارائه پیشنهاد‌های سیاست‌گذاری واقع‌گرایانه نیازمند انجام مطالعات بیشتر و عمیق‌تر در زمینه تجربه تک‌تک کشورهاست. به‌عنوان مثال، نویسنده در بخش «آگاهی پذیرفته شده» به این نکته اشاره می‌کند که تأکید نظریه جدید رشد بر آموزش و سرمایه‌انسانی هیچ درون‌مایه تازه‌ای دربر ندارد. اقتصاددانان توسعه، دست‌کم از دهه ۱۹۵۰ میلادی تاکنون آموزش را عاملی محوری و تعیین‌کننده در رشد اقتصادی به‌شمار می‌آورند. اما بنا به گفته نویسنده، آنچه که تازه می‌نماید، ناتوانی همگانی در یافتن پیوندی محکم و مبتنی بر آمار، بین سرمایه‌گذاری در زمینه آموزش و عملکرد رشد کشورهاست. وی با وجود این دیدگاه خود را مبنی بر اهمیت آموزش - که

۱. نویسنده می‌خواهد بگوید که می‌بایست عامل ایجاد مشکل را یافت و آن را رفع کرد (سوراخ را بست)؛ و این عامل را لزوماً همیشه نمی‌توان در جایی که مشکل نمود عینی یافته است (محل چسبیدن لاستیک به زمین که صاف است) پیدا کرد.

ضروری است تحلیل تازه‌ای از آن در سطح کشوری صورت پذیرد - کنار نمی‌نهد: «در مطالعات موردی در سطح کشوری باید گامی فراتر از این برداشت که صرفاً گفته شود آموزش خوب است، تا بتوان دریافت که چگونه روابط متقابل کیفیت آموزش، تقاضا برای نیروی کار آموزش‌دیده و سیاست‌های دولتی (از جمله سیاست‌های استخدامی) تأثیر آموزش را بر رشد مشخص می‌سازند».

نویسنده به همین ترتیب بر نیاز به انجام مطالعات موردی کشوری به هنگام بررسی موضوعات متنوعی چون اقتصاد سیاسی، نهادها و سیاستگذاری تأکید می‌کند. این نگاه که نهادها یا سیاست‌ها به‌خودی‌خود اهمیت دارند، در بین محققان بسیار رایج است. اما او خاطر نشان می‌کند که آنچه اهمیت دارد عملکرد نهادها و چگونگی اقدامات مبتنی بر سیاست‌هاست. محقق نمی‌تواند تنها با نگاه به نهادهای موجود و سیاست‌های اقتصادی کشور، سخن چندی از تاریخچه رشد آن کشور بر زبان آورد. در عالم واقع، کشورهایی هستند که به‌رغم داشتن نهادها و سیاست‌های بسیار شبیه یکدیگر، به عملکردها و نتایج بسیار متفاوتی در زمینه رشد دست یافته‌اند. وی در بخش جمع‌بندی، خاطرنشان می‌کند که مطالعه کشوری نمی‌تواند دربردارنده همه موضوعات و مسائل مطرح در زمینه رشد باشد. این در حالی است که هریک از مطالعات با تمرکز بر زیرمجموعه‌ای از این مسائل و موضوع‌ها، می‌تواند درک از پیچیدگی‌های فرایند رشد را ارتقا بخشد.

۳-۱ تحلیل تمایزدهنده: روش‌شناسی و داده‌ها

تحلیل به‌کار رفته در این فصل نمایانگر پیام اصلی تحقیق حاضر است: رشد فرایند پیچیده‌ای است که در زمان‌های متفاوت به شیوه‌هایی گوناگون و متفاوت تحقق می‌یابد. تلاش‌های صورت گرفته برای شناسایی عوامل مشخص منتهی به رشد، به‌رغم اینکه می‌توانند مفید باشند، اما هیچ‌گاه نمی‌توانند تمامی مآجرا و داستان را در مورد همه کشورها - یا حتی بیشتر آنها - بازگو کنند. در اینجا برای اثبات این مدعا، با استفاده از تحلیل تمایزدهنده ساده، عواملی که به‌طور میانگین کشورهای دارای رشد بالا را از کشورهای دارای رشد پایین متمایز می‌سازند، شناسایی می‌شوند. این کار از این‌رو که تمرکز آن بر گروه‌های معینی از کشورهاست، به نوعی مشابه فاز مطالعات منطقه‌ای

است - البته با این تفاوت که این مجموعه کشورها لزوماً در منطقه‌ای واحد قرار ندارند. با این تحلیل، کشورهایی که به‌رغم دارا بودن بسیاری از عوامل مرتبط با رشد بالا، رشدشان پایین است شناسایی می‌شوند. به‌علاوه، کشورهایی که بسیاری از عوامل مرتبط با رشد پایین را دارند ولی درعین حال دارای رشد بالایی هستند نیز مشخص می‌گردد. این خطاهایی که در دسته‌بندی کشورها به چشم می‌خورد، منجر به طرح پرسش‌هایی می‌شود که پاسخشان تنها از طریق انجام مطالعات کشوری دست‌یافتنی است.

۱-۳-۱ قوانین، استثنایا و وابستگی‌های متقابل

همان‌گونه که لوکاس^۱ (۱۹۸۸) در خطابه‌های خود - موسوم به مارشال^۲ - بیان کرده است، تبیین رشد باید در زمره اولویت‌های مهم باشد. قدرت رشد ترکیبی^۳ و تغییرات نمایان شده در نرخ‌های رشد، پیامدهای جدی را به همراه دارند. به‌عنوان مثال، تولید ناخالص داخلی سرانه بوتسوانا در دوره‌ای سی‌ساله - یعنی از ۱۹۶۹ تا ۱۹۹۸ - با نرخ سالانه ۶/۸ درصد در حال رشد بوده؛ و در نتیجه، میانگین درآمدها هفت برابر افزایش یافته است. اما در کشور همسایه آن یعنی زیمبابوه، نرخ رشد [درآمد] سرانه تنها ۰/۴ درصد بوده که به معنی افزایش ناچیز ۱۳ درصدی میانگین درآمدها در طول این دوره است. عملکردهای این دو کشور حاکی از تفاوت‌هایی فاحش است. به‌علاوه، بیش از بیست کشور در حال توسعه با افت تولید ناخالص داخلی سرانه‌شان مواجه بوده‌اند که بدترین نمونه یعنی کشور جمهوری دموکراتیک کنگو، در هر سال دچار افت ۳/۹ درصدی تولید ناخالص داخلی سرانه خود شد. شهروندان این کشور با کاهش بیش از ۷۵ درصدی درآمدهایشان از آغاز تا انتهای دوره مذکور مواجه شده‌اند. در اینجا تمرکز اصلی بر توضیح و تبیین همین تفاوت‌هاست.

در حوزه علم اقتصاد با انجام مطالعات تجربی گسترده، کوشش بر ارائه پاسخ مستدل این مسئله بوده است. برخی از مطالعات ارزنده در مجموعه نوشتارها و

1. Lucas

2. Marshall Lectures

3. Compound Growth

پژوهش‌های غنی موجود در زمینه عوامل تعیین‌کننده رشد، عبارت‌اند از بارو^۱ (۱۹۹۷)، سالایی مارتین^۲ (۱۹۹۷) و آگیون^۳ و هوویت^۴ (۱۹۹۸). در برخی از این مطالعات از دو تکنیک حسابداری رشد و رگرسیون‌های بین‌کشوری استفاده شده است. حال با وجود چنین تلاش گسترده‌ای، دلیل اینکه ما پروژه دیگری را درباره همین مسئله تعریف کرده‌ایم چیست؟ پاسخ این پرسش در دو بخش است: نخست، باینکه پروژه حاضر نیز از حسابداری رشد و رگرسیون‌های منطقه‌ای بهره می‌برد، مقالات موضوعی فاز یکم در تلاش برای ایجاد درکی غنی‌تر از رشد، رویکردهای دیگری را هم به کار می‌گیرند. به‌عنوان مثال، در حسابداری رشد و رگرسیون‌های منطقه‌ای هیچ توضیحی در مورد محیط سیاسی حاکم بر انتخاب سیاست‌های تأثیرگذار بر نرخ‌های رشد به‌دست داده نمی‌شود، اما همین امر مورد توجه و تمرکز یکی از چهار موضوع اینجا بوده است. دوم، فاز دو پروژه به جزئیات مربوط به هر کشور اختصاص دارد؛ و این چیزی است که حسابداری رشد و رگرسیون‌های بین‌کشوری عموماً موافق پرداختن به آن نیستند. تمرکز این فصل بر اهمیت انجام تحلیل در سطح یکایک کشورهاست.

در آغاز می‌توان یکی از «قواعدی» را که معمولاً در هر دو روش حسابداری رشد و رگرسیون‌های بین‌کشوری پیشنهاد می‌شود در نظر گرفت. از یافته‌های متداول در نوشتارهای تخصصی، همانا معمول اهمیت انباشت عامل‌ها و به‌ویژه انباشت سرمایه فیزیکی^۵ است. همین نتیجه از بررسی‌های منطقه‌ای انجام شده برای این مطالعه نیز به‌دست آمد. به‌عنوان مثال مطالعه هان و کیم^۶ (۲۰۰۰) حاکی از آن است که انباشت سرمایه فیزیکی و فضای باز اقتصادی و کیفیت نهادها، نقش عمده و تعیین‌کننده‌ای در رشد اقتصادی شرق آسیا دارند. تأکید نتایج مطالعات مربوط به جنوب آسیا در تحقیقات گوها - کاسنوبیس و باری^۷ (۲۰۰۰) نیز بر انباشت سرمایه است - به‌رغم اهمیت کمتر آن در مقایسه با شرق آسیا. اوکانل و ندولو^۸ (۲۰۰۰)

1. Barro
2. Sala-i-Martin
3. Aghion
4. Howitt

۵. به‌عنوان دیدگاهی متفاوت نک: ایسترلی و لوین (۱۹۹۹).

6. Hahn and Kim
7. Guha-Khasnobis and Bari
8. O'Connell and Ndulu

در جست‌وجو برای توضیح رشد نسبتاً کندتر آفریقا، به انباشت نسبتاً کندتر سرمایه، رشد پایین در بهره‌وری کل عوامل و فشار ناشی از نرخ‌های بالای رشد جمعیت اشاره می‌کنند. بدین ترتیب، این نمونه و شواهد مشابه، بر اهمیت انباشت سرمایه فیزیکی به‌عنوان یکی از عوامل اصلی و تعیین‌کننده رشد دلالت دارند. با وجود این، یافتن استثناهای شناخته شده برای این «قاعده» بسیار ساده است. به‌عنوان مثال، باینکه میانگین نرخ سرمایه‌گذاری گابن برای همان دوره سی‌ساله پیش‌گفته ۳۵/۵ درصد تولید ناخالص داخلی بوده، تولید ناخالص داخلی سرانه این کشور در سطح فوق‌العاده نازل ۰/۲ درصد در سال افزایش یافته است. اما پاکستان با وجود نرخ سرمایه‌گذاری نسبتاً پایین در حد ۱۷/۷ درصد در سال، شاهد افزایش تولید ناخالص داخلی سرانه‌اش به میزان مناسب سالانه ۲/۸ درصد بوده است. این البته نکته واضحی است، اما دلالت‌های آن چندان بررسی نشده است. در ادامه، تبیینی براساس وابستگی‌های متقابل^۱ و مقادیر آستانه^۲ مورد بررسی قرار می‌گیرد. به‌نظر می‌رسد که تحقق رشد مستلزم حضور هم‌زمان عوامل متعددی است و دلیل آن هم وابستگی متقابل شدید بین عوامل تعیین‌کننده رشد است. به‌این ترتیب، قدرت هر عامل به زمینه خاصی بستگی می‌یابد که بررسی در آن صورت می‌پذیرد. همچنین رشد می‌تواند مستلزم این باشد که عوامل اصلی، از مقادیر بحرانی یا حد مشخصی فراتر روند تا تأثیر وابستگی‌های متقابل اشاره شده بر رشد نمایان شود. در فاصله بین انجام سرمایه‌گذاری و ایجاد تولید جدید اتفاقات زیادی می‌افتد. سرمایه‌گذاری باید در بین اهداف مختلف توزیع شود، عوامل تولید می‌بایست با سرمایه ترکیب گردد و محیط باید علاوه‌بر دارا بودن ثبات کافی، عاری از تنش و شوک‌های خارجی یا جنگ و نظایر اینها باشد. به بیان دیگر، خروجی حاصل از یک واحد سرمایه‌گذاری بستگی به مجموعه بزرگی از عوامل دارد. سرمایه‌گذاری دارای نوعی تعامل با عوامل ذکر شده است، و همین تعامل می‌تواند نتیجه نهایی را مشخص کند. بنابراین در هرگونه بررسی در این زمینه، باید وابستگی‌های متقابلی که تعیین‌کننده نتیجه‌بخش بودن یا هدر رفتن سرمایه‌گذاری‌اند در نظر گرفته شود. در نهایت امر، بازده

1. Interdependencies
2. Threshold

سرمایه‌گذاری امری است مشخصاً وابسته به زمینه. روشن است که مجموعه‌های متفاوتی از متغیرهای مرتبط باهم می‌توانند به خوبی قابلیت ایجاد رشد را داشته باشند. به مطالعات منطقه‌ای می‌توان به‌عنوان تلاشی جزئی برای قرار دادن تحلیل در زمینه‌ای همسان‌تر نگریست که این کار از طریق تحلیل جداگانه هر منطقه صورت می‌گیرد. استفاده از مناطق به‌عنوان قلمرو تحقیق احتمالاً کنترل طیفی از عوامل نهادی و فرهنگی را که بین مناطق مختلف تفاوت‌های عمده‌ای دارند، میسر می‌سازد. اینکه آیا این شیوه سودمند است یا نه، موضوعی است که بازهم به آن اشاره می‌شود.

بااینکه در رگرسیون‌های بین‌کشوری می‌توان با به‌کارگیری متغیرهای ضربی وابستگی به زمینه یا وابستگی متقابل بین متغیرها را در نظر گرفت، اما به‌رحال دامنه این قابلیت محدود است. معمولاً در مطالعات استاندارد در مقوله رشد، فرض بر این است که تأثیر نهایی^۱ متغیری خاص، از مقدار دیگر متغیرها، مستقل و جداست؛ و به همین دلیل امکان غیرخطی بودن معادلات رشد نادیده انگاشته می‌شود. این در حالی است که چه‌بسا توانایی یکی از فاکتورها در ایجاد وابستگی متقابل معنادار، کاملاً بستگی به این داشته باشد که متغیر مورد بحث به سطح بحرانی رسیده است. به‌عنوان مثال، برای تحقق کامل منافع بالقوه سطح مشخصی از سرمایه‌گذاری، درجه بالای سواد و سیستم حقوقی توسعه‌یافته جزو ضروریات‌اند. به‌علاوه، این منافع ممکن است تنها در صورتی تحقق یابند که سرمایه‌گذاری نیز از سطح آستانه معینی فراتر رود.

برای رسیدن به رابطه‌ای مشخص بین تحلیل‌های منطقه‌ای مقاله‌های موضوعی و مطالعات کشوری، در این فصل با استفاده از تحلیلی تمایزدهنده به شناسایی وابستگی‌های متقابل و مقادیر آستانه پرداخته می‌شود. این فصل همچنین با ذکر الگوهای متداول به بررسی استثنای می‌پردازد. از جمله مطالعات اخیر در زمینه این مفاهیم (حدود و وابستگی‌های متقابل) می‌توان به اینها اشاره کرد: گاش و وولف^۲ (۱۹۹۸)، ایسترلی^۳ (۱۹۹۴) و آزاریادیس و دریزن^۴ (۱۹۹۰).

1. Marginal Impact

2. Gosh and Wolf

3. Easterly

4. Azariadis and Drazen

۲-۳-۱ عملکرد رشد

هدف در اینجا، تبیین عملکرد رشد بلندمدت بیشترین تعداد ممکن کشورهای در حال توسعه است. برای رسیدن به این هدف، ۸۳ کشور در حال توسعه براساس تجربه رشد بلندمدتشان دسته‌بندی شده‌اند. در اینجا از حداقل مربعات نرخ رشد^۱ برای نشان دادن میانگین نرخ رشد تولید ناخالص داخلی سرانه (به واحد پول داخلی) برای هر کشور در دوره ۳۱ ساله (از ۱۹۶۸ تا ۱۹۹۸) استفاده شده است.^۲ در پی مقایسه نرخ‌های به‌دست آمده با میانگین نرخ رشد کشورهای پردرآمد عضو سازمان توسعه و همکاری اقتصادی (۲/۱ درصد برای ۳۱ سال)، سه گونه از تجربه رشد شناسایی شدند: بالا، متوسط و پایین. جدول ۱-۱ این دسته‌بندی را که براساس حداقل مربعات نرخ‌های رشد مرتب شده است نشان می‌دهد.

گروه دارای رشد بالا مشتمل بر کشورهایی است که میانگین نرخ رشدشان دست‌کم برابر میانگین کشورهای عضو سازمان توسعه و همکاری اقتصادی است. میانگین نرخ رشد مشاهده شده این کشورها بین ۲/۱ تا ۶/۹ درصد و میانگین نرخ رشد گروه برای دوره ۳۱ ساله ۴ درصد بوده است. کشورهایی که میانگین نرخ رشدشان با توجه به کشورهای عضو سازمان توسعه و همکاری اقتصادی در پایین‌ترین حد است، گروه کشورهای دارای عملکرد رشد پایین را تشکیل می‌دهند. میانگین نرخ رشد آنها بین ۳/۹- تا ۰/۲ درصد و میانگین نرخ رشد گروه برای دوره ۳۱ ساله ۰/۹- درصد است. دیگر کشورها که میانگین نرخ رشدشان بین ۰/۳ تا ۲ درصد است، گروه کشورهای دارای عملکرد رشد متوسط را تشکیل می‌دهند. میانگین نرخ رشد این گروه ۱/۱ درصد است.

1. Least Squares Growth Rate

۲. حداقل مربعات نرخ رشد، r ، از طریق برازش یک رگرسیون خطی روند زمانی به لگاریتم مقدار سالانه تولید ناخالص داخلی سرانه در دوره مورد نظر به‌دست می‌آید. حداقل مربعات نرخ‌های رشد هنگامی استفاده می‌شوند که داده‌های سری‌های زمانی طولانی به‌اندازه کافی وجود داشته باشند و انجام محاسبات مطمئن را میسر سازند. معادله رگرسیون به‌صورت $\ln X_t = a + bt$ است که همان شکل لگاریتمی معادله رشد ترکیبی $\ln X_t = X_0 (1+r)^t$ است. میانگین نرخ رشد سالانه، r ، به‌صورت $100 * [\exp(b^*) - 1]$ محاسبه می‌شود که در آن b^* تخمینی از b است. نرخ رشد به‌دست آمده در واقع نرخ میانگین و نماینده‌ای است از مشاهدات موجود برای کل دوره مدنظر نک: گزارش بانک جهانی (۲۰۰۰).

جدول ۱-۱ طبقه‌بندی کشورها برحسب عملکرد نرخ رشد درآمد سرانه

عملکرد رشد بالا		عملکرد رشد متوسط		عملکرد رشد پایین	
کشور	متوسط نرخ رشد	کشور	متوسط نرخ رشد	کشور	متوسط نرخ رشد
چین	۶/۹	کلمبیا	۲/۰	آرژانتین	۰/۲
بوتسوانا	۶/۸	پاراگوئه	۲/۰	گابن	۰/۲
تایوان - چین	۶/۷	برزیل	۲/۰	بنین	۰/۲
جمهوری کره	۶/۶	موراکا	۱/۸	گینه بیسائو	۰/۱
مالت	۶/۰	کنگو	۱/۸	مالی	-۰/۲
سنگاپور	۶/۰	اکوادور	۱/۷	آفریقای جنوبی	-۰/۳
هنگ کنگ - چین	۵/۵	ترینیداد و توباگو	۱/۶	نیجریا	-۰/۳
تایلند	۵/۳	بنگلادش	۱/۶	رواندا	-۰/۴
اندونزی	۴/۹	بارباداس	۱/۴	موریتانی	-۰/۴
مائوریتو	۴/۲	اروگوئه	۱/۴	جامائیکا	-۰/۴
مالزی	۴/۲	مکزیک	۱/۳	سنگال	-۰/۴
مصر	۳/۴	نپال	۱/۳	السالوادور	-۰/۴
سیشل	۳/۳	فیجی	۱/۱	چاد	-۰/۵
عمان	۳/۲	بورکینافاسو	۱/۱	پرو	-۰/۵
سریلانکا	۳/۱	کاستاریکا	۱/۱	گوانا	-۰/۵
بلیز	۳/۰	کامرون	۱/۰	توگو	-۰/۸
لسوتو	۲/۹	باهاما	۱/۰	غنا	-۰/۸
پاکستان	۲/۸	کنیا	۰/۹	ونزوئلا	-۰/۹
شیلی	۲/۸	پاناما	۰/۸	عربستان سعودی	-۰/۹
هند	۲/۶	الجزایر	۰/۷	هاییتی	-۱/۰
تونس	۲/۵	فیلیپین	۰/۶	ساحل عاج	-۱/۱
ایسلند	۲/۴	هندوراس	۰/۵	جمهوری آفریقای مرکزی	-۱/۳
رژیم صهیونیستی	۲/۲	گواتمالا	۰/۵	سیرالئون	-۱/۴
جمهوری دومینیکن	۲/۱	زیمبابوه	۰/۴	ماداگاسکار	-۲/۰
سوازیلند	۲/۱	گینه نو	۰/۴	زامبیا	-۲/۰
جمهوری عربی سوریه	۲/۱	برونئی	۰/۴	نیجر	-۲/۳
		سودان	۰/۴	نیکاراگوئه	-۳/۴
		گامبیا	۰/۴	جمهوری دموکراتیک کنگو	-۳/۹
		مالزی	۰/۴		
کل	۲۶	کل	۲۹	کل	۲۸

۳-۱-۳ روش تحلیلی

روش تحلیلی به کار گرفته شده، مبتنی بر دسته‌بندی درختی مطابق با رویکرد برایمن^۱ و دیگران (۱۹۸۴) است. همان گونه که پیش‌تر نیز اشاره شد، این رویکرد حالتی است ظریف از تحلیل تمایزدهنده که برای دسته‌بندی یک متغیر وابسته دو حالتی برحسب گروهی از متغیرهای توضیح‌دهنده، مجموعه‌ای از قواعد را ارائه می‌کند. هدف این روش تعیین قواعدی است که با مشخص ساختن متغیر متمایزکننده و مقدار معین آستانه، این امکان را می‌دهد که متغیر وابسته، در دو گروه به بهترین نحو مرتب گردند؛ یعنی رشد بالا و رشد پایین.

رویه درخت دسته‌بندی،^۲ دربردارنده دو مرحله «پرورش و هرس» است. الگوریتم در مرحله پرورش، نمونه مشاهدات را به دو زیرنمونه در هر شاخه درخت تقسیم می‌کند. هر بخش از نمونه مبتنی بر مقدار آستانه یکی از متغیرهای توضیحی است. به عنوان مثال، فرض کنید در همه کشورهایی که در گروه دارای رشد بالا جای می‌گیرند، میانگین نرخ سرمایه‌گذاری بیش از ۲۲ درصد باشد، درحالی که در همه کشورهای گروه دارای رشد پایین، این نرخ کمتر از رقم مذکور است. در این حالت، «میانگین نرخ سرمایه‌گذاری کمتر از ۲۲ درصد بر رشد پایین دلالت دارد». تبدیل به قاعده‌ای می‌شود که نوعی تمایز بین دو گروه یاد شده ایجاد می‌کند و درخت تصمیم به دست آمده، یک شاخه و دو محل اتصال خواهد داشت. این الگوریتم، متغیر توضیحی و آستانه را طوری برمی‌گزیند که نمونه را به بهترین نحو تقسیم کند.

این قواعد متمایزکننده، در عمل چندان کامل و بی‌نقص نیستند و عمدتاً با خطا همراه‌اند. به عنوان نمونه، اگر شاخه‌های یک درخت براساس سرمایه‌گذاری ایجاد شده باشند، ممکن است تعدادی کشور با نرخ رشد پایین یافت شوند که نرخ سرمایه‌گذاری بالایی داشته باشند و به همین ترتیب نیز تعدادی کشور با نرخ‌های رشد بالا که نرخ سرمایه‌گذاری پایینی دارند. بنابراین الگوریتم یاد شده باید در جست‌وجوی متغیری باشد (و مقدار آستانه مربوط به آن نیز) که مجموع وزنی دو نوع خطا را کمینه کند و در نتیجه به بهترین نحو بین موارد رشد پایین و رشد بالا تمایز قائل شود. در مرحله پرورش درخت، پیشاپیش وزنی به هر کدام

1. Breiman

2. Classification Tree Procedure

از این خطاها اختصاص داده می‌شود. در این تحلیل، به هر کدام از این خطاها وزن یکسانی داده شده است. با رشد درخت و اضافه شدن هر زیرشاخه، خطای کلی دسته‌بندی کاهش می‌یابد. در مرحله هرس، با رشد درخت هزینه‌ای برای تقسیم شدن اعمال می‌شود. این هزینه چونان عاملی بازدارنده عمل می‌کند و موجب صرفه‌جویی^۱ در مسیر فرایند می‌شود. اگر در شاخه‌ای از درخت کاهش خطای صورت گرفته کمتر از هزینه تحمیل شده روی آن باشد، شاخه مذکور به وسیله الگوریتم هرس می‌شود. این فرایند شبیه معیار حداکثر توضیح‌دهندگی تعدیل‌یافته در رگرسیون^۲ است که نوعی جریمه بر متغیرهای اضافه شده - با هدف ارتقای توان توضیحی مدل‌های رگرسیون چندگانه - اعمال می‌کند. به‌طور کلی روش درخت دسته‌بندی منجر به ایجاد زیرنمونه‌هایی از کشورها می‌شود که براساس متغیرهای متفاوت دسته‌بندی شده‌اند. در حیطه مربوط به این تحقیق، این دسته‌بندی‌های متعدد (و نابجا) به اثبات این نکته کمک می‌کند که مسیر رشد هر کشور مبتنی بر زمینه‌های آن است.

۴-۳-۱ داده‌ها

داده‌های مورد استفاده در تحلیل عمدتاً از پایگاه داده‌های رشد به تدوین بانک جهانی، فراهم شده‌اند. متغیر وابسته درواقع متغیری دووضعیتی است که مقدار آن برای کشورهای دارای رشد بالای ۱ در نظر گرفته شده است و برای کشورهایی که رشد پایین دارند، متغیرهای توضیح‌دهنده در چهار گروه بزرگ دسته‌بندی می‌شوند: متغیرهای برون‌زا؛ ورودی‌های بی‌واسطه^۳؛ متغیرهای سیاستگذاری و متغیرهای نهادی.^۴ برخی از این متغیرها بازهم در زیرگروه‌هایی دسته‌بندی شده‌اند. به‌عنوان نمونه، عوامل برون‌زا متغیرهایی هستند که شرایط اولیه و همچنین ویژگی‌های جمعیتی و شوک‌های خارجی^۵ را نمایان می‌سازند. متغیرهای سیاستگذاری آنهایی هستند که سیاست‌های کلان اقتصادی و باز یا آزاد بودن تجاری را نشان می‌دهند. شرح دقیق داده‌ها را می‌توان در جدول ۱-۲ مشاهده

1. Parsimony

2. Adjusted R-squared Criterion

3. Immediate Inputs

۴. به‌غیر از متغیرهای نهادی، همه متغیرهای دیگر به‌صورت میانگین دوره زمانی ۱۹۶۸ تا ۱۹۹۸ اندازه‌گیری شده‌اند.

متغیرهای نهادی به‌علت محدودیت در دسترسی به داده‌ها به‌صورت میانگین دوره زمانی ۱۹۸۲ تا ۱۹۹۵ اندازه‌گیری شده‌اند.

5. External Shocks

کرد. غالباً این متغیرها را می‌توان در مقالات موضوعی مشاهده کرد، و اینها به میزان زیادی با متغیرهای به‌کار رفته در نوشتارهای تخصصی در زمینه رشد؛ هماهنگی دارند. در نمونه مشابه همین کار با استفاده از داده‌های میانگین متغیرها برای دوره ۳۱ ساله به بررسی کشورهای دارای عملکرد رشد بالا و پایین پرداخته شده است. متغیرهای نهادی در ابتدای کار در تحلیل در نظر گرفته لحاظ نشده‌اند، چون اطلاعاتشان تنها در نیمه دوم دوره مورد بررسی در دسترس‌اند، اما در تحلیل حساسیت مدنظر قرار گرفته‌اند.

جدول ۱-۲ توضیح متغیرهای توصیفی

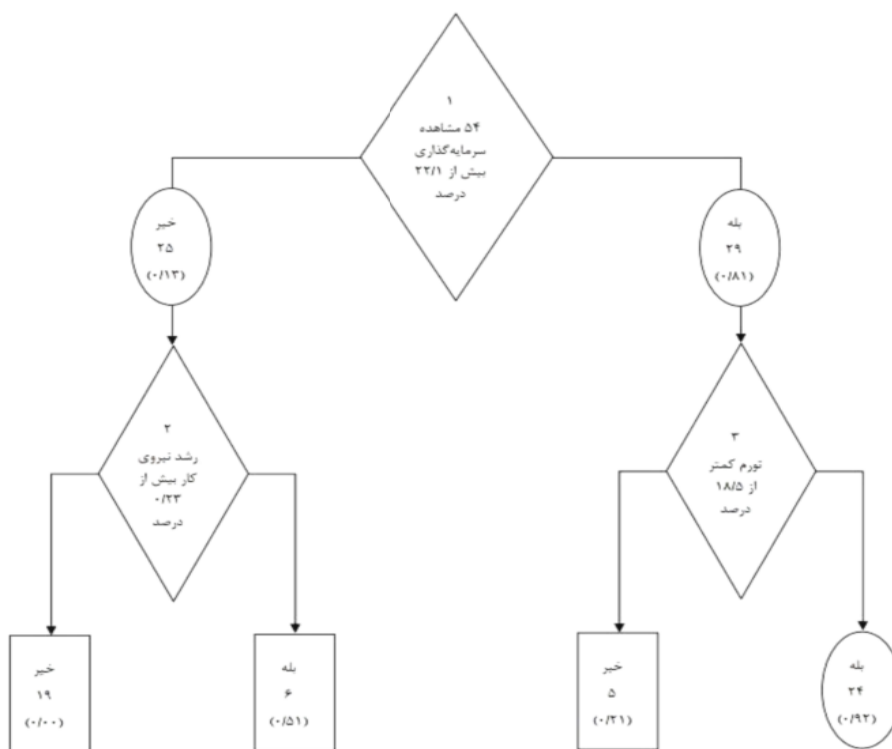
منبع	توصیف داده‌ها	متغیرها	
نماگرهای توسعه جهانی ۹۹ (SIMA) نماگرهای توسعه جهانی ۹۹ (SIMA) (بارو و لی)	تولید ناخالص داخلی سرانه به پول محلی در ۱۹۶۸	متغیرهای برون‌زا شرایط اولیه ۱. درآمد اولیه	الف
	امید به زندگی در بدو تولد در ۱۹۶۷	۲. امید به زندگی اولیه	
	متوسط سال‌های تحصیل در دوره راهنمایی در کل جمعیت ۲۵ سال و بالاتر در ۱۹۷۰	۳. ذخیره سرمایه انسانی اولیه	
	نسبت جمعیت زیر ۱۵ سال یا بالای ۶۵ سال به کل جمعیت بین ۱۵ و ۶۵ ساله	متغیرهای جمعیتی ۴. نسبت وابستگی سنی	ب
	تفاوت بین متوسط نرخ رشد جمعیت نیروی کار ۶۵-۱۵ ساله و متوسط نرخ رشد کل جمعیت	۵. رشد نیروی کار بالقوه	
پایگاه داده‌ای مربوط به رشد پایگاه داده‌ای مربوط به رشد	رابطه مبادله متغیر - انحراف استاندارد	شوک‌های بیرونی ۶. شوک‌های رابطه مبادله	ج
	رابطه مبادله برای یک دوره ۵ ساله		
	متوسط وزنی رشد تولید ناخالص داخلی سرانه برای شرکای تجاری کشور - وزن‌ها به‌صورت سهم در شریک در کل تجارت (صادرات + واردات) تعریف می‌شود	۷. رشد شریک تجاری	

جدول ۲-۱ توضیح متغیرهای توصیفی

منبع	توصیف داده‌ها	متغیرها	
نماگرهای توسعه جهانی ۹۹ (SIMA) (بارو و لی)	متوسط نسبت سرمایه‌گذاری ناخالص داخلی به تولید ناخالص داخلی متوسط سال‌های تحصیل در دوره راهنمایی به کل جمعیت ۲۵ سال و بالاتر	ورودی‌های بی‌واسطه ۸. انباشت سرمایه فیزیکی ۹. سرمایه انسانی	●
پایگاه داده‌ای مربوط به رشد پایگاه داده‌ای مربوط به رشد پایگاه داده‌ای مربوط به رشد پایگاه داده‌ای مربوط به رشد پایگاه داده‌ای مربوط به رشد پایگاه داده‌ای مربوط به رشد	متوسط تغییر در شاخص قیمت مصرفی نسبت نرخ ارز موازی به نرخ ارز رسمی نسبت نرخ ارز حقیقی به شاخص افزایش نرخ ارز نسبت کل بدهی معوقه خارجی به تولید ناخالص داخلی نسبت M_2 به تولید ناخالص داخلی	متغیرهای سیاست‌گذاری سیاست اقتصاد کلان ۱۰. نرخ تورم ۱۱. مابه‌التفاوت بازار سیاه و رسمی ۱۲. افزایش نرخ ارز ۱۳. موقعیت بدهی خارجی ۱۴. تعمیق مالی	● الف
پایگاه داده‌ای مربوط به رشد (زاکس و وارنر، ۱۹۹۸)	نسبت کل صادرات و واردات به تولید ناخالص داخلی شاخص متغیرهای مجازی ارزش ۱ می‌گیرد اگر کشور برای تجارت آزاد باشد و در غیر این صورت ارزش آن صفر است	درجه باز بودن ۱۵. نسبت تجارت به تولید ناخالص داخلی ۱۶. معیار باز بودن زاکس و وارنر	ب
پایگاه داده‌ای بین‌المللی ریسک کشوری (ICRG)، (نک و کیفر، ۱۹۹۵)	مقداری بین (۰-۶) به خود می‌گیرد، مقادیر پایین‌تر بیانگر سطح بالای فساد هستند مقداری بین (۰-۶) به خود می‌گیرد، مقادیر پایین‌تر بیانگر کیفیت ضعیف هستند	متغیرهای نهادی ۱۷. شاخص فساد دولت ۱۸. شاخص کیفیت بوروکراسی	●

جدول ۱-۲ توضیح متغیرهای توصیفی

منبع	توصیف داده‌ها	متغیرها
	مقداری بین (۰-۶) به خود می‌گیرد، مقادیر پایین‌تر بیانگر احترام پایین به حکومت قانون است	۱۹. شاخص حکومت قانون
	مقداری بین (۰-۱۰) به خود می‌گیرد، مقادیر پایین‌تر بیانگر ریسک بالاست	۲۰. شاخص ریسک نقض قراردادها
	مقداری بین (۰-۱۰) به خود می‌گیرد، مقادیر پایین‌تر بیانگر ریسک بالاتر است	۲۱. شاخص ریسک مصادره اموال



توضیح: مقادیر داخل پرانتز، احتمال رشد بالا را به شرط قرار داشتن در گروه جاری نشان می‌دهد.

شکل ۱-۱ مورد مقایسه: عملکرد رشد بالا در مقابل رشد پایین (بدون در نظر گرفتن متغیرهای نهادی)

در تحلیل متمایزکننده، سهم سرمایه‌گذاری از تولید ناخالص داخلی به‌عنوان متغیر توضیحی بالاترین قدرت تمایز را دارد؛ و این نتیجه مشابه یافته‌های مقالات موضوعی و دیگر مطالعات رشد است. مقدار آستانه سرمایه‌گذاری که رشد بالا را از رشد پایین متمایز می‌کند، برابر با ۲۲ درصد است.^۱ طبق این تحلیل احتمال دستیابی به رشد بالا در کشورهایی که مقدار آستانه سرمایه‌گذاری در آنها محقق می‌شود بسیار بیشتر از کشورهایی است که به این مقدار آستانه نمی‌رسند (۸۱ درصد در مقابل ۱۳ درصد). باین‌حال، سرمایه‌گذاری زیاد لزوماً و به‌خودی‌خود منجر به رشد بالا نمی‌شود؛ و به همین ترتیب سرمایه‌گذاری اندک نیز لزوماً کشوری را محکوم به داشتن رشد پایین نمی‌کند. به‌عنوان مثال، اگر نرخ تورم پایین نباشد (که البته پایین بودن را می‌توان به‌عنوان نشانه‌ای غیرمستقیم از صحیح بودن مدیریت کلان اقتصادی برشمرد)، سرمایه‌گذاری بالا معمولاً به رشد بالا نمی‌انجامد. همین‌طور برعکس؛ یعنی نرخ رشد بالا در نیروی کار می‌تواند سرمایه‌گذاری پایین را جبران کند. این نتایج نشان‌دهنده اهمیت وجود هم‌زمان برخی متغیرهای توضیحی خاص‌اند که به مقادیر آستانه لازم برای دستیابی به عملکرد رشد مطلوب رسیده‌اند.^۲

با توجه به این توضیحات، از این تحلیل می‌توان به چهار گروه از کشورها و سه مقدار آستانه دست یافت. در یکی از گروه‌های کشورهای دارای رشد بالا، وابستگی متقابل مهم بین سرمایه‌گذاری (با آستانه ۲۲ درصد) و تورم (با آستانه ۱۸/۵ درصد) است. در گروه دیگر کشورهای با رشد بالا مقدار آستانه سرمایه‌گذاری تحقق نمی‌یابد، اما این مسئله با رشد نیروی کار به میزان بالاتر از آستانه ۰/۲۳ درصدی جبران می‌شود. از بین دو گروه کشورهایی که رشدشان پایین است، یکی در دستیابی به آستانه سرمایه‌گذاری و آستانه رشد نیروی کار ناموفق بوده است و گروه دیگر با وجود دستیابی به آستانه سرمایه‌گذاری، به تورم بالاتر از مقدار بحرانی ۱۸/۵ درصد دچار است. با این سه متغیر، ۲۵ کشور از ۲۶ کشور دارای رشد بالا، و ۲۳ کشور از ۲۸ کشور دارای رشد پایین، با موفقیت دسته‌بندی می‌شوند. این دقیقاً منعکس‌کننده تمرکز بر دو

۱. گاش و وولف (۱۹۹۸) نیز در مقاله خود آستانه سرمایه‌گذاری را ۲۲ درصد به‌دست آورده‌اند.

۲. مشخص شده است که شوک‌های رابطه مبادله و تفاوت نرخ ارز در بازار سیاه نیز به هم مرتبط‌اند، اما هرکدام از اینها کمک می‌کند تنها یک کشور به این دسته‌بندی افزوده شود.

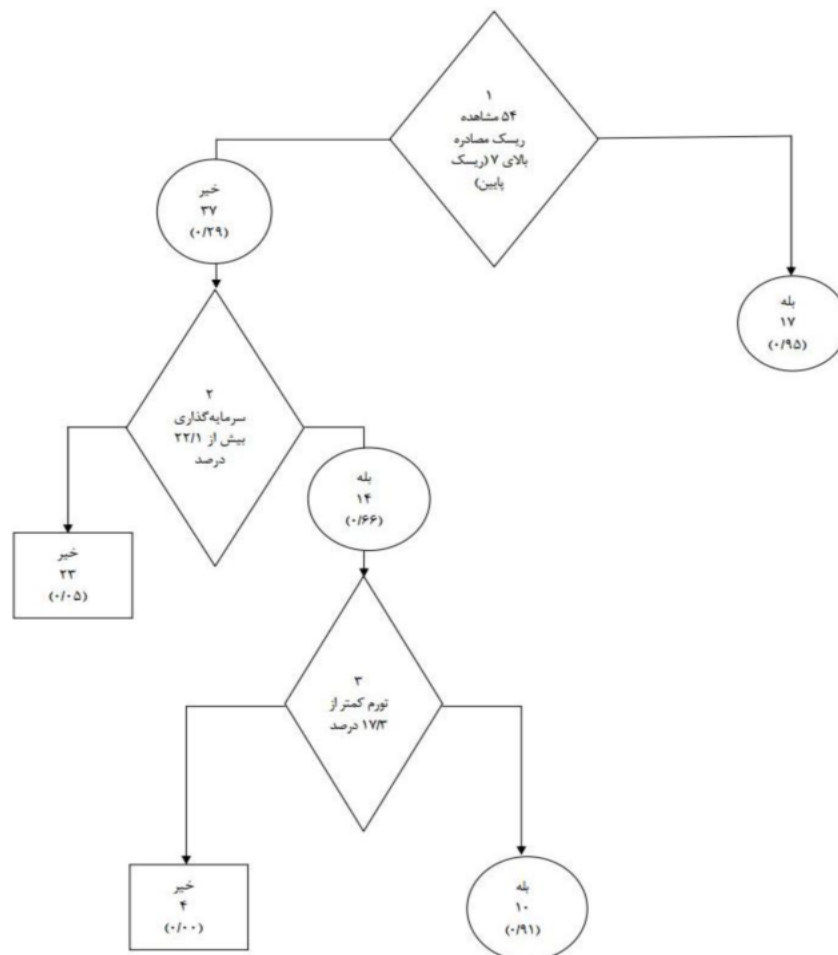
گروه کاملاً متمایز است. بعداً به بررسی این مسئله پرداخته می‌شود که این متغیرها تا چه حد در دسته‌بندی کشورهای دارای رشد متوسط کارایی خواهند داشت. با این حال، حتی با همین سطح از تمرکز، هنوز شش کشوری که در دسته‌بندی‌های اشاره شده به‌درستی گنجانده نشدند، به بررسی بیشتر نیاز دارند. برای مثال، در بین کشورهای دارای رشد بالا، رژیم صهیونیستی با وجود دستیابی به آستانه سرمایه‌گذاری، تورمی بسیار بالاتر از حد آستانه دارد و مشخصاً می‌تواند به‌رغم نرخ بالای تورم، دارای رشد سریع باشد. در میان کشورهای دارای رشد پایین نیز گابن با وجود دستیابی به آستانه سرمایه‌گذاری و همچنین تورم پایین‌تر از حد آستانه، با رشد پایینی مواجه شده است. این موارد استثناً به‌روشنی نشان از اهمیت انجام مطالعات کشوری دارند.

۵-۳-۱ تحلیل حساسیت

در ادامه دو تحلیل حساسیت بر نتایج مشابه صورت می‌پذیرد. در تحلیل نخست به‌جای ۳۱ سال، از دهه به‌عنوان واحد مشاهده استفاده می‌شود. سرمایه‌گذاری و تورم هنوز متغیرهای اصلی متمایزکننده کشورهای دارای رشد بالا از کشورهایی که رشد پایین دارند، به‌شمار می‌آیند. تنها متغیر جدیدی که در این میان اهمیت یافته، رشد شرکای تجاری است. کشورهای متعددی هستند که به‌رغم عملکرد ضعیفشان در این تحلیل میان‌مدت در زمینه معیار سرمایه‌گذاری، به‌واسطه رشد بالای شرکای تجاری‌شان نرخ‌های رشد بالا دارند.

در آزمون دوم متغیرهای نهادی مطرح می‌شوند. اگر به یاد بیاورید که این متغیرها تنها نیمه دوم دوره ۳۱ ساله را دربرمی‌گرفتند بنابراین، فرض می‌کنیم که مقادیر مشاهده شده در نیمه دوم دوره، برای تمام دوره صادق است. بر همین اساس، ریسک مصادره به‌عنوان عامل تفکیک‌کننده مهمی بین رشد بالا و پایین نمایان می‌شود. می‌توان ریسک مصادره را به‌مثابه پیش‌نیازی برای نرخ بالای سرمایه‌گذاری تفسیر کرد. این دو متغیر ماهیتاً هم‌بستگی زیادی (با ضریب هم‌بستگی ۰/۷) با یکدیگر دارند. درواقع هنگامی که نمونه مورد نظر - چه برحسب سرمایه‌گذاری و چه برحسب ریسک مصادره - تقسیم‌بندی می‌شود، ۷۰ درصد کشورها با یکدیگر هم‌پوشانی دارند. به‌علاوه، نرخ سرمایه‌گذاری و نرخ تورم حتی با وجود افزودن متغیرهای نهادی، کماکان در اینجا متغیرهای توضیحی مهمی

به‌شمار می‌آیند. به‌عبارت‌دیگر، کشورهایی که ریسک مصادره در آنها از میزان آستانه فراتر نرفته است، در صورت داشتن وضعیت مطلوب از نظر آستانه سرمایه‌گذاری و تورم، هنوز به میزان ۹۱ درصد امکان قرارگیری در گروه کشورهای دارای رشد بالا را دارند.



توضیح: مقادیر داخل پرانتز احتمال رشد بالا به شرط قرار گرفتن در خانه مربوطاند.
خانه ۱ (ریسک مصادره) در مقیاس ۰ تا ۱۰ محاسبه می‌شود که مقادیر کمتر به معنی ریسک بیشتری دارند.

شکل ۱-۲ عملکرد رشد بالا در برابر عملکرد رشد پایین (با در نظر گرفتن متغیرهای نهادی)

۱-۳-۶ عدم تطابق بین سرمایه‌گذاری و رشد

از نکات اصلی این فصل آن است که با اینکه تحلیل منطقه‌ای می‌تواند درک عوامل تعیین‌کننده رشد را در مسیری درست قرار دهد، برای بسیاری از کشورها، ژرف‌نگری و تدقیق در تاریخ و تجربه‌هایشان امری ضروری است. در این قسمت، با ارزیابی دقیق‌تر دو نمونه از عدم تطابق‌های یافت شده در کشورهای دارای رشد بالا و پایین، به شرح این نکته پرداخته می‌شود؛ سپس کشورهای دارای رشد متوسط مورد بررسی قرار می‌گیرند تا مشخص شود که آیا می‌توان از تجربه این کشورها برای روشن‌تر شدن موضوع استفاده کرد یا نه.

۱-۳-۷ کشورهای دارای رشد بالا و یا رشد پایین

روشن است که دستیابی به رشد بالا با وجود سرمایه‌گذاری نسبتاً اندک، به هر حال امکان‌پذیر است؛ البته به شرطی که در موارد دیگر وفور و فراوانی وجود داشته باشد. به عنوان مثال، از سال ۱۹۶۸ تا ۱۹۹۸ پاکستان دارای نرخ رشد تولید ناخالص داخلی سرانه میانگین ۲/۸ درصد بود. نیز به رغم اینکه سهم سرمایه‌گذاری از تولید ناخالص داخلی تنها ۱۷/۷ درصد بود، اما بهره‌وری سرمایه‌گذاری در این دوره زمانی به میزان نسبتاً بالای ۱۵/۷ درصد می‌رسید. البته این پرسش مهم نیز در اینجا مطرح است که چرا این بهره‌وری چنین بالا بود. بخشی از پاسخ این پرسش را می‌توان با نگاه به فواصل کوتاه‌تر در این بازه زمانی یافت. به عنوان مثال، از سال ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۷ رشد تولید ناخالص داخلی سرانه برای پاکستان تنها ۰/۴ درصد بود، اما این رقم برای دوره زمانی ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۵، به ۴/۵ درصد و برای سال ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۸، به ۲/۱ درصد می‌رسید. در حقیقت بیشترین رشد اقتصادی زمانی رخ نمود که حکومت پاکستان به منظور ترغیب فعالیت بخش خصوصی و سرمایه‌گذاری خارجی، دست به اصلاحات زد. البته کشورهای دیگر نیز اقدامات مشابهی را انجام داده‌اند، لیکن موفقیت کمتری در نتایج رشد به دست آوردند، یا در بسیاری از کشورهای آسیای شرقی این کار با سرمایه‌گذاری بسیار بیشتری صورت گرفت. درک همه‌جانبه اینکه چرا واکنش سرمایه‌گذاری به اصلاحات صورت گرفته در پاکستان از نظر کمیت نه‌چندان درخور تأمل اما از نظر کیفیت تا بدین حد جدی بوده، مستلزم تحلیل ژرف‌تری است.

در انتهای دیگر طیف می‌توان کشور جامائیکا را مثال زد. این کشور به‌رغم سطح بالای سرمایه‌گذاری که در حدود ۲۶ درصد تولید ناخالص داخلی بود، بین سال‌های ۱۹۶۸ تا ۱۹۹۸ رشد تولید ناخالص داخلی منفی داشت. در این مثال هم بهتر است نگاهی به فواصل زمانی کوتاه‌تر انداخته شود. از سال ۱۹۶۱ تا ۱۹۷۲، رشد سالانه تولید ناخالص داخلی سرانه در جامائیکا ۴/۶ درصد بود. شوک نفتی سال ۱۹۷۳ این کشور به همراه سلسله اقدامات سیاست‌گذاری در پاسخ به آن، پیامدهایی را به همراه داشت که جامائیکا هنوز هم به‌طور کامل نتوانسته است از تبعات منفی آن خلاصی یابد. واکنش یا پاسخ بی‌درنگ داده شده به شوک، عبارت بود از انتقال بخش‌های بزرگی از اقتصاد به بخش عمومی که در نتیجه آن میانگین رشد سالانه تولید ناخالص داخلی سرانه در سال‌های ۱۹۷۳ تا ۱۹۸۰ به رقم ۴/۴- درصد رسید. سپس دولت (جدید) اصلاحاتی را که بسیار به پاکستان شباهت داشت، در اوایل و اواسط دهه ۱۹۸۰ با هدف گسترش بخش خصوصی و سرمایه‌گذاری خارجی در پیش گرفت. اما به‌رغم افزایش سالانه ۴/۱ درصدی در تولید ناخالص داخلی سرانه و سرمایه‌گذاری بسیار بالا از سال ۱۹۸۵ تا ۱۹۹۰، در دهه ۱۹۹۰ اقتصاد این کشور بازهم دچار رکود شد. پرسش مهمی که پاسخ آن باید در مورد جامائیکا مشخص شود این است که آیا اصلاحات انجام شده ناکافی بوده‌اند، یا از «نهادهای» مکمل مهم برای رشد در این میان خبری نبود. درواقع روشن نیست که چرا سطح سرمایه‌گذاری به‌رغم بهره‌وری پایین آن کماکان بالا مانده است. عوامل مؤثر احتمالی، هم از جنس ترکیب‌اند^۱ و هم از جنس کیفیت، که باید در اینجا مورد بررسی قرار گیرند.

۸-۳-۱ کشورهای دارای رشد متوسط

چگونه می‌توان تحلیل پیشین و همچنین تحلیل صورت گرفته پیش‌تر از آن را با کشورهای دارای رشد متوسط مرتبط ساخت؟ با اعمال نتایج قبلی برای کشورهای دارای رشد متوسط، می‌توان دید که در این میان ۱۰ کشور (الجزایر، جمهوری کنگو، کاستاریکا، هندوراس، مکزیک، مراکش، گینه جدید، پاپوا، پاراگوئه، فیلیپین و سرانجام کشور ترینیداد و توباگو) به مقدار آستانه سرمایه‌گذاری دست یافته‌اند، و همین می‌بایست آنها را در گروه

کشورهای دارای رشد بالا قرار دهد. به علاوه، همه این کشورها - جز مکزیک - با معیار آستانه تورم نیز تطابق دارند. به رغم محیط کلان اقتصادی باثبات - که تورم پایین نشانگر آن است - سطح نسبتاً بالای سرمایه‌گذاری در ۹ کشور نتوانسته است منجر به رشد سریع شود. همچنین در بین اینها تنها دو کشور (الجزایر و جمهوری کنگو) از نظر دستیابی به آستانه رابطه مبادله ناموفق بوده‌اند، در حالی که همه‌شان به لحاظ دستیابی به مقدار آستانه پوشش بازار سیاه^۱ موفق عمل کرده‌اند. بنابراین در هفت کشور شواهد چندان از سوءمدیریت کلان اقتصادی و شوک‌های خارجی مشاهده نمی‌شود؛ لیکن با این همه، سرمایه‌گذاری زیاد نتوانسته است رشد بالا را به همراه داشته باشد.

در روندی مشابه لیکن معکوس، هشت کشور (بورکینافاسو، برونئی، کامرون، گامبیا، گواتمالا، مالزی، نپال و اوروگوئه) به مقادیر آستانه سرمایه‌گذاری و رشد نیروی کار دست نیافتند و قطعاً باید در گروه کشورهای رشد پایین قرار می‌گرفتند. در واقع بوروندی و گامبیا و مالزی (هر سه با رشد ۰/۴ درصدی)، کاملاً در شرف فروافتادن به گروه کشورهای دارای رشد پایین‌اند. اما اوروگوئه حتی با وجود عواملی که به عنوان موانع رشد شناخته می‌شوند، به رشد ۱/۴ درصدی دست یافته است.

با این اوصاف بار دیگر می‌توان دشواری دستیابی به توضیحی دقیق یا چارچوبی کلی درباره رشد را آشکارا مشاهده کرد. چنین می‌نماید که استنتاج‌های کلی در مورد ماهیت رشد که از تحلیل‌های بین‌کشوری به دست می‌آیند، برای کشورهای دارای رشد متوسط، حتی در قیاس با دو گروه دیگر (کشورهای دارای رشد بالا و پایین)، کمتر موضوعیت می‌یابد. درک ناهمخوانی‌ها در موارد یاد شده، مؤید لزوم انجام تحقیقات در سطح یکایک کشورهاست.

۹-۳-۱ مقدار و بهره‌وری سرمایه‌گذاری

در اینجا سهم ۲۲ درصدی سرمایه‌گذاری در تولید ناخالص داخلی به عنوان مقدار آستانه آن در نظر گرفته می‌شود. البته دلیل این انتخاب آن است که عدد مورد نظر می‌تواند نمونه را به بهترین نحو تقسیم کند. اکنون ببینیم آیا نوع رابطه بین سرمایه‌گذاری و

1. Black Market Premium

رشد در بالا و پایین این آستانه باهم متفاوت‌اند یا نه. به عبارت دیگر، آیا شواهدی مبنی بر رابطه غیرخطی بین رشد و سرمایه‌گذاری وجود دارد؟ برای آزمودن این مسئله می‌توان این رگرسیون را انجام داد:

$$\text{رابطه (۱-۱)} \quad \text{Growth} = A + B.INV + C \text{ (dummy equal to 1 if } INV > 22 \text{ per cent)}$$

نتایج به دست آمده، این دیدگاه را قویاً تأیید می‌کنند که بهره‌وری سرمایه‌گذاری در کشورهایی که نرخ سرمایه‌گذاری در آنها بیش از میزان آستانه است، به میزان بسیار زیادی بالاتر است. معادله تخمین زده شده چنین است:

$$\text{رابطه (۱-۲)} \quad \text{Growth} = -3.3 + 0.16 (INV/Y) + 1.99 (Dummy = 1, \text{ if } INV/Y > 22 \text{ per cent})$$

(2.2) (2.5) (-2.9)

بنابراین برای کشورهایی که سهم سرمایه‌گذاری در آنها بالاتر از نرخ آستانه است، رشد تولید ناخالص داخلی سرانه ۲ درصد بالاتر از مقداری است که با در نظر گرفتن رابطه میانگین بین رشد و سرمایه‌گذاری برای همه کشورهای داخل نمونه به دست می‌آید. کشورهای بهره‌مند از نرخ سرمایه‌گذاری بالا از دو جنبه منتفع می‌شوند: نخست از خود سرمایه‌گذاری زیاد، و بار دیگر از بهره‌وری بالاتر ناشی از آن سرمایه‌گذاری. در ادامه به این یافته بیشتر پرداخته خواهد شد.

۱۰-۳-۱ دسته‌بندی کشورها بر مبنای میزان سرمایه‌گذاری و بهره‌وری

باینکه در اینجا سرمایه‌گذاری در جایگاه عامل تعیین‌کننده اصلی در مقایسه‌ها، به مثابه متغیر توضیحی برون‌زا نسبت به مدل قلمداد می‌شود، این امکان نیز وجود دارد که رابطه علی از سمت رشد به سرمایه‌گذاری باشد — و نه عکس آن. این مشکل درون‌زا بودن (سرمایه‌گذاری) به طور گسترده‌ای در نوشتارهای موجود مربوط به رشد، مورد بحث قرار گرفته است. افزون بر آن، در شاخه‌ای از نوشتارهای پژوهشی رشد، این بحث مطرح شده است که اگر اهمیت بهره‌وری مجموعه عوامل^۱ در تعیین میزان رشد فراتر از میزان سرمایه‌گذاری فیزیکی نباشد، به هر حال کمتر از آن هم نیست؛ در اینجا قصد پرداختن به این مسائل نیست؛ بلکه به جای آن با استفاده از تحلیلی ساده از اجزای رشد،

1. Total Factor Productivity

ابتدا به بررسی برخی عواملی پرداخته می‌شود که مستقیماً کشورهای دارای سرمایه‌گذاری زیاد را از کشورهایی که میزان سرمایه‌گذاری در آنها پایین است متمایز می‌کنند؛ و در مرحله دوم برخی از عواملی که موجب می‌شوند کشورهای دارای بهره‌وری بالای سرمایه‌گذاری از کشورهای دارای بهره‌وری پایین متمایز گردند، مورد بررسی قرار می‌گیرند.

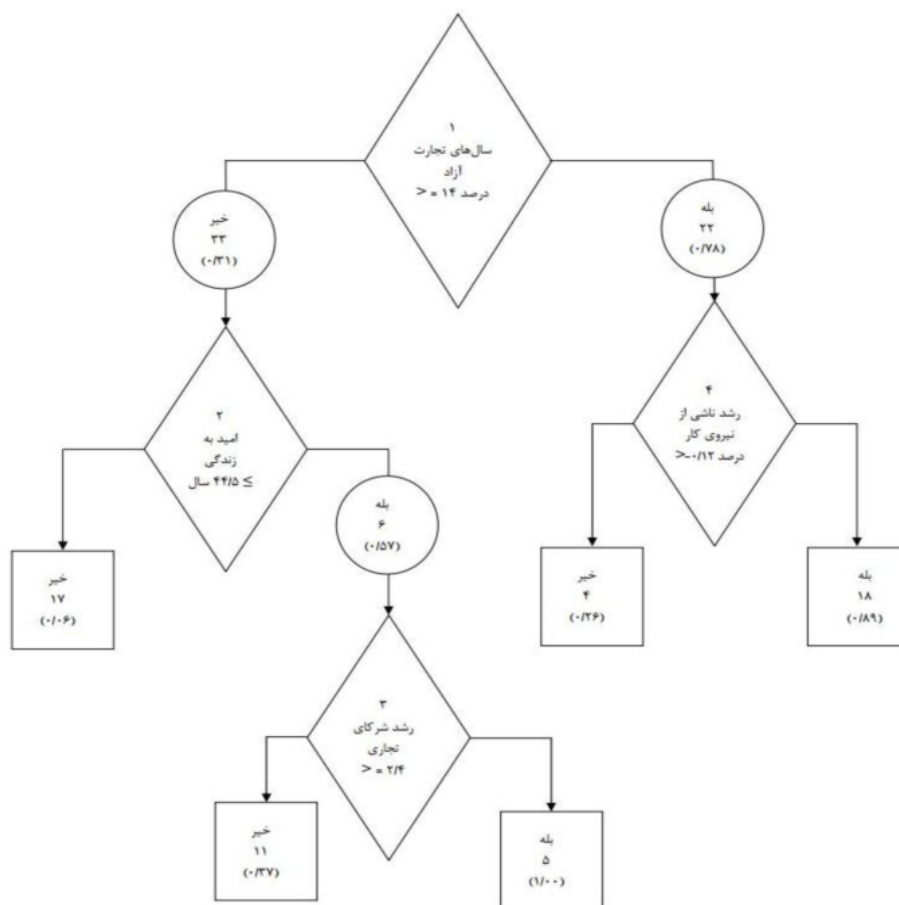
نرخ رشد تولید ناخالص داخلی سرانه می‌تواند بدین ترتیب تجزیه شود:

$$G = \Delta Y/Y = (\Delta Y/INV) \cdot (INV/Y) \quad \text{رابطه (۳-۱)}$$

که در آن INV/Y برابر با نرخ سرمایه‌گذاری و $\Delta Y/INV$ نسبت تولید به سرمایه‌گذاری یا بهره‌وری سرمایه‌گذاری است (باید توجه داشت که بهره‌وری سرمایه‌گذاری با بهره‌وری کل عوامل یکی نیست، چون دومی صریحاً اجازه ورود عوامل دیگر را نیز می‌دهد). بنابراین، بدون درگیر شدن در مسئله علیت، می‌توان عواملی را که با سطوح بالای سرمایه‌گذاری همراه می‌شوند، بررسی کرد. علاوه بر این، از آنجاکه رشد درآمد سرانه از تجمیع هر کدام از اجزای تفکیک شده به‌دست می‌آید، از این تکنیک می‌توان برای بررسی دو جزء تشکیل‌دهنده رشد استفاده کرد و دید که آیا وابستگی‌های متقابل مرتبط با سطوح بالای سرمایه‌گذاری با وابستگی‌های متقابل مرتبط با بهره‌وری بالای سرمایه‌گذاری یکسان‌اند یا نه. پیش‌از این، دیده شد که بهره‌وری سرمایه‌گذاری در کشورهای دارای میزان سرمایه‌گذاری بالاتر از سطح آستانه ۲۲ درصدی به وضوح متفاوت است؛ و این مشاهده خود دال بر آن است که احتمالاً هر دو تحت تأثیر عوامل مشابهی قرار دارند. بالاین‌حال، گروه کشورهای دارای سطوح سرمایه‌گذاری بالا با گروه کشورهای دارای بهره‌وری بالای سرمایه‌گذاری یکسان نیست. درواقع تنها پانزده کشور از ۲۸ کشوری که در آنها میزان سرمایه‌گذاری بالاست، در گروه کشورهای دارای بهره‌وری بالای سرمایه‌گذاری قرار می‌گیرند.

بدین ترتیب، در اینجا تحلیل مبتنی بر دسته‌بندی در مورد کشورهای دارای مقام نخست از نظر سهم سرمایه‌گذاری و پس از آن از نظر بهره‌وری سرمایه‌گذاری انجام می‌گیرد، تا از آن طریق وابستگی‌های متقابل اصلی و مقادیر آستانه مشخص شوند. همانند آنچه که در مورد رشد انجام پذیرفت، هدف درواقع شناسایی عواملی است که به بهترین نحو کشورهای دارای سرمایه‌گذاری بالا و کشورهای دارای سرمایه‌گذاری پایین و همچنین کشورهای دارای بهره‌وری بالا و بهره‌وری پایین را از یکدیگر متمایز کنند. با

استفاده از همان مجموعه متغیرهای توضیحی مربوط به یک‌سوم بالا و یک‌سوم پایین لیست مرتب شده کشورها براساس سطوح سرمایه‌گذاری و نیز مبتنی بر بهره‌وری سرمایه‌گذاری، نمونه مقایسه‌ای^۱ نتایج با در نظر گرفتن متغیرهای نهادی گزارش می‌شود.



توضیح: مقادیر داخل پرانتز، احتمال سطح بالای سرمایه‌گذاری را به شرط قرار گرفتن در آن خانه، نشان می‌دهند.

شکل ۱-۳ سطح سرمایه‌گذاری: نمونه مقایسه‌ای

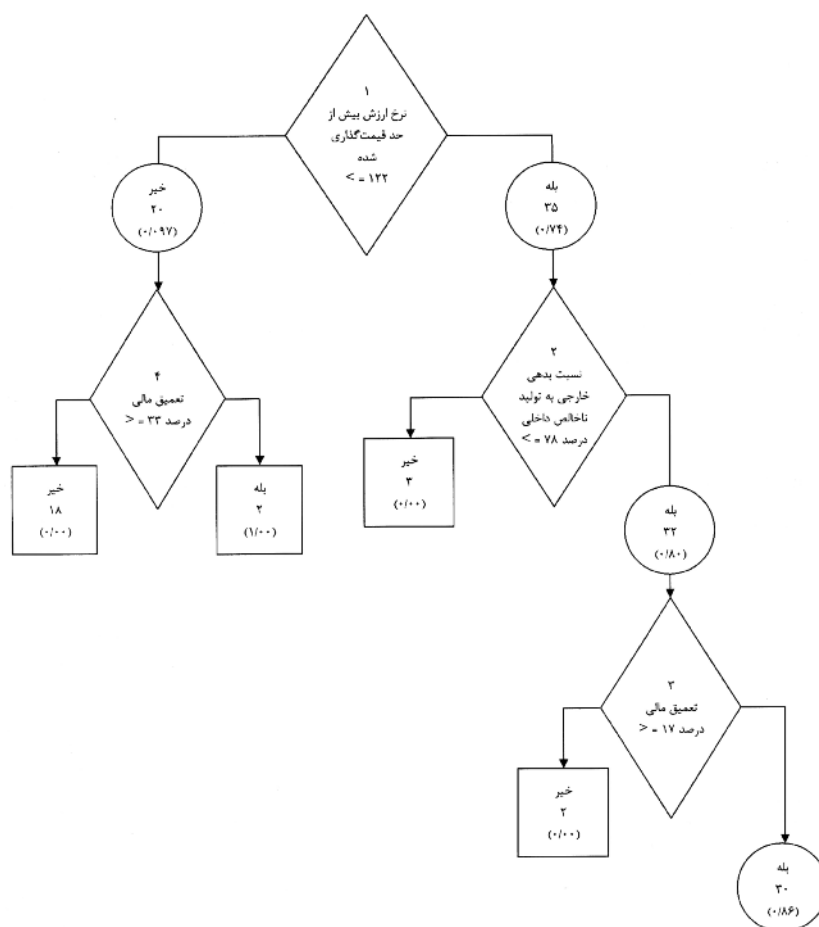
فضای باز تجارت خارجی به مثابه مهم‌ترین متغیر متمایزکننده کشورهای دارای نرخ‌های بالای سرمایه‌گذاری از کشورهایی که این نرخ در آنها پایین است، نمایان می‌شود (شکل ۳-۱). تحلیل انجام شده گویای آن است که وابستگی متقابل اصلی و عمده، بین باز (آزاد) بودن تجارت و رشد نیروی کار است. در کشوری با ترکیبی از رژیم تجاری آزاد و رشد سریع نیروی کار، احتمال تحقق نرخ بالای سرمایه‌گذاری ۸۹ درصد است. برای کشوری که فاقد رژیم تجاری آزاد باشد، عوامل دیگری وارد ماجرا می‌شوند: در این کشورها ترکیب دو عامل - یعنی امید به زندگی بالاتر از ۴۴/۵ سال، و روابط تجاری با شریک در حال رشد سریع - منجر به تحقق نرخ بالای سرمایه‌گذاری می‌شود.^۱ در مورد عوامل تعیین‌کننده بهره‌وری سرمایه‌گذاری (شکل ۴-۱)، نتیجه حاصل از تحلیل، اهمیت متغیرهای سیاستگذاری را در ایجاد بستر مناسب برای تقویت و بهبود بهره‌وری سرمایه‌گذاری مورد تأکید قرار می‌دهد. مهم‌ترین متغیر متمایزکننده کشورهای دارای بهره‌وری سرمایه‌گذاری بالا و پایین نرخ تبدیل حقیقی ارز بیش از حد قیمت‌گذاری شده است. علاوه بر نرخ تبدیل ارز، مجموعه وابستگی‌های متقابل اصلی سطوح پایین بدهی خارجی به تولید ناخالص داخلی و تعمیق توانمند (قدرتمند) مالی^۲ را (که با نسبت $M2/GDP$ اندازه‌گیری می‌شود) دربرمی‌گیرد. احتمال سرمایه‌گذاری با بهره‌وری بالا برای این کشورها ۸۶ درصد است.^۳

۱. وقتی متغیرهای نهادی در تحلیل‌ها در نظر گرفته شوند، ریسک عدم پایبندی به قرارداد از سوی دولت به‌عنوان مهم‌ترین عامل متمایزکننده سر برمی‌آورد.

2. Strong Financial Deepening

۳. وقتی متغیرهای نهادی در نظر گرفته شوند، نتایج مشابهت بسیاری با نرخ حقیقی ارز بیش از حد بها داد شده می‌یابند. تعمیق مالی و نسبت بدهی خارجی مهم‌ترین عوامل تعیین‌کننده بهره‌وری سرمایه‌گذاری‌اند.

۴. می‌بایست توجه داشت که اگر در دسته‌بندی اولیه تحلیل رشد بدون در نظر گرفتن متغیر سرمایه‌گذاری انجام شود، متغیرهایی مشابه با متغیرهای حاصل از دسته‌بندی بر مبنای بهره‌وری سرمایه‌گذاری به‌دست می‌آیند. این موضوع را می‌توان چنین تفسیر کرد که مهم‌ترین چیز بعد از کمیت (مقدار) سرمایه‌گذاری، کیفیت آن است.



توضیح: مقادیر داخل پرانتز عبارتند از احتمال بهره‌وری بالای سرمایه‌گذاری، به شرط قرار داشتن در آن خانه.

شکل ۴-۱ بهره‌وری سرمایه‌گذاری: نمونه مورد مقایسه

با ترکیب تحلیل نرخ سرمایه‌گذاری و بهره‌وری سرمایه‌گذاری، می‌توان دید که چرا برخی کشورها به‌رغم بهره‌مندی از سطوح بالای سرمایه‌گذاری نتوانسته‌اند به رشد بالا دست یابند؛ و نیز اینکه چرا برخی کشورها با سرمایه‌گذاری اندک به رشد سریعی دست یافته‌اند. در دسته‌بندی اولیه، پنج کشور دارای رشد پایین و یک کشور دارای رشد بالا به‌اشتباه دسته‌بندی شده بودند. همان‌گونه که از جدول ۳-۱ پیداست، سه تا از پنج کشور

یاد شده (پرو، گابن و گینه بیسائو) از لحاظ تمام عوامل تعیین‌کننده بهره‌وری که داده‌هایشان موجود است، عملکرد ضعیفی داشته‌اند. از سویی، رژیم صهیونیستی که تنها کشور دارای رشد بالا با دسته‌بندی نادرست بود، نرخ ارز حقیقی چندان بیش از حد قیمت‌گذاری نشده بود و از نظر شاخص تعمیق مالی نمره خوبی داشت. اما دو کشور دیگر دارای رشد پایین (جامائیکا و ونزوئلا) در زمینه شاخص‌های بهره‌وری عملکرد خوبی داشته‌اند (غیر از شاخص بدهی خارجی جامائیکا). بدین ترتیب می‌بایست پاسخ مسئله رشد پایین به‌رغم سرمایه‌گذاری بالا را در مورد این کشورها، در جای دیگری جست‌وجو کرد.

جدول ۱-۳ ویژگی‌های کشورهای که به‌اشتباه دسته‌بندی شده بودند

متغیرهای اصلی در بهره‌وری سرمایه‌گذاری			متغیرهای اصلی رشد			کشور
تعمیق مالی	بدهی خارجی	نرخ ارز بیش از حد قیمت‌گذاری شده	تورم	سرمایه‌گذاری	رشد نیروی کار	
۱۷	۵۶	۱۳۲	۴۲۵	۲۲	۰/۵	پرو
۱۴	۱۷۹		۵۱	۲۷	-۰/۴	گینه بیسائو
۲۶	۴۴	۹۱	۲۴	۲۵	۰/۶	ونزوئلا
۳۷	۹۹	۱۱۸	۲۰	۲۶	۰/۷	جامائیکا
۱۷	۵۸	۱۴۶	۷	۳۵	-۰/۳	گابن
۵۴	-	۱۱۸	۵۶	۲۵	۰/۱	رژیم صهیونیستی

۱-۴ نتیجه‌گیری‌ها و آموزه‌هایی برای مطالعات کشوری

رشد بلندمدت قطعاً فرایند پیچیده‌ای است. بااینکه مشخص کردن عوامل نوسان‌های رشد در کوتاه‌مدت کاری است نسبتاً ساده، رشد بلندمدت به مجموعه‌ای گسترده از عوامل - که تمامی جنبه‌های سازمان و رفتار جوامع انسانی را دربرمی‌گیرند - بستگی می‌یابد. در این فصل - و در این کتاب - هدف درواقع نشان دادن این بود که درست است مطالعات و تحلیل‌های بین‌کشوری و منطقه‌ای می‌توانند از این نظر که مشخص کنند پاسخ پرسش‌ها را در کجاها می‌توان جست‌وجو کرد بسیار مفید باشند؛ لیکن برای

مشخص ساختن بسیاری از روابط متقابل مشتمل بر عوامل سیاسی و اجتماعی و فرهنگی مؤثر بر الگوهای رشد، انجام مطالعات هرچه ژرفتر در سطح کشورها ضرورت می‌یابد. واضح است که تغییر سیاست‌های کلی همچون افزایش سرمایه‌گذاری در امر آموزش یا باز کردن درها به‌سوی تجارت خارجی به‌خودی‌خود تأثیرات محدودی خواهند داشت. به‌هرحال، بدیهی است که سرمایه‌گذاری در برخی زمینه‌ها - اعم از ماشین‌آلات، زیرساخت یا آموزش - بسیار مؤثرتر از سرمایه‌گذاری در زمینه‌های دیگر است. حال، پرسش اساسی این است که چرا در بلندمدت نیز این نتیجه کماکان دارای اهمیت است.

از زمان جنگ جهانی دوم بدین‌سو، مطالعات مرتبط با توسعه اقتصادی، نوعی چرخه را طی کرده و به نقطه آغازین خود بازگشته است. این مطالعات با تمرکز بسیار بر مدل‌های رشد نسبتاً کلی آغاز شدند. سپس توجهات به‌سمت تحلیل عناصر کلان متفاوت مورد نیاز برای فرایند رشد جلب گردید. در هر دو مورد، تحلیل‌ها اغلب متکی به داده‌ها یا مشاهدات بین‌کشوری بودند. در دهه ۱۹۷۰ حرکت بزرگی به‌منظور انجام مطالعات در سطح کشورها آغاز گردید که رفته‌رفته عمده‌تاً بر یکی از بخش‌های اقتصادی یا حوزه‌های سیاستگذاری - یا تعداد محدودی از آنها - متمرکز می‌شد. حتی به‌نظر می‌رسد که تا مدت‌ها تصویر کلی رشد تا حد زیادی نادیده گرفته شده بود.^۱ در میانه دهه ۱۹۸۰ نظریه جدید رشد از راه رسید و بسیاری از عناصر نظریه قدیم رشد را نیز با خود به همراه آورد. این پارادایم جدید کمک کرد که متخصصان توسعه تمرکزشان را باز یابند. نظریه‌های جدید رشد هم به مانند اسلافشان، کار خود را با نگاه کلان و مقایسه‌های بین‌کشوری آغاز می‌کردند. به همین ترتیب، نظریه‌های مورد بحث ابتدا بر «عوامل» مستقیم رشد متمرکز بودند، اما به‌سرعت به سراغ متغیرهای مؤثر بر کمیت و کیفیت این عوامل رفتند.

اکنون زمان آن فرا رسیده است که دوباره به تحلیل در سطح کشورها پرداخته شود؛ اما این بار می‌بایست این نکته را در نظر گرفت که نباید از تصویر کلی و وابستگی‌های متقابل موجود در فرایند رشد موفق غفلت ورزید.

۱. یکی از نویسندگان این فصل در طول دهه ۱۹۸۰ میلادی، به تدریس اقتصاد توسعه اشتغال داشت. بسیاری از کتاب‌های درسی [در دوره مورد بحث] بر مبنای بخش‌های اقتصادی فصل‌بندی شده بودند؛ و معمولاً یک یا دو جلسه به رشد بلندمدت اختصاص می‌یافت.

منابع و مآخذ

- Aghion, Philippe and Peter Howitt (1998). *Endogenous Growth Theory*, MIT Press, Cambridge, Mass.
- Azariadis, Costas and Allan Drazen (1990). "Threshold Externalities in Economic Development", *Quarterly Journal of Economics*, Vol. 105.
- Barro, Robert (1997). *Determinants of Economic Growth: A Cross-Country Empirical Study*, MIT Press, Cambridge, Mass.
- Breiman, Leo, Jerome H. Friedman, Richard A. Olshen and Charles J. Stone (1984). "Classification and Regression Trees", The Wadsworth Statistics/ Probability Series.
- Easterly, W. and R. Levine (1999). "It's Not Factor Accumulation: Stylized Facts and Growth Models", mimeo, Policy Research Group, The World Bank, Washington, DC.
- Easterly, W. (1994). "Economic Stagnations, Fixed Factors, and Policy Thresholds", *Journal of Monetary Economics*, Vol. 33.
- Ghosh, Atish and Holger Wolf (1998). "Threshold and Context Dependence in Growth", Working Paper, No. 6480, National Bureau of Economic Research, Cambridge, Mass.
- Guha-Khasnobis, Basudeb and Faisal Bari (2000). "Sources of Growth in South Asian Countries", Paper Prepared for GDN Global Research Project, mimeo, Indian Council for Research on International Economic Relations, New Delhi, India and Lahore University, Lahore, Pakistan.
- Lucas, Robert (1988). "On the Mechanics of Economic Development", *Journal of Monetary Economics*, Vol. 22.
- O'Connell, Stephen and Benno Ndulu (2000). "Africa's Growth Experience: A Focus on Sources of Growth", Paper Prepared for GDN Global Research Project, Mimeo, Swarthmore College, Swarthmore, Pennsylvania.
- Sala-i-Martin, X. (1997). "I Just Ran Two Million Regressions", *American Economic Review*, Vol. 87 (2).
- World Bank (2000). *World Development Report*, Washington, DC.

فصل دوم

منابع رشد کلان در مناطق
در حال توسعه: آیا هنوز
تعداد پرسش‌ها بیشتر از
پاسخ‌هاست؟

چارلز سی. سولودو،^۱ جونگیل کیم^۲

مقدمه

رشد اقتصادی در چهل سال آخر قرن بیستم، چونان نوعی معما و شگفتی بوده که پیش‌بینی‌ها و دستورالعمل‌های سنتی^۳ اقتصاد را به مبارزه می‌طلبیده است. رشد اقتصادی در بین مناطق در حال توسعه - و درون هر کدام - و همچنین در طول زمان دستخوش تغییرات بسیار زیادی شده است. مجموعه‌ای از تعدادی کشور آسیایی در حال توسعه تنها نقاط دارای رشد بالا و پایدار در طول این دوره بوده‌اند. در دیگر مناطق و به‌ویژه آفریقا و آمریکای لاتین، به‌رغم وجود جریان ورودی بسیار عمده‌ای از منابع مالی به‌منظور توسعه و اصلاحات اقتصادی گسترده از دهه ۱۹۸۰، رشد اقتصادی بسیار ناامیدکننده و پرنوسان بوده است. اقتصادهای در حال گذار با افت‌های اولیه بزرگ‌تری در تولید ناخالص داخلی در مقایسه با میزان پیش‌بینی شده از سوی اقتصاددانان مواجه شده‌اند؛ و کشورهای عربی نیز دچار نوسان شدیدی در عملکردشان شده‌اند. در تمام این دوره و به‌رغم کمک‌های پر دامنه در زمینه توسعه و همچنین مجموعه بزرگی از حرکت‌های بین‌المللی ویژه به‌منظور از میان بردن تله‌های توسعه‌نیافتگی، تنها بوتسوانا و موریتانی^۴ از لیست کشورهایی که کمترین میزان توسعه را داشته‌اند خارج شده‌اند، و کشورهای بیشتری دارند به این مجموعه می‌پیوندند. در زمان حاضر ۴۹ کشور در این

1. Charles C. Soludo

2. Jongil Kim

3. Orthodox

4. Mauritius

مجموعه قرار دارند که از آن میان ۳۴ کشور از منطقه جنوب صحرای آفریقا هستند. از میانه دهه ۱۹۹۰، بهبود اقتصادی در بیشتر مناطق در حال توسعه، به رغم ضرورت بی چون و چرای آن برای فقرزدایی، ناچیز بوده است. مشخصاً در آفریقا، حتی برای آن دسته از کشورهایی که بهترین عملکرد را داشته‌اند نیز پیش‌بینی می‌شود که در صورت تداوم وضع موجود، کماکان در سال ۲۰۲۰ بسیار فقیر بمانند (برتلمی^۱ و سودرلینگ^۲، ۲۰۰۱).

دلیل این همه نتایج ناامیدکننده چیست، و اقتصاددانان چه عللی را می‌توانند ارائه کنند؟ از زمانی که آدام اسمیت کتاب دوران ساز کندی‌کاوی در طبیعت و عوامل ثروت ملل^۳ (۱۷۷۶) را تألیف کرد، تا ارائه مدل‌های رشد نوکلاسیک، اقتصاد توسعه و شاخه‌های اخیر مدل‌های رشد درون‌زا، درک رشد اقتصادی همواره در کانون توجه علم اقتصاد جای داشته است. با وجود علاقه و توجه بسیار و همچنین نوشتارها و پژوهش‌های فزاینده در این زمینه، بیراه نیست اظهار گردد که اگر عملکرد رشد ناامیدکننده به معیاری برای سنجش میزان غفلت اقتصاددانان بدل شود، آنگاه این غفلت را می‌توان بسیار زیاد و گسترده دید.

دانسته‌های موجود درباره علت پیشرفت و موفقیت برخی از کشورها و رکود و عدم موفقیت برخی دیگر هنوز تا حد زیادی غیرقطعی است و پرتعارض نیز. با این حال، حتی در همین وضعیت ناآگاهی موجود، بینش‌های ریشه‌ای بی چون و چرایی هم وجود دارند که وضعیت فعلی دانش و روش‌شناسی، دستیابی به آنها را میسر می‌سازد. هدف این مقاله، روشن ساختن وضعیت کنونی از طریق ارائه خلاصه‌ای از دانسته‌ها و نادانسته‌های موجود و همچنین هر آن چیزی است که می‌بایست درباره منابع رشد در مناطق در حال توسعه طی چهل سال اخیر دانست. در اینجا عمدتاً از ۶ مقاله منطقه‌ای در زمینه رشد که برای پروژه رشد مؤسسه شبکه توسعه جهانی نوشته شده‌اند استفاده می‌شود، تا هم حیطه‌هایی که در آنها اتفاق نظر وجود دارد مشخص گردند و هم دستورالعملی برای تحقیقات آتی فراهم آید. مناطق پنج‌گانه تحت پوشش عبارت‌اند از جنوب صحرای

1. Berthelemy

2. Soderling

3. Inquiry into the Nature and Causes of the Wealth of Nations

آفریقا،^۱ خاورمیانه و شمال آفریقا،^۲ آمریکای لاتین، اقتصادهای در حال گذار، آسیا و منطقه جنوب شرق آسیا. یافته‌محوری در اینجا آن است که در نوشتارهای پژوهشی موجود، مسیری طولانی به‌منظور مشخص شدن اهمیت برخی از عوامل بنیادین رشد منطبق با حدسیات علمی طی گردیده است. با وجود این، باید پذیرفت مسائلی که عمدتاً حل نشده باقی مانده‌اند، بیشتر به طرح پرسش‌های تازه دامن می‌زنند، نه اینکه در دستیابی به پاسخ، یاری‌رسان و راهگشا باشند.

در این مقاله به خلاصه‌ای از چارچوب حسابداری رشد و شواهد به‌دست آمده از مطالعات منطقه‌ای و نوشتارهای پژوهشی تجربی پرداخته شده است. سپس رویکردهای مختلف «مبتنی بر رگرسیون» بین‌کشوری، به‌منظور تفکیک منابع رشد ارزیابی می‌گردند، و یافته‌ها به‌اختصار مرور می‌شوند. در پایان خلاصه‌ای از نکات عمده‌ای که به‌مثابه «مسائل حل نشده» - یا عناوینی برای تحقیقات آتی - مطرح می‌شوند، به همراه جمع‌بندی مقاله آمده است.

۱-۲ چارچوب حسابداری رشد کلان

رشد از دو منبع عمده ناشی می‌شود: انباشت عوامل (سرمایه فیزیکی و نیروی کار)؛ و بهره‌وری در استفاده از عوامل (بهره‌وری کل عوامل تولید)^۳. پرسش: چرا تحلیل منابع رشد، در سیاستگذاری اهمیت دارد؟ پاسخ این پرسش در ماهیت انباشت عوامل و دغدغه‌های مربوط به پایداری رشد در بلندمدت نهفته است. طبق مدل رشد نوکلاسیک که شواهد تجربی نیز آن را تأیید کرده‌اند، انباشت عوامل می‌تواند به بازدهی نزولی بیانجامد. بدین ترتیب، کشورها نمی‌توانند برای دستیابی به رشد بلندمدت پایدار تنها بر انباشت عوامل تکیه کنند، بلکه باید از نظر بهره‌وری کل عوامل تولید نیز رشد کرده باشد. در روال‌های حسابداری رشد تجربی از تابع تولید کلان نوکلاسیک برای تجزیه نرخ رشد تولید کل به سهم رشد تک‌تک نهاده‌ها - که مقدار آن مشخص است - و همچنین ارتقای بهره‌وری کل عوامل تولید استفاده می‌شود. نتایج این شیوه تا حد زیادی بستگی

1. Sub-saharan Africa (SSA)

2. Middle East and North African (MENA)

3. Total Factor Productivity (TFP)

به نحوه تعریف^۱ تابع تولید دارد. در نوشتارهای تخصصی مرتبط، معمولاً از تابع تولید کاب - داگلاس استفاده می‌شود که در آن سهم سرمایه برابر با یک-سوم - که مقدار مقایسه‌ای^۲ تعیین شده برای همه کشورهاست - در نظر گرفته می‌شود (نک: یونگ،^۳ ۱۹۹۳ و ۱۹۹۵؛ کروگمن،^۴ ۱۹۹۴، کالینز^۵ و باسورث،^۶ ۱۹۹۶؛ سارل^۷ و رابینسون،^۸ ۱۹۹۷). اگر از موردی ساده با دو نهاده سرمایه و نیروی کار شروع شود، می‌توان تابع تولید کلان را بدین صورت مشخص ساخت:

$$Y = Af(K, L) \quad \text{رابطه (۱-۲)}$$

که در آن Y و K و L به ترتیب عبارت‌اند از: تولید، سرمایه و نیروی کار، و A نشان‌دهنده میزان بهره‌وری تولید یا همان بهره‌وری کل عوامل است.^۹ اگر از هر دو طرف تابع تولید مذکور لگاریتم طبیعی گرفته شود و مشتقشان بر حسب متغیر زمان محاسبه گردد، می‌توان دید که نرخ رشد تولید به منابع رشد تفکیک می‌شود که اجزای آن عبارت‌اند از: بهبود بهره‌وری تولید $(\frac{\dot{A}}{A})$ و افزایش ظرفیت تولیدی $(\frac{\dot{K}}{K} \frac{\dot{L}}{L})$

$$\frac{\dot{Y}}{Y} = \frac{\dot{A}}{A} + \frac{Af_K K}{Y} \frac{\dot{K}}{K} + \frac{Af_L L}{Y} \frac{\dot{L}}{L} \quad \text{رابطه (۲-۲)}$$

در اینجا Af_K و Af_L به ترتیب تولید نهایی سرمایه و نیروی کار هستند و برابرند با نرخ اجاره سرمایه و دستمزد؛ البته به شرطی که بازارها عوامل رقابتی باشند و بنگاه‌ها سودشان را بیشینه کنند. دیگر اینکه $\frac{Af_K K}{Y}$ و $\frac{Af_L L}{Y}$ سهم‌های پرداختی به سرمایه (α_K) و نیروی کار (α_L) هستند. از آنجا که سهم درآمد سرمایه عبارت است از یک

1. Specification
2. Benchmark
3. Young
4. Krugman
5. Collins
6. Bosworth
7. Sarel
8. Robinson

۹. در اینجا فرض بر آن است که بهره‌وری تولید مستقل از میزان انباشت نهاده‌است؛ یعنی منطبق با آنچه پیشرفت فنی خنثای هیکس یا (وضعیت) افزایش‌دهنده است، که تولید خوانده می‌شود. این فرض برای هدف مطرح شده در اینجا به منظور تجزیه رشد تولید به سهم انباشت نهاده‌ها و پیشرفت فنی، ضرورت دارد.

منهای سهم درآمد نیروی کار، با فرض بازدهی ثابت به مقیاس، نرخ رشد تولید به رشد بهره‌وری کل عوامل تولید و جمع موزون رشد سرمایه و رشد نیروی کار تجزیه می‌شود:

$$\frac{\dot{Y}}{Y} = \frac{\dot{A}}{A} + (1 - \alpha_L) \frac{\dot{K}}{K} + \alpha_L \frac{\dot{L}}{L} \quad \text{رابطه (۳-۲)}$$

با در اختیار داشتن داده‌های مربوط به نرخ‌های رشد تولید و نهاده‌ها به همراه سهم‌های درآمد عوامل، می‌توان از این معادله رشد بهره‌وری کل عوامل را به‌عنوان باقی‌مانده^۱ رشد تولید، پس از تفریق سهم رشد نهاده‌های معلوم از رشد تولید، اندازه‌گیری کرد.^۲

برای توضیح عملکرد کلان اقتصادی در بلندمدت، تولید ناخالص داخلی به‌عنوان تولید در نظر گرفته می‌شود. نهاده سرمایه به‌صورت موجودی سرمایه ثابت ناخالص (انباشت سرمایه سرمایه‌گذاری شده^۳ ثابت ناخالص گذشته) در نظر گرفته می‌شود، با فرض اینکه جریان خدمات ناشی از موجودی سرمایه با موجودی سرمایه نسبت مستقیم دارد. در میان متغیرها، دقت موجودی سرمایه بیش از آن‌های دیگر محل مناقشه است، زیرا برای چنین چیزی به نرخ استهلاک و موجودی سرمایه اولیه مشابه نیاز است، درحالی‌که مواردی از این دست را نمی‌توان از آمارهای رسمی استخراج کرد.^۴

ورودی نیروی کار به‌صورت تعداد ساعت‌های کار در نظر گرفته می‌شود، به شرطی که داده‌های مربوط به ساعت‌های کار در اختیار باشند. با این حال، از آنجاکه در کشورهای کمتر توسعه‌یافته چندان نمی‌توان به داده‌های موجود درباره ساعت‌های کار متکی بود، گاه از تعداد شاغلان به‌عنوان نهاده نیروی کار استفاده می‌شود. به‌علاوه، با توجه به اهمیت روزافزون سرمایه انسانی که می‌تواند بر کیفیت نیروی کار تأثیر بگذارد، نهاده نیروی کار به‌وسیله متغیر نشان‌دهنده تغییر در کیفیت تعدیل می‌گردد و معمولاً هم از طریق میزان افزایش سال‌های تحصیل سنجیده می‌شود. در آخر، می‌توان از حساب‌های ملی

1. Residual

۲. به رشد بهره‌وری کل عوامل تولید، باقی‌مانده رشد گفته می‌شود؛ زیرا مقدار رشدی است که نمی‌توان آن را با رشد نهاده‌های تولید تبیین کرد - م.

3. Capital Investment

۴. در صورت در اختیار داشتن درازمدت داده‌های مرتبط با سرمایه‌گذاری‌های گذشته (مربوط به قبل از دوره مورد بررسی)، نگرانی برای میزان سرمایه اولیه مشابه توجیه‌پذیر نیست؛ اما بدون نرخ استهلاک به‌هرحال نمی‌توان محاسبات را انجام داد.

سهم حقوق پرداختی به نیروی کار در تولید ناخالص داخلی را به عنوان سهم درآمد نیروی کار در نظر گرفت. برای کشورهای توسعه یافته ای که می توان به داده هایشان تکیه کرد، سهم درآمد نیروی کار حدود دوسوم کل درآمد در نظر گرفته می شود. لیکن در کشورهای کمتر توسعه یافته سهم بزرگی از نیروی کار در بنگاه های خانوادگی و خوداشتغالی به کار می پردازند، و داده های مربوط به آنها چندان درخور اتکا نیستند. در حالی که در برخی از مطالعات، نسبت دوسوم برای محاسبه سهم درآمد نیروی کار در حسابداری رشد کشورهای کمتر توسعه یافته به کار رفته، در مطالعات دیگر کثش عوامل مستقیماً از تابع تولید تخمین زده شده است (برای مثال سنهاجی،^۱ ۱۹۹۹).

از زمانی که آبرامویتز^۲ (۱۹۵۶) و سولو^۳ (۱۹۵۷) نخستین بار این روش شناسی (متدلوژی) را در مورد اقتصاد ایالات متحد به کار بردند، تلاش های متعددی برای توضیح رشد بسیاری از کشورها صورت گرفته است. هم آبرامویتز و هم سولو این نتیجه شگفت آور را گزارش کردند که رشد تولید اقتصاد آمریکا در نیمه نخست قرن بیستم را عمدتاً می توان با رشد بهره وری عوامل تولید مرتبط دانست. این موضوع خود به شکل گیری مطالعات بسیاری در زمینه حسابداری رشد که در آنها کوشش می شد سهم عمده رشد بهره وری عوامل تولید توضیح داده شود، دامن زد؛ زیرا رشد بهره وری کل عوامل تولید تا حدودی نادیده انگاشته شده بود. در مطالعات پژوهشگران بسیاری از قبیل دنیسون^۴ (۱۹۶۷) و یورگنسون^۵، گالوپ^۶ و فراومنی^۷ (۱۹۸۷) این روش شناسی گسترش یافت، تا عوامل دیگری را نیز همچون آموزش، صرفه مقیاس، تخصیص منابع، پیشرفت دانش، تغییر کیفیت نهاده ها و نظایر اینها دربرگیرد.

برای مقایسه بین کشوری، پژوهشگرانی چون کریستنسن^۸، کامینز^۹ و یورگنسون (۱۹۸۰) حسابداری رشد را برای رشد اقتصادی کشورهای عضو سازمان همکاری و توسعه

-
1. Senhadji
 2. Abramovitz
 3. Solow
 4. Denison
 5. Jorgenson
 6. Gollop
 7. Fraumeni
 8. Christensen
 9. Cummings

اقتصادی در دوره زمانی سال‌های ۱۹۴۷ تا ۱۹۷۳ انجام دادند و بازهم به این نتیجه رسیدند که رشد بهره‌وری کل عوامل تولید سهم بسیار زیادی در رشد اقتصادی کشورهای توسعه‌یافته در دوره پس از جنگ جهانی دوم داشته است. در مطالعات متعدد دیگری نیز ثابت شده است که باینکه رشد بهره‌وری کل عوامل تولید پس از سال‌های میانی دهه ۱۹۷۰ کند شد، اما به‌هرحال از منابع عمده و مهم رشد در رشد کشورهای توسعه‌یافته پس از جنگ بود.

اخیراً یونگ (۱۹۹۲، ۱۹۹۳ و ۱۹۹۵) بسیار کوشید تا رشد اقتصادی چهار کشور تازه صنعتی شده شرق آسیا را که در حال رشد سریعی بودند، تبیین کند. نتیجه تلاش‌های او پیشنهاد بحث برانگیزی بود، مبنی بر اینکه کشورهای مذکور برخلاف آنچه که در کشورهای توسعه‌یافته مشاهده می‌شد، عمدتاً به خاطر افزایش میزان عوامل رشد کرده‌اند و نه رشد بهره‌وری کل عوامل تولید. این بدان معنی است که رشد در کشورهای شرق آسیا در بلندمدت پایدار نخواهد بود، چون براساس مدل رشد نوکلاسیک، نرخ رشد اقتصادی در بلندمدت با بهره‌وری کل عوامل تولید مشخص می‌شود. مطالعات یونگ منجر به انجام بررسی‌های سارل^۱ و رابینسون^۲ (۱۹۹۷) و کالینز^۳ و باس‌ورث^۴ (۱۹۹۶) شد. باینکه تخمین‌های زده شده در مطالعات گوناگون تا حدودی متفاوت‌اند، اما همه آنها نقش مهم رشد نهاده‌های تولید را در رشد اقتصادی شرق آسیا تأیید می‌کنند.

همان‌گونه که پیش‌تر در دو نمونه موردی مناقشه‌انگیز صورت گرفته از طریق حسابداری رشد اشاره شد، موضوع اصلی حسابداری رشد همانا نقش رشد بهره‌وری کل عوامل تولید در رشد اقتصادی است. از آنجاکه رشد بهره‌وری کل عوامل تولید همان رشد باقی‌مانده تولید است، تخمین رشد بهره‌وری کل عوامل تولید پیش از هر چیز به فرض‌های اساسی چارچوب حسابداری رشد بستگی می‌یابد؛ مانند: پیشرفت فنی خنثای هیکس^۵، بهینه‌سازی در شرایط وجود بازار عوامل رقابتی، و بازدهی ثابت به مقیاس. این فرض‌ها می‌توانند بیش از حد محدودکننده باشند، به‌گونه‌ای که توان انعکاس دادن

1. Sarel

2. Robinson

3. Collins

4. Bosworth

5. Hicks Neutral Technical Progress

ویژگی‌های واقعی تولید در کشورهای در حال توسعه را نداشته باشند. دیگر اینکه اندازه هر منبع رشد، به شدت وابسته به چگونگی تعریف نهاده‌ها و تخمین سهم درآمد نیروی کار است. در بخش عمده‌ای از نوشتارها و تحقیقات تجربی (از جمله مطالعات انجام شده در شبکه جهانی توسعه)، پرداختی به سرمایه فیزیکی معمولاً برای همه کشورها به میزان یک‌سوم در نظر گرفته می‌شود، که خود به مفهوم به‌کارگیری یکسان فناوری تولید در همه کشورهاست. اگر داده‌ها نتوانند از فرض مشابه یا یکسان بودن فناوری‌ها حمایت کنند (البته دلایل بسیاری برای اعتقاد به متفاوت یا ناهمسان بودن فناوری‌ها در بین کشورها و مناطق مختلف وجود دارد)، در این صورت مقایسه منابع رشد در بین کشورها و مناطق می‌تواند محل اشکال باشد (سنه‌جی، ۱۹۹۹).

همچنین، مقایسه نتایج به‌دست آمده از حسابداری رشد کشورهای مختلف، در صورتی‌که داده‌ها در کشورها به شکل‌های متفاوتی اندازه‌گیری شده باشند، کار ساده‌ای نیست. به علاوه رشد بهره‌وری کل عوامل تولید، باینکه معمولاً به مثابه شاخصی از پیشرفت تکنولوژیک برشمرده می‌شود، در برابر اختلالات کوتاه‌مدت در ادوار تجاری^۱ و شوک‌های خارجی بسیار حساس است. بنابراین، برای دوره‌هایی چندان طولانی که بتوان این‌گونه تأثیرات را در خود جذب کرد، به حسابداری رشد نیاز است، تا امکان سنجش میزان افزایش واقعی کارایی فراهم آید. همچنین، رشد بهره‌وری کل عوامل تولید، دربرگیرنده تمامی فاکتورها - به جز رشد نهاده‌ها - است که ممکن است بر رشد تولید تأثیر بگذارد. عوامل محتمل عبارت‌اند از تأثیرات تخصیص منابع از تحول ساختاری، ناپایداری در اوضاع سیاسی و اقتصاد کلان، تغییرات آب‌وهوایی و عوامل نهادی که می‌توانند بر کارایی کلی عملکرد اقتصادی تأثیر بگذارد.

۲-۱-۱ شواهد

برای اینکه بتوانیم در همه کشورها مقایسه صحیحی (یا عادلانه، یا معتبر) بین منابع رشد داشته باشیم، مهم است که چارچوب و داده‌های یکسانی را در مقایسه انجام شده به‌کار گیریم. دو کار اخیر در زمینه حسابداری رشد (رک: کالینز و باس‌ورث، ۱۹۹۶ و

۱. مقصود دوره‌های رونق و رکود است - م.

سنهاجی، ۱۹۹۹). به عنوان مبنای مطالعات منطقه‌ای در ارزیابی مقایسه‌ای خاستگاه‌های رشد در مناطق تحت مطالعه مورد استفاده قرار گرفته‌اند. در مطالعه اوکانل و ندولو (۲۰۰۰) در مورد آفریقا، از مطالعات کالینز و باس‌ورث (۱۹۹۶) استفاده شده، در حالی که در مطالعه دگرگوریو^۱ و لی^۲ (۲۰۰۰) در مورد آمریکای لاتین از هر دو بهره‌گیری شده است. مک‌دیسسی^۳ و دیگران (۲۰۰۰) نیز روش‌شناسی مورد استفاده سنهاجی را به کار گرفته‌اند. در هر دو مطالعه (کالینز و باس‌ورث، و سنهاجی)، آموزش که باعث ارتقای کیفیت نیروی کار (H) می‌شود، جزو نهاده‌ها در نظر گرفته شده است. بنابراین نرخ رشد تولید به عنوان رشد بهره‌وری کل عوامل و مجموع وزنی رشد سرمایه و نیروی کار و ارتقای کیفیت نیروی کار بر اثر آموزش، بدین شکل نمایش داده می‌شود:

$$\frac{\dot{Y}}{Y} = \frac{\dot{A}}{A} + (1 - \alpha_L) \frac{\dot{K}}{K} + \alpha_L \left(\frac{\dot{L}}{L} + \frac{\dot{H}}{H} \right) \quad \text{رابطه (۴-۲)}$$

کالینز و باس‌ورث سهم درآمد سرمایه $(1 - \alpha_L)$ را ۰/۳۵ و آن را رقمی ثابت در بین کشورها در نظر گرفتند؛ در حالی که سنهاجی سعی کرد کشش عوامل را براساس مشخصات تابع تولید کاب - داگلاس و با به کارگیری سری‌های زمانی برای تک‌تک کشورها یا داده‌های تابلویی منطقه‌ای تخمین بزند. بنابراین تحقیق سنهاجی این امکان را می‌دهد که سهم درآمد سرمایه در بین کشورها متفاوت باشد؛ و دیگر اینکه سهم درآمد سرمایه را با دو روش متفاوت تخمین می‌زند (هم به شکل مقدار مطلق و هم به شکل مشتق آن). در جدول ۱-۲ می‌توان حسابداری رشد حاصل از دو مطالعه را که نشان‌دهنده میانگین‌های منطقه‌ای برای سهم هر کدام از منابع رشد است، مشاهده کرد.

1. De Gregorio
2. Lee
3. Makdisi

جدول ۱-۲ منابع رشد برحسب مناطق، در فاصله سال‌های ۱۹۶۰-۱۹۹۴

کالینز و باس ورث		منابع رشد			رشد
سهم درآمد سرمایه		TFP	K/L	H	Y/L
۰/۳۵	آفریقا	-۰/۶	۰/۸	۰/۲	۰/۳
۰/۳۵	آمریکای لاتین	۰/۲	۰/۹	۰/۴	۱/۵
۰/۳۵	آسیای جنوبی	۰/۸	۱/۱	۰/۳	۲/۳
۰/۳۵	آسیای شرقی	۱/۱	۲/۵	۰/۶	۴/۲
۰/۳۵	خاورمیانه	-۰/۳	۱/۵	۰/۵	۱/۶
۰/۳۵	کشورهای توسعه یافته	۱/۱	۱/۵	۰/۴	۲/۹
سنهاجی		منابع رشد			رشد
سهم درآمد سرمایه		TFP	K	L	H
۰/۴۳	آفریقا	-۰/۵۶	۱/۷۹	۱/۳۹	۰/۲۲
۰/۵۲	آمریکای لاتین	-۰/۳۹	۲/۳۱	۱/۲۲	۰/۲۸
۰/۵۶	آسیای جنوبی	۰/۵۵	۲/۸۷	۰/۹۹	۰/۲۵
۰/۴۸	آسیای شرقی	۰/۲۸	۴/۵۰	۱/۲۷	۰/۴۴
۰/۶۳	خاورمیانه	-۰/۰۳	۳/۹۹	۰/۸۴	۰/۲۵
۰/۶۴	کشورهای توسعه یافته	۰/۰۶	۲/۸۷	۰/۲۷	۰/۱۹
برآورد معادله در تفاضل اول					
۰/۵۰	آفریقا	-۰/۶۶	۲/۰۸	۱/۲۲	۰/۱۹
۰/۳۰	آمریکای لاتین	-۰/۵۲	۲/۷۵	۰/۹۷	۰/۲۲
۰/۴۲	آسیای جنوبی	۰/۹۴	۲/۰۸	۱/۳۱	۰/۳۳
۰/۳۰	آسیای شرقی	۱/۳۴	۲/۸۶	۱/۷۱	۰/۵۹
۰/۵۴	خاورمیانه	۰/۲۸	۳/۴۲	۱/۰۴	۰/۳۱
۰/۵۸	کشورهای توسعه یافته	۰/۲۵	۲/۶	۰/۳۱	۰/۲۲

Source: Collins and Bosworth (1996); Senhadji (1999).

از این نتایج، چه چیز می‌توان آموخت؟ سنه‌اجی (۱۹۹۹) به برخی از درس‌های اصلی حاصل از مطالعات حسابداری رشد به اختصار اشاره کرده است که نتایج به دست آمده از مطالعات منطقه‌ای نیز به میزان زیادی آنها را تأیید می‌کنند. این درس‌ها از این قرارند:

سهم بهره‌وری کل عوامل تولید در رشد تولید، بستگی شدیدی به سهم سرمایه فیزیکی در تولید واقعی (آلفا) دارد. هرچه آلفا بزرگ‌تر باشد، سهم بهره‌وری کل عوامل تولید کمتر می‌شود، زیرا پایین آوردن آلفا سهم سرمایه فیزیکی را کاهش می‌دهد و باعث افزایش سهم نیروی کار می‌شود. این نکته را می‌بایست به این واقعیت که سرمایه فیزیکی معمولاً سریع‌تر از نیروی کار رشد می‌کند، افزود. نتیجه‌ای که به دست می‌آید، وجود هم‌بستگی منفی بین سهم بهره‌وری کل عوامل تولید و مقدار آلفاست.

تغییرات معقول در مقدار آلفا، رتبه کشورهای نمونه را (۸۸ کشور) از حیث بهره‌وری کل عوامل تولید جابه‌جا نمی‌کند، حتی اگر مقدار (لگاریتمی) بهره‌وری کل عوامل تولید، نسبت به اندازه آلفا حساس باشد. این عدم حساسیت نسبی رتبه بهره‌وری کل عوامل تولید بین کشورها نسبت به تغییرات مقدار آلفا، با هموار شدن نوسان‌های کوتاه‌مدت بهره‌وری کل عوامل تولید از طریق میانگین گرفتن در طول زمان نمود بیشتری هم می‌یابد. تحلیل تفصیلی مشخص می‌سازد در حالی که رتبه‌بندی بین‌کشوری حتی با تغییرات بزرگ در مقدار آلفا به‌طور کلی تغییر نمی‌کند، سری زمانی بهره‌وری کل عوامل تولید تک‌تک کشورها نسبت به تغییرات آلفا حساس‌تر است. به‌طور خلاصه، مقدار بهره‌وری کل عوامل تولید بستگی زیادی به نحوه تعریف تابع تولید دارد که عبارت است از سهم سرمایه فیزیکی (آلفا) در تابع تولید ساده کاب - داگلاس. به‌عنوان مثال، در صورت پذیرفتن نتیجه‌گیری سنه‌اجی مبنی بر اینکه میانگین تخمینی آلفا برای همه نمونه‌ها بین ۰/۵۲ تا ۰/۵۵ است، سهم بهره‌وری کل عوامل تولید در رشد واقعی تولید احتمالاً برای کل دوره مورد بررسی - یعنی از ۱۹۶۰ تا ۱۹۹۴ - منفی بوده است. مثلاً برای $\alpha = 0/6$ ، سرمایه فیزیکی ۳/۰۵ درصد از ۳/۸۰ درصد رشد تولید برای کل نمونه را توضیح می‌دهد. البته معنای ضمنی‌اش این است که بخش عمده‌ای از رشد نمودیافته در طول دوره زمانی ۱۹۶۰ تا ۱۹۹۴، حاصل انباشت سرمایه فیزیکی بوده است. در مناطق دارای انباشت سرمایه بالا مانند آسیای شرقی، تغییر سهم درآمد مشخصاً تفاوت عمده‌ای را در سهم انباشت سرمایه در رشد موجب می‌گردد. بنابراین به نظر می‌رسد که

انجام حسابداری رشد صرفاً با فرض یکی بودن سهم درآمد در بین کشورها چندان درست نباشد؛ همان گونه که کالینز و باسورث (۱۹۹۶) نیز ذکر کرده‌اند. برای مطالعات کشوری لازم است که سهم درآمد براساس حساب‌های ملی و دیگر داده‌های تکمیلی تخمین زده شود؛ یعنی همان کاری که یانگ برای اقتصادهای تازه صنعتی شده شرق آسیا و برای مطالعات رشد کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا و آمریکای لاتین انجام داد. اما با توجه به اینکه به‌دست آوردن تخمین‌های مطمئن و درخور اتکای سهم درآمد برای بیشتر کشورهای در حال توسعه دشوار است، در این موارد چه‌بسا لازم آید که (به‌ناگزیر البته) همان سهم درآمد نیروی کار - که به‌طور سنتی تخمین زده می‌شود - اعمال گردد.

در تمام مواردی که تجزیه رشد صورت گرفته، آفریقا بدترین عملکرد را داشته است. عوامل مسبب رشد پایین آفریقا (۲/۸۳ درصد در مقایسه با ۳/۸۰ درصد برای کل نمونه در طول دوره ۱۹۶۰ تا ۱۹۹۴) عبارت‌اند از انباشت کم سرمایه فیزیکی و انسانی و همچنین رشد پایین بهره‌وری کل عوامل تولید. براساس محاسبه کالینز و باسورث، منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا در رتبه دوم بدترین عملکرد از حیث بهره‌وری کل عوامل تولید جای دارند و بعد از آنها آمریکای لاتین قرار می‌گیرد. برخلاف این، نتایج سنه‌جی مکان دوم و سوم را از لحاظ بدترین عملکرد در این رتبه‌بندی معکوس می‌کند (از لحاظ رتبه جابه‌جا می‌شوند).^۱ در هر دو مطالعه، آسیا به‌هر حال درخشان‌ترین عملکرد را دارد.

آیا شیوه تخمین زدن دارای اهمیت خاصی است؟ احتمال دارد. سنه‌جی نشان می‌دهد که تخمین تابع تولید در مقدار^۲ یا مشتق اول^۳ می‌تواند به تفاوت‌های عمده‌ای در نتایج حاصل از تجزیه رشد منجر شود. با این حال، تفاوت‌ها در تخمین‌های مربوط به آلفا را می‌توان با گرفتن میانگین مقادیر منطقه‌ای هموار کرد. گرفتن این میانگین‌ها نشان می‌دهد که - به‌استثنای آسیای شرقی - تخمین‌های به‌دست آمده برای آلفا از تابع تولید در مقدار و مشتق اول نسبتاً نزدیک‌اند. برای کشورهای آسیای شرقی، معادلات مربوط به مقدار، میانگین تخمینی ۰/۴۸ را برای آلفا به‌دست می‌دهند، درحالی‌که

۱. یعنی آمریکای لاتین و سپس خاورمیانه و شمال آفریقا، عملکرد بدتری از حیث رشد بهره‌وری کل عوامل داشته‌اند - م.

2. Level

3. First Difference

معادلات مشتق اول میانگین تخمینی $0/30$ را. البته این دو تخمین به نتایج متفاوتی در حسابداری رشد می‌انجامند. در نوشتارها، تخمین مشتق اول دارد رواج می‌یابد، اما از بعد نظری یا تئوریک احتمالاً معادلات مربوط به مقدار، دقیق‌ترند.

بین انباشت عامل و رشد بهره‌وری کل عوامل تولید: با توجه به نتایج تجربی می‌توان دریافت که انباشت عوامل یکی از عوامل مهم در تمایز بین رشد درآمد در مناطق مختلف است. با مقایسه آسیای شرقی در حال رشد سریع با مناطق دیگر، می‌توان گسترده آن را ناشی از رشد سریع در هر سه نهاد دانست، یعنی: سرمایه فیزیکی، سرمایه انسانی و نیروی کار (نک: یانگ،^۱ ۱۹۹۴؛ کروگمن،^۲ ۱۹۹۴). در میان عوامل مذکور، انباشت سرمایه فیزیکی مهم‌ترین عامل ایجاد تمایز در عملکرد رشد به‌نظر می‌رسد. در مقابل، انباشت سرمایه انسانی تمایز نسبتاً اندکی را موجب می‌گردد؛ هرچند که علت آن می‌تواند اتکای مقدار سرمایه انسانی به تعداد سال‌های تحصیل باشد که فی‌نفسه تغییر آن در طول زمان، کند و اندک است. بااینکه رشد بهره‌وری کل عوامل تولید تا حدودی به نحوه تخمین سهم درآمد نیروی کار بستگی می‌یابد، چنین به‌نظر می‌رسد که اهمیت آن در توضیح تفاوت‌های رشد تولید به همان اندازه انباشت سرمایه باشد. طبق گفته کالینز و باس‌ورث، در صورت مقایسه آسیای شرقی در حال رشد سریع با آفریقا و آمریکای لاتین که رشد اندکی دارند، می‌توان دید که تفاوت رشد بهره‌وری کل عوامل تولید آنها موجب تفاوت حدود $1/7$ و $0/9$ درصد در تولید به‌ازای نیروی کار، و تفاوت حدود $1/7$ و $1/6$ درصد در رشد سرمایه عامل در هر کدام از این مناطق می‌شود. از سویی، بخش عمده‌ای از عملکرد رشد در کشورهای صنعتی ناشی از انباشت سرمایه فیزیکی است و نیروی کار نقش بسیار کمتری دارد.

به‌علاوه، مشاهده شده است که در بین مناطق [تحت بررسی] رشد بهره‌وری کل عوامل تولید هم‌بستگی نزدیکی با انباشت سرمایه دارد. معمولاً مناطقی که به انباشت سرمایه بالا دست یافته‌اند، دارای رشد بهره‌وری کل عوامل تولید بالاتری هستند. حتی در مقالات ارائه شده مربوط به منابع رشد در سطح کشوری، به‌نظر می‌رسد که هم‌بستگی زیادی بین رشد

1. Young

2. Krugman

بهره‌وری کل عوامل تولید و انباشت سرمایه وجود دارد. در فاصله سال‌های ۱۹۶۰ تا ۱۹۹۴ آفریقا از لحاظ داشتن انباشت سرمایه بسیار پایین، آشکارا از دیگر مناطق متمایز بوده است؛ و بهره‌وری کل عوامل تولید بسیار پایین آن نیمی از عقب‌ماندگی این منطقه را در قیاس با مناطق دیگر، از حیث رشد اقتصادی توضیح می‌دهد (اوکانل و ندولو، ۲۰۰۰). در همین فاصله زمانی اقتصادهای در حال گذار با کاهش شدید تولید بر اثر افت ناگهانی بهره‌وری کل عوامل تولید مواجه شدند (کامپوس^۱ و کوریچلی^۲، ۲۰۰۰). اوکانل و ندولو (۲۰۰۰: ۸ و ۹) در زمینه پایین ماندن بهره‌وری کل عوامل تولید در آفریقا، خلاصه خوب و دقیقی ارائه کرده‌اند که نتیجه‌گیری آنها در مجموعه‌ای گسترده از مقالات، بر تأثیر مالیات و سیاست‌های مالیات‌گونه بر شکل‌گیری ترکیبی ناکارا از سرمایه کلان در آفریقا تأکید می‌کند. چنین اختلالاتی با تحلیل بردن تدریجی کیفیت موجودی سرمایه، به منفی شدن باقی‌مانده^۳ تولید دامن می‌زنند. همان‌گونه که مک‌کندوایر^۴ و سولودو (۱۹۹۹) نیز تأکید کرده‌اند، سوگیری فراگیر منفی در برابر انباشت در بخش خصوصی، تأثیر مشابهی را ایجاد می‌کند، مگر اینکه بهره‌وری نهایی بسیار بالای سرمایه بخش عمومی موجب تعدیل آن شود. در چارچوب مدل چنری^۵ و با فرض اینکه بهره‌وری‌های نهایی در بخش‌های مختلف متفاوت باشد، حرکت آهسته عوامل تولید از بخش کشاورزی به بخش‌های دیگر نیز می‌تواند به منفی شدن یا پایین آمدن بهره‌وری کل عوامل تولید بیانجامد.

همچنین زاکس^۶ و وارنر^۷ (۱۹۹۷) و بلوم^۸ و زاکس (۱۹۹۸) اخیراً بر موقعیت جغرافیایی به عنوان عاملی دیگر تأکید کرده‌اند؛ چه به مثابه عاملی زیان‌بار برای سلامتی کارگران و چه به عنوان عامل تحمیل‌کننده هزینه‌های بالای مبادله‌ای که باعث از بین رفتن انگیزه یکپارچگی بازارها^۹ می‌شود. برخی از این تأثیرات صرفاً بر مقدار A نمود می‌یابند و نه بر نرخ رشد آن. مثلاً یکی از مشکلات مزمن بهداشت که موجب افت ۱۵

-
1. Campos
 2. Coricelli
 3. Residual
 4. Mkandawire
 5. Chenery
 6. Sachs
 7. Warner
 8. Bloom
 9. Market Integration

درصدی نیروی کار شود، معادل کاهش A به میزان $^{۶۵}(۰/۱۵)$ خواهد بود و هیچ تأثیر ماندگاری بر باقی مانده نخواهد گذاشت. در مقابل، تغییرات در میانگین وضعیت سلامت (مانند بروز ایدز^۱) می تواند دربردارنده تأثیرات عمده ای بر باقی مانده بهره وری باشد. علاوه بر این، ویژگی های ساختاری که مانع از جریان اطلاعات و تجارت می شوند، حتی اگر در طول زمان تغییر نکنند، می توانند از طریق محدود کردن دامنه منافع اقتصادی ناشی از ادغام و به هم پیوستگی^۲ و اشاعه دانش تکنولوژیک موجود باعث کاهش بهره وری کل عوامل تولید شوند (بارو و سالایی مارتین، ۱۹۹۵).

علاوه بر تأثیراتی که پیش تر به آنها اشاره شد، نوشتارهای پژوهشی موجود مجموعه ای از خاستگاه های بالقوه دیگر را برای پایین بودن بهره وری کل عوامل در آفریقا، مطرح و پیشنهاد کرده اند. این خاستگاه ها عبارت اند از افت بهره برداری از ظرفیت که گاه در سیستم های کنترل مبادلات^۳ بر آن تأکید می شود، مانند تانزانیا در سال های ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۵، نرخ های بالای استهلاک سرمایه فیزیکی که به عنوان مثال می تواند ناشی از نگهداری نامناسب زیرساخت عمومی باشد که این خود می تواند ریشه در سوگیری منفی پرداخت کنندگان کمک های مالی در برابر هزینه های جاری داشته باشد؛ شوک های آب و هوایی که تأثیر منفی بر بهره وری کل عوامل تولید در کشاورزی می گذارد؛ و منازعات داخلی. از موارد کمتر معمول، تغییرات بهره وری کل عوامل درعین حال می تواند منعکس کننده نوسان های تقاضای کلان باشد که از طریق میزان بهره برداری از ظرفیت و میزان بیکاری، بر تولید تأثیر می گذارد (که هر دو به طور ضمنی در محاسبات، ثابت فرض می شوند).

وقتی دوره نمونه به زیردوره هایی^۴ تقسیم می شود، نتایج جالبی به دست می آید که بستگی به نحوه انتخاب زیردوره ها دارد. با وجود این الگوی همسانی که از این طریق ظاهر می شود، این است که به استثنای کشورهای آسیایی، از دهه نخست دوره مورد بررسی تا دهه ۱۹۹۰، میزان رشد در دیگر مناطق پیوسته در حال کاهش بوده است. افت بهره وری و تضعیف سرمایه گذاری می تواند عامل اصلی کند شدن رشد باشد.

1. HIV/AIDS

2. Scope for Agglomeration Economies

3. Systems of Exchange Control

4. Subperiods

جدول ۲-۲ منابع رشد را به تفکیک مناطق و دوره زمانی براساس تحقیق کالینز و باسورث (۱۹۹۶) نشان می‌دهد. همان‌گونه که مشاهده می‌شود، به‌استثنای شرق آسیا، نرخ‌های رشد در طول زمان بسیار ناپایدارند. رشد همه مناطق دیگر - از جمله کشورهای توسعه‌یافته - بعد از سال ۱۹۷۳ دچار افت شده است. به‌طور مشخص نرخ‌های رشد در آفریقا و خاورمیانه بعد از سال ۱۹۷۳ با افت شدیدی مواجه گشته و حتی به مقادیر منفی نیز رسیده است.

بن‌دیوید^۱ و پاپل^۲ (۱۹۹۷) با استفاده از اقتصادسنجی سری‌های زمانی، گزارش کردند که شکست‌های ساختاری عمده در نرخ‌های رشد پس از جنگ [جهانی دوم] در اکثر کشورها وجود دارد، و بیشترین این شکست‌ها در میانه دهه ۱۹۷۰ رخ نموده‌اند. با استفاده از روشی تا حدودی متفاوت، پریچت^۳ (۲۰۰۰) الگوهای متفاوت رشد در بین کشورها را نیز دسته‌بندی کرده است. کشورهای آسیایی خاورمیانه در گروه تپه‌های^۴ پرشیب یا دارای شیب تند^۵ جای می‌گیرند و بسیاری از کشورهای توسعه‌یافته دارای الگوی تپه‌اند. بیشتر کشورهای آمریکای لاتین و خاورمیانه با نوعی آشفتگی^۶ در رشد خود مواجه گردیدند که به ایجاد الگویی از فلات‌ها و کوه‌ها انجامید. بسیاری از کشورهای آفریقایی در گروه کوه‌ها و دشت‌ها^۷ جای می‌گیرند. به‌این ترتیب، به‌نظر می‌رسد که تداوم [رشد] و همچنین نرخ رشد، عامل اصلی تعیین‌کننده در تفاوت عملکرد مناطق مختلف باشد.

برخلاف رشد تولید، نرخ‌های انباشت عوامل در طول زمان بسیار پایدارند (جدول ۲-۲). آموزش به‌ازای هر کارگر، مستقل از دوره زمانی و منطقه مورد بررسی، مستمراً افزایش یافته است؛ و حتی انباشت سرمایه نیز نشان‌دهنده پایداری است. ایسترلی، کریمر^۸، پریچت و سامرز^۹ (۱۹۹۳) هم‌بستگی سرتاسر دهه‌ای^{۱۰} هرکدام از اجزای رشد تولید را

-
1. Ben-David
 2. Papell
 3. Pritchett
 4. Hills
 5. Steep Hills
 6. Meltdown
 7. Mountains and Plains
 8. Kremer
 9. Summers
 10. Cross-decade

فصل دوم منابع رشد کلان در مناطق در حال توسعه: آیا هنوز تعداد ... ۷۳

در فاصله سال‌های ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۰ و همچنین ۱۹۷۰ تا ۱۹۸۰ محاسبه کرده‌اند. ضریب هم‌بستگی برای نرخ سرمایه‌گذاری حدود ۰/۸۵ و برای رشد نیروی کار حدود ۰/۶ به‌دست آمده است. اما ضریب رشد بهره‌وری کل عوامل تولید بسیار پایین (حدود ۰/۱۵) بوده است. بنابراین، چه‌بسا کند شدن رشد پس از نیمه دهه ۱۹۷۰ در بیشتر کشورهای در حال توسعه، به خاطر رشد پایین بهره‌وری کل عوامل تولید باشد. علاوه‌بر این، انباشت سرمایه در طول سال‌های ۱۹۸۴ تا ۱۹۹۴ با افت شدیدی مواجه شد. از این لحاظ، به‌نظر می‌رسد که رشد بهره‌وری کل عوامل تولید به‌اندازه رشد دیگر عوامل، نقشی حیاتی در تعیین رشد کلی کشورها داشته باشد.

جدول ۲-۲ منابع رشد اقتصادی برحسب مناطق و ادوار

منطقه	منابع رشد			رشد
	TFP	K/L	H	Y/L
آفریقا	۱۹۶۰-۱۹۷۳	۰/۳	۱/۳	۰/۲
	۱۹۷۳-۱۹۹۴	-۱/۳	۰/۴	۰/۲
	۱۹۷۳-۱۹۸۴	-۲/۰	۱/۲	۰/۲
	۱۹۸۴-۱۹۹۴	-۰/۴	-۰/۴	۰/۳
آمریکای لاتین	۱۹۶۰-۱۹۷۳	۱/۸	۱/۳	۰/۳
	۱۹۷۳-۱۹۹۴	-۰/۸	۰/۶	۰/۴
	۱۹۷۳-۱۹۸۴	-۱/۱	۱/۱	۰/۴
	۱۹۸۴-۱۹۹۴	-۰/۴	۰/۱	۰/۴
آسیای جنوبی	۱۹۶۰-۱۹۷۳	۰/۱	۱/۴	۰/۳
	۱۹۷۳-۱۹۹۴	۱/۳	۰/۹	۰/۳
	۱۹۷۳-۱۹۸۴	۱/۲	۰/۹	۰/۴
	۱۹۸۴-۱۹۹۴	۱/۵	۱/۰	۰/۳
آسیای شرقی	۱۹۶۰-۱۹۷۳	۱/۳	۲/۳	۰/۵
	۱۹۷۳-۱۹۹۴	۱/۰	۲/۵	۰/۶
	۱۹۷۳-۱۹۸۴	۰/۵	۲/۸	۰/۶
	۱۹۸۴-۱۹۹۴	۱/۶	۲/۲	۰/۶

جدول ۲-۲ منابع رشد اقتصادی برحسب مناطق و ادوار

منطقه	منابع رشد	رشد
خاورمیانه	۱۹۶۰-۱۹۷۳	۲/۳
	۱۹۷۳-۱۹۹۴	-۱/۹
	۱۹۷۳-۱۹۸۴	-۲/۲
	۱۹۸۴-۱۹۹۴	-۱/۵
کشورهای توسعه یافته	۱۹۶۰-۱۹۷۳	۲/۲
	۱۹۷۳-۱۹۹۴	۰/۴
	۱۹۷۳-۱۹۸۴	۰/۲
	۱۹۸۴-۱۹۹۴	۰/۷

Source: Collins and Bosworth (1996).

اقتصادهای در حال گذار در آغاز با افتی جدی، چه در تولید و چه در بهره‌وری کل عوامل تولید، مواجه شدند؛ و افزون بر آن، شواهدی نیز مبنی بر «معمای کشورهای حوزه بالتیک»^۱ وجود دارد (کامپوس و کوریچلی، ۲۰۰۰: ۱۷-۱۵). با اضافه کردن کشورهای در حال گذار به رگرسیون‌های رشد بین‌کشوری، یافته‌های جالبی به‌دست می‌آید. مطالعات معروف بین‌کشوری اقتصادهای در حال گذار که چارچوب حسابداری رشد در آنها به کار رفته است، عبارت‌اند از دی‌بروئک^۲ و کوئن^۳ (۲۰۰۰)، که تمرکزشان بر کشورهای اتحاد شوروی سابق بوده است، و استرین^۴ و اورگا^۵ (۲۰۰۰) که بر اروپای مرکزی و شرقی تمرکز کرده‌اند. این دو مطالعات دوره زمانی ۱۹۷۰ تا ۱۹۹۷ را دربرمی‌گیرند، و برای نیروی کار و سرمایه، از داده‌هایی اصلاح نشده از لحاظ ساعت‌های کار یا بهره‌برداری از ظرفیت استفاده می‌کنند (بنابراین بهره‌وری عوامل تولید به‌دست آمده

۱. ظاهراً مقصود از معمای کشورهای حوزه بالتیک این است که این کشورها برخلاف کشورهای عضو جمهوری سابق شوروی و برخی از کشورهای بلوک غرب، توانستند برای پیوستن به کشورهای این بلوک، اصلاحات اقتصادی را با موفقیت بیشتری به اجرا درآورند - م.

2. De Broeck
3. Koen
4. Estrin
5. Urga

حاصله و گزارش شده بعد از سال ۱۹۹۰ به تمامی منعکس کننده تأثیر حالت گذار است). در هر دو مطالعه، سهم نیروی کار و سرمایه به ترتیب ۰/۷ و ۰/۳ فرض شده است. نتیجه عمده‌ای که با دیگر نتایج منطقه‌ای نیز سازگار است، همانا فرسایش ظرفیت‌های رشد این اقتصادها در طول سه دهه گذشته است. باینکه الگوی کلی کند شدن رشد واضح است، لیکن دشوار بتوان شکست ساختاری ناگهانی را مشاهده کرد. افت بهره‌وری عوامل در مقایسه با افت نرخ‌های انباشت عوامل، نسبتاً بزرگ به نظر می‌رسد، که خود به معنی زوال سریع پتانسیل رشد در اقتصادهایی از نوع جمهوری‌های اتحاد شوروی سابق است. وقوع این مسئله، به رغم شیوه‌های متعدد تغییر تعداد شاغلان، حاکی از افزایش نرخ عدم مشارکت در بازار کار (مانند برنامه‌های بازنشستگی پیش از موعد) تا بیکاری عیان^۱ (بلانچارد،^۲ ۱۹۹۷)، و همچنین سقوط سرمایه‌گذاری به پایین‌تر از سطوح جایگزینی - به‌ویژه در سال‌های آغازین گذار - بوده است.

نتیجه بسیار مهم دیگر این است که افت تولید در آغاز دوران گذار عمدتاً ناشی از افت نرخ بهره‌وری عوامل تولید بوده است. باین‌حال، نتایج سال به سال که پیش‌تر به آنها اشاره شد، الگویی V شکل را در رشد بهره‌وری عوامل تولید در دوران گذار نشان می‌دهد (افت‌های شدید اولیه و پس از آن احیای سریع)، که باعث شد دی‌بروئک و کوئن (۲۰۰۰) به‌وجود هم‌زمان عناصر موقت و دائمی اشاره کنند. آنان از میان عناصر موقت به آزادسازی قیمت‌ها و آزادسازی تجاری اشاره کردند، و از عناصر دائمی نیز به سازمان‌زدایی^۳. نویسندگان به‌منظور بررسی در این زمینه، تفکیک بهره‌وری کل عوامل را در سطح بخشی^۴ به‌کار گرفتند. این تجزیه شامل جدا ساختن تغییرات بهره‌وری در درون هر بخش از تغییرات ترکیب سهم بخش‌ها در رشد بهره‌وری کل عوامل تولید است. جزء دوم به‌ویژه جالب توجه می‌نماید، چون انتظار می‌رود در صورتی که عوامل از بخش‌های دارای بهره‌وری پایین به بخش‌های دارای بهره‌وری بالا بازتخصیص شوند، مقدار آن مثبت باشد. نتایج به‌دست آمده مشخص می‌سازند که این جزء تا اواخر دهه ۱۹۸۰

1. Open Unemployment
2. Blanchard
3. Disorganization
4. Cross Sectional

منفی بوده و در آغاز دوران گذار مثبت شده است. باین حال نویسندگان نتیجه گرفته‌اند که تأثیر تغییر اندک بوده است، اما درعین حال اشاره کرده‌اند که بازتخصیص بخشی نهاده‌ها تأثیر چندانی بر بهره‌وری نداشته است.

علاوه بر این، تجزیه رشد در اقتصادهای در حال گذار شواهدی از «معمای بالتیک» را به دست داده است. استونی، لتونی و لیتوانی، همه دچار رکودی همچون دیگر کشورهای اتحاد شوروی سابق بودند، اما بسیار سریع‌تر و بهتر از دیگران از آن خارج شدند. شگفت‌انگیزتر اینکه به نظر می‌رسد تجربه بالتیک تصورات موجود را درباره دیدگاه‌های مطرح شده در نوشتارهای تخصصی مرتبط، اساساً دگرگون کرده است. به عنوان مثال، در کشورهای حوزه دریای بالتیک، نرخ‌های سرمایه‌گذاری در اوایل دهه ۱۹۹۰ با افت شدیدی مواجه شد (در مقایسه با دیگر کشورهای در حال گذار)، و درعین حال این گروه تنها گروهی بود که سهم مصارف دولت در تولید ناخالص داخلی در طول دوران گذار، در آن در حال افزایش بود. بدین ترتیب بود که احیای سریع رشد به رغم سقوط شدید سرمایه‌گذاری و مصرف بالای دولت رخ نمود.

به عنوان جمع‌بندی، روشن است که حسابداری رشد عبارت است از تجزیه رشد تولید به رشد بهره‌وری کل عوامل تولید و انباشت عوامل، که اینها خود می‌توانند نتیجه توسعه اقتصادی باشند و نه خاستگاه واقعی رشد. در مطالعات منطقه‌ای و نوشتارهای تخصصی موجود، اهمیت فراوان انباشت عوامل و رشد بهره‌وری کل عوامل تولید - ولو با درجات متفاوت - در تجارب منطقه‌ای مورد تأیید قرار گرفته است. وزن مخصوص هر کدام، بستگی به وزن‌های سرمایه فیزیکی و نیروی کار در حسابداری رشد دارد. البته تفاوت‌های منطقه‌ای و «معمای» مربوط به عملکرد رشد هر منطقه کماکان برقرار و باقی‌اند. در بخش بعدی، به منظور یافتن بینشی در زمینه عوامل تعیین‌کننده تفاوت رشد کشورها، به مطالعات منطقه‌ای و نوشتارهای تجربی تخصصی پرداخته می‌شود.

۲-۲ تحلیل مقایسه‌ای منابع رشد بین مناطق: رگرسیون رشد بین‌کشوری

با توجه به اینکه هم انباشت عوامل برای رشد اهمیت دارد و هم بهره‌وری کل عوامل تولید، پرسش اصلی این خواهد بود که چرا این دو برای برخی کشورها یا مناطق، بالاتر

از آن‌های دیگرند. در این بخش به بررسی نوشتارهای تخصصی در زمینه عوامل اصلی تعیین‌کننده میزان نرخ‌های رشد درآمد سرانه برای چهار دهه گذشته پرداخته می‌شود. مبنای این بررسی چارچوب عمومی رگرسیون‌های بین‌کشوری است که تجربه هر کشور را در بستری جهانی قرار می‌دهد. چارچوب پایه مبتنی بر نسخه توسعه‌یافته‌ای از مدل رشد نوکلاسیک است که پیش‌بینی را براساس فرض هم‌گرایی [همه اقتصادها در بلندمدت] انجام می‌دهند (نک: بارو، ۱۹۹۱، ۱۹۹۷؛ بارو و لی، ۱۹۹۴؛ زاکس و وارنر، ۱۹۹۵).

براساس مدل رشد نوکلاسیک، همه اقتصادها به سمت حالتی پایدار که در آن نرخ‌های رشدشان تنها با رشد بهره‌وری کل عوامل تولید تعیین می‌گردد هم‌گرا می‌شوند. با فرض اینکه همه اقتصادها به‌طور یکسان برای حالت پایدار هم‌گرا می‌شوند، اقتصادهای فقیرتر باید با سرعت بیشتری رشد کنند - که این، هم‌گرایی مطلق نامیده می‌شوند. باومول^۱ (۱۹۸۶) شواهدی را ارائه کرد مبنی بر اینکه هم‌گرایی مطلق ممکن است در میان کشورهای توسعه‌یافته رخ دهد. لیکن به‌رحال این هم‌گرایی در مجموعه بزرگی از کشورها، از جمله بسیاری از کشورهای در حال توسعه که حالت پایداریشان ممکن است بس دورتر از حالت پایدار کشورهای توسعه‌یافته باشد، مصداق نمی‌یابد. بارو (۱۹۹۱) به‌جای هم‌گرایی مطلق، هم‌گرایی مشروط را مطرح و پیشنهاد کرد که براساس آن، هرچه فاصله اقتصاد از حالت پایداریش بیشتر باشد، سرعت رشد آن نیز بیشتر خواهد بود. از جمله شواهد نهفته در پس این عقیده این است که هرچه اقتصاد از وضعیت حالت پایدار خود دورتر شود، می‌بایست نرخ رشد آن بالاتر باشد.

بنابراین، رابطه معمول برای رگرسیون رشد بین‌کشوری را می‌توان بدین شکل نگاشت:

$$\log\left(\frac{y_{Ti}}{y_{0i}}\right)/T = \beta_0 + \beta_1 \log(y_{0i}) + \beta_3 x_i + \varepsilon_i \quad \text{رابطه (۵-۲)}$$

متغیر وابسته، نرخ رشد درآمد سرانه برای دوره T در کشور i است، و متغیرهای توضیحی عبارت‌اند از y_{0i} سطح اولیه درآمد سرانه و x_i مجموعه‌ای از متغیرها که ممکن است میزان درآمد سرانه کشور i را در حالت پایدار تعیین کنند و ε_i نیز از جزء

اختلال‌زای خاص هر کشور است. نوشتارهای تخصصی تجربی در زمینه عوامل تعیین‌کننده تفاوت‌های بین‌کشوری از حیث عملکرد رشد که همین رابطه در آنها به کار رفته است با مشکلات بنیادین متعددی مواجه بوده‌اند. از جمله این مشکلات عبارت‌اند از: فقدان راهنمای واضح و روشن از مباحث نظری در زمینه بردار متغیرهای تشکیل‌دهنده x ، مشخص کردن عدم قطعیت‌ها و ثبات پارامترهای تخمین زده شده (لوی^۱ و رنلت^۲، ۱۹۹۲؛ سالایی مارتین، ۱۹۹۷؛ لی^۳ و استیل^۴، ۱۹۹۹؛ سنه‌اجی، ۱۹۹۹) و تکنیک‌های تخمین (هوفلر^۵، ۱۹۹۹؛ اوکانل و ندولو، ۲۰۰۰).

نظریه اقتصاد نمی‌تواند راهنمایی دقیقی در مورد عوامل تعیین‌کننده میزان انباشت عوامل تولید یا رشد بهره‌وری به دست دهد. متغیرهای بسیاری به عنوان عوامل تعیین‌کننده سطح حالت پایدار، مطرح و پیشنهاد شده‌اند. از آنجاکه رشد درآمد نتیجه فرایند پیچیده توسعه اقتصادی است، تقریباً ناممکن است بتوان سازوکار یا مکانیسم علی آشکاری را از عوامل تعیین‌کننده به سمت رشد ترسیم کرد. به علاوه، احتمالاً اثر بازخوردی از رشد به عوامل تعیین‌کننده آن نیز وجود دارد و بنابراین سمت‌وسوی علیت روشن نیست.

مشکلات روش‌شناسی عمدتاً با تعریف صحیح، اندازه‌گیری و مشخص ساختن متغیرهای وابسته و توضیحی، و همچنین انتخاب تکنیک تخمین مرتبط‌اند. در وهله نخست، اطمینانی در مورد چگونگی تعریف یا اندازه‌گیری متغیر وابسته در کار نیست. در بیشتر نوشتارهای تحقیقی موجود نرخ رشد تولید واقعی در سمت چپ قرار دارد. دگرگوریو و لی (۲۰۰۰) توجیهی را برای این امر به دست داده‌اند: «تفاوت در رشد بهره‌وری به خودی خود نمی‌تواند تفاوت‌های بین نرخ‌های رشد کشورها را توضیح دهد، و بنابراین تفاوت‌ها باید از فاصله بین تولید هر کشور و حالت پایداری سرچشمه گرفته باشد». سنه‌اجی (۱۹۹۹: ۱۵) با این دیدگاه مخالف است: «استدلال‌های نظری و همچنین تجربی اخیر ... به سطح بهره‌وری کل عوامل تولید به عنوان متغیر مناسب‌تر

1. Levine

2. Renelt

3. Ley

4. Steel

5. Hoeffler

برای توضیح تفاوت بین رشد کشورها اشاره دارند.^۱ بیشتر نوشتارها یا پژوهش‌های تجربی، به‌استثنای هال^۲ و جونز^۳ (۱۹۹۸)، چندان بر تفاوت‌های بین‌کشوری از حیث بهره‌وری کل عوامل متمرکز نبوده‌اند. آنهایی هم که بوده‌اند، عمدتاً بر تفاوت‌های بین‌کشوری از حیث نرخ رشد بهره‌وری کل عوامل تولید تمرکز کرده‌اند. بنابراین، هم موضوع انتخاب بین تولید یا بهره‌وری کل عوامل مطرح است، و هم مقدار مطلق در برابر نرخ‌های رشد. برگ^۴ و دیگران (۱۹۹۹) براساس آزمون‌های آماری قویاً در موافقت با استفاده از سطح تولید به‌جای نرخ رشد استدلال کرده‌اند. اما کامپوس و کوریچلی این نکته را تأیید کرده‌اند که نتایج کیفی حاصل از رگرسیون‌های مبتنی بر نرخ رشد با نتایج مبتنی بر سطح سازگارند.

علاوه‌بر مباحث موجود در مورد سطوح و نرخ‌های رشد و بهره‌وری کل عوامل در مقابل تولید ناخالص داخلی،^۵ موضوع متغیر «شاخص» نیز که بهره‌وری کل عوامل یا درآمد در مقایسه با آن بررسی می‌شود، مطرح است. به‌عنوان مثال، سنه‌اجی متغیر وابسته را نسبت بهره‌وری کل عوامل هر کشور به سطح بهره‌وری کل عوامل تولید در ایالات متحد قرار می‌دهد. در بسیاری از مقالات تجربی کوشش شده است که «شکاف» بین هرکدام از کشورها، با کشور یا منطقه دارای «بهترین عملکرد» (مثلاً کشورهای شرق آسیا)

۱. سنه‌اجی به سه دلیل، اهمیت مقدار مطلق [تولید یا درآمد سرانه] را بیش از نرخ رشد می‌داند. نخست آنکه، اهمیت نرخ رشد تنها از این‌روست که تعیین‌کننده مقدار مطلق [تولید یا درآمد سرانه] است. دوم آنکه، پیشرفت‌های اخیر در پژوهش‌های رشد، بر مقدار مطلق - و نه نرخ رشد - متمرکزند. به‌عنوان مثال، ایسترلی و دیگران (۱۹۹۳) نشان می‌دهند که نرخ‌های رشد تنها به شکل ضعیفی همبسته هستند و این خود مؤید آن است که تفاوت‌های بین‌کشوری در نرخ رشد ممکن است اساساً گذرا باشند. به‌علاوه، مدل‌های متعدد جدید در زمینه انتقال فناوری یا تکنولوژی بین کشورها، هم‌گرایی در نرخ رشد را تأیید می‌کنند، زیرا انتقال تکنولوژی مانع می‌شود تا کشورها کاملاً از همدیگر دور افتند. در این مدل‌ها تفاوت‌های بلندمدت در مقدار مطلق [تولید یا درآمد سرانه] موضوع اصلی تحلیل به‌شمار می‌آیند. و سوم آنکه، در پژوهش‌های هم‌گرایی مطلق به‌روشنی برتری معادلات مبتنی بر مقادیر مطلق را بر معادلات مبتنی بر مشتق اول، وقتی که داده‌ها ناپایدارند (Non Stationary)، نشان داده‌اند. آزمون‌ها یا تست‌های رایج ریشه واحد، نشان می‌دهند که این متغیرها نمی‌توانند فرض ریشه واحد را رد کنند.

2. Hall

3. Jones

4. Berg et al.

5. Gross Domestic Product (GDP)

توضیح داده شود. به هنگام تفسیر نتایج تخمین تجربی، می‌بایست برای این تفاوت‌های ظریف اهمیت قائل شد، یا دست‌کم حداقل آنها را در نظر داشت.

مشکل بنیادین دیگر به تکنیک تخمین مربوط می‌شود. هوفلر (۱۹۹۹) و اوکانل و ندولو (۲۰۰۰) استدلال کرده‌اند که تعامد متغیرهای سمت راست نسبت به یکدیگر و همچنین نسبت به باقی‌مانده، الزامی مهم برای تجزیه مبتنی بر رگرسیون میزان تأثیر هر کدام از متغیرهای توضیحی به‌منظور ایجاد «پارامتر مورد نظر» به شکل سازگار و بدون تورش یا سوگیری^۱ است. اوکانل و ندولو نشان داده‌اند که فرض تعامد عملاً برقرار نیست، و این خود منجر به بروز دو مشکل برای تجزیه بر پایه رگرسیون می‌شود. مشکل نخست، چگونگی دستیابی به تخمین‌های سازگار برای پارامترهاست. در برخی از موارد مشکل درون‌زایی وجود دارد، و در شیوه‌های تخمینی که این نادیده گرفته می‌شود، تخمین‌ها ناسازگار و دارای سوگیری یا تورش خواهند بود. برای مقابله با مشکل درون‌زایی می‌توان از تکنیک متغیرهای ابزاری استفاده کرد.

همچنین آن دسته از تأثیرات کشوری که هنوز مشاهده نشده‌اند، در صورت هم‌بستگی داشتن با متغیرهای توضیحی می‌توانند دربردارنده پیامدهای مشابهی باشند. اگرچه تخمین‌های مبتنی بر تأثیر ثابت^۲ می‌تواند تخمین‌های سازگاری را به دست دهد، این کار هزینه‌ای هم در پی خواهد داشت و آن چشم‌پوشی از مقدار زیادی تغییر در درون نمونه^۳ در فرایند اجراست. به علاوه، در پژوهش‌های مربوط به داده‌های تابلوهای متحرک^۴ مشخص شده است که سازگاری تنها در صورتی وجود خواهد داشت که بعدها، زمان داده‌ها به همراه تعداد کشورها رو به افزایش نهد. مورد دوم به هم‌خطی بین متغیرهای مستقل و همچنین مشکل انتساب^۵ مربوط می‌شود. در حالی که هم‌خطی بین متغیرهای مستقل باعث سخت شدن کار در نمونه‌های کوچک می‌شود، در نمونه‌های بزرگ نیز با تخمین‌های نقطه‌ای ناپایدار و گرایش به آزمون‌های معنادار ضعیف و بی‌دوام، به ایجاد مشکل انتساب بین تخمین‌زنده‌ها و باقی‌مانده‌ای که کماکان پابرجاست دامن می‌زند.

1. Bias

2. Fixed Effects Estimation

3. Sample Variation

4. Dynamic Panel Data

5. Attribution

این مشکلات که اوکانل و ندولو به اختصار به آنها اشاره کرده‌اند، تا حدی به ضعف دوام^۱ پارامترهای تخمین زده شده در رگرسیون‌های بین‌کشوری انجامیده است - همان‌گونه که لوین و رنلت (۱۹۹۲) نیز نشان داده‌اند. نویسنده‌های متعددی کوشیده‌اند تا به روش‌های مختلف به مواجهه با این مشکل بپردازند. ایسترلی (۲۰۰۰) در مروری بر مقالات رشد منطقه‌ای شبکه جهانی توسعه، به‌طور مشخص، پافشاری اوکانل و ندولو را مبنی بر تعامد (متغیرهای مستقل) به‌عنوان شرطی برای دست یافتن به تخمین‌های دقیق، به چالش کشیده است. به گفته ایسترلی، «در بحث نظری، تحلیل رگرسیون باید بتواند تأثیرات متغیرهای مستقل را، حتی اگر با یکدیگر هم‌بستگی داشته باشند، جدا سازد. اصرار و پافشاری نویسندگان بر تعامد به‌عنوان پیش‌نیازی برای تجزیه، عجیب به‌نظر می‌رسد، مگر اینکه آنان معتقد باشند که برخی از متغیرهای سمت راست معادله رگرسیون، خود تابعی از متغیرهای دیگر سمت راست معادله‌اند. حال، چرا آنان چنین سیستمی را به‌صورت آشکار تخمین نمی‌زنند؟»

البته اوکانل و ندولو تجزیه بر مبنای تخمین‌های سیستم گشتاورهای تعمیم‌یافته^۲ هوفلر (۱۹۹۹) برای مدل ارتقایافته سولو را نیز برای ۸۵ کشور ارائه می‌دهند. به‌نظر می‌رسد که رویکرد سیستم گشتاورهای تعمیم‌یافته، چندان که لازم است شرایط تعامد را اعمال می‌کند تا بتواند تخمین‌های سازگار برای این پارامترها را، حتی اگر سرمایه‌گذاری برون‌زا باشد و یا تأثیرات کشوری نادیده غیرزمان‌مند^۳ با متغیرهای دیده شده دارای هم‌بستگی باشند به‌دست دهد.

1. Robustness
2. System-GMM
3. Time-invariant

جدول ۲-۳ اجزای رشد تخمین زده شده برحسب مناطق، هوفلر (۱۹۹۹)

منطقه	درآمد اولیه	سرمایه‌گذاری	آموزش	سرمایه‌گذاری جایگزین	تأثیرات ثابت
	(۱)	(۲)	(۳)	(۴)	(۵)
میزان انحراف از رشد برآورد شده					
صحرای آفریقا	۳/۰۸	-۲/۹۹	-۰/۱۷	-۰/۸۶	-۰/۰۳
آمریکای لاتین و حوزه کارائیب	-۰/۲	۰/۰۲	۰/۰۳	-۰/۳۷	۰/۰۱
آسیای جنوبی	۲/۷۴	-۳/۱۳	-۰/۱۹	-۰/۴۴	۰/۰۱
آسیای شرقی و اقیانوس آرام	۰/۷۱	۱/۲	۰/۰۳	-۰/۳۲	۰/۰۱
خاورمیانه و شمال آفریقا	-۰/۳۸	۱/۱	-۰/۰۲	-۰/۲۸	-۰/۰۱
کشورهای صنعتی	-۳/۹۲	۳/۰۱	۰/۲	۱/۷۱	۰/۰۱
همه کشورها	۰/۰۰	۰/۰۰	۰/۰۰	۰/۰۰	۰/۰۰
ضرایب بتا					
همه کشورها	-۱/۰۱	۱/۱۴	۰/۰۶	-۰/۴۴	—

توضیح: ضریب بتا برای متغیر x_i به صورت $b_i * [sd(x_i)/sd(growth)]$ محاسبه شده است که در آن b_i ضریب برآورد شده و sd انحراف استاندارد است. انحراف استاندارد رشد سالانه GDP سرانه واقعی در نمونه برابر با عدد ۳ است.

Source: O'Connell and Ndulu (2000) table 4.2b, Calculated from Hoeffler (1999) SYS-GMM Results for the Augmented Solow Model.

در این سیستم گشتاورهای تعمیم‌یافته مسئله انتساب کماکان پابرجاست، چون متغیرهای توضیحی عمدتاً دارای هم‌بستگی‌اند و بالقوه درون‌زا هستند. اوکانل و ندولو در تلاش برای ارزیابی سهم سیاست‌گذاری در رشد، رابطه ۵-۲ را - که پیش‌تر درج شد - برای تخمین یک رگرسیون «مبنا»^۱ که در آن متغیرهای مشروط به صورت معقولی معین شده است (نک: جدول‌های ۴-۲ و ۵-۲)، به کار گرفته و سپس متغیرهای سیاست‌گذاری

1. Baseline

را یک‌به‌یک در آن ادغام کرده‌اند. آنان بدین ترتیب هم‌بستگی جزئی بین متغیرهای سیاستگذاری و رشد را مبتنی بر متغیرهای از پیش تعیین شده مورد ارزیابی قرار داده‌اند. سرانجام نیز به تدوین مشخصات کامل مدلی پرداختند که شامل متغیرهای از پیش تعیین شده به همراه مجموعه‌ای از متغیرهاست که در آن، جنبه‌های متفاوت محیط نهادی و سیاستگذاری در نظر گرفته می‌شود، و خود برای تخمین سهم متغیرهای سمت راست معادله به کار می‌رود (نک: جدول‌های ۶-۲ و ۷-۲). چنین توصیف «کاملی» توان ایجاد تعامد را بین متغیرهای توضیحی در محاسبه تجزیه [سهم عوامل مؤثر بر رشد] ندارد. در باقی‌مانده‌های تخمین زده شده، حضور دوره غیرمعمول و یا عوامل خاص کشوری در فرایند رشد، مطرح و پیشنهاد می‌شود. سهم هریک از متغیرها - یا مجموعه‌ای از متغیرها - نیز حاکی از وجود سندرهم‌های رشدی هستند که برای آنها توجیهات نظری وجود دارد، اما علیت ممکن است دوسویه باشد. البته امکان وجود رابطه علی دوطرفه در رگرسیون‌های بین کشوری، به تکرار یادآوری می‌کند که این رگرسیون‌ها نشان‌دهنده وجود هم‌بستگی‌اند - و نه لزوماً رابطه علی.

جدول ۴-۲ رگرسیون‌های درهم شده پایه

کشورهای در حال توسعه				متغیر وابسته رشد تولید ناخالص داخلی سرانه واقعی نمونه کامل				
(۶)	(۵)	(۴)	(۳)	(۲)	(۱)			
ضریب بتا	ضریب	ضریب	ضریب	ضریب بتا	ضریب بتا			
Initial Conditions								
-۰/۳۹	-۱/۵۸۰	-۰/۹۴۹	-۱/۵۷۴	-۱/۰۶۴	-۰/۱۵۰	-۱/۴۷۹	-۰/۴۶	Ln(Initial Income)
	-۵/۰۸۲	-۲/۸۴۲	-۵/۳۴۰	-۳/۴۳۸		-۶/۰۲۲		-۵/۳۲۶
۰/۳۴	۰/۱۰۴	۰/۱۰۸	۰/۱۰۲	۰/۱۰۲	۰/۳۷	۰/۰۹۳	۰/۴۲	Initial Life Expectancy
	۳/۸۰۸	۴/۲۰۱	۴/۰۰۸	۴/۱۳۲		۳/۷۷۷		۴/۳۹۳
Demographics								
-۰/۲۲	-۰/۰۴۸	-۰/۰۶۰	-۰/۰۴۵	-۰/۰۵۸	-۰/۲۷	-۰/۰۴۶	-۰/۳۴	-۰/۰۵۷
	-۴/۳۳۵	-۴/۹۶۱	-۴/۳۳۷	-۵/۱۲۷		-۴/۷۷۳		-۵/۴۷۰
۰/۰۸	۰/۴۶۸	۰/۵۹۸	۰/۴۹۵	۰/۶۰۴	۰/۰۹	۰/۵۰۰	۰/۱۲	Gr(LF)-Gr(pop)

جدول ۲-۴ رگرسیون‌های درهم شده پایه

کشورهای در حال توسعه				متغیر وابسته رشد تولید ناخالص داخلی سرانه واقعی نمونه کامل			
(۶)		(۵)	(۴)	(۳)	(۲)	(۱)	
ضریب بتا		ضریب	ضریب	ضریب	ضریب بتا	ضریب بتا	
	۱/۷۰۷	۲/۰۶۷	۱/۸۹۸	۰/۱۹۷		۲/۲۱۰	۲/۹۷۶
External Shocks							
۰/۰۶	۰/۰۴۵	۰/۰۵۲	۰/۰۴۶	۰/۰۵۶	۰/۰۷	۰/۰۵۳	۰/۰۷
	۱/۴۳۹	۱/۶۹۴	۱/۴۹۴	۱/۸۴۰		۱/۸۲۳	۱/۹۰۰
۰/۱۵	۰/۳۹۰	۰/۶۰۴	۰/۳۹۰	۰/۵۹۱	۰/۱۵	۰/۴۰۶	۰/۲۲
	۲/۰۷۵	۳/۰۳۹	۲/۱۴۰	۲/۹۹۵		۲/۴۱۷	۳/۱۸۷
Geography							
-۰/۰۲	-۰/۲۰۹	-۰/۵۹۳	-۰/۲۰۶	-۰/۶۳۶	-۰/۰۵	-۰/۳۸۰	-۰/۱۰
	-۰/۵۸۸	-۱/۵۷۷	-۰/۵۸۱	-۱/۶۷۳		-۱/۳۴۲	-۲/۷۴۴
Investment and Aid							
۰/۴۲	۰/۱۷۱	--	۰/۱۷۲	--	۰/۳۹	۰/۱۵۷	--
	۶/۰۴۰	--	۳/۴۱۱	--		۶/۵۳۹	--
۰/۰۱	۰/۰۰۳	۰/۰۴۶	--	--	--	--	--
	۰/۱۲۶	۱/۸۸۱	--	--		--	--
	۹/۰۰۸	۷/۵۴۷	۸/۷۳۱	۸/۵۵۰		۸/۵۷۷	۱۰/۴۵۳
	۳/۴۲۷	۲/۷۶۷	۳/۵۸۰	۳/۲۹۶		۳/۹۹۰	۴/۵۱۹
	۴۵۷	۴۶۸	۴۷۸	۴۹۰		۵۹۲	۶۱۵
	۰/۴۱۶	۰/۲۹۳	۰/۴۲۸	۰/۳۰۲		۰/۴۲۳	۰/۳۱۷
	۲/۴۹۰	۲/۷۲۶	۲/۴۵۲	۲/۶۹۷		۲/۲۹۳	۲/۴۸۸
							Root MSE

توضیح: تمامی رگرسیون‌ها شامل متغیرهای مجازی مربوط به پنج سال (نیم‌دهه) است. آماره‌های t به صورت ایتالیک نشان داده شده‌اند. ترکیبی از انحراف از میانگین‌های رشد پیش‌بینی شده برحسب منطقه، با استفاده از رگرسیون ستون ۱ در جدول ۵ نشان داده شده است.

جدول ۵-۲ تجزیه براساس رگرسیون پایه برحسب مناطق

منطقه	نرخ رشد مشاهده شده	انحراف از میانگین نمونه		اثر ضمنی کشوری
		پیش بینی شده	مشاهده شده	
جنوب صحرای آفریقا	۰/۶۹	-۱/۲۳	-۱/۱۶	-۰/۰۶
آمریکای لاتین و حوزه کارائیب	۱/۳۹	-۰/۵۳	-۰/۱۲	-۰/۴۱
آسیای جنوبی	۲/۳۳	۰/۴۲	۰/۴۳	-۰/۰۱
آسیای شرقی و اقیانوس آرام	۴/۴۹	۲/۵۸	۱/۵۲	۱/۰۶
خاورمیانه و شمال آفریقا	۲/۹۳	۱/۰۲	۰/۳۵	۰/۶۷
کشورهای صنعتی	۲/۷۴	۰/۸۲	۱/۰۶	-۰/۲۳
همه کشورها	۱/۹۱	۰	۰	۰
سهم ضمنی متغیرهای:				
منطقه	شرایط اولیه	جمعیتی	شوکه های بیرونی	جغرافیا
				اثرات زمانی
جنوب صحرای آفریقا	-۰/۰۷	-۰/۸۵	-۰/۰۵	-۰/۰۴
آمریکای لاتین و صحرای کارائیب	۰/۱۸	-۰/۲۱	-۰/۱۷	۰/۰۳
آسیای جنوبی	۰/۵۸	-۰/۲۲	۰/۱۰	-۰/۰۷
آسیای شرقی و اقیانوس آرام	۰/۲۷	۰/۶۰	۰/۵۶	-۰/۰۴
خاورمیانه و شمال آفریقا	۰/۱۵	۰/۲۴	-۰/۰۹	-۰/۰۷
کشورهای صنعتی	-۰/۴۲	۱/۲۶	۰/۰۷	۰/۱۱
همه کشورها	۰	۰	۰	۰

Source: Ibid., table 5.1.2. Calculated from the Regression Coefficients in Column 1 of Table 4 Above. The Decomposition Applies to the Regression Sample Only.

جدول ۶-۲ رشد، سیاست و نهادهای نمونه درهم شده

متغیر وابسته: رشد تولید ناخالص داخلی سرانه واقعی	معادله ۱		معادله ۲		معادله ۳		معادله ۴	
	ضریب بتا		ضریب بتا		ضریب بتا		ضریب	
	(۱)	(۲)	(۳)	(۴)	(۵)	(۶)	(۷)	(۸)
Ln (Initial Income)	-۱/۷۶۵ -۶/۱۰۴	-۰/۶۳۱	-۱/۶۹۸ -۴/۹۵۱	-۰/۵۸۰	-۱/۸۳۳ -۵/۷۷۸	-۰/۶۵۷	-۲/۰۶۵ -۶/۰۸۷	-۰/۷۷۲
Life Expectancy	۰/۰۸۹ ۲/۸۷۲	۰/۳۷۵	۰/۰۷۶ ۲/۱۳۶	۰/۳۰۰	۰/۰۸۵ ۲/۴۲۴	۰/۳۵۳	۰/۰۷۹ ۲/۶۱۳	۰/۳۲۷
Age Dependency Ratio	-۰/۰۵۲ -۴/۲۲۲	-۰/۳۳۸	-۰/۰۴۳ -۳/۱۲۵	-۰/۲۶۹	-۰/۰۴۷ -۳/۴۹۲	-۰/۳۰۸	-۰/۰۵۱ -۲/۹۸۸	-۰/۳۴۸
Growth of Potential LF Participation	۰/۷۲۸ ۲/۷۱۱	۰/۱۲۶	۰/۷۸۶ ۲/۶۲۲	۰/۱۳۱	۰/۶۶۱ ۲/۳۵۹	۰/۱۱۴	۰/۷۸۵ ۲/۵۰۴	۰/۱۳۸
Terms of Trade Shock	۰/۰۰۴ ۰/۱۴۶	۰/۰۰۶	۰/۰۱۶ ۰/۵۳۰	۰/۰۲۳	۰/۰۱۶ ۰/۵۴۶	۰/۰۲۳	-۰/۰۱۶ -۰/۵۴۶	-۰/۰۲۵
Trading Partner Growth	۰/۵۴۰ ۲/۷۵۹	۰/۲۳۱	۰/۶۰۷ ۲/۹۶۲	۰/۲۴۹	۰/۵۱۶ ۲/۴۶۳	۰/۲۲۰	۰/۴۸۸ ۱/۸۷۶	۰/۱۹۱
Landlocked	-۰/۰۹۱۲ -۲/۷۲۵	-۰/۱۱۳	-۱/۱۸۵ -۲/۹۴۹	-۰/۱۴۳	-۰/۸۷۴ -۲/۲۴۶	-۰/۱۰۶	-۰/۶۹۴ -۱/۵۵۹	-۰/۰۸۶
Political Instability	-۰/۰۹۷۵ -۴/۲۲۰	-۰/۱۳۷	-۱/۰۶۲ -۴/۳۸۲	-۰/۱۵۴	-۰/۷۴۰ -۳/۰۴۰	-۰/۱۰۹	-۰/۷۸۰ -۲/۵۶۵	-۰/۱۲۲
Financial Depth (M2/GDP)	---	---	۰/۰۲۱ ۲/۸۴۲	۰/۱۶۴	---	---	---	---
Inflation	-۰/۰۰۴ -۱/۸۳۰	-۰/۰۵۱	---	---	-۰/۰۰۳ -۱/۱۷۰	-۰/۰۳۲	-۰/۰۰۲ -۰/۷۶۶	-۰/۰۳۰
Black Market Premium	-۰/۰۰۷ -۲/۴۰۳	-۰/۱۳۴	-۰/۰۰۸ -۲/۶۸۷	-۰/۱۵۳	-۰/۰۰۸ -۲/۳۹۹	-۰/۱۵۳	-۰/۰۰۹ -۲/۲۹۳	-۰/۱۷۶
Gov Nonprod. Cons./GDP (Barro/Lee (1993))	-۰/۱۱۳ -۴/۵۵۵	-۰/۲۵۴	-۰/۱۰۵ -۳/۹۳۱	-۰/۲۲۵	-۰/۱۱۳ -۴/۲۱۰	-۰/۲۵۲	-۰/۱۰۰ -۳/۶۸۱	-۰/۲۳۹

جدول ۲-۶ رشد، سیاست و نهادهای نمونه درهم شده

معادله ۴		معادله ۳		معادله ۲		معادله ۱		متغیر وابسته: رشد تولید ناخالص داخلی سرانه واقعی
ضریب		ضریب بتا		ضریب بتا		ضریب بتا		
(۸)	(۷)	(۶)	(۵)	(۴)	(۳)	(۲)	(۱)	
۰/۱۷۵	۰/۰۲۹	۰/۱۳۷	۰/۰۲۶	--	--	--	--	Ratio of Manufacturing
	۳/۰۳۲		۲/۷۲۱		--		--	Trade to GDP
-۰/۱۸۱	-۰/۱۰۳ -۲/۹۲۸	--	-- --	--	-- --	--	-- --	Fiscal Deficit After Grants/GDP
--	۱۶/۸۸۳ ۵/۰۵۳	--	۱۳/۹۳۴ ۴/۹۰۳	--	۱۲/۷۸۲ ۴/۴۴۹	--	۱۵/۳۴۷ ۵/۳۶۵	Constant
	۲۵۸		۳۶۳		۳۶۴		۴۲۲	# of Observations
	۱۲/۵۳		۱۳/۶۸		۱۳/۵۸		۱۵/۵۸	F
	*		*		*		*	Prob > F
	۰/۴۶۷		۰/۴۱۷		۰/۴۰۲		۰/۴۰۷	R-squared
	۲/۰۰۵		۲/۱۷۹		۲/۲۷۸		۲/۱۸۶	Root MSE

توضیح: تمامی رگرسیون‌ها مشتمل بر متغیرهای مجازی مربوط به نیم‌دهه هستند. آماره‌های t به‌صورت ایتالیک نشان داده شده‌اند.

جدول ۲-۷ (الف) تفکیک مبتنی بر رگرسیون کاملاً درهم شده

سهم متغیرهای:				انحراف رشد	منطقه
باقی‌مانده	خط‌مشی	بی‌ثباتی سیاسی	متغیرهای مبنا	واقعی از	
				میانگین نمونه	
(۵)	(۴)	(۳)	(۲)	(۱)	
ستون ۱ جدول ۲-۶					
-۰/۱۲	-۰/۷۳	۰/۱۲	-۰/۵۳	-۱/۲۴	جنوب صحرای آفریقا
-۰/۱۹	۰/۰۰	-۰/۱۴	-۰/۳۱	-۰/۶۱	آمریکای لاتین و حوزه کارائیب
۰/۰۶	-۰/۷۶	-۰/۲۲	۱/۰۶	۰/۱۲	آسیای جنوبی
۰/۳۸	۰/۳۳	۰/۰۸	۱/۳۸	۲/۱۳	آسیای شرقی و اقیانوس آرام

جدول ۷-۲ (الف) تفکیک مبتنی بر رگرسیون کاملاً درهم شده

منطقه	انحراف رشد		سهم متغیرهای:		
	واقعی از میانگین نمونه	مبتنا	بی ثباتی سیاسی	خط مشی	باقی مانده
	(۱)	(۲)	(۳)	(۴)	(۵)
خاورمیانه	۱/۰۰	۰/۲۱	-۰/۰۱	۰/۱۹	۰/۶۹
کشورهای صنعتی	۰/۵۷	۰/۰۶	۰/۰۵	۰/۶۱	-۰/۱۶
ستون ۲ جدول ۶-۲					
جنوب صحرای آفریقا	-۱/۴	-۰/۴۲	۰/۱۵	-۱/۰۱	-۰/۱۷
آمریکای لاتین و حوزه کارائیب	-۰/۶۲	-۰/۱۴	-۰/۱۷	-۰/۲۴	-۰/۰۹
آسیای جنوبی	۰/۵۳	۱/۲۶	-۰/۲۷	-۰/۷۶	۰/۳۴
آسیای شرقی و اقیانوس آرام	۲/۴۲	۱/۵۳	۰/۱۱	۰/۲۵	۰/۵۶
خاورمیانه	۱/۰۲	۰/۱۳	۰	۰/۴۹	۰/۴۵
کشورهای صنعتی	۰/۵۷	-۰/۳۱	۰/۰۷	۱/۱	-۰/۲۷
ستون ۳ جدول ۶-۲					
جنوب صحرای آفریقا	-۱/۲۶	-۰/۳۲	۰/۱۰	-۰/۸۹	-۰/۱۹
آمریکای لاتین و حوزه کارائیب	-۰/۶۱	-۰/۲۵	-۰/۱۰	-۰/۱۴	-۰/۱۵
آسیای جنوبی	۰/۴۲	۱/۳۱	-۰/۲۰	-۰/۹۱	۰/۲۸
آسیای شرقی و اقیانوس آرام	۲/۳۲	۱/۴۱	۰/۰۷	۰/۵۰	۰/۳۷
خاورمیانه	۰/۹۱	۰/۱۴	-۰/۰۱	۰/۲۸	۰/۵۶
کشورهای صنعتی	۰/۳۸	-۰/۲۶	۰/۰۳	۰/۷۸	-۰/۱۶
ستون ۴ جدول ۶-۲					
جنوب صحرای آفریقا	-۱/۱۴	-۰/۱۲	۰/۱۱	-۱/۰۵	-۰/۱۵
آمریکای لاتین و حوزه کارائیب	-۰/۹۳	-۰/۲	-۰/۱	-۰/۱۸	-۰/۴۶
آسیای جنوبی	۰/۶۸	۱/۵۹	-۰/۲۱	-۱/۱۷	۰/۵۷
آسیای شرقی و اقیانوس آرام	۲/۳۵	۱/۴۸	۰/۰۷	۰/۶۵	۰/۱۴
خاورمیانه	۰/۷۱	۰/۱۸	-۰/۰۳	۰/۰۴	۰/۵۶
کشورهای صنعتی	۰/۱۸	-۰/۶۵	۰/۰۴	۰/۸	۰/۰۱

Source: Ibid., table 5.3.2, Calculated Using Regression Coefficients from table 6 Above. The Decomposition Applies to the Regression Samples Only.

جدول ۷-۲ (ب) سهم نسبی به دیفرانسل‌های رشد بین شرق آسیا و دیگر مناطق، سال‌های ۱۹۶۰ تا ۱۹۹۰

(درصد)

کشورهای توسعه‌یافته	آمریکای لاتین	خاورمیانه	آسیای جنوبی	جنوب صحرای آفریقا	
-۱۸۷	-۴۵	-۴۷	۴۹	۵۷	درآمد اولیه
۱۸	-۴	-۱۶	-۲۲	-۴۳	آموزش منابع انسانی
۶۱	-۴۳	-۴۹	-۱۳۴	-۸۷	نهادهای و خط‌مشی
۳	-۴	۲	-۲۵	-۲۰	مصرف دولتی
-۱	-۱۱	-۱۳	-۲۹	-۲۳	باز بودن
۵۸	-۲۸	-۳۸	-۸۰	-۴۴	نهادهای
۸	-۸	۱۲	۸	-۲۶	عوامل برون‌زا
۸	-۷	-۲	۱۳	-۲۵	مواهب طبیعی
۱	-۱	۱۳	-۵	-۱	رابطه مبادله

Source: Hahn and Kim (2000).

نویسندگان دیگری نیز کوشیده‌اند تا از راه‌های متفاوت، مشکل ثبات پارامترها و سهم نسبی متغیرهای سمت راست معادله رگرسیون را حل کنند. در پژوهش پیشگامانه لوین و رنلت از گونه‌ای از تحلیل مبتنی بر مرزهای غایی^۱ - که لیمر^۲ (۱۹۸۳، ۱۹۸۵) آن را ارائه کرده بود - استفاده شده و این نتیجه به‌دست آمده است که تخمین‌زنده‌های معدودی از آزمون مرزهای غایی، سربلند بیرون می‌آیند. سالایی مارتین (۱۹۹۷) از آزمون دیگری برای ارزیابی اهمیت نسبی متغیرهای توضیحی استفاده می‌کند. شیوه او این است که فاصله بین نقاط تخمین و صفر را در نظر می‌گیرد و از طریق مجموعه‌ای از مدل‌های رگرسیون به گرفتن میانگین می‌پردازد. در اصل اگر میانگین محدوده ۹۰ درصد ضرایب رگرسیون شامل صفر نشود، او متغیر مذکور را به‌عنوان متغیری که دارای هم‌بستگی قوی با رشد است دسته‌بندی می‌کند. سالایی مارتین بر مبنای این روش، متغیرهای نسبتاً زیادی را برای رگرسیون رشد، پراهمیت برمی‌شمارد. لی و استیل (۱۹۹۹) تلاش

1. Extreme-Bounds Analysis (EBA)

2. Leamer

کردند تا با استفاده از چارچوب بیزی (میانگین‌گیری مدل بیزی)^۱، با هر دو مدل و عدم قطعیت پارامترها مواجه شوند. یافته آنها براساس همان مجموعه داده‌های سالایی مارتین به شکلی گسترده از این دیدگاه پشتیبانی می‌کند که متغیرهای بسیار بیشتری (از آنچه که لوین و رنلت پذیرفته بودند)، به‌عنوان متغیرهای مهم سمت راست معادله رگرسیون، برای تبیین عملکرد رشد کشورها وجود دارند. بااین‌حال، لیست این متغیرهای مهم، بسیار متفاوت از لیست سالایی مارتین است. درواقع، لیست متغیرهایی که در رگرسیون‌های بین‌کشوری به‌عنوان تعیین‌کننده‌های رشد باثبات در نظر گرفته می‌شوند، بسیار وابسته به روش مورد استفاده است.

در میان مقاله‌های مربوط به رشد منطقه‌ای، کثرت‌گرایی روش‌شناختی بسیاری وجود دارد (روش حداقل مربعات معمولی^۲ در مقاله مربوط به شرق آسیا، رگرسیون‌های ظاهراً نامرتبط^۳ در مقاله‌ای که به آمریکای لاتین می‌پردازد، تکنیک مؤلفه اصلی^۴ در مقاله مربوط به اقتصادهای در حال گذار، و جز اینها). به‌رغم این کثرت‌گرایی روش‌شناختی و لیست‌های متفاوت از متغیرهای مهم در نوشتارها و پژوهش‌ها، این نکته جالب توجه است که چگونه مجموعه‌ای از متغیرهایی که با حدس‌های علمی ما نیز سازگارند، در بیشتر تحلیل‌های رگرسیونی ظاهر می‌شوند.^۵ این متغیرها در چهار دسته قرار می‌گیرند: شرایط اولیه، شوک‌های برون‌زا، سیاست و نهادها، منابع انسانی. به‌هرحال، هرکدام از این گروه‌ها تعداد نسبتاً زیادی متغیر بالقوه مدعی در اختیار دارند و گاه پیش می‌آید که جایگاه متغیری در درون یک یا چند گروه از دید پژوهشگری (یا پژوهشگرانی)

1. Bayesian Model Averaging (BMA)
2. Ordinary Least Squares (OLS)
3. Seemingly Unrelated Regression (SUR)
4. Principal Component Technique

۵. ثبات این متغیرها در تکنیک‌های مختلف تخمین می‌تواند ناشی از قاعده‌مندی آماری یا سازگاری نظری‌شان باشد. از سویی، این می‌تواند ریشه در خطاهای اندازه‌گیری و یا تعریفی در این متغیرها داشته باشد که در این صورت در همه رگرسیون‌ها تکرار شده است. به‌عنوان مثال، ایسترلی به‌طور جدی بسیاری از اندازه‌گیری متغیرهای صورت گرفته در مقالات رشد منطقه‌ای و به‌ویژه شاخص بازبودن زاکس و وارنر و شاخص نهادها را به چالش می‌کشد. در مورد شاخص بازبودن زاکس و وارنر، ایسترلی این بحث را مطرح می‌کند که معنی ندارد تخمین‌های آزاد بودن تجاری از شاخص‌هایی که برای ایجاد حداکثر تأثیرات اندازه‌گیری شده طراحی گردیده‌اند استخراج شوند. وی تا آنجا پیش می‌رود که چنین پیشنهاد می‌کند: «نباید از آن به‌عنوان شاخص آزاد بودن تجاری استفاده کرد».

تغییر می‌کند - همان‌گونه که در مطالعات رشد منطقه‌ای به‌وضوح می‌توان دید. در مطالعات منطقه‌ای شرق آسیا و جنوب آسیا و همچنین آمریکای لاتین و خاورمیانه و شمال آفریقا، رویکردهای استاندارد نوشتارهای پژوهشی به‌کار گرفته شده و نتایج استاندارد نیز ارائه گردیده است.^۱ دو مقاله، یکی به تألیف اوکانل و ندولو (۲۰۰۰) (برای کشورهای صحرای آفریقا)، و دیگری تألیف کامپوس و کوریچلی (۲۰۰۰) (برای اقتصادهای در حال گذار)، چه از حیث انتخاب‌ها و تعریف‌های نوآورانه‌شان از متغیرها و چه از حیث فرایندهای تخمین،^۲ قدری مخاطره‌آمیزند. مقاله مربوط به صحرای آفریقا دربردارنده نتایج گسترده‌ای برای همه مناطق، به‌جز اقتصادهای در حال گذار است. نتایج مقاله‌های مذکور در اینجا به‌کار گرفته می‌شوند تا بحث‌ها بر نتایج اصلی آنها متمرکز گردند و توجهات عمدتاً به تفاوت‌هایشان با دیگر مقاله‌های منطقه‌ای (هرجا که ممکن باشد) جلب شوند. مقاله اقتصادهای در حال گذار پیشرفت مهمی در پژوهش‌های مربوط به رشد به‌شمار می‌آید، چرا که تجربه این اقتصادها دال بر تأیید برخی از شواهد تجربی است؛ و البته درعین حال معماهای خود را نیز طرح می‌کنند.^۳ در ادامه، نتیجه‌گیری‌های اصلی شرح داده می‌شوند.

۲-۲-۱ شرایط اولیه مهم است

رگرسیون‌های رشد بین‌کشوری به‌طور سازگاری نشان داده‌اند که شرایط اولیه بسیار اهمیت دارد. متغیر استاندارد به‌کار رفته در بیشتر مطالعات - که با فرضیه هم‌گرایی مشروط نیز همسو است - درآمد سرانه اولیه (متوسط اول دوره، معمولاً دوره‌های نیم‌دهه‌ای) است. در مطالعات منطقه‌ای و پژوهش‌های رشد این متغیر به شکل ضریب منفی و به لحاظ آماری معنی‌دار ظاهر می‌شود که شواهدی قوی مبنی بر هم‌گرایی مشروط را به‌دست می‌دهد. به‌عنوان مثال، دگرگوریو و لی (۲۰۰۰) ضریبی معادل ۰/۰۲۱-

۱. انتخاب و تعریف متغیرها و همچنین تکنیک‌های تخمین، در نوشتارهای پژوهشی - با تفاوت‌هایی ناچیز - عمدتاً مشابه‌اند. نتایج درعین حال بیشتر آنچه را که در نوشتارهای مذکور به‌مثابه عوامل تعیین‌کننده تفاوت رشد بین‌کشوری شناخته می‌شود، تأیید می‌کنند.

۲. برای مشاهده نتیجه‌گیری مشابه نیز نک: اظهارنظر ایسترلی درباره مقالات منطقه‌ای.

۳. در اینجا نیز جمع‌بندی، آزادانه براساس مقاله کامپوس و دیگران تهیه شده است.

و انحراف معیار ۰/۰۰۳ را برای درآمد اولیه تخمین زده‌اند که خود دال بر این است که کشور فقیری با درآمد سرانه معادل نصف درآمد سرانه کشور دیگر، ۱/۴۵ درصد سریع‌تر از کشور غنی‌تر رشد می‌کند. اوکانل و ندولو متغیر انتظار زندگی در زمان تولد را نیز جزو «شرایط اولیه» در نظر گرفتند و مشخص شد که ضریب آن بسیار مثبت و بزرگ است.

افزوده دیگر به پژوهش‌های رشد، تأکید بر اهمیت شرایط اولیه است که ریشه در تجربه اقتصادهای در حال گذار دارد. کامپوس و کوریچلی (۲۰۰۰) بر پایه تجربه اقتصادهای در حال گذار، با استفاده از تکنیک مؤلفه اصلی برای جدا کردن تعدادی از بردارهای معنی‌دار شرایط اولیه، تحقیقشان را متمایز ساختند (برای دیدن رویکردی مشابه نک: EBRD, 1999). آنچه این نویسندگان در نظر گرفتند، مشخصاً به‌طور خاص، عبارت‌اند از: ۱. شاخص‌های اختلالات اولیه که با ساختار اقتصاد (به‌ویژه میزان صنعتی شدن) و اختلالات ناشی از سیاست‌هایی چون تفاوت نرخ ارز در بازار رسمی و غیررسمی همراه است؛ ۲. ویژگی‌های طبیعی همچون فاصله فیزیکی از بازارهای اروپای غربی و بهره‌مندی از منابع طبیعی؛ ۳. نهادهای سیستم سیاسی گذشته چقدر بر زمان حال مؤثر است؟ و ۴. درجه توسعه سازوکار یا مکانیسم بازار. نتایج به‌دست آمده، بس جالب توجه‌اند (کامپوس و کوریچلی، ۲۰۰۰: ۲۷-۲۲).

نخست آنکه، دو جزء اصلی حدود ۸۰ درصد تغییرات را تبیین می‌کنند. جزء یکم وزن منفی بزرگی را برای آزادسازی اولیه و وزن مثبت عمده‌ای را برای اختلالات اولیه نظیر تورم سرکوب شده، وابستگی به تجارت^۱، تفاوت بازار سیاه [با بازار رسمی]، فاصله از بروکسل و زمان‌های صرف شده تحت رژیم کمونیستی نشان می‌دهد. ضریب مثبت برای این متغیر، مؤید غلبه تأثیر اختلالات اولیه است، درحالی‌که ضریب منفی حاکی از غلبه آزادسازی اولیه است. جزء دوم نشان از وزن زیاد درآمد سرانه اولیه و درجه شهرنشینی دارد. نتایج حاصل از نخستین جزء اصلی منطبق با انتظارات و پژوهش‌های رشد بوده است، به این معنی که اختلالات اولیه و فاصله از اقتصادهای بازار - از جنبه‌های فیزیکی و اقتصادی - تأثیر منفی عمده‌ای بر رشد دارد. نتایج حاصل از دومین

جزء رشد را، دال بر اینکه درآمد سرانه اولیه بالاتر با رشد سریع‌تری پس از انجام اصلاحات همراه است، دشوار بتوان تفسیر کرد - به‌ویژه در چارچوب فرضیه هم‌گرایی مشروط. تجربه بسیاری از کشورها (به‌خصوص در آفریقا) این‌گونه است که اقتصادهای در حال گذار، به‌ویژه پس از منازعات داخلی طولانی و فعالیت در سطح بسیار پایین، در پی انجام اصلاحات سریع‌تر رشد می‌کنند. از تبیین‌های ممکن برای نتایج کشورهای کمونیستی پیشین، می‌تواند به‌وجود نوعی حد آستانه برای میزان انباشت سرمایه لازم به‌منظور شروع کردن رشد بیشتر پس از انجام اصلاحات مرتبط باشد. اگر سطح بالاتر درآمد سرانه با نرخ بالاتر پس‌انداز - سرمایه‌گذاری همراه باشد، در پی انجام اصلاحاتی با هدف برطرف ساختن اختلالات، جریان پیوسته‌ای از رشد اقتصادی به راه می‌افتد.

۲-۲-۲ متغیرهای بنیادین رشد و متغیرهای غیرسیاستی مهم‌اند

در بیشتر رگرسیون‌های رشد، متغیرهای متعددی که مستقیم و غیرمستقیم بر رشد تأثیر می‌نهند، باهم در رگرسیون وارد می‌شوند. تأثیر بسیاری از این متغیرها بر رشد، مشخصاً از طریق دخالت در انباشت سرمایه و کارایی است. اوکانل و ندولو (۲۰۰۰) با دقت سه دسته از متغیرها را از بقیه جدا کردند - یعنی متغیرهای بنیادین، متغیرهای غیرسیاستی و شرایط اولیه و نمونه کامل تجمیع شده‌ای^۱ که دربردارنده این سه گروه است. این تفکیک، نتایج بسیار جالبی به بار می‌آورد که هم آگاهی‌دهنده‌اند، و هم از مشکل عدم اطمینان مدل بسیار می‌کاهد، زیرا وزن اجزای تجزیه شده هر گروه از متغیرها، وابستگی بسیاری به مشخصات انتخاب شده دارد (نک: جدول ۷-۲).

در اینجا مقصود از متغیرهای بنیادی رشد، آنهایی هستند که در مدل ارتقایافته سولو در بردار x حضور دارند: ۱. نرخ پس‌انداز ملی، که با نسبت سرمایه‌گذاری به تولید ناخالص داخلی سنجیده می‌شود؛ ۲. متغیری که نرخ مورد نیاز برای جایگزینی سرمایه‌گذاری را می‌سنجد و در عمل تحت‌الشعاع رشد جمعیت قرار دارد؛ و ۳. شاخص پس‌انداز انباشت سرمایه انسانی. تجزیه نتایج حاصل از اجرای سیستم GMM به‌وسیله

1. Full (Pooled) Sample

هوفلر (۱۹۹۹) در جدول ۳-۲ ارائه شده است. هوفلر از موفقیت تحصیلی^۱ به عنوان شاخص مناسب تری از نرخ ثبت نام^۲، برای سنجش سرمایه انسانی استفاده کرد (در اینجا به شکل متوسط سال های تحصیل جمعیت بالای پانزده سال تعریف می شود).

به نظر اوکانل و ندولو، از مهم ترین یافته های رگرسیون سیستم GMM هوفلر این است که با به کارگیری تخمین زن GMM، شواهد چندانی در داده ها، مبنی بر وجود عوامل تعیین کننده رشد مختص صحرای آفریقا که در طول زمان بی تغییر یا تغییر اندک داشته باشد، دیده نمی شود. ضریب «متغیر مجازی آفریقا» که معمولاً در پژوهش های رشد رقم بزرگی است و به لحاظ آماری نیز معنی دار است، هم از لحاظ مقدار کوچک و هم از جنبه آماری بی معنی است.^۳ دوم آنکه، نتایج تجزیه به عناصر اصلی (نک: جدول ۳-۲) این ظن همیشگی را که درآمد اولیه و نسبت سرمایه گذاری دارای هم بستگی زیادی با رشد هستند، تأیید می کند. دیگر مطالعات منطقه ای و پژوهش های رشد نیز مؤید این یافته اند. آموزش (که در اینجا معرف سرمایه انسانی است) به گونه ای شگفتی برانگیز در نتایج هوفلر بی اهمیت اند (گو اینکه چنین چیزی با نتایج مربوط به تجزیه عناصر رشد، گزارش شده در تحقیق کالین و باس ورث، ۱۹۹۶، سازگار است). در مقاله صحرای آفریقا اشاره شده است که نه تنها میانگین تأثیر آموزش بلکه ضریب بتای آن نیز ناچیز (۰/۰۳) است. این خود نشان می دهد که تقریباً هیچ کدام از تفاوت های بین کشوری را، از حیث رشد حول مقدار میانگین، نمی توان برحسب پراکنش کشورها از نظر سطح آموزش تبیین کرد. این امر با برخی از یافته های مطالعات آماری، و مشخصاً مطالعات ویژه آفریقا، سازگار است (به عنوان مثال، نک: ساکردوتی و دیگران، ۱۹۹۸؛ پریچت، ۲۰۰۰). در نقطه مقابل، تخمین های بین کشوری در مطالعات مربوط به آمریکای لاتین

1. Educational Attainment

2. Enrollment Rate

۳. این مسئله ای روش شناختی است. از مشخصه های بارز کارهای آماری پیشین در مورد رشد آفریقا این بود که وقتی بیشتر عوامل سنتی تعیین کننده رشد با متغیرهای سیاستی در نظر گرفته شوند، تفاوت های عمده ای تبیین نشده باقی می ماند (متغیر مجازی آفریقا). با این حال، تعمیم های مختلفی که برای مدل رشد به وجود آمده اند، مانند شاخص هایی چون محیط نهادی، ریسک و عدم اطمینان، آزادی تجارت، جغرافیا و تنوع قومی، اجرا با تخمین های داده های تابلویی پویا، به حذف «متغیر مجازی آفریقا» انجامیده اند. در نتایج هوفلر، سیستم GMM تضمین می کرد که «متغیر مجازی آفریقا» بدون استفاده از متغیرهای مذکور نیز حذف می شود.

(نک: دگرگوریو و لی، ۲۰۰۰: ۱۶) حاکی از آن‌اند که متغیر سطح آموزش، که با متوسط سال‌های دبستان و دبیرستان اندازه‌گیری می‌شود، تأثیری مثبت و عمده بر نرخ رشد دارد: و ضریب تخمین زده شده روی متغیر تحصیل ۰/۰۰۵ است (با انحراف معیار ۰/۰۰۲). بدین ترتیب، این ضریب نشان می‌دهد که انحراف معیار افزایش در تحصیل، طی سال‌های دبستان و دبیرستان نرخ رشد درآمد سرانه را حدود ۰/۷ در سال افزایش می‌دهد.^۱ کامپوس و کوریچلی نیز در رگرسیون‌های مربوط به اقتصادهای در حال گذار، ضریب بسیار بالاتری را برای متغیر تحصیلات دبیرستان به‌دست آوردند.

رگرسیون پایه در مقاله صحرای آفریقا (نک: جدول ۴-۲ و ۵-۲) شرایط اولیه، متغیرهای جمعیتی، جغرافیا، کمک‌های خارجی (به‌غیر از کمک‌های مربوط به همکاری‌های فنی) و متغیرهای خارجی را در نظر می‌گیرد. تفاوت‌های منطقه‌ای برحسب این متغیرها بسیار واضح‌اند. آفریقا از جنبه امور جمعیتی – و از آن بیشتر، از جنبه جغرافیایی – با بقیه بسیار متفاوت است. از نظر شوک‌های بیرونی و جمعیت، منطقه شرق آسیا و اقیانوس آرام موردی است بسیار متفاوت اما مثبت که نشان می‌دهد گذرهای جمعیتی مؤثر و شوک‌های بیرونی مساعد ممکن است نقش ویژه‌ای در تفاوت رشد بین کشورهای شرق آسیا و دیگران ایفا کنند. باین‌همه، آنچه که در نتایج به‌دست آمده تعجب را برمی‌انگیزد، بی‌اهمیت بودن شوک‌های بیرونی – که با اثر رابطه مبادله نشان داده شده – حتی برای منطقه صحرای آفریقا و خاورمیانه و شمال آفریقا است. ماکدیدیستی^۲ و دیگران (۲۰۰۰: ۷) تأیید می‌کنند که «برخی از متغیرها که تأثیرات شوک‌های بیرونی و نوسان‌ها را برای کل نمونه نشان می‌دهند به لحاظ آماری بی‌معنی‌اند». باین‌حال، نویسندگان مذکور – برخلاف مقاله صحرای آفریقا – دریافتند که «همین متغیرها برای گروه کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا بسیار معنی‌دارند». برخلاف این دو مقاله، در مطالعه مربوط به آمریکای لاتین رابطه‌ای معنی‌دار بین تغییرات رابطه مبادله و رشد درآمد سرانه در کل دوره به‌دست آمد. به‌طور خاص، این مطالعه مشخص ساخت که ضرایب تخمین زده شده رابطه مبادله

۱. در بخش‌های بعدی مقاله به این موضوع پرداخته خواهد شد. آیا این امر، ریشه در شیوه سنجش و یا روش تخمین دارد؟

۰/۱۳۶ (انحراف معیار ۰/۰۲۹) است؛ و این نشان می‌دهد کشورهایی با شوک‌های رابطه مبادله مناسب با انحراف معیار ۰/۰۳۵ در فاصله سال‌های ۱۹۸۵-۱۹۹۵ با نرخ‌ی معادل ۰/۵ درصد بیشتر از دیگر کشورها رشد کرده‌اند.

این نتایج متفاوت از اختلاف در اندازه‌گیری ناشی شده‌اند. رویکرد متداول در پژوهش‌های تجربی این است که متوسط تغییرات سال به سال نرخ رابطه مبادله مورد استفاده قرار می‌گیرد. با این حال، ایسترلی (۲۰۰۰) معتقد است که شاخص مطلوب مبتنی بر شالوده‌های نظری، همان تأثیرات درآمدی رابطه مبادله است که از حاصل ضرب تغییرات قیمت نسبی در سهم تجارت در تولید ناخالص داخلی به دست می‌آید. با این همه، موضوع متفاوت دیگر این است که آیا از متوسط تغییرات سال به سال استفاده شود، یا شاخص تأثیرات درآمد انباشتی؛ و اوکانل و ندولو در عین حال که دومی را ترجیح می‌دهند اظهار می‌کنند که این دو شاخص تفاوت‌های عمده‌ای با یکدیگر دارند. این موضوع نیازمند بررسی‌های آماری بیشتری است، زیرا چنین به نظر می‌رسد که نتایج به دست آمده به این بستگی دارد که چگونه متغیر تجارت در معادلات رگرسیون وارد می‌شود.

شواهد مؤید آن‌اند که منطقه صحرای آفریقا عموماً با موقعیت جغرافیایی خود محصور شده است (که برحسب میزان در محاصره خشکی قرار گرفتن زمین^۱ اندازه‌گیری می‌شود). همچنین شواهدی از شومی منابع به چشم می‌خورد، زیرا شاخص‌های بهره‌مندی از مواهب طبیعی پیوسته رابطه‌ای منفی با رشد دارند. بدین ترتیب از این فرضیه پشتیبانی می‌شود که کشورهای مبتنی بر مواهب طبیعی، به دلیل عارضه بیماری هلندی و فعالیت غیرمولد رانت‌جویانه، رشد کمتری دارند. بی‌ثباتی سیاسی که تأثیری منفی بر انباشت منابع و کارایی استفاده از منابع دارد، پیوسته، به رشد آسیب می‌رساند.

۲-۲-۳ سیاست‌های [اقتصادی] و نهادهایی برای رشد، در زمره عوامل اصلی‌اند

بیشتر مطالعات تجربی رشد، نشان از اهمیت متغیرهای سیاست و نهادها دارند. مناقشه

مستمر عمدتاً در اموری چون مسیرهای تأثیرگذاری، نحوه اندازه‌گیری متغیرها، نحوه انتخاب متغیرها، و وزنی است که این متغیرها در قیاس با متغیرهای غیرسیاستگذاری و متغیرهای بنیادین رشد دارند، (خلاصه آن در رگرسیون پایه اوکانل و ندولو (۲۰۰۰) درج شده است). گاه مناقشه مربوط به وزن مناسب متغیر سیاست‌ها/ نهادهای در برابر متغیرهای دیگر، به افراط میل می‌کند. در حالت افراط، آنها که جهان عملکرد اقتصادی را صرفاً از منشور سیاست می‌نگرند، این استدلال را مطرح می‌کنند که متغیرهای غیرسیاستی - همچون جغرافیا، متغیرهای جمعیتی و شوک‌های بیرونی - تنها وقتی که سیاست‌های نامناسبی در کار باشند به رشد زیان می‌رسانند. معتقدان به مکتب «صرفاً سیاست» درحالی‌که تقدیرات ناشی از این متغیرهای غیرسیاستی را به چالش می‌کشند، بر آن‌اند که سیاست‌های مناسب می‌توانند از تأثیرات بالقوه منفی این متغیرهای غیرسیاستی بکاهند یا حذفشان کنند (نک: بلوم و زاکس، ۱۹۹۸؛ کولیر،^۱ ۱۹۹۸).

درعین حال که بعید است بحث بر سر اهمیت نسبی گروه‌های مختلف عوامل تعیین‌کننده به این زودی کنار رود، بسیاری از تحلیلگران این وضعیت تقدیرگرایانه‌ای را که پاره‌ای از اوقات ناخودآگاه در نتیجه‌گیری‌های هواداران امور غیرسیاستی می‌آید به نقد می‌کشند. سرانجام، تعیین اینکه آیا متغیرهای غیرسیاستی بر رشد غلبه می‌کنند یا نه، نیازمند اقداماتی آگاهانه^۲ نظیر سیاست‌هایی است که گاه کشور خاصی را از قیود تحمیل شده به‌وسیله متغیرهای غیرسیاستی بیرون کشند. در اینجا است که مناقشات زیادی درمی‌گیرد. تعیین دقیق متغیر غیرسیاستی محدودکننده رشد، دلالت مشخصی بر انتخاب سیاست مناسب برای کنار زدن آن متغیر دارد. اگر جغرافیا (محصورشدگی در خشکی) مهم‌ترین مانع باشد، در این صورت چه‌بسا به سیاست‌هایی نیاز باشد که به نفع سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها و ادغام‌های منطقه‌ای صورت می‌گیرند، تا بدین ترتیب تأثیرات منفی جغرافیا کاهش یابند. جغرافیا و متغیرهای سیاستی که از طریق تأثیرگذاری بر زیرساخت‌ها به شکلی غیرمستقیم در رشد مداخله می‌کنند، چنانچه باهم در معادله وارد شوند، ممکن است هم‌بستگی شدیدی با یکدیگر داشته باشند و این‌گونه بر دقت تخمین ضرایب تأثیر نهند.

1. Pul Collier

2. Discretionary Action

این امر به نوبه خود معضل اساسی دیگری را برای رگرسیون‌های رشد بین‌کشوری ایجاد می‌کند، و آن همسویی شدید متغیر سیاست و متغیرهای غیرسیاستی (به‌ویژه شرایط اولیه) است. اینکه کدام سیاست در این میان اهمیت خواهد داشت، عمدتاً به نحوه مشروط کردن متغیرها (و مخصوصاً شرایط اولیه) و همچنین دیگر متغیرهای سیاستی وارد شده در رگرسیون بستگی می‌یابد. با این همه شواهد نشان می‌دهند در حالی که تک‌تک متغیرهای سیاستی معمولاً به شکلی سازگار در تصریحات مختلف عمل نمی‌کنند، به‌ندرت ممکن است پیش‌آید که برخی از متغیرهای سیاستگذاری هم‌زمان با یکدیگر در رگرسیون رشد بی‌معنی باشند (لوین و رنلت، ۱۹۹۲). طراحی‌های آزمایشی اوکانل و ندولو (۲۰۰۰) مبنی بر وارد کردن یک‌به‌یک متغیرهای سیاستی و نهادی و بررسی هم‌بستگی جزئی و ضریب بتا و همچنین تصریح کامل مدل پایه، متغیرهای سیاستی و نهادی و بی‌ثباتی سیاسی، نکته‌ای را که لوین و رنلت بیان کرده‌اند تأیید می‌کنند (نک: جدول ۶-۲ و ۷-۲).

در نوشتارهای پژوهشی موجود هم‌گرایی جدی و گسترده‌ای در دیدگاه‌ها نسبت به مجموعه متغیرهای مهم برای رشد وجود دارد - همچون سیاست‌های کلان کافی، باز یا آزاد بودن به میزان کافی و جهت‌گیری به سمت بخش خصوصی، حکمرانی کافی و کیفیت نهادی، اندازه و ترکیب هزینه‌های دولت (نک: همه مقالات منطقه‌ای، پریچت، ۲۰۰۰؛ ایسترلی، ۱۹۹۶؛ و جز اینها). هر کدام از این مجموعه‌ها را می‌توان با متغیرهای مختلفی نشان داد و هریک از مطالعات برحسب انتخاب متغیر معرف، تفاوت عمده‌ای با دیگری دارد. تا حدود زیادی، تمام مقالات منطقه‌ای، اهمیت این مجموعه متغیرها را - مستقل از تعریف متغیر - تأیید می‌کنند (به‌طور مشخص، نک: جدول ۷-۲ برای دیدن تأثیر مشترک متغیرهای سیاستی و نهادی در مقایسه با دیگر عوامل تعیین‌کننده رشد). تجزیه سهم گروه‌های مختلف عوامل تعیین‌کننده تفاوت‌های نرخ رشد، به وزن‌های متفاوتی برای متغیرهای سیاستی و غیرسیاستی منتهی می‌شود که بستگی به نحوه تصریح آنها دارد.

آنچه که مشخصاً در نتایج گزارش شده در جدول ۶-۲ تکان‌دهنده می‌نمود، این بود که وقتی متغیرهای سیاستی در رگرسیون قرار داده می‌شوند، متغیر کمک‌های مالی [خارجی] معناداری خود را از دست می‌دهد. همچنین، وجود سیاست‌های بهتر، بهبود چندان‌ی را در تأثیرات پیش‌بینی شده کمک‌های خارجی [به‌وجود نمی‌آورد] (این با

تحقیقات برنساید^۱ و دالر^۲ (۱۹۹۷) سازگار است. در مقابل برنساید و دالر، اوکانل و ندولو دریافتند که تأثیر خالص کمک [های خارجی] مثبت است، حتی وقتی سیاست [های در پیش گرفته شده] ضعیف‌اند. آنگاه که نویسندگان، زامبیای اواخر دهه ۱۹۸۰ را - که موردی خاص با رشد متوسط و شاخص‌های سیاستی بسیار ضعیف بود - از نمونه‌های رگرسیون حذف می‌کنند، متغیر ضربی قوی (سیاست و کمک [های خارجی]) ظاهر می‌شود. این نتیجه نیز به دلیل چشم‌انداز جدیدی که از تعامل سیاست [های اقتصادی] و کمک‌های خارجی به وجود می‌آورد، خطاهای اساسی موجود در شیوه «اضافه و حذف» رگرسیون‌های رشد بین‌کشوری را برجسته می‌سازد.^۳

مشخصه تعجب‌برانگیز دیگری که در مطالعات منطقه‌ای به چشم می‌خورد شواهد به‌دست آمده از اقتصادهای در حال گذار است که به میزان زیادی نتایج دیگر کشورهای در حال توسعه را تأیید می‌کند. کامپوس و کوریچلی (۲۰۰۰: ۲۰) خاطرنشان می‌سازند که «شباهت آنها با نتایج به‌دست آمده در مورد کشورهای در حال توسعه، تا اندازه‌ای دوباره بر این امر تأکید می‌کند که رشد در اقتصادهای در حال گذار، پس از آزادسازی تحت تأثیر همان متغیرهایی قرار می‌گیرد که رشد کشورهای در حال توسعه را مشروط می‌کنند». این نویسندگان دریافتند که ثبات در سطح کلان، که تا حدودی با نرخ تورم می‌یابد، و نیز اختلالات اقتصادی همچون تفاوت نرخ ارز در بازار سیاه و بازار رسمی، کیفیت نهادهای اساسی برای کارکرد اقتصاد بازار - که میزان خطوط تلفن تا حدودی آن را بازمی‌نمایانند، موهبت سرمایه انسانی (ثبت‌نام در دبیرستان) و میزان اولیه درآمد سرانه، همه‌وهمه نقش مهمی در تأثیرگذاری بر نرخ رشد اقتصادهای در حال گذار دارند. با وجود این، کامپوس و کوریچلی به‌درستی مشاهده کردند که این مجموعه متغیرهای استاندارد برای تعیین تفاوت‌های اساسی بین تجربه اقتصادهای در حال گذار (که با فرایند تغییرات

1. Burnside

2. Dollar

۳. نتایج به‌دست آمده، به نحوه انتخاب نمونه، شیوه دوره‌بندی، روش دسته‌بندی متغیرها در همان رگرسیون، بسیار حساس است. در مورد خاص در دست بررسی، اضافه یا حذف یک نمونه یا کشور به نحو معناداری نتایج به‌دست آمده را تغییر می‌دهد، همان‌گونه که حذف زامبیا نشان داد. این خود مشخصاً هشدار است مبنی بر اینکه باید تفسیر نتایج را با دقت بسیار زیادی انجام داد.

ساختاری و نهادی شدید نشان داده می‌شود) و کشورهای در حال توسعه (که با اقتصادهای بازار ناکامل ولی به‌خوبی تثبیت شده مشخص می‌گردند) بسیار اندک هستند. کامپوس و کوریچلی علاوه‌بر تبیین استاندارد تفاوت‌های رشد، متغیرها و تبیین‌هایی را وارد کردند که از دید آنها به‌خوبی می‌توانند «داستان» اقتصادهای در حال گذار را حکایت کنند. به‌عنوان مثال، آنها شاخص‌های اختلالات اولیه، عدم تعادل‌های کلان، درجه آزادسازی بازاری، موهبت‌های طبیعی، درآمد سرانه و رشد تولید پیش از آزادسازی را نیز در مجموعه شرایط اولیه وارد کردند. آنان به‌عنوان نقطه شروع هر کشور، سالی را که اصلاحات تمام‌عیار در آن کشور آغاز شد، به‌کار بردند. سه نتیجه محوری مطالعات اقتصادهای در حال گذار، از آن‌رو باید مورد تأکید قرار گیرند که اهمیت و تأثیری مستقیم در رشد و سیاست‌ها دارند.

نخستین نتیجه مهم، ابهام در تأثیر داشتن اصلاحات بر رشد [اقتصادی] است (دست‌کم برحسب شاخص‌های آزادسازی ساخته شده بانک اروپایی بازسازی و توسعه)^۱. آزادسازی موجب کاهش قیمت‌های داخلی رشد می‌شود، درحالی‌که باز یا آزاد شدن تجارت برای رشد مفید است.^۲ با این حال، از جمله یافته‌های مهم همانا نحوه تعامل میان شاخص‌های اصلاحات و شرایط اولیه است. این متغیر ضریبی مؤید آن است که تأثیر آزادسازی قیمت‌های داخلی، محرکی قوی برای رشد در کشورهایی است که مشخصه آنها شرایط نامساعد اولیه است؛ لیکن برای آزادسازی خارجی، برعکس این نتایج به‌دست آمده است. به‌نظر نویسندگان مذکور، پیام اصلی این است که تأثیرگذاری اقدامات آزادسازی به میزان زیادی به شرایط اولیه کشورها بستگی می‌یابد. دومین یافته مهم وجود معماگونه برنامه‌های صندوق بین‌المللی پول، و نقششان در

1. European Bank for Reconstruction and Development (EBRD)

۲. شاخص‌های آزادسازی شاخص تجمیعی آزادسازی‌های صورت گرفته است. درواقع متغیر یاد شده دال بر این است که وقتی تغییرات سال پیش در چنین شاخص تجمیعی قرار داده می‌شود، تأثیرات آزادسازی بر رشد، ماندگار است. ناگفته نماند که علامت‌های مختلف هر شاخص آزادسازی دال بر این‌اند که تأثیرات شاخص کلی آزادسازی، که پیش‌تر در تحقیقات مورد استفاده قرار می‌گرفت، نتیجه خالص نیروهای متعارض است. با این حال، با وجود پدیده هم‌خطی میان شاخص‌های مختلف آزادسازی، نتایج به‌دست آمده نشان می‌دهند که درمجموع خالص آزادسازی تأثیرات مثبتی بر رشد دارد. البته به‌هرحال، این نتیجه چندان ثابت نیست و تفاوت در علامت و میزان معنی‌داری اجزای مختلف، آدمی را به احتیاط در تفسیر این نتایج وامی‌دارد (کامپوس و دیگران: ۲۳).

رشد است. عدم تعادل کلان (که عموماً در کانون دغدغه‌های برنامه‌های صندوق بین‌المللی پول قرار دارد)، که تا حدودی با شاخص‌های تورم و کسری بودجه نشان داده می‌شود، دربردارنده تأثیرات زیان‌بار معنی‌داری بر رشد است. در هر صورت، وجود برنامه صندوق بین‌المللی پول، تأثیرات منفی بر رشد می‌نهد. نویسندگان یاد شده هشدار می‌دهند که تأثیر منفی برنامه‌های صندوق بین‌المللی پول را بر رشد می‌بایست محتاطانه تفسیر کرد، زیرا این برنامه‌ها از وجود مشکلات بنیانی اقتصاد کلان خبر می‌دهند. با همه این احوال، به نظر این نویسندگان، «این واقعیت که برنامه‌های صندوق بین‌المللی پول در بیشتر موارد، با تشدید افت تولید همراه‌اند، این احتمال را نشان می‌دهد که وقتی برنامه‌های مذکور به گونه‌ای بد طراحی می‌شوند، به افت تولید دامن می‌زنند».

سومین یافته مهم مربوط به ترکیب مخارج دولت است. پس از مقاله تأثیرگذار بارو در سال ۱۹۹۱، با پژوهش‌های آماری مختلف درباره رشد عموماً مشخص شده است که نسبت مصرف دولتی به تولید ناخالص داخلی، محدودیتی جدی برای رشد به‌شمار می‌آید. همچنین، فیشر (۱۹۹۸) پیش‌بینی کرد که اگر مصرف دولتی پیوسته تا سطح ۱۰ درصد تولید ناخالص داخلی کاهش یابد عملکرد اقتصادهای در حال گذار از حیث رشد بهتر خواهد شد. با این حال، در صورت تمرکز بر مخارج دولت به جای میزان مصرف آن (تفاوت این دو در پرداخت‌های انتقالی است)، نتایج متفاوت خواهند بود.

کامپوس و کوریچلی (۲۰۰۰) مخارج دولت را به سه جزء اصلی – یا به عبارتی هزینه‌های اجتماعی، هزینه‌های سرمایه‌ای، هزینه‌های مصرفی – تقسیم کردند که احتمالاً تأثیرات متفاوتی بر رشد اقتصادی می‌گذارند. آنها دریافتند که هزینه‌های اجتماعی هم‌بستگی بسیار مثبتی با رشد در اقتصادهای در حال گذار دارند. این امر با نتایج اقتصادهای بازار منتخبی که در آنها ایسترلی و ربلو^۱ (۱۹۹۳) دریافتند مخارج اجتماعی و سرمایه‌گذاری‌های عمومی هم‌بستگی مثبتی با رشد دارند، سازگار است؛ لیکن به هر حال مخارج دیگر – و عموماً هم مصارف دولتی – دربردارنده تأثیرات منفی روی رشد هستند. کامپوس و کوریچلی دریافتند که تأثیرات هزینه‌های اجتماعی قوی‌ترند و به لحاظ آماری در اقتصادهای در حال گذار معنی‌دارتر نیز هستند. با این حال نویسندگان مذکور دریافتند که

برخلاف شواهد موجود در نوشتارهای پژوهشی متداول، هزینه‌های سرمایه‌ای معنی‌دار نیستند و این امر می‌تواند دال بر ناکارا بودن این نحوه از مخارج در مراحل اولیه گذار باشد. به‌رغم همه هشدارهای موجود درباره وارد کردن متغیرهای مالی در رگرسیون رشد، خصوصاً امکان علیت معکوس، کامپوس و کوریجلی به این جمع‌بندی رسیدند که تأثیرگذاری قوی هزینه‌های اجتماعی بر رشد پشتیبان این دیدگاه است که اصلاحات وسیع و تغییرات ساختاری، مستلزم و نیازمند همراهی شبکه تأمین اجتماعی است. بدون شبکه تأمین اجتماعی، این سیستم نمی‌تواند برای بازتخصیص وسیع نیروی کار در میان بخش‌های مختلف دوام آورد. کارگران نیز انگیزه نخواهند داشت تا شرکت‌های ناکارا را رها سازند و با دورانی از بیکاری مواجه شوند؛ که همین امر به فقدان پشتیبانی برای انجام اصلاحات می‌انجامد. پیام اصلی، بسیار ساده است: «توسعه اقتصاد بازار رو به رشد، به ایجاد نهادها و حضور کافی [افراگیر و مطمئن] شبکه تأمین اجتماعی نیاز دارد. سرمایه‌داری «وحشی»، از نوع روسی، را نمی‌توان محصول جانبی نامطلوب [و ناگزیر] اقتصاد بازار سریعاً رو به رشد برشمرد بلکه درواقع مانعی است عمده در برابر توسعه بازارها و رشد».

سرانجام اینکه، مطالعات منطقه‌ای نیز یافته‌های بیشتر رگرسیون‌های رشد را مبنی بر اهمیت نهادها و ضرورت گشودن درها به روی تجارت برای رشد، باز تأیید می‌کنند. اوکانل و ندولو (۲۰۰۰) برای نهادها شاخص ICRG را در مورد فساد حکومت‌ها و همچنین کیفیت بوروکراسی و حاکمیت قانون، به‌کار گرفتند. این نویسندگان با به‌کارگیری همه آنها دریافتند که تأثیر خالصشان بزرگ و گسترده است - و دربردارنده افزایش از متوسط آفریقا به متوسط اقتصادهای آسیا با عملکرد بالاست، مانند مالزی، تایلند و اندونزی (نمره حکمرانی این سه کشور از متوسط گروه اقتصادهای آسیایی با عملکرد بالا، پایین‌تر است) - و رشد بلندمدت هر سال یک‌سوم درصد افزایش می‌یابد. کامپوس و کوریجلی (۲۰۰۰) برای اقتصادهای در حال گذار، همین مجموعه داده‌های ICRG را به‌کار گرفتند^۱ و به این جنبه منحصر به فرد تحقیقشان اشاره کردند

۱. داده‌های ICRG نشان‌دهنده این نکات‌اند: الف) قوت محیط قانونی و وجود اطمینان از اجرای قراردادهای و احترام به اجرای قانون؛ و ب) کیفیت بوروکراسی به‌عنوان شاخصی که حاکی از مؤثر بودن عملکرد دولت است؛ و نتیجتاً منجر به ایجاد محیطی مناسب‌تر برای انجام فعالیت‌های کسب‌وکار می‌شود.

که در تحقیقات پیشین چنین نبوده است که مجموعه کاملی از شرایط اولیه، اصلاحات اقتصاد کلان و متغیرهای اصلاحات به عنوان متغیرهای کنترل در نظر گرفته شود، درحالی که آنها همه موارد را مدنظر قرار داده‌اند. به هر حال آنان از نتایج پژوهششان بدین نکته دست یافتند که اصلاحات بازار هنگامی مؤثر است که بتوان نهادهای لازم را برای کارکرد اقتصاد بازار فراهم ساخت. همه مطالعات منطقه‌ای (به جز اقتصادهای بازار) شاخص باز (یا آزاد) بودن زاکس - وارنر را به کار می‌گیرند و به این نتیجه متعارف می‌رسند که این باز یا آزاد بودن، به شدت با رشد هم‌بستگی دارد.

رودریک^۱ (۲۰۰۰ب) مخالفت آشکاری با این نتیجه‌گیری ندارد که کیفیت نهادها و باز یا آزاد بودن، از موارد درخور اهمیت برای رشد به شمار می‌آیند. با این حال، او امیدی هم به نحوه اندازه‌گیری این متغیرها در مقالات منطقه‌ای و نوشتارهای پژوهشی در زمینه رشد، یعنی شاخص زاکس - وارنر، برای باز یا آزاد بودن تجاری و شاخص نک^۲ و کیفی^۳ برای کیفیت نهادها ندارد.^۴ وی یادآور می‌شود که این شاخص‌ها در سه مقاله منطقه‌ای (شرق آسیا، آمریکای لاتین و جنوب آسیا) نقش و جایگاه بس تعیین‌کننده‌ای دارند، بدین معنی که تفاوت عملکردها در هریک از این مناطق تا حد زیادی به تفاوت در باز یا آزاد بودن و نیز نهادها - که با این دو شاخص سنجیده می‌شود - نسبت داده می‌شود. با توجه به مناقشه برانگیز بودن دو شاخص مذکور، به عقیده رودریک (۲۰۰۰ ب: ۲) نتایج این مطالعات بیش از آنکه روشن‌کننده باشند، ابهام‌برانگیزند.

«شاخص زاکس - وارنر، چندان در سنجش باز بودن تجاری به کار نمی‌آید؛ و درواقع شاخصی است که کشورها را برحسب اینکه در آفریقا قرار دارند یا نه، و اینکه تفاوت زیادی بین نرخ‌های بازار سیاه و بازار رسمی آنها وجود دارد، از دیگر کشورها جدا می‌سازد. شاخص مذکور دربردارنده نکته دقیق و چندان درستی در زمینه تأثیرات باز بودن تجاری هم نیست (منظور این است که معمولاً این باز بودن تجاری، در قالب تعرفه پایین و موانع غیرتعرفه‌ای اندیشیده و در نظر گرفته می‌شود) ... نکته اصلی این است که

1. Rodrik

2. Knack

3. Keefer

۴. نک: نک و کیفی (۱۹۹۶). در ادامه، نقد ایستری از این شاخص‌ها درج می‌گردد.

شاخص زاکس - وارنر را می‌توان شاخصی گمراه‌کننده و دارای تورش یا سوگیری در برابر چیزی دانست که قرار است سنجیده شود؛ و نمی‌بایست آن را شاخصی برای باز بودن تجاری برشمرد.^۱

رودریک در مورد شاخص نهادهای KK دو دغدغه اصلی دارد. یکی این است که شاخص مذکور بسیار ذهنی است و مبتنی بر پاسخ‌های پرسش‌نامه‌ای. به‌عنوان مثال، می‌توان دو کشور را با نهادهای مشابه ولی با نرخ رشد بسیار متفاوت در نظر گرفت. سوگیری طبیعی در پاسخ‌های پرسش‌نامه‌ای این است که نهادهای کشور دارای نرخ رشد بالاتر از نهادهای کشوری که نرخ رشد پایین‌تری دارد، ارجح شمرده می‌شود. مشکل یا دغدغه دوم این است که رتبه‌بندی آن به دهه هشتاد میلادی برمی‌گردد، اما معمولاً در رگرسیون‌های رشدی که دوره زمانی فراتر از دهه هشتاد را دربرمی‌گیرند، به‌کار می‌رود. امکان علیت معکوس بسیار جدی است، زیرا چه‌بسا سرانجام کشورهای دارای رشد بالا، نهادهای بهتری به‌دست آورند. برای مواجهه می‌توان از تکنیک متغیر ابزاری استفاده کرد. رودریک، بدین جمع‌بندی می‌رسد که پیشنهاد می‌کند نویسندگان با استفاده از مطالعات رشد بین‌کشوری، شاخص‌های مستقیم‌تری از سیاست تجاری و رویکرد متغیر ابزاری را برای نهادها به‌کار گیرند تا پژوهش آنها به مرزهای تحقیقات رشد بین‌کشوری نزدیک‌تر گردد. وی در مورد نحوه سنجش این متغیرها در مطالعات آماری رشد هشدار می‌دهد تا نشان دهد که درواقع عمده‌تأ متغیرها موجب تفاوت‌های عملکرد رشد می‌شوند. حال از نکات مطرح شده، چه نتیجه‌ای می‌توان گرفت؟

۳-۲ نتیجه‌گیری: آموزه‌های مقایسه‌ای فراگرفته شده و موضوعات پیش رو

با ترکیب چشم‌انداز حاصل از حسابداری رشد در بحث اول و با نتایج تخمین‌های مبتنی بر رگرسیون در بحث بعدی مقاله، مبنایی در اختیار قرار می‌گیرد که براساس آن

۱. دنی رودریک در پژوهش‌های مختلفی کوشید نشان دهد که اگر باز بودن تجاری به‌درستی برحسب موانع تعرفه‌ای و غیرتعرفه‌ای اندازه‌گیری شود، تأثیر چندانی بر رشد ندارد. البته وی نشان داد که شاخص باز بودن تجاری، به‌ضرورت با اختلالات ناشی از نرخ ارز تغییر می‌کند؛ و درصورت حذف شدن اختلالات نرخ ارز، شاخص زاکس - وارنر بی‌معنی می‌گردد.

می‌توان به ارزیابی آموزه‌های فراگرفته شده پرداخت و دستور کار باقی‌مانده را نیز خلاصه کرد. مشخصاً درباره لیست بلندبالای عواملی که می‌توانند تبیین‌کننده تفاوت مناطق مختلف از حیث کارایی و تجمیع [عوامل بنیادین رشد] باشند، نوعی اجماع در حال شکل‌گیری و نمایان شده است، لیکن درعین حال اختلاف‌نظرهای عمده‌ای هم در مورد روش‌شناسی مناسب - چه از لحاظ نحوه اندازه‌گیری و چه روال تخمین - وجود دارند. روی‌هم‌رفته، می‌توان منصفانه چنین جمع‌بندی کرد که به همان میزان که دانش و آگاهی درباره عوامل تعیین‌کننده تفاوت در عملکرد رشد بین کشورها وجود دارد، ندانستن و ناآگاهی نیز هست. اینکه هنوز هم دشوار بتوان از نتایج به‌دست آمده، به‌راحتی مشخص ساخت که کدام عامل یا عوامل در این میان غالب‌اند، و همان‌ها چگونه بر رشد اقتصادی تأثیر می‌گذارند، از این‌رو با حقانیت بیشتری همراه است که همه عوامل بررسی شده، با یکدیگر مرتبط‌اند و در فرایند توسعه دچار تغییر و تحول می‌شوند.

اساساً نوشتارهای پژوهشی و مطالعات منطقه‌ای، بسیاری از حدس‌های عالمانه - و به‌ویژه حدس‌های ملهم از نظریه نوکلاسیک و شواهد تجربی مبتنی بر آن - را تأیید می‌کنند. از چشم‌انداز سیاستگذارانه، شواهد بین‌کشوری به میزان وسیعی در ابعاد اصلی اجماع واشنگتن تعمیم یافته‌اند؛ و این بدان معناست که آنها را [یعنی همان عوامل پیشین]، به‌علاوه کیفیت نهادها، تأیید می‌کنند. همه متغیرهایی که هسته اصلی این اجماع را تشکیل می‌دهند، دست‌کم از جنبه نحوه ترکیب متغیرهای مختلف بااهمیت به‌نظر می‌رسند. در برخی از رگسیون‌ها مشخص می‌شود که متغیرهای معرف «شوکه‌های» بیرونی اهمیتی ندارند - و این خود تأیید مجددی است بر منطق اصلی اجماع واشنگتن؛ به‌رغم مهم قلمداد شدن شوک‌ها در برخی از مطالعات کشوری.

این نتایج تا چه حد برای سیاستگذاران - خصوصاً در مناطق در حال توسعه - سودمند و راهگشا هستند؟ پاسخ صریح نگارندگان این است که چندان سودمند نیستند. با اطمینان می‌توان گفت که نتایج به‌دست آمده، تأیید مجددی بر بخش‌های اصلی اجماع واشنگتن‌اند. از این‌رو، سیاستگذاران دست‌کم مطمئن‌اند که براساس شواهد آماری [موجود]، تقویت نهادهایی که حاکمیت قانون و ثبات اقتصادی در سطح کلان را تضمین می‌کنند، کار اشتباهی نیست. از سویی، با وضعیت حاکم در این مدل‌ها،

مشخصاً و به سادگی لیست بلندبالایی از کارهای مهمی که باید صورت پذیرند در اختیار قرار می گیرند، بدون اینکه ترتیب اولویت یا اهمیتی در میان آنها در نظر گرفته شده باشد.^۱ این حس ناشی از نتایج رگرسیون های مختلف که «همه چیز مهم است» به مجموعه آگاهی ها و دانش سیاستگذاران چیزی نمی افزاید. چنانچه این پرسش مطرح گردد که آیا تلاش های صورت گرفته در این رگرسیون های بین کشوری، ارزش مناقشات ایجاد شده بر سر آنها را، با توجه به نتایجی که به بار آورده اند، داشته است یا نه، چه بسا نتوان به جوابی دقیق دست یافت. درواقع، گاه ممکن است شواهد متعارض در مورد اهمیت برخی از متغیرهای عمده و اصلی همچون آموزش و تجارت، به گونه ای باشند که سیاستگذاران را آشفته سازند. این امر اهمیت انجام مطالعات دیگری را به وسیله شبکه توسعه جهانی، با تمرکز بر بازارها و اقتصاد سیاسی و موضوعات اقتصاد خرد، مطرح و گوشزد می کند. به عبارت دیگر، برای سیاستگذاری که در پی پاسخ برای پرسش های مشخصشان هستند، نتایج رگرسیون های بین کشوری باید با مطالعات دیگر - و همچنین مطالعات موردی - همراه باشد تا تصویر کاملی را به وجود آورد.

مسائل و موضوعات روش شناختی مطرح شده لوین و رنلت (۱۹۹۲)، سالابی مارتین (۱۹۹۷)، لی و استیل (۱۹۹۹)، هوفلر (۱۹۹۹)، اوکانل و ندولو (۲۰۰۰)، سنهaji (۱۹۹۹) و دیگران، بیش از آنکه پاسخ یا پاسخ هایی را به دست دهند، پرسش هایی را نیز برانگیخته اند؛ و این خود تأکیدی است بر اینکه در تفسیر نتایج به دست آمده از تخمین، به ویژه به منظور استفاده در سیاست گذاری، باید محتاط بود. پرسش هایی که در مورد چگونگی «تصریح» مدل و «ثبات» پارامترهای مورد نظر وجود دارد، تا مدتی کماکان مطرح خواهند بود و باقی خواهند ماند، اما مشکلات اندازه گیری ادامه خواهد داشت. شیوه «اضافه کردن و حذف» - که پیش تر هم به آن اشاره شد - می تواند کماکان نتایج را به چگونگی انتخاب نمونه، حساس نگه دارد. به خاطر داشته باشید که چگونه اوکانل و ندولو (۲۰۰۰) با حذف یک نمونه (زامبیا) از کل نمونه ها، به

۱. تلاش مطالعات مختلف برای تجزیه سهم گروه متغیرهای گوناگون، می بایست با احتیاط تفسیر گردد؛ به ویژه به این دلیل که نویسندگان مذکور اظهار داشته اند که پارامترهای مورد نظر با توجه به مشکلات روش شناختی متعدد به طرز غیردقیقی تخمین زده شده اند.

نتایجی دست یافتند که موجب دگرگون شدن متغیر ضریبی کمک‌های خارجی^۱ و سیاستگذاری گردید. اگرچه فرایندهایی برای سنجش مستقیم این سوگیری‌ها وجود دارد، اما اینها چندان در مطالعات گزارش شده به کار نرفته‌اند. هوفلر با به‌کارگیری فرایندی متفاوت برای تخمین - یعنی سیستم GMM - توانست متغیر مجازی آفریقا را حذف کند، بدون آنکه هیچ متغیر معمولی دیگری را که پیش‌تر از آن استفاده می‌شد، وارد کند؛ و بدین ترتیب، برخی از برداشت‌های مشهور متداول درباره رشد پایین آفریقا را از اساس دگرگون سازد. دیگر اینکه، حتی برای تمرین حسابداری رشد پایه، آنچه در مورد سهم بهره‌وری کل عوامل تولید به‌دست می‌آید عمدتاً بستگی به انتخاب اندازه آلفا (سهم سرمایه فیزیکی در تابع تولید) دارد. در بسیاری از بررسی‌های حسابداری رشد؛ آلفا به‌سادگی برای همه کشورهای در حال توسعه تعیین می‌گردد، که دلیل عمده آن مشکلات ناشی از کمبود یا فقدان داده‌های لازم برای تخمین آلفاست.

تلاش‌های سنه‌اجی (۱۹۹۹) برای تخمین مستقیم آلفا از داده‌های ملی، به‌مثابه شروعی جسورانه است، اما با توجه به پرسش‌های موجود درباره داده‌های «ساخته شده» انباشت سرمایه، چنین تلاش‌هایی را می‌بایست تنها به‌مثابه اشاره به‌سوی مسیری که باید در آن گام نهاد تفسیر کرد، و درعین‌حال منتظر بود تا بهبودهایی که در آینده در داده‌ها ایجاد می‌شود تخمین‌های اطمینان‌بخش‌تری را فراهم سازند. سنه‌اجی همچنین نشان داده است که تخمین تولید به شکل مطلق آن - یا به شکل مشتق اول - می‌تواند نتایج متفاوتی را در پی داشته باشد. مسئله دیگری که به همان اندازه اهمیت دارد، تعریف متغیرها و سنجش آنها و به‌دست آوردن شاخص‌های معرف^۱ مرتبطی برای متغیرهای سیاستی و نهادی است. ایسترلی (۲۰۰۰) درباره چگونگی انتخاب سنجش نهادها و میزان باز بودن اقتصاد هشدار داده و گوشزد کرده است که ضروری است اقداماتی برای پاسخ‌گویی به این دغدغه‌ها آغاز گردد. هنوز لازم است کارهای فراوانی انجام شود تا شاخص‌هایی - و یا شاخص‌های معرف مرتبط‌تری - شکل گیرند. خلاصه اینکه دستور کار گسترده‌ای در زمینه روش‌شناسی انجام رگرسیون‌های بین‌کشوری وجود دارد، و می‌بایست پژوهش‌های مرتبط با آن را آغاز کرد.

افزون بر آن، دستور کار بزرگی نیز در زمینه مسائل حل نشده رشد و ویژگی‌های آن باقی مانده است. در اینجا می‌بایست تأکید کرد که مسائل و موضوعات خاص هر کشور، بسیار بیش از آنچه که در پارامترهای تأثیرات خاص کشورها^۱ نشان داده می‌شود، اهمیت دارد. مطالعه موردی تفصیلی هر کشور باید همان قدر مورد توجه قرار گیرد که به تحلیل‌های رگرسیونی بین‌کشوری توجه می‌شود. این نیز از جمله دیگر اجماع‌های در حال شکل‌گیری است. معماهای بسیار خاصی هم در زمینه رشد، چه در سطح ملی و چه در سطح منطقه‌ای وجود دارند که باید حل شود. به عنوان مثال، مقالات منطقه‌ای نشان داد که رشد در منطقه آمریکای لاتین و منطقه اعراب و آفریقا بسیار متغیر و پرنوسان است و مشخصاً فاقد سابقه رشد اقتصادی پایدار است (جز مواردی استثنایی نظیر بوتسوانا و موریتانی در صحرای آفریقا). آسیای جنوب شرقی تنها منطقه جهان است که پس از شوک قیمت نفت در دهه ۱۹۷۰، شاهد رشد بهره‌وری سریع‌تر کل عوامل تولید بود. عده‌ای این امر را به وجود نهادها و سیاست‌های اعمال شده نسبت داده‌اند که این امکان را برای آنان فراهم ساختند تا واکنش مناسبی به شوک‌های دهه ۱۹۷۰ نشان دهند و تأثیرات تجمیعی (گلوله برفی) و نامطلوب آنها را خنثی کند. بالاین‌حال، هنوز می‌بایست دریافت که چرا کشورهای واقع در این منطقه، در ایجاد و تکوین این‌گونه نهادها و سیاست‌های درست و مناسب، چنین یگانه‌اند؛ نیز چرا دیگران نمی‌توانند باشند؛ و چرا تمامی کشورهای این منطقه به یکسان در این حیطه موفق بوده‌اند. بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین از دهه ۱۹۸۰ بدین سو دست به اصلاحات گسترده زده‌اند، اما باز هم رشد اندکی دارند. افول شدید تولید ملی در بیشتر اقتصادهای در حال گذار، هیچ‌گاه در ابعادی که رخ داد پیش‌بینی نشده بود، اما از آن هم فراتر اینکه خیزش کشورهای مذکور از این رکود نیز یکنواخت نبوده است؛ و این موضوع باید مورد بررسی ژرف و دقیق قرار گیرد.

در کنار معماهای منطقه‌ای کلان، ضروری است فوراً به مشخصه‌های کشوری و محرک‌های رشد توجه کرد و آنها را در نظر گرفت؛ چون به‌هر حال در همین زمینه است که ایده‌ها اساساً غیرقطعی‌اند. در ادامه، به‌منظور روشن شدن موضوع، سه نکته ارائه می‌گردد.

نخست، نکته‌ای که استیگلیتز در سخنرانی پریبیش^۱ خود با سوق دادن توجه به‌سوی تفاوت میان شمال و جنوب ایتالیا، بر آن تأکید ورزید. به‌نظر استیگلیتز، هیچ مانع تجاری موجب جدایی شمال ایتالیا از جنوب آن نشده، و چارچوب کلان اقتصادی در هر دو منطقه مشابه است؛ و حتی جنوب از سیاست‌هایی که به‌منظور تشویق فعالیت اقتصادی در آن منطقه ایجاد شده است، بهره می‌برد. بااین‌همه، درحالی‌که شمال ایتالیا در رونق و شکوفایی به‌سر می‌برد جنوب ایتالیا دچار رکودی عمیق است. همین خود نشان می‌دهد که در امر توسعه، چیزی فراتر از رویکردهای تکنیکی نهفته است.

درک تجربه رشد جوامعی چون جنوب ایتالیا، مستلزم شناخت و فهمی گسترده از توسعه به‌مثابه فرایند تحولی است که تبیین رشد، در متن و بستر آن معنا می‌یابد. روشن است که درک تأثیری که این‌گونه متغیرهای مرتبط با جوامع (جغرافیا، شکاف‌ها یا جدایی‌های قومی، سرایت‌پذیری رشد، مذهب و جز اینها) بر توسعه می‌نهند، فراتر از چارچوب اقتصادی است. حتی در چارچوب رویکرد اقتصادی نیز چیزهای زیادی وجود دارند که باید درک شوند. این مثال روشن را در نظر بگیرید که در رگرسیون‌های رشد بین‌کشوری، کوشش‌ها معطوف ارائه چیزی فی‌نفسه واضح و آشکار است؛ مثلاً اینکه کسری مالی بیش از حد، برای رشد زیان‌بار است. مسئله این نیست که آیا کسری زیاد یا بیش از اندازه، خوب است یا بد؛ و مسئله اصلی این است که کسری «زیاد» یا بیش از حد چگونه می‌تواند در اوضاع یا شرایط خاصی زیان‌بار باشد.^۲

انجام موردکاوی‌هایی برای تبیین این‌گونه امور خاص در هر زمینه، لازم و ضروری است. مثال دیگری که باید روشن شود معمای بالتیک است که گزارش آن در مقاله

1. Prebisch Lecture

۲. فیشر (۱۹۹۴: ۴) این نکته را برجسته کرده است. به‌نظر وی، «صفاتی نظیر بیش از حد یا محتاطانه» به‌عنوان راهنمایی برای عمل کافی نیستند. اصولاً این امر مورد توافق است که کسری بودجه که از سال ۱۹۸۶ از ۸ درصد تولید ناخالص داخلی فراتر رفته است عامل اصلی فجایع اقتصادی فعلی اتحادیه جماهیر شوروی قلمداد می‌شود. کسری بودجه پاکستان نیز پیوسته از سال ۱۹۸۵ تاکنون از مرز ۸ درصد فراتر رفته است. اگر کسری بودجه ۸ درصد خیلی زیاد است، چطور پاکستان توانست رشد پایداری را با تورم یک رقمی در دهه ۱۹۸۰ داشته باشد؟ یا آیا برخی کشورها می‌توانند کسری بزرگی را برای مدتی بدون اینکه زیر بار تبعات آن بروند متحمل شوند؟ اگر این‌طور است، چه چیزی اندازه و طول مدت کسری بودجه پایدار را تعیین می‌کند؟

اقتصادهای در حال گذار درج گردیده است (کامپوس و کوریچلی، ۲۰۰۰). همان گونه که پیش تر هم اشاره شد، افت تولید در این گروه از کشورها، همسان و درخور قیاس با دیگر جمهوری های اتحاد شوروی سابق بود، اما اقتصادشان بسیار سریع تر احیا شد. انجام برخی کارهای «غلط» موجب افت شدید نرخ سرمایه گذاری شان در مقایسه با دیگر کشورهای در حال گذار شد و سهم مصرف دولتی از تولید ناخالص داخلی در تمام این مدت رو به افزایش داشت. براساس نتایج به دست آمده از رگرسیون های رشد بین کشوری، البته که این خود معمایی بزرگ است، نیز مثال دیگری است که اهمیت مطالعات مکمل را درباره بازارها، اقتصاد سیاسی، نهادها و مسائل اقتصاد خرد بازمی نمایاند. از میان موضوعات حل ناشدنی مربوط به منابع رشد، در اینجا به دو موضوع به منظور روشن شدن مسئله اشاره می شود. یکی از آنها موضوع محوری تغییرات رشد و نوسان هاست؛ و دیگری با نتایج متعارض درباره تأثیر آزاد (باز) بودن تجاری بر رشد، سروکار می یابد.

آسیب پذیری ساختاری و تغییرات رشد، دو موضوع مرتبطانند که کمتر مطالعات رشد بین کشوری بر آنها متمرکز شده اند. ایسترلی (۲۰۰۰) خاطرنشان می کند که در طول زمان رشد مشاهده شده بیش از دیگر متغیرهای توضیح دهنده تغییرات داشته است و پژوهشگران می بایست نگران این موضوع باشند. از چشم انداز اقتصاد ملی، متوسط نرخ رشد در طول زمان «چیزهای بس اندکی را در مورد اقتصاد» آشکار می کند. الگوی نرخ رشد در طول زمان اطلاعات بیشتری را درباره ماهیت اقتصاد - و تا حدودی هم درباره رابطه اقتصاد با بازارهای جهانی - عرضه می کند (ویکس^۱، ۲۰۰۱: ۳). برای مثال، طی چهل سال، بورکینافاسو و رواندا به ترتیب متوسط رشدی معادل ۳/۴ و ۳/۳ درصد در سال داشته اند. اما انحراف معیار نرخ رشد برای بورکینافاسو ۳/۴ و برای رواندا ۱۲/۲ است. در دوره زمانی کوتاه تر، تغییرات رشد شدیدتر است.^۲

1. Weeks

۲. اگرچه رشد بلندمدت ممکن است پیامدهای یکسان و مشابهی داشته باشد، لیکن ماهیت و مسیر فرایند توسعه نیز به همان اندازه اهمیت دارد. معمولاً در رگرسیون های رشد بین کشوری، متوسط نیم دهه یا یک دهه به کار گرفته می شود و در خلال چنین دوره کوتاهی تغییرات گسترده ای در زمینه رشد مشاهده می شود. از این رو، «شاخص رشد» بستگی به این دارد که نقاط مرزی کجا و چگونه تعیین گردند: متوسط نیم دهه، یک دهه، دو یا چهار دهه؟

تغییرات رشد و همچنین نوسان‌ها، ویژگی‌های اصلی صحرای آفریقا و کشورهای عربی - و تا سطح کمتری، اقتصادهای آمریکای لاتین نیز - بوده است. در مورد آفریقا، دشوار بتوان بدون این ویژگی اساسی سخن از رشد به میان آورد. درک ماهیت و علت این فقدان آشکار رشد، همواره چالشی بزرگ برای پژوهشگران بوده است. تغییرات رشد تا حد زیادی به آسیب‌پذیری ساختاری مربوط می‌شوند (که معنای آن ریسک تأثیرپذیری منفی از وقایع پیش‌بینی نشده و خارج از کنترل کشور است). در مقابل، آسیب‌پذیری ساختاری می‌تواند از تبعات وضعیت توسعه‌نیافتگی باشد. این عوامل و ارتباط‌ها برای درک درست رشد و واکنش سیاستی مناسب بس اهمیت دارند، زیرا براساس گزارش توسعه جهانی در سال ۱۹۹۶، «ویژگی‌های کشورها (امتیازات یا نکات مثبت و منفی آنها)، در اینکه کدام سیاست‌ها را می‌توانند اتخاذ کنند و رهبران به چه چیزی می‌توانند دست یابند، تأثیر دارد». اگر مشخص شود که آسیب‌پذیری ساختاری - با خاستگاه تاریخی و اجتماعی‌اش - در نقطه کانونی پدیده تغییرات رشد این کشورها یا مناطق قرار دارد، این خود دربردارنده تبعات وسیعی در طراحی سیاست‌هاست. به‌نظر ویکس «دلیل این امر آن است که سیاست‌های کلان کوتاه‌مدت، به‌رغم احتمال تأثیرگذاری‌شان بر نرخ میانگین، ممکن است تأثیراتشان بر تغییرات رشد، محدود باشد».

نکته محوری و عمده دیگری که باید در دستور کار پژوهشگران اولویت یابد، نقش باز بودن یا آزادسازی حساب‌های خارجی در فرایند رشد است. نظریه‌های پایه هنوز این باز بودن یا آزادی تجاری را به‌ویژه برای کشورهای کوچک، جزو عوامل ضروری برای رشد برمی‌شمارند. با همه اینها، به‌دلیل مناقشه‌های مربوط به نحوه سنجش و ثبت مدارک، شواهد آماری معمولاً مبهم‌اند. با توجه به اینکه چنین متغیری دارای نقش تعیین‌کننده و عمده در رگرسیون‌های رشد بین‌کشوری است، رویارویی با چالش‌هایی که رودریک (۲۰۰۰ ب) پیش‌تر بیان کرده بود، مبنی‌بر اینکه شاخص زاکس - وارنر در زمینه آزادسازی تجاری کنار گذاشته شود و سیاست‌های تجاری به‌گونه‌ای مستقیم‌تر سنجیده و اندازه‌گیری شوند - اهمیت بسیار دارد. رودریک در این ادعا نیز تشکیک می‌ورزد که تحقیقات فراوانی مؤید آن‌اند که آزادسازی تجاری به رشد می‌انجامد. تلاش‌های پیوسته وی برای نشان دادن اینکه هیچ رابطه آماری ماندگاری بین آزادسازی

تجاری و عملکرد اقتصادی وجود ندارد، همین تشکیک و تردید او را نشان می‌دهد. رودریک (۲۰۰۰ آ) در نقد مقاله اخیر دلار و کرای^۱ (۲۰۰۱) در زمینه «تجارت، رشد و فقر»، فحوا و مفهوم دیدگاه خود را بدین شکل خلاصه می‌کند:

«تحلیل این مقاله در مورد امور جهانی‌سازی پس از ۱۹۸۰، بسیار گمراه‌کننده است. وقتی تمرکز تحلیل بر شاخص‌های سیاست‌های تجاری است، آنگاه می‌توان دریافت که هیچ‌گونه شواهدی مبنی بر عملکرد بهتر کشورهایی که به آزادسازی تجاری سریع/ عمیق پرداخته‌اند، از دیگر کشورها، در دست نیست؛ و گاه نیز شواهد خلاف این‌اند. با شاخص‌های مستقیم سیاست تجاری نسبت پوشش میانگین تعرفه و موانع غیرتعرفه‌ای به‌خوبی می‌توان کشورها را از حیث آزادی سیاست تجاری رتبه‌بندی کرد. حجم تجارت (به‌عنوان سهمی از تولید ناخالص داخلی) دارای نوعی هم‌بستگی با درآمد است اما چنین چیزی فاقد هرگونه دلالت سیاستی است، مگر آنکه بتوان مسیر رابطه سیاست به تجارت - و از آنجا به رشد - را رهگیری کرد. شواهد بین‌کشوری این فرضیه را تأیید می‌کنند که کیفیت نهادها، که با متغیرهای ابزاری به‌خوبی مشخص شده است، نیروی به پیش‌برنده نهفته در تجارت و درآمد به‌شمار می‌آید. ادعای نویسندگان را مبنی بر اینکه آزادسازی تجاری دربردارنده تأثیر مثبت بر فقر است، باید ادعایی بر پایه عقاید شخصی آنها دانست، و نه شواهد».

پژوهش‌های انجام شده درباره مناقشات روزافزون بر سر شواهد آماری را نمی‌توان در اینجا خلاصه کرد. همین‌قدر کافی است بیان گردد که نتایج مطالعات تفصیلی کشوری (گانزائو،^۲ تایلور^۳ و وس^۴، ۲۰۰۰) رو به تقویت است. در بهترین حالت - و بهترین موارد، که چندان هم زیاد نیستند - آزادسازی‌ها منجر به بهبودهای ملایمی در رشد اقتصادی و برابری‌های توزیعی می‌شوند. در بدترین حالت، آنها با نابرابری درآمدی فزاینده و رشد کمتر همراه‌اند، ولو آنگاه که جریان ورودی سرمایه نیز وجود دارد. نکته‌ای که باید در اینجا بر آن تأکید ورزید این نیست که می‌توان از سیاست بسته بودن

1. Kraay
2. Ganzau
3. Taylor
4. Vos

تجاری به عنوان سیاست تجاری بهتر دفاع کرد. نکته مورد تأکید این است که اهمیت سیاست تجاری را باید به نحوی اندازه گرفت و ارزیابی کرد که بتوان به اطلاعاتی در این زمینه که کدام جزء از سیاست تجاری بیشترین اهمیت را دارد و چگونه می توان به آن رسید، دست یافت. رگرسیون ساده نسبت تجارت به درآمد و ارائه نتیجه گیری محکم و مستدل مبنی بر اینکه باز بودن تجارت نکته ای مثبت برای رشد است، نمی تواند از مرزهای پژوهش های رشد فراتر رود. ژرفنگری پژوهش ها باید از هر دو بعد موضوعات مفهومی و داده ها باشد.

با توجه به مطالب ارائه شده، آشکار می گردد که مطالعات آماری انجام شده بین کشوری در مورد منابع رشد، مسیر زیادی را تاکنون پیموده اند. با این حال، با توجه به حجم انبوه موضوعات روش شناختی و مفهومی و آماری باقی مانده می توان چنین جمع بندی کرد که هنوز هم پرسش ها بسیار بیشتر از پاسخ هاست. برای پر کردن شکاف بزرگ موجود در نوشتارهای پژوهشی، انجام تحقیقات آماری دقیق و محکم، ضروری است.

منابع و مأخذ

- Abramovitz, Moses (1956). "Resource and Output Trends in the United States since 1870", *American Economic Review*, Vol. 46.
- Barro, Robert J. (1991). "Economic Growth in a Cross Section of Countries", *Quarterly Journal of Economics*, Vol. 106.
- Barro, R. (1997). *Determinants of Economic Growth: A Cross-Country Empirical Study*. Cambridge, MA: MIT Press.
- Barro, R. and J. W. Lee (1993). "International Comparisons of Educational Attainment", *Journal of Monetary Economics*, Vol. 32 (3).
- _____ (1994). "Sources of Economic Growth", Carnegie-Rochester Conference Series on Public Policy, No. 40.
- Barro, R. and X. Sala-i-Martin (1995). *Economic Growth*, New York: McGraw-Hill.
- Baumol, William (1986). "Productivity Growth, Convergence, and Welfare", *American Economic Review*, Vol. 76.
- Ben-David, Dan and David H. Papell (1997). "Slowdown and Meltdowns: Postwar Growth Evidence from 74 Countries", NBER Working Paper, No. 6266.
- Berg, Andrew Eduardo Borenzstein, Ratna Sahay and Jeromin Zettelmeyer (1999). "The Evolution of Output in Transition Economies: Explaining the Differences", Washington DC: IMF Working Paper No.9973.
- Berthelemy, Jean-Claude and Ludvig Soderling (2001). "Will There Be New Emerging Countries in Africa by the Year 2020?". A paper presented at the Conference on Development Policy in Africa, Oxford University, CSAE, 29-31 March.
- Blanchard, Olivier (1997). *The Economics of Post-Communist Transition*, Oxford: Clarendon Press.
- Bloom, D. and J. Sachs (1998). "Geography, Demography, and Economic Growth in Africa", *Brookings Papers on Economic Activity*, Vol. 2.
- Burnside, C. and D. Dollar (1997). "Aid, Policies and Growth", *World Bank Policy Research Working Paper*, No. 1777, June.
- Campos, Nauro F. and Fabrizio Coricelli (2000). "Growth in Transition: What We Know, What We Don't, and What We Should", Paper Prepared for the Global Research Project on Explaining Growth.
- Christensen, Laurits R., Dianne Cummings and Dale W. Jorgenson (1980). "Economic Growth, 1947-73: An International Comparison", in John W. Kendrick and Beatrice Vaccara, (eds.), *New Developments in Productivity*

- measurement and Analysis*, NBER Conference Report, Chicago, University of Chicago Press.
- Collier, Paul (1998). "Comment on Bloom and Sachs: Geography, Demography, and Economic Growth in Africa", *Brookings Papers on Economic Activity*, Vol. 2.
- Collins, Susan and Barry P. Bosworth (1996). "Economic Growth in East Asia: Accumulation verse Assimilation", *Brookings Papers on Economic Activity*, No. 2.
- De Broeck, M. and V. Koen. "The Great Contradictions in Russia, The Baltics and Other Countries of The Former Soviet Union", IMF Working Paper Wpoo/32.
- De Gregorio, Jose, and Jong-Wha Lee (2000). "Economic Growth in Latin America: Sources and Prospects", a paper prepared for the Global Research Project, "Explaining Growth
- Denison, Edward F. (1967). *Why Growth Rates Differ*, Washington, DC.: The Brookings Institution.
- Dollar, D. and A. Kraay (2001). "Trade, Growth and Poverty", *Finance and Development*, Vol. 38 (3).
- Easterly, W. (1996). "Why Is Africa Marginal in the World Economy?" in G. Maasdrop, (ed.), *Can South and Southern Africa Become Globally Competitive Economies?*, New York: St. Martin's Press; London: Macmillan Press.
- Easterly, William, Michael Kremer, Lant Pritchett and Lawrence H. Summers (1993). "Good Policy or Good Luck? Country Growth Performance and Temporary Shocks", *Journal of Monetary Economics*, Vol. 32.
- Easterly, William and Sergio Rebelo (1993). "Fiscal Policy and Economics Growth; An Empirical Investigation", *Journal of Monetary Economics*, Vol. 32.
- Easterly, William (2000). "Review Comments on Six Regional Growth Studies", mimeo, Global Development Network, Washington, DC.
- Estrin, Saul and Giovanni Urga (2000). "Accounting for Growth in Transition Economies, 1970-1995", London Business School and City University Business School, mimeo.
- European Bank for Reconstruction and Development (1999), (various issues) "Transition Report", London: EBRD.
- Fischer, S. (1994). "Foreword", in W. Easterly, et al., (eds.), *Public Sector Deficits and Macroeconomic Performance*, Oxford: Oxford University Press.
- Ganzua, Enrique, Lance Taylor and Rob Vos (eds.) (2000). *External Liberalization and Economic Performance in Latin America and the Caribbean*, New York, United Nations Development Programme.
- Guha-Khasnobis, Basudeb and Faisal Bari (2000). "Sources of Growth in South Asian Countries", paper prepared for the Global Research Project "Explaining Growth".

- Hahn, Chin-Hee and Jong-il Kim (2000). "Sources of East Asian Growth: Some Evidence from Cross-country Studies", Paper Prepared for the Global Research Project "Explaining Growth".
- Hall, R. and C. Jones (1998). "Why Do Some Countries Produce so Much More Output Per Worker than Others?", mimeo, Stanford University.
- Hoeffler, A. (1999). "The Augmented Solow Model and the African Growth Debate", CSAE, University of Oxford, March: Background Paper (revised April 2000).
- Jorgenson, Dale W., Frank M. Gollop and Barbara M. Fraumeni (1987). *Productivity and U.S. Economic Growth*, Cambridge, MA, Harvard University Press.
- Knack, Stephen and Philip Keefer (1996). "Institutions and Economic Performance: Cross-country Tests Using Alternative Institutional Measure", *Economics and Politics*, Vol. 7.
- Krugman, P. (1994). "The Myth of Asia's Miracle", *Foreign Affairs*, 73(6).
- Leamer, Edward E. (1983). "Let's Take the Con out of Econometrics", *American Economic Review*, Vol. 73.
- _____ (1985). "Sensitivity Analysis Would Help", *American Economic Review*, Vol. 75.
- Levine, R. and D. Renelt (1992). "A Sensitivity Analysis of Cross-Country Growth Regressions", *American Economic Review*, Vol. 82.
- _____ (1999). "Where Did All the Growth Go? External Shocks, Social Conflict, and Growth Collapses", *Journal of Economic Growth*, Vol. 4.
- Ley, Eduardo and Mark F.J. Steel (1999). "We Just Averaged over Two Trillion Cross-Country Growth Regressions", *IMF Working Paper*, WP/99/101.
- Makdisi S., Z. Fattah and I. Limam (2000). "Determinants of Growth in the Arab Countries", Paper Prepared for the Global Research Project "Explaining Growth".
- Mkandawire, T. and C. Soludo (1999). *Our Continent, Our Future: African Perspectives on Structural Adjustment*, Trenton, NJ: Africa World Press.
- O'Connell, Stephen A. and Benno J. Ndulu (2000). "Africa's Growth Experience: A Focus on Sources of Growth", Paper Prepared for the Global Research Project "Explaining Growth".
- Pritchett, Lant (2000). "Understanding Patterns of Economic Growth: Searching for Hills among Plateaus, Mountains, and Plains", *World Bank Economic Review*, Vol. 14, No. 2.
- Rodrik, D. (2000a). "Comments on 'Trade, Growth and Poverty by D. Dollar and A. Kraay", October, Harvard University mimeo.
- _____ (2000b). "Review Comments on Six Regional Growth Studies", mimeo, Global Development Network, Washington, DC.

- Sachs, J. and Andrew Warner (1995). "Economic Reform and the Process of Global Integration", *Brooking Papers on Economic Activity*, Vol. 1.
- _____ (1997). "Sources of Slow Growth in African Economies", *Journal of African Economies* Vol. 6 (3).
- Sacerdoti, Emilio, Sonia Brunschwig, and Jon Tang (1998). "The Impact of Human Capital on Growth: Evidence from West Africa", IMF Working Paper, WP/98/162.
- Sala-i-Martin, Xavier (1997). "I just Ran Two Million Regressions", *American Economic Review*, Vol. 87.
- Sarel, Michael and David J. Robinson (1997). "Growth and Productivity in ASEAN Countries", IMF Working Paper, No. 97/87.
- Senhadji, Abdelhak (1999). "Source of Economic Growth: An Extensive Growth Accounting Exercise", IMF Working Paper, No. 99/77.
- Solow, Robert M. (1957). "Technical Change and the Aggregate Production Function", *Review of Economics and Statistics*, Vol. 39.
- Stiglitz, Joseph E. (1998). "Towards a New Paradigm for Development: Strategies, Policies, and Processes", Paper Presented at the 1998 Prebisch Lecture at UNCTAD, Geneva. October.
- Weeks, John (2001). "Growth Variability among and within African Countries: the Key to Sustained Development". Paper presented at the UN Expert Growth meeting on African Economic Growth, February.
- Young, A. (1992). "A Tale of Two Cities: Factor Accumulation and Technical Change in Hong Kong and Singapore", *NBER Macroeconomic Annual*.
- _____ (1993). "Lesson from the East Asian NICS: A Contrarian View", NBER Working Paper, No. 4482.
- _____ (1995). "The Tyranny of Numbers: Confronting the Statistical Realities of the East Asian Growth Experience", *Quarterly Journal of Economics*, 110(3).

فصل سوم

عوامل تعیین کننده رشد
سطح خرد در سراسر جهان

سرگئی گوریف،^۱ جواد صالحی اصفهانی

مقدمه

در این مقاله قرار است یافته‌های پروژه تحقیقات جهانی^۲ درباره عوامل تعیین‌کننده رشد در سطح خرد در کشورهای غیرعضو در سازمان همکاری و توسعه اقتصادی،^۳ در فاصله سال‌های ۱۹۵۰ تا ۲۰۰۰، خلاصه شود.^۴ در اینجا رفتارهای مهم‌ترین عاملان اقتصادی در سطح خرد - یعنی خانوارها و بنگاه‌ها - و تصمیم‌هایی که می‌گیرند و نیز محدودیت‌هایی که با آن مواجه‌اند، با تأکید ویژه بر دلالت‌هایی که بر رشد دارند، مطالعه و بررسی می‌شود. این مقاله عمدتاً (نه منحصراً) مروری است بر مقالات منطقه‌ای در زمینه مبانی خرد رشد [اقتصادی]. بنابراین، مقاله حاضر درواقع مکمل تلاش‌هایی است که در پروژه تحقیقات جهانی به منظور تبیین تفاوت‌های زیاد در نرخ رشد نقاط مختلف جهان صورت گرفته است. این پروژه برخلاف دیگر مطالعات، صرفاً متکی به رگرسیون‌های بین‌کشوری - که متغیرهای نهادی را دربرمی‌گیرند - نیست؛ بلکه هدف همانا دریافتن این نکته است که چه چیزی در پس متغیرهای نهادی و ساختاری قرار دارد، و چه چیز در سطح خرد رشد بهره‌وری و انباشت عوامل را تعیین می‌کند. این رگرسیون‌ها معمولاً تفاوت نرخ‌های رشد را در کشورهای مختلف برحسب تفاوت‌های فاحش در میزان انباشت سرمایه فیزیکی و انسانی تبیین می‌کنند. آنها مشخص نمی‌سازند که چگونه در وهله نخست [خود] این تفاوت‌ها ایجاد

1. Sergei Guriev

2. Global Research Project

3. non OECD

۴. برای دیدن اطلاعات بیشتر در مورد پروژه تحقیقات جهانی، نک: سایت www.gdnet.org.

شدند. پروژه تحقیقات جهانی تلاش می‌کند تا در نهاده‌ها، ورای این تفاوت به پیش رود. بسیاری از تصمیم‌گیری‌های مهم و تأثیرگذار بر رشد - مانند پس‌انداز، سرمایه‌گذاری، نوآوری و انباشت سرمایه انسانی - در واقع خود پیامد و نتیجه تصمیم‌هایی هستند که عاملان اقتصادی در سطح خرد می‌گیرند. بدین ترتیب، هرگونه [تلاش برای] درک مکانیک رشد باید با رفتار این عاملان سطح خرد آغاز گردد. در اینجا فرض بر این است که خانوارها و بنگاه‌ها در سراسر جهان عقلایی‌اند، اما تصمیم‌های متفاوتی می‌گیرند چون در محدودیت‌های متفاوتی به فعالیت می‌پردازند. مناطق مورد مطالعه در پروژه تحقیقات جهانی در خلال قرن بیستم، تجربیات رشد بسیار متفاوتی را با خود دارند. این امر تا چه حد ناشی از تفاوت در رفتار بنگاه‌ها و خانوارها بوده است؟ ما بر این باوریم که تحلیل‌های مقایسه‌ای از عوامل تعیین‌کننده رشد در سطح خرد در مناطق مختلف (مثلاً شرق آسیا در برابر آفریقا) ممکن است نکته‌ای را در پاسخ به این پرسش روشن سازد.

هدف مقالات منطقه‌ای، بررسی این موضوع بود که چگونه این محدودیت‌ها در هر منطقه منجر به تفاوت در رفتار بنگاه‌ها و خانوارها می‌شود، که این امر چه‌بسا عامل تفاوت در رشد (آنها) در سطح کلان باشد. نویسندگان این مقاله در بررسی و تلاششان برای فراگیری برخی از آموزه‌های کلی‌تر، از انبوه دانش شکل گرفته بر اثر این مطالعات بهره‌برداری کردند. این آموزه‌ها باید به‌مثابه نوعی راهنما برای مطالعات گسترده‌تر درباره رشد اقتصادی در سطح کشوری به کار روند. از این حیث، باید به این مقاله به چشم پلی میان مقالات منطقه‌ای و مطالعات کشوری نگریست. هدف در اینجا مشخص کردن مهم‌ترین موضوعات برآمده از مقالات منطقه‌ای است و عرضه چارچوبی منسجم برای نویسندگان مطالعات کشوری، تا این مطالعات همگی بر آن مبنا صورت گیرند.

دیگر مقاله‌هایی که در آنها مروری (بر مقالات منطقه‌ای) از منظر کلان (سولودو^۱ و کیم، ۲۰۰۲)، از منظر بازارها (جورادجا^۲ و میچل^۳، ۲۰۰۲) و اقتصاد سیاسی (کاستانهیرا^۴ و اصفهانی، ۲۰۰۲) صورت گرفته است، به شکلی مشابه تلاش کردند تا با

1. Soludo

2. Jurajda

3. Mitchell

4. Castanheira

خلاصه کردن یافته‌های مقالات منطقه‌ای در چشم‌انداز کاریشان، نوعی نقش واسط برای مطالعات کشوری ایفا کنند. این مقاله دقیقاً مکمل مقاله جورادجا و میچل (۲۰۰۲) در مورد نقش بازارها در رشد است. آنها محیطی را توصیف می‌کنند که عاملان اقتصادی خرد در آن به فعالیت می‌پردازند، و مقاله حاضر درواقع پاسخ‌ها (یا واکنش‌ها)ی عاملان اقتصادی خرد را به محیط، مورد بررسی قرار می‌دهد. در اینجا، ساختار انگیزشی تعریف شده از طریق بازارها و نهادها، مشخص و معین در نظر گرفته می‌شود؛ درحالی‌که آنها ریشه و خاستگاه انگیزه‌ها را تبیین می‌کنند.

بخشی از محیط و ساختار نهادی که در اینجا معین فرض می‌شود، محصول انتخاب‌های سیاستی است که در مقاله اقتصاد سیاسی بررسی گردید. درعین‌حال به‌دلیل آنکه رفتارهای عاملان اقتصادی خرد بازخوردی در انتخاب‌های سیاستی دارد و به شکل‌گیری محیط کمک می‌کند، این مقاله نیز مواد و مؤلفه‌های لازم برای دیگر مقاله‌های مرتبط با بازارها و رشد و (همچنین) اقتصاد سیاسی را فراهم می‌سازد. به‌عنوان مثال، درحالی‌که اقتصاد سیاسی روشن می‌سازد که کدام سیاست‌ها انتخاب شوند، درک اینکه سیاست‌های مذکور چگونه به اجرا درمی‌آیند و برون‌داد آنها چه خواهد بود، منوط به درک رفتار عاملان اقتصادی خرد است. به‌عنوان مثال، برابری سیاستی که همسو با برابری جنسیتی تعریف شده است، تا حد زیادی به این بستگی دارد که خانوارها چگونه درباره تخصیص (منابع) درون‌خانواری^۱ تصمیم می‌گیرند. به همین ترتیب، تأثیر یارانه آموزشی که به قصد کمک به افراد ضعیف‌تر (ازلحاظ اقتصادی) داده می‌شود، به رفتار خانوارها بستگی دارد، و میزان وابستگی تحصیلات بچه‌ها به تحصیلات والدین را مشخص می‌کند. تمایز مهم مقاله حاضر با فصل کلان - و تا حدی با دیگر فصول نیز - این است که عوامل خرد تعیین‌کننده رشد، نشان از تفاوت‌های زیادی نه تنها بین مناطق مختلف دنیا بلکه در درون هر کشور دارند. ازاین‌رو سخن از سناریوی آفریقا و آمریکای لاتین به میان آوردن گمراه‌کننده است، چون در سطح خرد تفاوت‌های زیادی ظاهر می‌گردد. این به معنی انکار وجود مشابهت‌های منطقه‌ای که افراد را قادر می‌سازد تا یک مورد «نوعی» آفریقایی را با یک مورد «نوعی» آسیای جنوب شرقی مقایسه کنند، نیست؛

بلکه مقصود صرفاً این است که محدودیت‌های این گونه مفاهیم انتزاعی در نظر گرفته شوند. ساختار مقاله حاضر بدین شرح است. ابتدا ساختاری کلی برای تحلیل پایه‌های خرد عوامل تعیین‌کننده رشد عرضه می‌گردد. سپس مهم‌ترین عاملان اقتصادی سطح خرد تشریح می‌گردند و اینکه رفتارهای آنها چگونه بر رشد تأثیر می‌گذارند. سپس، در بخش اصلی مقاله (بخش ۲ و ۳) شرح نسبتاً دقیقی از اینکه در مناطق و کشورهای مختلف جهان واقعاً چه رخ می‌دهد، کدام عوامل اهمیت بیشتری دارند - و به چه علت - داده می‌شود. تمرکز این بخش‌ها بر خانوارها و بنگاه‌هاست. پایان مقاله به جمع‌بندی اختصاص دارد و مسیرهای ممکن برای تحقیقات آتی، در آن بررسی می‌شوند.

۳-۱ مروری بر عوامل خرد تعیین‌کننده رشد در اقتصادهای عضو نشده در سازمان همکاری و توسعه اقتصادی

مهم‌ترین عاملان اقتصادی در سطح خرد بنگاه‌ها و خانوارها هستند. برای رخ نمودن خیز رشد اقتصادی، خانوارها باید عوامل تولید (نیروی کار، سرمایه فیزیکی و سرمایه انسانی) را عرضه کنند و بنگاه‌ها نیز عوامل مذکور را به بهترین نحو به کار گیرند (از فناوری‌های بهتری استفاده کنند). با نگاهی نزدیک‌تر به این تصمیم‌ها، عوامل متعددی آشکار می‌شوند که می‌توانند مشوق یا بازدارنده رشد در سطح خرد باشند. در این بخش، خانوارها و بنگاه‌ها، به ترتیب و به اختصار بررسی می‌شوند.

۳-۱-۱ خانوارها

مهم‌ترین تصمیم‌های تأثیرگذار خانوار بر رشد اقتصادی، عبارت‌اند از زادوولد، پس‌انداز و انتقال دانش و آگاهی به نسل بعد. این تصمیم‌ها به یکدیگر وابسته‌اند و از همان محیطی تأثیر می‌پذیرند که خانوارها در آن‌اند. به عنوان مثال، والدینی که می‌خواهند تدارکی برای دوران کهن‌سالی‌شان ببینند، گزینه‌هایی چون خرید دارایی‌های فیزیکی یا مالی را در نظر می‌گیرند، و فرزندان متعددی هم دارند که احتمال نگهداری از آنها را در آن زمان افزایش می‌دهد؛ یا در جنبه سرمایه انسانی یکی دو بچه سرمایه‌گذاری می‌کنند، با این امید که آنان در آینده به والدینشان کمک کنند. به هر حال گزینه منتخب آنها،

بستگی به منفعت و هزینه انتظاری دارد. این منافع و هزینه‌ها را عمدتاً مقوله‌هایی چون مواهب، نهادها و سطح توسعه کشور تعیین می‌کنند، درعین‌حال که بر رشد اقتصادی نیز تأثیر می‌نهند. خانوارها تصمیم‌های مهم دیگری نیز می‌گیرند که عمدتاً در تخصیص ایستا مؤثرند، اما دلالت‌هایی هم برای رشد دارند. به‌عنوان مثال، اینکه چگونه بر ریسک‌ها یا مخاطرات فائق آیند، و اینکه چقدر نیروی کار عرضه کنند در زمره تصمیم‌هایی که بر تولید تأثیر می‌گذارند لیکن غیرمستقیم - از طریق انباشت عوامل و بهبود کارایی کلی در اقتصاد - در رشد نیز مؤثرند.

از جمله یافته‌های تثبیت شده در نوشتارهای تخصصی توسعه اقتصادی این است که رشد اقتصادی می‌تواند تصمیم‌گیری‌های خانوارها را از اساس دگرگون سازد. در دوره رشد اقتصادی، استراتژی‌های مبتنی بر نرخ باروری بالا و سرمایه‌گذاری کم در فرزندان جای خود را به نرخ باروری کم و سرمایه‌گذاری بالا در سرمایه‌انسانی می‌دهند (بکر^۱، مورفی^۲ و تامورا^۳، ۱۹۹۰). این تغییر معمولاً با معکوس شدن جهت پرداخت‌های بین‌نسلی همراه است و این نکته‌ای است که کالدول^۴ (۱۹۷۶) بر آن به‌عنوان ویژگی عمده فرایند توسعه تأکید می‌کند. وی کشورهای توسعه‌یافته را کشورهایی برمی‌شمارد که در آنها خالص پرداخت‌های بین‌نسلی از سوی والدین به فرزندان به شکل سرمایه‌انسانی و دیگر دارایی‌هاست؛ و کشورهای در حال توسعه آنهایی هستند که پرداخت‌های (بین‌نسلی) از سوی فرزندان به والدین، در قالب نیروی کار کشاورزی و عرضه حمایت‌های زمان کهن‌سالی است. فرایندی که تغییرات مورد بحث از خلال آن صورت می‌گیرند - یعنی گذار جمعیتی - به‌خوبی شناخته شده است؛ اما اینکه چگونه و چرا کشورها و مناطق وارد این مرحله می‌شوند، چندان روشن نیست. کلید درک بهتر این گذار، تحلیل عواملی است که واحدهای منفرد - یا خانوارها - را برمی‌انگیزد تا نظام مبتنی بر نرخ باروری بالا و سرمایه‌گذاری کم در کودکان، معکوس شود. در ادامه به این موضوع بازهم اشاره خواهد شد.

تصمیم‌هایی چون پس‌انداز و سرمایه‌گذاری نیز پیوند نزدیکی با تصمیم‌های مربوط

1. Becker

2. Murphy

3. Tamura

4. Caldwell

به باروری و سرمایه انسانی دارند. حلقه مهم بین این دو مجموعه از تصمیم‌ها، برآثر هموارسازی مصرف بین دوره‌ای ایجاد می‌شود. این دیدگاه را عموماً می‌پذیرند که نرخ باروری بالا تا حدی به دلیل ایجاد حمایت‌هایی در زمان پیری صورت می‌گیرد. در جایی که بازارهای اعتباری شکل می‌گیرند و توسعه می‌یابند، این امکان برای خانوارها به وجود می‌آید که از راه قرض دادن در زمان جوانی و مصرف در زمان پیری، مصرف را به تأخیر اندازند. در چنین شرایطی خانوارها کمتر به داشتن خانواده‌های بزرگ گرایش دارند و از این رو به میراث جدی‌تر و عمده‌تری در قالب سرمایه انسانی تغییر جهت می‌دهند. نیاز به پرداخت‌های بین‌نسلی حلقه رابط دیگری را بین تصمیم‌های سرمایه‌گذاری خانوارها درباره سرمایه انسانی و سرمایه مالی به وجود می‌آورد. پس‌اندازهای فردی به منظور ارث می‌توانند چونان جانشینی برای سرمایه‌گذاری در حیطه سرمایه انسانی در فرزندان عمل کنند. به عبارت دیگر، والدین دیگر خواه^۱ می‌توانند تصمیم‌گیری و انتخاب کنند که میراث خود را به شکل سرمایه انسانی بر جای نهند یا دیگر شکل‌های دارایی - و این امر بستگی به بهره‌وری هر شکل سرمایه‌گذاری دارد.

۲-۱-۳ بنگاه‌ها

دیگر عامل اقتصادی خرد که نقشی محوری در رشد (اقتصادی) دارد، وجود بنگاه‌هاست که عوامل (تولید) عرضه شده به وسیله خانوارها در بازار عوامل را به کار می‌گیرند و محصول تولید می‌کنند و به تصمیم‌گیری‌های سرمایه‌گذاری می‌پردازند. در اینجا، بنگاه‌ها به دو دسته کوچک و بزرگ تفکیک می‌شوند.^۲ این دو نوع یا دو گونه عامل اقتصادی با چالش‌هایی متفاوت مواجه‌اند. مهم‌ترین چالش فراروی بنگاه‌های کوچک، بقا و رشد است. بنگاه‌های بزرگ، پیش‌تر به اندازه بهینه رسیده‌اند (یا بیش از حد رشد کرده‌اند) به نحوی که مهم‌ترین وظیفه‌شان ساختاریابی دوباره به منظور واکنش در برابر شرایط متغیر بیرونی و همچنین افزایش بهره‌وری است.

۱. یعنی والدینی که دغدغه فرزندان را نیز دارند - م.

۲. قطعاً تفکیک میان بنگاه‌های «کوچک» و «بزرگ»، تفکیک بسیار کلی و مبهمی است. در برخی کشورها، بنگاهی که پنجاه نفر را استخدام کند کوچک قلمداد می‌شود؛ در حالی که در کشورهای دیگر بنگاه بزرگ ارزیابی می‌گردد (عبدل - فادیل، ۲۰۰۰؛ گوریف و ایکز، ۲۰۰۰).

در بیشتر کشورهای عضو نشده در سازمان توسعه و همکاری اقتصادی، بنگاه‌های کوچک اهمیتی به مراتب بیشتر از بنگاه‌های کوچک در کشورهای توسعه یافته دارند (دلیل چنین چیزی موانع رشدی هستند که در ادامه شرح داده خواهند شد). برای مثال، در خاورمیانه و شمال آفریقا بنگاه‌های بزرگ (دارای بیش از ۱۰۰ کارکن)، تنها ۲ درصد کل اشتغال را تشکیل می‌دهند. در جدول ۱-۳، توزیع اشتغال میان بنگاه‌های دارای ابعاد مختلف، که تایبوت^۱ (۲۰۰۰) اطلاعات مربوط به آنها را از منابع مختلف در کنار هم قرار داده، نشان داده شده است. این جدول از آن رو بسیار آموزنده است که تقابل دو سناریوی توسعه را نشان می‌دهد: در برخی از کشورها (مانند غنا، زامبیا، اندونزی، سیرالئون) بنگاه‌های کوچک سازمان‌های مسلط صنعتی‌اند؛ در حالی که در بسیاری از کشورهای دیگر، گرچه بنگاه‌های کوچک سهمی زیاد - و نامتناسب با تعدادشان - از اقتصاد دارند^۲ (نسبت به آمریکا)، اما حجم اشتغال در بنگاه‌های بزرگ نیز به‌رحال زیاد است: نکته درخور توجه در سناریوی دوم، این است که تقریباً هیچ بنگاهی در سطح متوسط وجود ندارد. تایبوت (۲۰۰۰) این حالت را «فقدان متوسط‌ها» می‌نامد.

جدول ۱-۳ توزیع سهم اشتغال در بنگاه‌های دارای اندازه‌های مختلف

تعداد کارگران						
۱-۴	۵-۹	۱۰-۱۹	۲۰-۴۹	۵۰-۹۹	بیش از ۹۹	
۱/۳	۲/۶	۴/۶	۱۰/۴	۱۱/۶	۶۹/۴	آمریکا، ۱۹۹۹ (۱)
۱۳/۸	۴/۵	۵/۰	۸/۶	۹/۰	۵۹/۱	مکزیک، ۱۹۹۳ (۲)
۴۴/۲	۱۷/۳			۳۸/۵		اندونزی، ۱۹۸۶ (۳)
۷/۹		۲۲/۰		۷۰/۱		کره، ۱۹۷۳ (۴)
	۱۲		۲۷		۶۱	کره، ۱۹۸۸ (۵)
		۲۹/۱		۷۰/۸		تایوان، ۱۹۷۱ (۳)
	۲۰		۲۹		۵۱	تایوان، ۱۹۸۶ (۶)
۴۲			۲۰		۳۸	هند، ۱۹۷۱ (۷)

1. Tybout

2. Disproportionately Large Share of the Economy

جدول ۳-۱ توزیع سهم اشتغال در بنگاه‌های دارای اندازه‌های مختلف

تعداد کارگران					
بیش از ۹۹	۵۰-۹۹	۲۰-۴۹	۱۰-۱۹	۹-۵	
۳۷		۷		۵۶	تانزانیا، ۱۹۶۷ (۷)
۱۵		۱		۸۴	غنا، ۱۹۷۰ (۷)
۴۱		۱۰		۴۹	کنیا، ۱۹۶۹ (۷)
۵		۵		۹۰	سیرالئون، ۱۹۷۴ (۷)
۱۶		۷		۷۷	اندونزی، ۱۹۷۷ (۷)
۱۶		۱		۸۳	زامبیا، ۱۹۸۵ (۷)
۲۴		۸		۶۸	هندوراس، ۱۹۷۹ (۷)
۳۱		۱۱		۵۸	تایلند، ۱۹۷۸ (۷)
۲۹		۵		۶۶	فیلیپین، ۱۹۷۴ (۷)
۱۵		۲۶		۵۹	نیجریه، ۱۹۷۲ (۷)
۴۹		۱۶		۳۵	جامائیکا، ۱۹۷۸ (۷)
۳۵		۱۳		۵۲	کلمبیا، ۱۹۷۳ (۷)
۵۳		۷		۴۰	کره، ۱۹۷۵ (۷)

Source: Tybout (2000). (1) 1992 U.S. Census of Manufacturing, Unpublished Census Bureau Calculations. (2) INEGI (1995). (3) Steel (1993). (4) Little, Mazumdar, and Page (1987, Table 6.5). (5) 1988 Census of Manufacturing, Republic of Korea, Calculations of Bee-Yan Aw. (6) Chen (1997, Table 2.2). (7) Liedholm and Mead (1987).

در بیشتر کشورهای عضو نشده در سازمان توسعه و همکاری اقتصادی، بنگاه‌های کوچک در محیط نامساعدی فعالیت می‌کنند و با موانع متعددی برای ورود و رشد مواجه‌اند که از آن جمله‌اند: ناکامل بودن بازار اعتبار و بیمه، رانت‌جویی سازمان‌های خصوصی، مقررات و مالیات‌ستانی غارتگرانه مسئولان دولتی و مانند اینها. از این‌رو، بسیاری از بنگاه‌های کوچک بالقوه کارآمد اصلاً شکل نمی‌گیرند، برخی دوام نمی‌آورند، و برخی هم نمی‌توانند تا اندازه و/یا مقیاس بهینه‌شان رشد کنند. همچنین، برخی از بنگاه‌ها ترجیح می‌دهند که در بخش غیررسمی بمانند و نه در بخش رسمی. در اینجا تلاش خواهد شد تا مشخص گردد که کدام قیود در کشورهای مختلف محدودکننده‌اند و دلالت‌های آنها برای

رشد کدام‌اند. در مورد بنگاه‌های بزرگ، انگیزه برای ساختاردهی مجدد و سرمایه‌گذاری در فناوری‌های جدید نیز به محیط بیرونی بستگی می‌یابد. در ادامه به نقش نواقص (بازارهای) مالی، رقابت‌های داخلی و خارجی، خصوصی‌سازی، نهادهای الزام‌کننده قرارداد و همچنین حق مالکیت - و بحث و بررسی آنها - پرداخته خواهد شد.

تفکیک بنگاه‌ها به کوچک و بزرگ، به‌عنوان تفکیکی ایستا، گمراه‌کننده است. همان‌گونه که پیش‌تر نیز اشاره شد، اساس فرایند توسعه همانا تبدیل بنگاه‌های کوچک (و غیررسمی) به بنگاه‌های بزرگ (و رسمی) است.^۱ با این حال، به‌دلیل موانعی که بنگاه‌های کوچک با آن مواجه‌اند، بسیاری‌شان در بخش غیررسمی زمین‌گیر می‌شوند و نمی‌توانند رشد کنند. بنابراین، بسیاری از اقتصادها در تعادل (سطح پایین) گرفتار می‌آیند که در چنین وضعیتی اندازه بخش غیررسمی بسیار بزرگ باقی می‌ماند.

۳-۱-۳ یافته‌های اصلی مقالات منطقه‌ای

۳-۱-۳-۱ خانوارها

تا آنجا که رفتارها در سطح خرد نرخ انباشت سرمایه فیزیکی و انسانی را تعیین می‌کند، با مطالعه دقیق رفتار بنگاه و خانوار در مناطق مختلف جهان می‌بایست ریشه‌های تفاوت در رشد، به‌گونه‌ای عمیق‌تر آنچه که تاکنون از طریق رگرسیون‌های بین‌کشوری عیان و کشف شده‌اند، آشکار گردند. ۶ مطالعه منطقه‌ای صورت گرفته با موضوع مربوط به بنیان‌های خرد رشد (اقتصادی)، این نقش را داشته‌اند که می‌توانند موضوعات و مسائل عمده و اصلی هر منطقه را مشخص کنند و در ایجاد هماهنگی در مطالعات آتی کشوری، یاری‌رسان باشند. همچنین اگرچه مقالات موضوعی در سطح خرد، در مجموع در طرح موضوعات اصلی موفق بوده‌اند، لیکن بخش عمده‌ای از وظیفه مشخص کردن پایه‌های خرد تفاوت در رشد (اقتصادی) برای مطالعات کشوری باقی مانده است. موضوع مورد نظر و خواسته شده در مقالات مفهومی، این بود که مدل طراحی شده

۱. این واقعیت که در کشورهای در حال توسعه اندازه کوچک بنگاه‌های معمولی هم‌بستگی منفی با رشد دارد، هم در تحلیل‌های بین‌کشوری (لیدهلم و مید، ۱۹۸۷؛ بانرجی، ۱۹۷۸) به اثبات رسیده است و هم از طریق تحلیل‌های سری زمانی در داخل یک کشور (لیتل و دیگران، ۱۹۸۷؛ استیل، ۱۹۹۳).

کولیر و گانینگ^۱ (۱۹۹۹) را - که درواقع مقاله‌ای با پایه‌های خرد درباره آفریقا بود - دنبال کنند. کولیر و گانینگ دو نوع از عاملان خرد - یعنی بنگاه‌های تولیدی و خانوارهای روستایی - را که نقشی حیاتی در رشد آفریقا دارند، برگزیدند و سپس با تحلیل اقدامات عاملان مذکور در پرتو محیطی که در آن فعالیت می‌کنند، کارشان را به پیش بردند. مقالات منطقه‌ای متعدد دیگری نیز به‌گونه‌ای مشابه محدود کردن تمرکزشان را برگزیدند. به‌استثنای آفریقا و آسیای جنوبی، در مقالات منطقه‌ای چنین انتخاب شد که تمرکز عمدتاً بر خانوارهای شهری به‌عنوان عاملان خرد اصلی که به رشد (اقتصادی) کمک می‌کنند، باشد. با توجه به اینکه خانوارهای شهری در جمعیت همه مناطق - جز صحرای آفریقا و جنوب آسیا - غلبه دارند، چنین چیزی شگفتی‌برانگیز نیست.

مسئله اصلی در همه مطالعات خرد این بود که با توجه به محیطی که در آن قرار دارند، سهم این عاملان خرد در رشد یا عدم رشد (اقتصادی) ارزیابی شود. هدف ارزیابی این بود که تا چه حد می‌توان تفاوت تجربه رشد مناطق مختلف جهان را با رفتارهای عقلایی عاملان - که محیط بیرونی محدودیت‌های مختلفی را به آنها تحمیل کرده است - مشخص ساخت و تبیین کرد. بدین‌منظور، محیط به‌گونه‌ای تعریف خواهد شد که در برابر تصمیمات خانوارها، برون‌زا باشد. توفیق در تبیین پیامدهای خوب و بد تصمیمات خانوار تا حد زیادی بستگی به این امر دارد که تا چه حد می‌توان برون‌زا بودن قیود را مفروض گرفت.

در مورد صحرای آفریقا، کولیر و گانینگ (۱۹۹۹) ریسک ناشی از شرایط خاکی و جوی و بیماری را به‌عنوان محیطی در نظر گرفتند که رفتارهای عاملان خرد را به‌طور کلی و خانوارهای شهری را به‌طور خاص، شکل می‌دهد. آنان چنین بحث و استدلال کردند که با فقدان بازار بیمه مناسب این مخاطرات عاملان خرد را ملزم می‌سازد که به شکل ناکارایی دست به متنوع‌سازی بزنند، که این خود مانعی برای رشد است. در اقتصادهای سنتی، عاملان خرد می‌توانستند دست به تشکیل سازمان‌ها و نهادهایی بزنند که آنها را در غلبه بر مخاطره‌ها یاری‌رسان باشند؛ اما این راه‌حل‌ها از جنبه رشد (اقتصادی) پرهزینه‌اند، زیرا منوط به این هستند که در پیشینه و اصل و

نسب سرمایه‌گذاری کنند و چشم بر تخصصی شدن (امور) بی‌پوشند و آن را نادیده انگارند. در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا، صالحی اصفهانی (۲۰۰۰) نقش پراهمیت دولت و هنجارهای اجتماعی را در زمینه موضوعات مرتبط با جنسیت، مشخصه محیطی عمده و مهمی دانسته است که انتخاب‌های خانوارها را دچار سوگیری نادرست و تورش می‌کند. نقش غالب مشاغل عمومی و قانونگذاری یا تدوین مقررات بازار کار خصوصی در خاورمیانه و شمال آفریقا موجب کم‌رنگ شدن تلاش‌های افراد و همچنین انجام سرمایه‌گذاری‌های غیرمولد در زمینه سرمایه انسانی گردیده است. هنجارهای جنسیتی به محدود ساختن انتخاب‌های زنان دامن زده و مشخصاً آنان را از کار بیرون از منزل بازداشته، و از این‌رو میزان بازدهی آموزشی برای زنان را کاهش داده و نرخ باروری و انباشت سرمایه انسانی را نیز کمتر کرده است. در آمریکای لاتین و منطقه کارائیب، برمن^۱ و همکاران (۲۰۰۰) تمرکزشان بر بی‌ثباتی محیط کلان به‌عنوان مهم‌ترین محدودیتی بوده که نقش خانوارها را در رشد اقتصادی کم‌رنگ جلوه داده است. آنان در عین حال مشخص ساختند که دوره‌های رکود (اقتصادی)، با کاهش موفقیت‌های تحصیلی برخی از گروه‌ها که در آن مقطع در سن‌وسال تحصیل به‌سر می‌برند، مقارن و همراه شده است. در مورد اروپای مرکزی و شرقی و اتحاد شوروی سابق، گوریف و ایکز^۲ (۲۰۰۰) می‌بایست سروکارشان با دو محیط کاملاً متفاوت باشد: یکی محیط خانوارها در دوران برنامه‌ریزی سوسیالیستی و دیگری محیط دوران گذار. محیط سوسیالیستی موجب کاهش ریسک درآمد برای خانوارها شد که این امر خود به رشد سریع انباشت سرمایه انسانی و عرضه نیروی کار بسیار زیاد زنان دامن زد. محیط (دوران) گذار (به اقتصاد بازار)، که بنا به فرض نمی‌بایست دائمی باشد، موجب فزونی ریسک درآمد گردید که پیامدهای آن کاهش پس‌انداز خانوارها به همراه افزایش میزان عرضه نیروی کار زنان بود.

این مشخصات محیطی، نخستین و مقدم‌ترین فرضیاتی هستند که می‌بایست در مطالعات کشوری - که به‌تبع مقالات منطقه‌ای انجام می‌شوند - مورد آزمون قرار گیرند. آنها دست‌کم از دو جنبه در معرض چالش قرار دارند: یکی اهمیتشان برای رشد است و دیگری برون‌زا بودن آنها. به‌منظور اطمینان‌یافتن، نمی‌بایست از مشخصات محیطی که

1. Behrman

2. Ickes

به طرز معنادار در پی تصمیم‌های خانوارها شکل گرفته‌اند، برای تبیین رفتار خانوار استفاده کرد. به‌عنوان مثال، هنجارهای اجتماعی در مورد نقش زنان در جامعه که صالحی اصفهانی (۲۰۰۰) آنها را مشخص کرد، از برخی جنبه‌ها پیامد و نتیجه رفتارهای خانوارهاست. ممکن است گفته شود که انسان‌ها این انگیزه را دارند که تنها آن دسته از هنجارهایی را به اجرا نهند که با ترجیحات و اولویت‌هایشان سازگاری دارد. با این همه، آن گونه که صالحی اصفهانی بیان کرده است، هنجارهایی که از گذشته به ارث می‌رسند، می‌توانند سال‌ها پس از متوقف و راکد شدن کارکردشان همسو با هدفی خاص، بازهم نقشی مؤثر در تصمیم‌ها داشته باشند. در این صورت، پرسش یا مسئله بدین شکل درمی‌آید که چرا در کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا، این گونه هنجارهای اجتماعی چنین پابرجا و مستحکم و ماندگار ظاهر گردیده‌اند، درحالی که در دیگر مناطق، یا اصولاً نمایان نشده و یا به سرعت از بین رفته‌اند.

به همین ترتیب و شیوه، می‌توان درباره نقش ریسک یا مخاطره چنین پرسید که آیا محیط آفریقا مخاطره‌آمیزتر از دیگر نقاط است. آیا در آنجا شکل‌گیری نهادها و بازارهایی که بتوانند در مقابله با ریسک کمک کنند، با سرعت کمتری بوده است؟ کولیر و گانینگ در پاسخ، به نکته نخست اشاره می‌کنند. گواه آنان در پشتیبانی از دیدگاه‌هایشان، نوشتارهای تخصصی گسترده‌ای درباره جغرافیای آفریقا و توسعه است. البته ناگفته نماند که این نوشتارها قطعاً محل تردید هستند. بدین منظور که بتوان ریسک را نوعی تبیین قانع‌کننده درباره توسعه‌نیافتگی آفریقا برشمرد، حتماً باید نشان داد که ریسک موجود در آفریقا بزرگ‌تر و غلبه بر آن دشوارتر از ریسک‌هایی است که کشاورزان مناطق دیگری چون آسیای جنوبی یا مهاجران اروپایی آفریقا و آمریکایی‌های دویست سال گذشته با آنها مواجه شده‌اند. مشکل این نوع استدلال در آن است که توفیق غلبه بر ریسک چه‌بسا اهمیت اساسی آن را پنهان کند (یا تحت‌الشعاع قرار دهد).

به‌عنوان مثال، می‌توان دو ریسک یا مخاطره اشاره شده کولیر و گانینگ را در نظر گرفت؛ یعنی ریسک‌های بارش کم و نامنظم، و مرگ‌ومیر. همان گونه که راناد^۱ و صدیقی^۲ در مورد جنوب آسیا بیان داشته، و صالحی اصفهانی درباره منطقه خاورمیانه و شمال

1. Ranade

2. Siddiqui

آفریقا خاطرنشان کرده است ریسک نوع نخست را می‌توان با سرمایه‌گذاری در آبیاری کاهش داد؛ و ریسک بیماری در مناطق تازه مسکونی شده را با سرمایه‌گذاری در بهداشت مهار کرد. لذا، هر دو نوع ریسک را می‌توان تا حدی درون‌زا در نظر گرفت، بدین معنی که اینها بازتاب تصمیم خانوارها مبنی بر عدم سرمایه‌گذاری‌اند. حال، پرسشی که باید مطرح کرد این است که چرا در برخی از مناطق بازدهی مدیریت ریسک کمتر از مناطق دیگر است؛ یا چرا بازارها و نهادهایی که ریسک را کاهش می‌دهند، در آفریقا شکل نگرفتند و به‌وجود نیامدند؟ از این حیث، عواملی که مانع سرمایه‌گذاری در مدیریت ریسک می‌شوند، همان عوامل اصلی بازدارنده رشد هستند، و نه خود وجود ریسک. در مسیر استدلال شناخته شده‌ای که از بوزروپ^۱ (۱۹۶۵) سرچشمه می‌گیرد، این بحث مطرح می‌گردد که کاهش ریسک‌هایی همچون آبیاری، هنگامی که جمعیت به سطح خاصی برسد، مسئله‌ای صرفاً اقتصادی است. به هر حال دیرزمانی است که چنین شرایطی در بسیاری از مناطق آفریقا تحقق نیافته است.

در مقاله‌های مربوط به جنوب و شرق آسیا، ویژگی منطقه‌ای بارزی که با آن بتوان رفتار خانوارهای آن منطقه را توضیح داد تبیین نشده است. در شرق آسیا، کونکورو^۲ (۲۰۰۰) نقش مؤثر خانوارها را در انباشت سرمایه فیزیکی و سرمایه انسانی، ناشی از چند عامل می‌داند: محیط سیاستگذاری مساعد، با تأکید بر فراهم‌سازی آموزش‌های ابتدایی، تکوین و توسعه صنایع کاربر^۳ به‌منظور ارتقای بازدهی چنین آموزش‌هایی، و توزیع درآمد نسبتاً مساوی. در مورد جنوب آسیا که در آن مناطق تمرکز بر خانوارهای روستایی است، نویسندگان به عواملی چون ریسک و نابرابری - که مانع از انباشت پس‌انداز و سرمایه انسانی خانوارها می‌شوند - اشاره کرده‌اند.

۲-۳-۱-۳ بنگاه‌ها

آگاهی از رفتار بنگاه‌ها در کشورهای در حال توسعه هنوز فرسنگ‌ها عقب‌تر از درک و آگاهی از بنگاه‌ها در کشورهای عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی است. دست‌کم

1. Boserup

2. Kuncoro

3. Labor Intensive Industries

سه دلیل برای این وضع وجود دارد: نخست، با توجه به اینکه سرمایه انسانی در بخش خصوصی و بخش عمومی کماکان بسیار اندک است، جای شگفتی نیست که کیفیت داده‌های آماری رسمی چندان رضایت‌بخش نباشد. دوم آنکه بیشتر داده‌های آماری تنها بنگاه‌های بزرگ را پوشش می‌دهند، در حالی که بخش عمده اشتغال را بنگاه‌ها و مزارع کوچک ایجاد می‌کنند. سوم آنکه، آمارهای رسمی عملاً هیچ‌یک از بخش‌های غیررسمی را پوشش نمی‌دهند، در حالی که بخش غیررسمی در این کشورها در قیاس با کشورهای عضو سازمان توسعه و همکاری اقتصادی، سهم خیلی بیشتری از تولید ناخالص داخلی را دارند.^۱

بدین ترتیب جای شگفتی نیست که آگاهی‌ها و اطلاعات موجود درباره رفتار بنگاه‌ها نسبتاً پراکنده‌اند. در همه شش مقاله منطقه‌ای درباره بنیان‌های خرد (رشد اقتصادی) بر اهمیت بنگاه‌های مدرن در رشد اقتصادی تأکید شده است؛ اما تنها سه مقاله (کولیر و گانینگ، ۲۰۰۰ در مورد صحرای آفریقا؛ گوریف و ایکز، ۲۰۰۰ در مورد اروپای شرقی و اتحاد شوروی سابق و عبدل^۲ - فادیل^۳، ۲۰۰۰ در مورد کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا) به بحث و بررسی انگیزه‌ها در سطح بنگاه‌ها پرداخته‌اند. در یکی از مقاله‌ها (برمن و دیگران، ۲۰۰۰، در مورد کشورهای آمریکای لاتین) اصولاً بنگاه‌ها مورد بررسی قرار نگرفته‌اند؛ و دو مقاله (کونکورو، ۲۰۰۰ در مورد شرق آسیا و راناد و صدیقی، ۲۰۰۰ در مورد جنوب آسیا) نیز تولید را عمدتاً در سطح بخش مورد بحث و بررسی قرار دادند.

موضوع عمده‌ای که در همه مقالات به بحث و بررسی گذاشته شد، به‌ویژه در مقالات کولیر و گانینگ (۱۹۹۹) و عبدل - فادیل (۲۰۰۰)، محیط نامساعدی است که بنگاه‌های کوچک با آن مواجه‌اند. درعین حال به‌رغم اینکه روشن شد مجموعه چالش‌ها و محدودیت‌ها تقریباً همسان است (مقررات غارتگرانه، فقدان عمق مالی، ریسک‌ها و نوسان‌ها، زیرساخت‌های ضعیف)، نویسندگان منطقه‌ای قیود محدودکننده متفاوتی را شناسایی کردند. درواقع آنچه در یکی از مناطق می‌تواند مانع عمده‌ای باشد ممکن است در منطقه دیگر اهمیت نداشته باشد. هم عبدل - فادیل (۲۰۰۰) مدعی است و هم

۱. این موضوع در کشورهای در حال گذار نیز اهمیت فراوان دارد. به عبارت دیگر، چنین به نظر می‌رسد که نخستین و دومین مشکل اهمیت نسبتاً کمتری دارند.

2. Abdel

3. Fadil

کولیر و گانینگ (۲۰۰۰) که در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا و همچنین صحرای آفریقا مهم‌ترین محدودیت برای رشد بنگاه‌ها ریسک‌ها و نوسان‌های ناشی از آب‌وهوا و ناپایداری قیمت‌های جهانی مواد خام است. البته این مشکل با زیرساخت‌های ضعیف و انحصاری، مقررات غارتگرانه، اعمال ضعیف قراردادهای، فقدان ادغام‌ها، توسعه‌نیافتگی مالی و نظایر اینها تشدید شده است؛ لیکن به‌هرحال در هر دو مقاله بر ریسک به‌عنوان مهم‌ترین معضل تأکید گردیده است.

در مقالات مربوط به شرق و جنوب آسیا، تأکید بر بنگاه‌های بزرگ بود. راناد و صدیقی (۲۰۰۰) این بحث را مطرح می‌کنند که مشارکت بنگاه‌های کوچک در رشد اقتصادی در جنوب آسیا ناچیز است و در نتیجه، تأکید و تمرکز در مقاله‌ها عمدتاً بر بنگاه‌های بزرگ صنعتی بوده است. بیشتر کشورهای جنوب آسیا تقریباً در تمام دوره‌های مورد مطالعه، برنامه‌ریزی مرکزی و سیاست‌های حمایت‌گرانه را دنبال کردند؛ به‌دلیل اینکه آزادسازی و باز کردن مرزها و مقررات‌زدایی همین اواخر صورت گرفته، و تحلیل تأثیرات آنها هنوز خیلی زود است. نیز به همین دلیل است که نویسندگان به‌جای تأثیرات بسته یا مجموعه اصلاحی بر بهره‌وری و رشد، عمدتاً خود آن را مورد بحث و بررسی قرار دادند.^۱ ناگفته نماند درحالی‌که بنگاه‌های کوچک با مشکل نقدینگی روبه‌رو هستند، وام‌ها به‌سمت بنگاه‌های بزرگ هدایت می‌شوند. آزادسازی مالی موجب گردیده است که اعتبارات داخلی به بنگاه‌های کوچک تخصیص یابند، اما به‌هرحال بنگاه‌های کوچک کماکان با نرخ‌های بهره به‌مراتب بالاتری دست به استقراض می‌زنند. اطلاعات خرد به کفایت در دست نیست که بتوان تحلیل‌هایی در سطح بنگاه انجام داد، اما شواهد موجود از تحلیل‌های سطح صنعت مؤید آن‌اند که باز بودن یا آزادسازی تجاری، سرمایه‌گذاری خارجی، و دسترسی به تأمین مالی خارجی به بهره‌وری بالاتر عوامل می‌انجامد.

۱. تعجبی هم ندارد که نویسندگان مقاله‌های مربوط به جنوب آسیا، اروپای شرقی و اتحاد شوروی سابق، خوانندگان را با جزئیات مربوط به سیاست‌های برنامه‌ریزی مرکزی که سرانجام هم اساساً کنار گذاشته شد، خسته نکردند. گوریف و ایکز (۲۰۰۰) این بحث را مطرح می‌کنند که درک مدل‌های پایه رشد اقتصادی شوروی از آن‌رو ضروری است که میراث آن نیز برای انگیزه‌ها در سطح خرد و عملکرد رشد در کشورهای در حال گذار بس اهمیت دارد. برای دیدن بحث تفصیلی در زمینه کارکرد نظام برنامه‌ریزی مرکزی که در سناریوی جنوب آسیا نیز اعمال می‌شود، نک: بخش دوم مقاله گوریف و ایکز (۲۰۰۰).

گوریف و ایکز (۲۰۰۰)، هم بنگاه‌های کوچک و هم بنگاه‌های بزرگ را در اروپای شرقی و اتحاد شوروی سابق مورد مطالعه و بررسی قرار دادند. در مقاله آنان دو سناریوی رشد مشخص شده است: رشد مدل اروپای شرقی و مرکزی، و رشد مدل شوروی سابق. در سناریوی رشد مدل اروپای شرقی و مرکزی، بنگاه‌های کوچک تا اندازه بهینه‌شان رشد می‌کنند؛ در حالی که در سناریوی شوروی سابق این بنگاه‌ها به دلیل مقررات غارتگرانه دولت، کماکان کوچک - و تا حد زیادی نیز غیررسمی - می‌مانند. در کشورهای اروپای شرقی بنگاه‌های بزرگ توانستند با موفقیت به تجدید ساختار بپردازند، اما در اتحاد شوروی سابق بنگاه‌های بزرگ در انجام این امر ناموفق ماندند. نویسندگان، رشد اروپای شرقی را به رقابت و باز بودن یا آزادسازی تجاری (که هم محصول میراث دوران شوروی سابق بود، و هم از سیاست‌های در پیش گرفته شده آب می‌خورد)، و نیز حذف سوبسیدهای مستقیم و ضمنی نسبت می‌دهند. در این مقاله، درعین حال بر نقش پیوستن به اروپا به عنوان لنگری برای هماهنگ‌سازی انتظارات در کشورهای اروپای مرکزی و شرقی (که برای خروج از تله فقدان زیرساخت‌ها ضروری است) تأکید شده است. جالب اینجاست که برخی از کشورها - مانند رومانی - از حیث توسعه صنایع کوچک در زمره کشورهای اروپای شرقی و مرکزی قرار می‌گیرند، در حالی که این کشور سناریوی اتحاد شوروی سابق را در تجدید ساختار بنگاه‌های بزرگ دنبال کرد.

۲-۳ چگونگی مشارکت خانوارها در رشد اقتصادی

در نظریه‌های اخیر رشد، در قیاس با گذشته، نقش جدی‌تری برای خانوارها در نظر گرفته شده است. جابه‌جایی تأکید نظریه رشد از سرمایه فیزیکی به سرمایه انسانی - که با کار لوکاس (۱۹۸۸) آغاز شده است - خانوارها را در کانون فرایند انباشت قرار می‌دهد؛ و والدین تصمیم‌های اصلی و تعیین‌کننده را در زمینه باروری و سرمایه‌گذاری در آموزش می‌گیرند؛ و این خود بر انباشت سرمایه انسانی - و به تبع آن، رشد - تأثیر می‌نهد. در گروه قدیمی‌تری از مدل‌های رشد خانوارها نیز حضور داشتند، اما نقششان در پویایی رشد کم‌اهمیت‌تر بود؛ آن‌هم در واقع به مثابه و در جایگاه پس‌اندازکننده و عرضه‌کننده نیروی کار (رشد جمعیت). در این بخش، به ترتیب انتخاب خانوارها در پس‌انداز، عرضه نیروی

کار، حمایت و سرمایه‌گذاری در زمینه سرمایه انسانی مورد بررسی قرار خواهند گرفت. برای هر انتخاب نیز این پرسش‌ها مطرح می‌گردد: آیا این تصمیم تأثیر عمده و بزرگی بر رشد دارد؟ در کدام مناطق این تأثیر دیده شده است؟ سرانجام اینکه: در جایی که این تأثیر کمتر از انتظار بوده است، آیا قیود مشخصی وجود دارند که تأثیر کمتر را تبیین کنند؟

۳-۲-۱ پس‌انداز

برای پاسخ به پرسش نخست، یعنی اهمیت پس‌انداز خانوارها برای رشد، ابتدا می‌بایست به نظریه بازگشت. در این میان باید هم مدل‌های رشد کلان که نقش پس‌انداز در رشد را تعیین می‌کنند در نظر گرفته شوند، و هم مدل‌های خرد که به رفتارهای فردی می‌پردازند. نظریه نوکلاسیک، یعنی سولو (۱۹۵۶)، بر نقش پس‌انداز بخش خصوصی تأکید می‌کند، آن‌هم بدون تفکیک روشنی میان پس‌انداز خانوارها و شرکت‌ها. درعین حال که در این وضعیت پایدار، پس‌انداز سطح درآمد سرانه را تعیین می‌کند و نه نرخ رشد را، همین پس‌انداز در دوران گذار عمدتاً به نرخ رشد بالاتر می‌انجامد. در نوشتارهای تخصصی کلاسیک مربوط به توسعه، مانند لوئیس^۱ (۱۹۵۴)، پس‌انداز معادل درآمد نگه داشته شده بنگاه در نظر گرفته می‌شود، و بدین ترتیب نقش خانوارها در انباشت سرمایه به کمترین میزان می‌رسد. علاوه بر این، در رویکرد کلاسیک، درون‌زا برشمردن نرخ پس‌انداز جهت‌گیری علی مستتر در مدل‌های نوکلاسیک رشد معکوس می‌گردد. به عقیده لوئیس، در نتیجه تحولی ساختاری که براساس آن منابع از بخش‌های کم‌پس‌انداز به بخش‌های پرپس‌انداز منتقل می‌گردند - و این امر در مجموع پس‌انداز را افزایش می‌دهد - رشد ایجاد می‌شود. در مدل‌هایی که به‌منظور تبیین رفتارهای فردی طراحی شده‌اند، می‌توان دید که جهت‌گیری علی از دو سو است. در تابع پس‌انداز کینزی فرض می‌شود که درآمد می‌تواند پس‌انداز را به پیش ببرد، اما در مدل‌های بین‌زمانی رفتار پس‌انداز معمولاً عکس آن درست است. به‌عنوان مثال، در مدل‌های پس‌انداز (مبتنی بر) چرخه عمر^۲ جهت‌گیری علی از رشد به سمت پس‌انداز است. در

1. Lewis

2. Life Cycle Model of Saving

دوران رشد درآمد خانوارها در جابه‌جایی بین‌زمانی منابع به میزان بیشتری درگیر می‌شوند، و این امر خود به پس‌انداز بیشتر می‌انجامد (مودیلیانی^۱، ۱۹۷۰). ماسون^۲، بایومی^۳ و سامی^۴ (۱۹۹۸) تأثیر مثبت رشد را بر پس‌انداز بخش خصوصی گزارش کرده‌اند. در حالی که نوعی هم‌بستگی مثبت در حال شکل‌گیری است، به لحاظ تجربی تأیید یا رد هیچ‌کدام از این جهت‌گیری‌های علی ممکن نیست (گرسویتز^۵، ۱۹۸۸). شواهد غیرمستقیم درباره تأثیر پس‌انداز بر رشد، از بررسی تأثیرات تغییر ترکیب جمعیتی بر پس‌انداز به‌دست آمده است. این نیز مشخص گردیده است که سهم رو به افزایش پس‌انداز به جمعیت وابسته، که پس از گذار باروری در شرق آسیا رخ نموده، به همراه افزایش پس‌انداز ملی محرک رشد بوده است (بلوم و ویلیامسون^۶، ۱۹۹۸؛ هیگینز^۷، ۱۹۹۸). پس‌انداز ملی مشتمل است بر پس‌انداز بخش عمومی و شرکت‌های خصوصی و خانوارها که مشخص کردن سهم خانوارها (در پس‌انداز ملی) کار دشواری است. تعیین اهمیت پس‌انداز خانوارها برای رشد، مستلزم دانستن این است که پس‌انداز خانوار به‌عنوان نسبتی از پس‌انداز ملی و پس‌انداز خصوصی تا چه حد اهمیت دارد. در نوشتارهای تخصصی موجود به شکل تعجب‌برانگیزی اطلاعات عددی درباره میزان پس‌انداز خانوارها در کشورهای در حال توسعه، اندک است. در این کشورها اطلاعات خرد درباره درآمد و هزینه خانوار - که از آنجا می‌توان انتظار به‌دست آوردن میزان پس‌انداز خانوار را داشت - مشخصاً یا موجود نیست و یا چندان دقیقی در آن به چشم نمی‌خورد. در فقیرترین مناطق، صحرای آفریقا و جنوب آسیا، درآمد پایین خانوار به معنی پس‌انداز اندک است؛ و بدین ترتیب انتظار نمی‌رود که در آنجا پس‌انداز خانوارها موجب به حرکت درآوردن رشد اقتصادی شود. لیکن حتی در مواردی هم که پس‌انداز زیاد و رشد (اقتصادی) بسیار، دوشادوش یکدیگر حرکت کرده‌اند - مانند آسیای شرقی - نسبت دادن آن به پس‌انداز خانوارها مستقل از شرکت‌ها، دشوار می‌نماید. مقاله کونکورو

-
1. Modigliani
 2. Masson
 3. Bayoumi
 4. Samii
 5. Gersovitz
 6. Williamson
 7. Higgins

(۲۰۰۰) در مورد شرق آسیا نشانگر اهمیت پس‌انداز خصوصی در موفقیت آسیای شرقی در رشد است؛ اما این را نیز خاطرنشان می‌کند که در بخش خصوصی، پس‌انداز شرکت‌ها نقشی پویا داشته است و نه پس‌انداز خانوارها؛ به‌رغم اینکه به لحاظ کمی اینها هر دو سهم تقریباً یکسانی (در پس‌انداز کل) داشته‌اند.

در تایوان که از معدود کشورهای در حال توسعه‌ای است که اطلاعات تفکیک میان پس‌انداز فردی و پس‌انداز شرکتی موجود است، و همچنین در کشور ژاپن پس‌انداز خانوارها تنها یک‌چهارم کل پس‌انداز بخش خصوصی بوده است. تجربه کشورهای در حال گذار و منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا نیز، دست‌کم در مراحل اولیه رشد، از نقشی محدود برای پس‌انداز خانوارها حکایت می‌کند. به‌نظر می‌رسد که در هر دو حالت، عرضه کل پس‌انداز محدودیت جدی و عمده‌ای برای رشد نبوده است. درزمینه اروپای شرقی و مرکزی و اتحاد شوروی سابق، گوریف و ایکز (۲۰۰۰) این بحث را مطرح می‌کنند که با توجه به حجم بالای فرار سرمایه از منطقه، عرضه پس‌انداز حکم محدودیتی برای رشد را نداشته است. در برخی از کشورهای نفتی خاورمیانه و شمال آفریقا، عرضه زیاد پس‌انداز ملی، به نوعی پس‌انداز خصوصی را کاهش داده یا مانع شده است (صالحی اصفهانی، ۲۰۰۰).

گرچه در حیطه نظری نقش پس‌انداز خانوارها چندان جدی و پررنگ نیست، اما اجماع یا توافقی کلی مبنی بر اینکه بهبود نهادهای مالی می‌تواند تأثیر پس‌انداز خانوارها بر رشد را افزایش دهد، به چشم می‌خورد (مک‌کینون^۱، ۱۹۷۳؛ شاو، ۱۹۷۳). در نقاطی که بازارهای مالی توسعه نیافته باشند، پس‌انداز خانوارها (فارغ از سهم آنها) همواره نمی‌تواند راهی به‌سوی سرمایه‌گذاری‌های مولد بیابد. این امر به‌ویژه در نقاطی اهمیت دارد که هموار کردن بلندمدت (مصرف) - برای مقاصد در طول زندگی یا ارث - دلیل پس‌انداز خانوارهاست. نهادهای مالی به‌خوبی می‌توانند بهره‌وری این پس‌اندازها را با جابه‌جا کردن آنها از بازار مسکن به تولید، افزایش دهند. حتی در حالتی که هموار کردن کوتاه‌مدت مدنظر است تعمیق مالی^۲ می‌تواند کمک کند تا پس‌اندازهای روستایی به سرمایه‌گذاری بلندمدت تبدیل شود. در مقاله راناد و صدیقی (۲۰۰۰) مربوط به

1. Mckinnon

2. Financial Deepening

جنوب آسیا این بحث مطرح می‌گردد که خانوارها در جنوب آسیا عمدتاً با هدف هموار کردن مصرف در کوتاه‌مدت اقدام به پس‌انداز می‌کنند. در بسیاری از کشورهای آفریقایی فقدان بازارهای اعتباری مانع از آن شده است که خانوارهای فقیر مصرفشان را - ولو برای کوتاه‌مدت نیز - هموار کنند. برعکس جنوب آسیا که در آن پول خصوصی وام‌دهندگان نقش عمده‌ای دارد، در صحرای آفریقا حتی بازار اعتباری غیررسمی نیز به دلیل فقدان مالکیت خصوصی زمین‌ها - که حکم وثیقه را دارند - سرکوب گردیده است (کولیر و گانینگ، ۱۹۹۹). چه بسا این خود از جمله دلایل متداول بودن نهادهای اعتباری دیگر مانند مجامع اعتباری چرخشی^۱ در آفریقا بیش از دیگر نقاط باشد.

دیگر اینکه پس‌انداز در برابر بی‌ثباتی محیط کلان نیز حساس است. همان‌گونه که در مقاله سولودو و کیم راجع به خاستگاه رشد، و مقاله جورادجا و میچل درباره بازارها و رشد خاطرنشان شده است، نوعی اجماع در این زمینه که ثبات عرصه کلان برای پس‌انداز خوب است وجود دارد؛ اما این اجماع درباره نقش آزادسازی مالی کم‌رنگ است. ثبات موجب افزایش اطمینان به سیستم مالی می‌شود و خانوارها را تشویق می‌کند تا پس‌اندازشان را به‌سوی چیزهایی که منابع را به‌سمت بنگاه‌ها هدایت می‌کند سوق دهند. اما نرخ بهره بالاتر که نشان‌دهنده کمیابی منابع مالی است، به‌عنوان هدف اصلی آزادسازی مالی، ممکن است به افزایش پس‌انداز نیانجامد. شواهدی وجود دارد مبنی بر اینکه افزایش نرخ بهره واقعی موجب فزونی انباشت سرمایه می‌شود (فرای^۲، ۱۹۷۹)، اما روشن نیست که در عمل نیز این کار پس‌انداز خانوارها را افزایش دهد. کونکورو (۲۰۰۰) ثبات اقتصادی در سطح کلان را عامل رشد پس‌انداز در اقتصادهای شرق آسیا برمی‌شمارد، به‌رغم اینکه خود پیامد سرکوب مالی بود که هم نرخ تورم را کاهش داد و هم نرخ بهره وام‌دهی در بانک‌ها را. چنین به‌نظر می‌رسد که ثبات پدید آمده بر اثر نرخ پایین تورم، به نفع پس‌انداز خانوارها بود، آن‌هم بدون اینکه آنان از نرخ بهره پایین آسیب‌چندانی ببینند. نظریه اقتصادی در زمینه نقش نرخ بهره در پس‌انداز فردی، آن‌قدرها هم واضح و روشن نیست. به‌عنوان مثال، در مدل‌های (پس‌انداز) در طول عمر، تأثیر نرخ بهره کم یا منفی بر نرخ پس‌انداز، در هر دو سو می‌تواند نمایان شود.

1. Rotating Credit Association

2. Fry

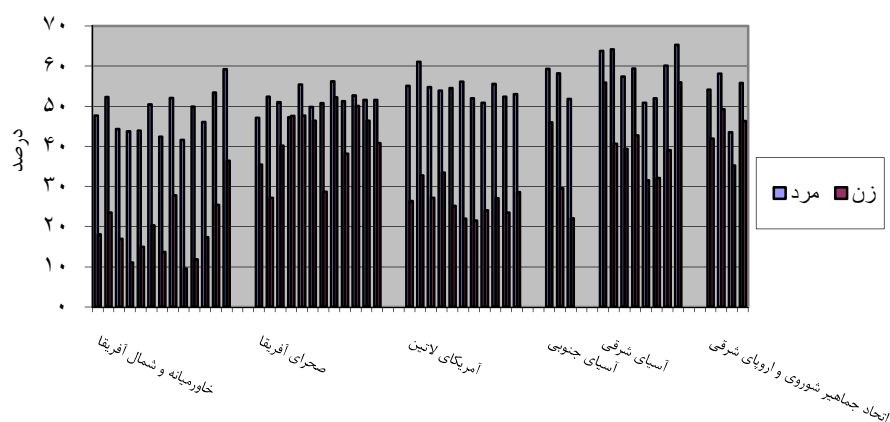
۳-۲-۲ عرضه نیروی کار

عرضه نیروی کار به‌عنوان مهم‌ترین عامل تولید در کوتاه‌مدت و بلندمدت، از تصمیم خانوارها بین کار و استراحت، کار در خانه یا کار در بیرون، و باروری حاصل می‌گردد. اهمیت و تأثیر افزایش عرضه نیروی کار در رشد اقتصادی، به بهترین شکل در تجربه رشد اقتصادهای به‌سرعت در حال رشد آسیای شرقی نمایان شده است. یانگ (۱۹۹۵) عمدتاً رشد اقتصادی شرق آسیا را به انباشت سرمایه، به‌طور عام، و نیروی کار، به‌طور خاص، نسبت می‌دهد. به‌عنوان مثال در کره جنوبی، حسابداری‌های ساده رشد حاکی از آن‌اند که بیش از نیمی از نرخ رشد - یا نزدیک به ۴ درصد - به تنهایی ناشی از عرضه نیروی کار - در مقایسه با تنها ۰/۷ درصد برای سرمایه انسانی - بوده است (توپل^۱، ۱۹۹۹). بلوم و ویلیامسون (۱۹۹۸) تأکیدشان بر نقش کاهش نرخ باروری در رشد سریع نیروی کار نسبت به جمعیت است؛ یعنی همان پدیده‌ای که به تعبیر آنها «نوعی هدیه جمعیت‌شناختی» به این کشورها بوده است. مشارکت زنان در بازار کار احتمالاً مهم‌ترین عامل رشد نیروی کار در مراحل اولیه صنعتی شدن است؛ و این فرایندی است که بیش از هر جای دیگر مشخصاً در تجربه اتحاد شوروی سابق و کشورهای شرق آسیا به چشم می‌خورد. در کشورهای در حال توسعه، عرضه کار مردان یکنواخت‌تر از زنان است (شکل ۱-۳).

این خود مشخص می‌سازد که تفاوت‌ها در نرخ رشد، با احتمال بیشتر به تفاوت در عرضه نیروی کار زنان مربوط می‌شود تا مردان. هم تئوری (عرصه نظری) تبیین‌کننده آن است - و هم شواهد خرد نشان می‌دهند - که مشارکت زنان در بازار کار، عمدتاً در مناطق شهری، از طریق کاهش نرخ باروری و افزایش سرمایه‌گذاری در آموزش فرزندان، تأثیر غیرمستقیم مهمی بر رشد (اقتصادی) می‌نهد. توانایی زنان در کسب درآمد از طریق بازار کار، هزینه فرصت آنها را (از لحاظ زمانی) در خانه افزایش می‌دهد، و این خود موجب کاهش باروری و افزایش سرمایه‌گذاری در زمینه سرمایه انسانی می‌شود. شرق آسیا، که در آن کاهش باروری و افزایش مشارکت زنان پایه‌پای یکدیگر به پیش رفتند، قوی‌ترین شواهد را در مورد رابطه میان تصمیم‌گیری‌های مربوط به تخصیص نیروی کار و رشد فراهم ساخت. هم‌اکنون شرق آسیا بالاترین نرخ مشارکت زنان را دارد، و پس از

1. Topel

آن اقتصادهای در حال گذار در اروپای شرقی و مرکزی و جمهوری‌های مستقل اتحاد شوروی سابق جای دارند (شکل ۱-۳). در صحرای آفریقا نیز نرخ بالای مشارکت زنان در بازار کار گزارش شده است؛ اما این عمدتاً به تولیدات خانگی در مناطق روستایی مربوط می‌شود و اهمیت آن به اندازه کارهای دستمزدی برای رشد نیست، زیرا این امور موجب افزایش هزینه نگهداری و بزرگ کردن بچه‌ها نمی‌شوند و بدین ترتیب تأثیری هم بر انتخاب باروری نمی‌نهند.



Source: World Bank (2001), World Development Indicators.

شکل ۱-۳ نرخ فعالیت زنان و مردان در فاصله سنی ۱۵ تا ۶۵ سال، در مناطق در حال توسعه

در سمت دیگر طیف، منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا قرار می‌گیرد، که در آن مشارکت زنان در بازار کار، به‌ویژه با توجه به نرخ نسبتاً بالای تحصیلات زنان، در چند کشور منطقه در پایین‌ترین سطح جهان است. برای مثال، در ایران کمتر از ۱۵ درصد زنان حضورشان در بازار کار را اعلام کرده‌اند؛ در حالی که این رقم در مالزی با همان سطح از تحصیلات و باروری در حدود ۶۰ درصد است. صالحی اصفهانی (۲۰۰۰) هنجارهای اجتماعی محدودکننده را در خاورمیانه و شمال آفریقا - که عمدتاً در قالب مخالفت همسران و والدین نمود می‌یابد - که مانع دسترسی زنان به بازار کار می‌شود،

به‌مثابه محدودیتی بر تصمیم خانوارها برمی‌شمارد که مانع مشارکت خانوارها در رشد اقتصادی می‌شود. از آنجا که مشارکت نیروی کار زنان پیوند نزدیکی با تصمیم‌گیری درباره باروری و سرمایه‌گذاری روی فرزندان دارد، مشارکت پایین زنان (در بازار کار) در خاورمیانه و شمال آفریقا می‌تواند از طریق به عقب انداختن نرخ باروری و انباشت آهسته‌تر سرمایه انسانی، تأثیری منفی بر رشد اقتصادی بگذارد. کارشناس^۱ (۲۰۰۱) این بحث را مطرح کرده که این محدودیت‌ها ممکن است موجب مخدوش شدن توانایی کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا در اجرای موفقیت‌آمیز اصلاحات تعدیلات ساختاری - که برای رشد اقتصادی ضروری است - گشته‌اند. هنجارهای اجتماعی موجود بر ضد کار بازاری زنان، مانع شده‌اند که دستمزدهای مردان واکنشی را در برابر فشارهای دستمزد رقابتی بروز دهد، زیرا این هنجارها از میزان امکان‌پذیری تکمیل کاهش دستمزد مردان با درآمد زنان کاسته‌اند.

بخش‌های تولید و مشاغلی که خانوارها انتخاب می‌کنند نیز بر بهره‌وری کل - و در نتیجه بر رشد نیز - تأثیر می‌گذارند. شناخته شده‌ترین بازتخصیص نیروی کار که موجب بهبود رشد می‌شود، (جابه‌جایی) از بخش‌هایی که بهره‌وری‌شان کم است به بخش‌های دارای بهره‌وری زیاد است که گاه با مهاجرت روستا - شهر معادل می‌گردد - گو اینکه مستندات کاملی در این باره وجود ندارد. در مدل‌های کلاسیک رشد، از ریکاردو تا لوئیس، منافع ناشی از بازتخصیص نیروی کار از روستا و تولید غیررسمی به صنایع شهری مهم‌ترین عامل رشد در مراحل اولیه توسعه برشمرده شده است (نک: لوکاس، ۱۹۹۷). مهاجرت‌های فرامرزی به‌منظور یافتن فرصت‌های بهتر کسب درآمد نیز می‌توانند به کشورهای صادرکننده (نیروی کار) یاری رسانند، البته در صورتی که - و فقط در همین صورت که - درآمدهای ارسالی (به کشور موطن) بیش از کاهش بهره‌وری ناشی از مهاجرت باشند (رازین^۲ و سادکا^۳، ۱۹۹۷).

در نوشتارها و پژوهش‌های توسعه، مطابق با دیدگاه لوئیس، این بازتخصیص وسیع نیروی کار از بخش‌هایی که بهره‌وری اندکی دارند به بخش‌های دارای بهره‌وری زیاد،

1. Karshenas
2. Razin
3. Sadka

بیشتر مورد توجه قرار گرفته است؛ اما تخصیص شغل در مقیاسی کوچک‌تر، بین صنایع یا حتی بین بنگاه‌ها، بر بهره‌وری نیروی کار و همچنین رشد، تأثیر می‌گذارد (توپل، ۱۹۹۹). تصمیم‌گیری‌های مربوط به عرضه نیروی کار که نقش مؤثری در میزان تلاش نیروی کار و کیفیت انطباق این نیروها با مشاغل دارد، برای رشد نیز مهم است. همان‌گونه که در مقاله جورادجا و میچل در این کتاب بحث و بررسی شده است، بازار کاری که عملکرد درست و مناسبی داشته باشد، انگیزه‌هایی را برای افراد به وجود می‌آورد تا تلاششان را بروز دهند و در جست‌وجوی شغل‌هایی سازگار با مهارتشان باشند، و به انباشت نوعی از سرمایه انسانی که دارای بیشترین بهره‌وری است، بپردازند. در نقاطی که بازار کار انعطاف‌ناپذیر است، مانند خاورمیانه و اروپای شرقی و مرکزی و همچنین جمهوری‌های مستقل اتحاد شوروی سابق پیش از دوران گذار، کیفیت پایین سازگاری (افراد با) شغل‌ها، از میزان بهره‌وری نیروی کار می‌کاهد و انگیزه برای یادگیری مهارت‌های خاص را نیز کاهش می‌دهد (صالحی اصفهانی، ۲۰۰۰).

انعطاف‌ناپذیری‌های بازار کار، که با وعده‌های ضمنی و صریح ماندگاری^۱ در شغل همراه است، بازدارنده گردش شغلی است و انگیزه کارکنان را برای تلاش کردن و به دست آوردن سرمایه انسانی ضعیف می‌کند، و احتمال انطباق شغلی بهینه^۲ را نیز کاهش می‌دهد. گرچه همگان بر تفاوت نهادهای بازار کار در کشورهای مختلف واقف‌اند، لیکن در این باره که نهادهای مختلف چگونه بر رشد اقتصادی تأثیر می‌گذارند، آگاهی چندانی وجود ندارد. به طور کلی، در بررسی‌ها و مطالعات مربوط به نقش بازار کار و رشد، گامی فراتر از شناسایی اینکه سرمایه انسانی برای رشد مفید است، گذاشته نشده است (توپل، ۱۹۹۹). مطالعات کشوری به سفارش پروژه تحقیقات جهانی، باید بتوانند نوری بر این عرصه بتابانند.

۳-۲-۳ باروری و سرمایه انسانی

اهمیت فزاینده (نقش) سرمایه انسانی در تئوری رشد، باعث تمرکز توجهات به روی

1. Tenure

2. Optimal Job Match

نقش محوری تصمیمات خانوارها در زمینه باروری (تعداد فرزندان) و نحوه سرمایه‌گذاری بر فرزندان در توسعه اقتصادی شده است (لوکاس، ۱۹۹۸). در مدل‌های جدید رشد مبتنی بر سرمایه انسانی، فرض می‌شود که نخست، انتخاب خانوارها در مورد میزان سرمایه‌گذاری بر فرزندان تعیین‌کننده نرخ انباشت سرمایه انسانی در اقتصاد است؛ و دوم، تصمیمات مربوط به باروری و سرمایه‌گذاری بر فرزند به‌طور هم‌زمان گرفته می‌شود. این مفروضات به‌خوبی در تحقیقات تجربی به اثبات رسیده‌اند. مطالعات اقتصادسنجی مبتنی بر اطلاعات خرد کشورهای مختلف، حتی در جاهایی که آموزش جدی را بخش عمومی عرضه می‌کند، حاکی از آن‌اند که ویژگی‌های خانوادگی نقشی جدی در تعیین آموزش کودکان دارند (استراوس^۱ و توماس^۲، ۱۹۹۵؛ برمن، ۱۹۹۷). مطالعات صورت گرفته در مورد آموزش در دوران اولیه کودکی، این دیدگاه را تأیید می‌کنند که نه تنها تصمیم والدین بر سرمایه انسانی کودکانشان جایگاهی مهم و تعیین‌کننده دارد، بلکه بیشتر این سرمایه انسانی عملاً در درون خانه تولید می‌شود (بانک جهانی، ۱۹۹۶؛ شونکوف^۳ و فیلیپس^۴، ۲۰۰۰). مطالعات دیگر دربردارنده شواهدی در حمایت از وجود بده - بستان بین کیفیت و کمیت (انباشت سرمایه انسانی)‌اند (به‌عنوان مثال هانوشک^۵، ۱۹۹۲؛ روزنویگ^۶، ۱۹۹۵).

در نوشتارهای تخصصی توسعه اقتصادی، کاهش نرخ باروری همواره به‌مثابه پیش‌شرط رشد (اقتصادی) برشمرده شده است. در نوشتارهای متأخرتر کاهش نرخ باروری به‌عنوان بخشی از تغییر رفتار وسیع‌تر خانوار، از نرخ باروری بالا و سرمایه‌گذاری کم در تحصیل کودکان به نرخ باروری کم و سرمایه‌گذاری بالا (در تحصیل کودکان) - که موجب تشویق رشد اقتصادی می‌شود - در نظر گرفته شده است. مقاله‌های بکر، مورفی و تامورا (۱۹۹۰) از نخستین مقاله‌هایی بودند که تصمیم‌های خرد خانوارها را درباره کیفیت و کمیت کودکان را با نتایج کلان ترکیب کردند و امکان‌پذیری وجود

1. Strauss
2. Thomas
3. Shonkoff
4. Phillips
5. Hanushek
6. Rozenweig

تبادل‌های متعدد را نشان دادند. براساس مدل آنها، خانوارهایی که اولویت‌هایی مشابه دارند و از فناوری یکسانی هم بهره می‌برند، در حالت تعادل ممکن است به اشکال مختلفی رفتار کنند؛ در تعادل سطح پایین، که ویژگی آن نرخ باروری بالا و سرمایه انسانی کم است، رفتار خانوارها به بازتولید تعادل سرمایه انسانی اندک می‌انجامد، چون خانوارها انگیزه‌ای برای تغییر رفتار ندارند. از آنجاکه در سطوح پایین سرمایه انسانی و نیز هزینه فرزندان و بازدهی آموزش اندک است، خانوارها به نرخ باروری بالا و سرمایه‌گذاری کم در کودکان رومی‌آورند. عکس چنین چیزی در تعادل سطح بالا که مشخصه آن نرخ باروری کم و سطح بالای سرمایه انسانی است رخ می‌دهد. در این‌گونه موارد بازدهی سرمایه انسانی بالاست و همین امر والدین را به انتخاب نرخ باروری کم و سرمایه‌گذاری بالا در کودکان سوق می‌دهد. برای این مدل، دو دلالت مهم وجود دارد. یکی آنکه رشد و توسعه فرایندهایی خطی نیستند، و در صورت گرفتار آمدن کشوری در تعادل پایین، هیچ رشد پایداری نیز رخ نخواهد نمود. لیکن آنگاه که حد آستانه‌ای شکسته می‌شود، دیگر دشوار بتوان رشد پایدار را متوقف کرد. بنابراین، مدل مورد بحث تعریف دقیقی از مفهوم «جهش» را از دید روستو ارائه و مطرح می‌کند. دوم، این تصمیم‌های خانوار عامل تعیین‌کننده‌ای در این زمینه است که اصولاً کشوری با جهش (اقتصادی) همراه گردد یا نه. درعین حال که این مدل به‌خوبی نشان می‌دهد که چگونه رفتارهای خرد با برایندهای کلان با یکدیگر مرتبط‌اند، لیکن آگاهی چندانی در این زمینه که چگونه کشوری می‌تواند از نوعی تعادل به تعادل دیگر برود، به‌دست نمی‌دهند.^۱

آیا شواهد تجربی نیز پشتیبان این دیدگاه‌اند؟ آهیتوف^۲ (۲۰۰۱) با استفاده از داده‌های مقطع زمانی دریافت که مدل‌های دارای نرخ باروری درون‌زا بهتر از مدل‌های سنتی رشد عمل می‌کنند. می‌توان صحت دیدگاه بکر و مورفی و تامورا را با چند شکل ساده نشان داد. اطلاعات درج شده در شکل ۲-۳ تا ۳-۶ بازنمودی است از کل نرخ باروری در برابر متوسط سال‌های تحصیل جمعیت بزرگ‌سال، که دو متغیر اصلی در

۱. بکر و همچنین مورفی و تامورا حرکت از نوعی تعادل به تعادل دیگر را عمدتاً نتیجه تصادف‌های تاریخی و خوش‌اقبالی قلمداد می‌کنند.

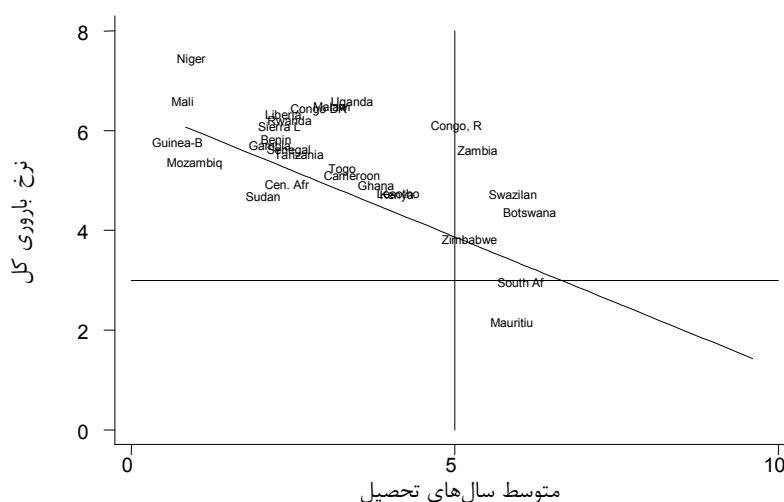
2. Ahituv

انتخاب خانوارها هستند.^۱ ضمن جدی گرفتن داستان بکر، مورفی و تامورا در مورد وجود تعادل های متعدد، برای نمایش این امر مقادیر بحرانی نرخ باروری کل و متوسط سال های تحصیل، که نشانگر مقادیر آستانه ای این متغیرها هستند و تعادل های سطح پایین را از تعادل های سطح بالا جدا می کنند. خط مستقیمی که نرخ باروری کل سه فرزند و متوسط سال های تحصیل پنج سال را نشان می دهد (تحصیلات ابتدایی تکمیل شده) موجب شکل گیری چهار فضا می شود. ربع سمت چپ و بالا و ربع سمت راست و پایین متناظر با تعادل های سطح پایین و سطح بالا هستند و دو ربع دیگر نشان دهنده تعادل های ناپایداری اند که در آن باروری و یا تحصیلات چندان با انتخاب های پایدار بلندمدت سازگار نیستند. خط رگرسیونی که در همه شکل ها آمده است، میانگین سطح نرخ باروری کل برای مقادیر داده شده سال های تحصیل (محاسبه شده از کل نمونه)، این کمک را می کند که بتوان نتایج هر کشور خاص را با «متوسط انتخاب ها» مقایسه کرد. همان گونه که انتظار می رفت، مشخص شد که کشورهای فقیر عمدتاً در ربع بالا و سمت چپ (تعادل سطح پایین) قرار می گیرند، و کشورهای ثروتمند و کشورهای به سرعت در حال رشد در ربع پایین و سمت راست (تعادل سطح بالا) جای دارند. متوسط نرخ رشد کشورهای ربع سمت چپ و بالا به مراتب کمتر از کشورهای موجود در ربع سمت راست و پایین است.

دو مشاهده مبتنی بر این داده ها با مدل بکر و مورفی و تامورا سازگارند. نخست از آن رو که انسجام نسبتاً مناسبی بین گروه های منطقه ای به چشم می خورد، دوم آنکه بین عملکرد رشد و ربعی که کشور در آن قرار می گیرد، همبستگی مستحکمی برقرار است. رفتار کشورهای صحرای آفریقا و شرق آسیا، دو سر انتهای طیف را نشان می دهند. تقریباً تمام کشورهای آفریقایی و جنوب آسیا با نرخ باروری زیاد و تحصیلات کم در ربع بالا و سمت چپ جای می گیرند (تعادل سطح پایین). در مقابل، بیشتر کشورهای شرق آسیا با نرخ باروری کم و تحصیلات زیاد، جایگاهشان در ربع پایین و

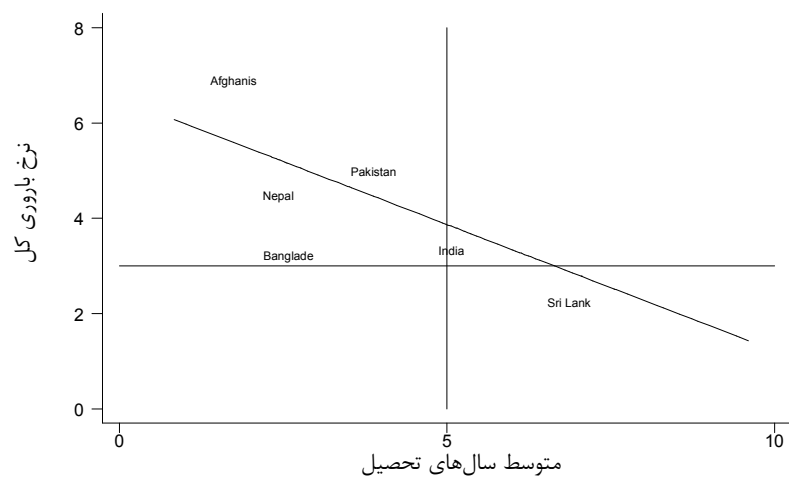
۱. برای سخن گفتن با قاطعیت و صراحت، به میانگین سال های تحصیل کودکان نیاز است. در اینجا، همسو با افق نگاه بکر و مورفی و تامورا، به طور ضمنی فرض شد که کشورها در حالت تعادل بلندمدت - که در آن، تحصیل کودکان و بزرگسالان همبستگی می یابند - به سر می برند.

سمت راست است، که از جهش آنها به سمت رشد بلندمدت حکایت می‌کند. کشورهای آمریکای لاتین نیز در همین ربع قرار می‌گیرند، و این نشان‌دهنده نزدیکی‌شان به تعادل بلندمدت است. کشورهای منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا عمدتاً در ربع شمال و شرق جای دارند؛ که سطح آموزش در آن نسبتاً بالاست، اما نرخ باروری نیز به همین گونه است. در صورت وفادار ماندن به منطق مدل و تجربه تاریخی، می‌بایست مدعی بود که کشورهای موجود در این ربع در وضعیت ناپایداری به سر می‌برند. آنها یا باروری‌شان را کاهش می‌دهند و به سمت تعادل سطح بالا می‌روند، یا درمی‌یابند که حفظ این سطح آموزش دشوار است، و در نتیجه به تعادل سطح پایین بازمی‌گردند.



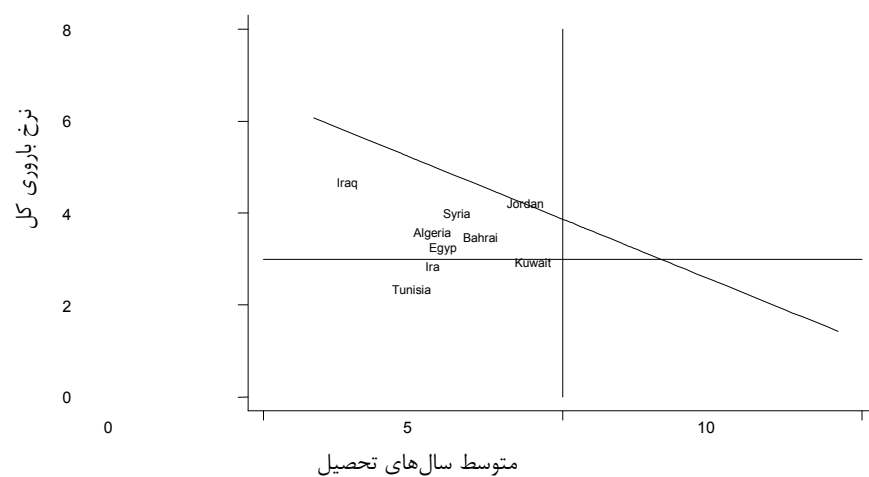
Source: Ibid.

شکل ۲-۳ انتخاب خانوار در صحرای آفریقا، ۱۹۹۸

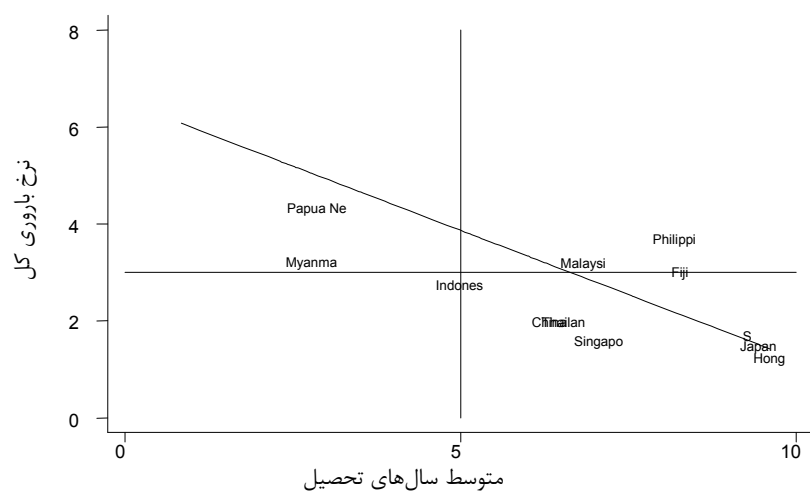


Source: Ibid.

شکل ۳-۳ انتخاب خانوار در جنوب آسیا، ۱۹۹۸



شکل ۳-۴ انتخاب خانوار در خاورمیانه و شمال آفریقا، ۱۹۹۸



Source: Ibid.

شکل ۳-۵ انتخاب خانوار در شرق آسیا، ۱۹۹۸



Source: World Bank (2001), World Development Indicators.

شکل ۳-۶ انتخاب خانوار در آمریکای لاتین و کارائیب، ۱۹۹۸

در سال ۱۹۶۰ بیشتر کشورهای مورد بحث در ربع بالا و سمت چپ قرار داشتند. چهل سال بعد، تنها می‌توان گفت که کشورهای شرق آسیا (در قالب گروه واحد) از آستانه جهش گذشته‌اند. کشورهای صحرای آفریقا و جنوب آسیا هنوز در همان منطقه عمومی‌اند؛ کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا هنوز باید مسیرشان را طی کنند؛ و کشورهای آمریکای لاتین در هر دو سوی حد آستانه قرار دارند. پرسش این است که چه چیز این همه کشور را در چنین مدتی طولانی از حرکت به ربع پایین و سمت راست بازداشته است؟ تبیین‌های ممکن متعددی وجود دارند که بیشترشان مبتنی بر انتقالی برون‌زا در نوعی از فناوری‌اند، که بر تصمیم خانوارها تأثیر می‌نهد. بهترین دلایل مبتنی بر فناوری که در نوشتارهای تخصصی جمعیت‌شناختی بیش از همه متداول‌اند، کنترل باروری را عامل برون‌زایی می‌دانند که تصمیم‌های خانوار را محدود کرده است. با در دسترس قرار گرفتن فناوری کنترل زادوولد، خانوارها در موقعیت انتخاب سبد نرخ باروری کم و تحصیلات زیاد قرار می‌گیرند - البته اگر گزینه مطلوبی باشد. این استدلال در نوشتارهای تخصصی اقتصادی رواج کمتری دارد، زیرا در آنها این دیدگاه به چشم می‌خورد که گرچه نمی‌توان تفاوت در دسترسی به فناوری کنترل زادوولد را در تبیین نرخ باروری بالا در برخی از کشورها کنار گذاشت، اما پس از گذشت چند دهه از توزیع جهانی آن، دشوار بتوان این تفاوت نرخ باروری را در سطح جهان بدین‌شکل تبیین کرد (شولتز^۱، ۱۹۹۴). فرضیه گالور^۲ و ویل^۳ (۱۹۹۴)، که به نوع دیگری مبتنی بر فناوری است، می‌تواند چگونگی شروع افت باروری را تبیین کند. تغییرات تکنولوژیک بازدهی، با افزایش کارهای ذهنی، موجب ارتقای دستمزد زنان در قیاس با مردان شدند و به تبع آن بر هزینه فرزندان افزوده شد و باروری کاهش یافت. در این مدل، سرمایه انسانی به‌عنوان متغیر صریح در نظر گرفته نمی‌شود.

شاید مهم‌ترین استدلال در این میان با افزایش برون‌زا در بازدهی آموزش سروکار یابد. دو عامل را می‌توان موجب جابه‌جایی برون‌زای بازدهی سرمایه انسانی برشمرد. نخست اینکه کاهش نرخ مرگ‌ومیر به‌ویژه در سنین کودکی، این احتمال را افزایش داد

1. Schultz

2. Galor

3. Weil

که کودکان خردسال زنده بمانند تا به (نیروی کار) مولد بزرگسال تبدیل شوند و از این رو موجب افزایش بازدهی سرمایه‌گذاری روی آنها شد. دوم اینکه تغییرات تکنولوژیک می‌توانند بازدهی مهارت را افزایش دهند (شولتز، ۱۹۷۵؛ هوفمن^۱، ۲۰۰۱) و به آغاز نوعی افت در باروری دامن زنند.

مباحث مربوط به بازدهی پایین تحصیلات در مطالعات منطقه‌ای درج گردیده‌اند، لیکن دلایل شکل‌گیری همه آنها مشابه نبوده است. در مورد آمریکا، که در آن گذار باروری به‌طور مشخص پایین است، کولیر و گانینگ (۱۹۹۹) بازدهی پایین آموزش را به‌مثابه تبیینی برای نرخ باروری بالا عرضه می‌کنند. در مناطق روستایی، بازدهی خصوصی از این رو محدود است که بازدهی اجتماعی، زیاد در نظر گرفته می‌شود. نرخ بازده خصوصی بالاتر بازار کار شهری چندان زیاد نیست که برای ترغیب خانوارهای روستایی به سرمایه‌گذاری در آموزش کودکان کافی باشد، چرا که احتمال استخدام در آنجا پایین است.

سوگیری جنسیتی نیز می‌تواند موجب کاهش بازدهی تحصیل در کل اقتصاد شود. در جنوب آسیا، که در آن شکاف جنسیتی در آموزش مشخصاً بسیار وسیع است، راناد و صدیقی (۲۰۰۰) به این نکته اشاره کرده‌اند که فقر و فقدان دسترسی به اعتبارات، والدین را از محدودسازی سرمایه‌گذاری در فرزندان دختر ناگزیر کرده است. به‌دلیل نقش محوری‌ای که تحصیل زنان در انباشت سرمایه انسانی دارد، همین امر خود موجب کاهش میزان تحصیلات در بلندمدت شده است. تحصیلات پایین‌تر زنان، هزینه کمیت فرزندان را در برابر کیفیت می‌کاهد و از این رو در تصمیم خانوار، به نفع نرخ باروری بالا نسبت به تحصیلات است. تحصیلات پایین زنان، درعین حال موجب بالا رفتن هزینه کیفیت فرزندان نیز می‌شود، چرا که مادران نهاده‌های پراهمیتی را در آموزش فرزندان ارائه می‌کنند. در کشورهای در حال توسعه و توسعه‌یافته، هم‌بستگی گسترده مثبتی بین تحصیلات فرزندان و مادران (آن هم معمولاً قوی‌تر از هم‌بستگی تحصیلات فرزندان و تحصیلات پدران) مشاهده شده است (استراوس و توماس، ۱۹۹۵). در کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا، هنجارهای اجتماعی محدودکننده انتخاب کار بازاری برای

زنان، به شکلی مشابه بازدهی تحصیل زنان را نیز پایین آورده است (صالحی اصفهانی، ۲۰۰۰). این درواقع تبیینی است محتمل برای علت این مسئله که کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا، پایین‌ترین گذار باروری را - البته بعد از صحرای آفریقا - داشته‌اند. در آمریکای لاتین و حوزه کارائیب، برمن و دیگران (۲۰۰۰) با اشاره به اینکه بی‌ثباتی در سطح کلان و همچنین کیفیت پایین مدارس دولتی موجب محدود گشتن انباشت سرمایه انسانی شده است، به بحث و بررسی درباره انتخاب کیفیت - کمیت پرداخته‌اند.

همان‌گونه که پریچت در خاتمه این کتاب خاطرنشان می‌کند، مطالعات تجربی در مورد رشد (اقتصادی) تأثیر اندکی برای آموزش در رشد (اقتصادی) یافته است. بیشتر رگرسیون‌های رشد نشان می‌دهند که سطوح اولیه سرمایه انسانی هر کشور، برای رشد آن اهمیت دارند، درحالی‌که افزایش سرمایه انسانی چنین نیست (توپل، ۱۹۹۹). بازدهی اجتماعی پایین مشاهده شده در تقابل جدی با نرخ بالای بازدهی خصوصی است که بنا به فرض، رفتارهای خصوصی را سمت‌وسو می‌دهد و با داده‌های خرد تخمین زده می‌شود. از راه‌های حل این معمای آشکار^۱ این است: تفاوت‌های نهادی در بازار کار و سرمایه انسانی، که تعیین بازدهی خصوصی در آنجا صورت می‌گیرد، موجب تفاوت در بازدهی اجتماعی می‌شود. به عبارت دیگر، نرخ بازدهی خصوصی بالا منجر به تفاوت در بازدهی اجتماعی می‌شود. بازهم به دیگر سخن، اگر بازار کار انگیزه‌هایی را برای انباشت نوع نادرستی از سرمایه انسانی فراهم سازد، بازدهی خصوصی بالا می‌تواند با بازدهی اجتماعی پایین سازگار باشد. این استدلالی است که صالحی اصفهانی (۲۰۰۰) در مقاله‌های موضوعی‌اش درباره خاورمیانه و شمال آفریقا مطرح کرده است؛ یعنی در نقاطی که ویژگی نامتعارف رشد روزافزون آموزش و رشد پایین‌شان جای درنگ و تأمل دارند (پیزاریدس^۲، ۲۰۰۰؛ پریچت، ۱۹۹۹).

بخش(های) عمومی بزرگ با سیاست‌های مداخله‌جویانه در بازار کار که قواعد استخدام را نه تنها برای خود بلکه برای بخش خصوصی نیز تعیین می‌کند خانوارها را به این امر سوق می‌دهد که به انباشتن بیش از حد تحصیلات - به مفهوم سال‌های تحصیل - دست زنند؛ و این نمی‌تواند موجب افزایش بهره‌وری افراد شود (صالحی اصفهانی، ۲۰۰۰).

1. This Apparent Puzzle

2. Pissarides

این سیاست‌ها موجب کم کردن چرخه‌های شغلی می‌شوند و این باعث می‌گردد که نشانه مربوط به بهره‌وری که از طریق سطح رسمی تحصیلات افراد منتقل می‌شود، نوعی سلطه و غلبه بر نشانه‌هایی بیابد که اشکال نه‌چندان آشکار سرمایه انسانی را - مانند خلاقیت، کار گروهی و نگرش به‌سمت کار - منتقل می‌سازند. در بازار کار نامنعطف که در آن اخراج کارگران غیرمولد و پاداش دادن به بهره‌وری با دستمزدهای بالاتر و بدون در نظر گرفتن سطح تحصیلات کار پرهزینه‌ای است، افراد بیش از حد بر تحصیلات رسمی سرمایه‌گذاری می‌کنند و این خود موجب کاهش بازدهی اجتماعی تحصیلات می‌شود. بنابراین درواقع بازار کار غیرمنعطف را در این مناطق، در وهله نخست مدارک (تحصیلی) و عنوان‌های افتخاری تشویق می‌کند و به آن دامن می‌زند؛ در وهله دوم دانش و آگاهی؛ و در وهله سوم، دیگر شکل‌های سرمایه انسانی مانند خلاقیت و کار گروهی - آن‌هم با فاصله زیاد.

ممکن است این استدلال در مورد تجربه آسیای شرقی که در آن تحصیلات رسمی در کانون انباشت سرمایه انسانی قرار دارد، عجیب به نظر رسد؛ لیکن هنوز هم به‌مثابه تبیینی مناسب و پذیرفتنی از معجزه آسیای شرقی پابرجاست (کونکورو، ۲۰۰۰).

دو تفاوت جدی و عمده میان خاورمیانه و شرق آسیا از حیث نوع و کیفیت (سرمایه انسانی) انباشت شده رسمی وجود دارد. برحسب سال‌های تحصیل، در سال ۱۹۶۰ شرق آسیا چندان جلوتر از متوسط کشورهای در حال توسعه نبود و درواقع حتی عقب‌تر از آمریکای لاتین قرار داشت. آنچه که می‌تواند مزیت آسیای شرقی به نظر رسد، میزان شرکت افراد در تحصیلات ابتدایی است. در فاصله سال‌های ۱۹۶۰ تا ۱۹۹۰ منطقه خاورمیانه از شرق آسیا از لحاظ شرکت در مقطع دبیرستان پیشی گرفت اما از جنبه شرکت در مقطع دبستان فرسنگ‌ها عقب بود. شواهد اخیر نشان می‌دهند که کیفیت مدارس نیز علاوه بر کمیت آنها می‌تواند تفاوت در رشد را تبیین کند (هانوشک^۱ و کیمکو^۲، ۲۰۰۰). اطلاعات بودجه خانوار در مورد تحصیلات، به‌ویژه در مقطع ابتدایی، تفاوت گسترده‌تری را میان شرق آسیا و دیگر کشورهای در حال توسعه نشان می‌دهد.

1. Hanushek

2. Kimko

از دیگر پرسش‌های مرتبط این است: آیا سیستم آموزشی نیز می‌تواند به‌عنوان محدودیتی متفاوت از بازار کار، که در شکل‌دهی به تصمیم‌های خانوار در زمینه انباشت سرمایه انسانی نقش دارد، در نظر گرفته شود؟ آیا علائم و نشانه‌های بازار کار موجب شکل‌دهی سیستم آموزشی می‌شوند، یا مدارس می‌توانند فارغ از تقاضای بازار، سرمایه انسانی خاص خود را ایجاد کنند؟ تا چه حد انعطاف بازار کار در شرق آسیا عامل کیفیت بهتر آموزش و مشخصاً تأکید بر تحصیلات ابتدایی بوده است؟

بازار کار منعطف علائم واضح و آشکاری را درباره ارزش اقسام مختلف سرمایه انسانی - نوشتن در مقایسه با ریاضیات - و مزیت تحصیلات راهنمایی و دبیرستان در مقایسه با تحصیلات ابتدایی و نظایر اینها، ارسال می‌کند. بنا به فرض، سرمایه انسانی ایجاد شده در خانه، بازتابی است از ترجیحات خانوارها، که آنها هم به‌نوبه خود تحت تأثیر اینکه چه چیز در بازار کار پاداش داده می‌شود، قرار می‌گیرند. آیا مدارس نیز به بازار کار به همین شکل واکنش نشان می‌دهند؟ منطقی است فرض شود که مدارس خصوصی واکنش بیشتری (در برابر تقاضای بازار کار) نشان می‌دهند و نوعی از سرمایه انسانی مطلوب خانوارها را ارائه می‌کنند، اما این فرض در مورد مدارس دولتی چندان مصداق ندارد. در کشورهای دموکراتیک که اداره کردن مدارس عمومی در آنها برعهده مسئولان محلی منتخب است، علامت‌های بازار کار می‌تواند از طریق نظارت والدین، بر انتخاب‌های برنامه درسی تأثیر بگذارد. اما این امر برای بسیاری از کشورهای در حال توسعه مصداق نمی‌یابد. مداخلات دولت در بازار کار ممکن است هم‌زمان با کنترل برنامه‌های آموزشی صورت گیرد. در این حالت، همانند کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا، انگیزه‌های ایجاد شده در بازار کار در سیستم آموزشی نیز انعکاس می‌یابد، و این خود مانعی دشوار را در برابر تصمیم‌گیری بهینه خانوار به‌وجود می‌آورد (صالحی اصفهانی، ۲۰۰۰). تحقیقات در سطح کشوری می‌توانند چشم‌اندازی را از این مقوله به‌دست دهند.

۳-۳ بنگاه‌ها

در این قسمت موضوعات اصلی مربوط به مشارکت بنگاه‌ها در رشد، آن‌گونه که در

مقالات منطقه‌ای درج شده‌اند، مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرند. کار با مروری مختصر بر ایده‌های هریک از مقاله‌ها شروع می‌شود؛ و سپس همه متغیرهایی که رشد را در بنگاه‌های کوچک و بزرگ تشویق می‌کنند یا آن را محدود می‌سازند بررسی می‌شوند. آنگاه به این بحث پرداخته می‌شود که آیا این عوامل در مناطق مختلف با یکدیگر مرتبط‌اند؛ و اگر هستند چرا. سپس یافته‌های مقالات منطقه‌ای، در قالب «سناریوهای رشد» خلاصه می‌شوند و تلاش می‌گردد که تجربه مناطق و زیرمناطق در سه دسته‌بندی وسیع جای گیرند.

۱-۳-۳ توسعه کسب‌وکار کوچک

در این بخش انگیزه‌ها و محدودیت‌های مربوط به ایجاد و رشد کسب‌وکار کوچک و انتخاب (آنها به فعالیت در) بخش رسمی و غیررسمی اقتصاد، مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد. با وجود محدودیت داده‌ها نیز همگان واقف‌اند که در بسیاری از کشورهایی که عضو پیمان توسعه و همکاری اقتصادی نیستند، ایجاد بنگاه کوچک کار دشواری است؛ و حتی در صورت برپایی این‌گونه بنگاه‌ها، چندان نمی‌توان - یا دشوار بتوان - حتی به حداقل مقیاس کارا دست یافت (دی سوتو^۱، ۱۹۸۹ و ۲۰۰۰؛ تایوت، ۲۰۰۰).

به عبارت دیگر، فرض رشد اقتصادی در کشورهای در حال توسعه این است که بنگاه‌های کوچک خیز برمی‌دارند و به شرکت‌های صنعتی مدرن تبدیل می‌شوند (در داستان موفقیت شرق آسیا، سی شرکت پیشرو همگی کارشان را از بنگاه‌های کوچک خانوادگی شروع کرده بودند). این خود دلیلی است بر اینکه چرا در این بخش، همه تلاش‌ها معطوف دریافتن این نکته‌اند که کدام عوامل رشد موجب محدود ساختن بنگاه‌های کوچک در مناطق غیرپیمان همکاری و توسعه اقتصادی می‌گردند.

محدودیتی که بیش از هر چیز در ایجاد و توسعه کسب‌وکارهای کوچک بررسی گردیده، فقدان دسترسی به اعتبارات است. درواقع، حتی اگر بازارهای اعتباری در کشورهای در حال توسعه وجود داشته باشند (که پس نادر است)، آنها به بنگاه‌های بزرگ وام می‌دهند؛ و بازدهی صعودی در هزینه مبادله فرایند وام‌دهی وجود دارد، و

ریسک عدم بازپرداخت برای بنگاه‌های کوچک بالاتر است. درعین حال، ظاهراً شواهد تجربی موجود حاکی از آن‌اند که محدودیت اعتباری معمولاً نمی‌تواند عامل محدود کننده به‌شمار آید (نک: عبدل - فادیل، ۲۰۰۰؛ جانسون^۱ و همکاران، ۲۰۰۳؛ EBRD، ۱۹۹۹).

در میان مقاله‌های منطقه‌ای تنها کونکورو (۲۰۰۰) به محدودیت مالی به‌عنوان مشکل عمده در (راه) توسعه کسب و کارهای کوچک اشاره کرده است. به اعتقاد کولیر و گانینگ (۱۹۹۹)، عبدل - فادیل (۲۰۰۰)، و گوریف و ایکز (۲۰۰۰)، گرچه تأمین مالی نیز معضلی است، اما به‌هر حال مهم‌ترین مانع رشد کسب و کارهای کوچک نیست. روشن است که وام معمولاً از بازارهای غیررسمی اعتبار و نیز نهادهایی که وام‌های اندک می‌دهند، دریافت می‌شود (نک: مورد اک^۲، ۱۹۹۸؛ بزلی^۳، کوت^۴ و لوری^۵، ۱۹۹۳؛ وولکوک^۶، ۱۹۹۹). این امر تا اندازه زیادی شهودی است. نخست آنکه اقتصاد مقیاس در قرض‌دهی، معمولاً با بازدهی فزاینده پس‌انداز هم‌بستگی دارد. بانک‌ها بهره زیادی به پس‌اندازهای کم نمی‌دهند. بدین ترتیب پس‌اندازهای فراوانی وجود دارند (به‌رغم تمایل نداشتن بانک‌ها به آنها) که برای تأمین مالی تأسیس کسب و کارهای کوچک از طریق بازارهای اعتباری غیررسمی و یا از راه پرداخت‌های درون خانوادگی به‌کار می‌آیند. شبکه‌های خانوادگی در کشورهای در حال توسعه نسبتاً گسترده‌اند و غالباً مشتمل بر خانواده‌های افرادی که در خارج از کشور کار می‌کنند و دستمزدشان را به کشورشان برمی‌گردانند.^۷ بنگاه‌ها آن قدر کوچک‌اند که چه‌بسا همان تأمین مالی از طریق شبکه‌های خانوادگی و یا بازارهای غیررسمی اعتبار، کفایت کند. به‌علاوه، دیگر موانع رشد منجر به

1. Johnson

2. Morduch

3. Besley

4. Coate

5. Lorry

6. Woolcock

۷. دستمزدهای انتقال یافته از خارج نقش مهمی در بسیاری از کشورهای غیرعضو پیمان همکاری و توسعه اقتصادی ایفا می‌کنند، (و) اغلب تنها منبع مهم ارز خارجی به‌شمار می‌روند. همان گونه که در مقاله‌های عبدل - فادیل (۲۰۰۰) و گوریف و ایکز (۲۰۰۰) نشان داده شده است، در کشورهایی چون مصر، مراکش، سوریه، آلبانی و برخی دیگر دستمزدهای انتقال یافته از خارج، به بیش از ۱۰ درصد تولید ناخالص داخلی و صادرات می‌رسد. در مصر، میزان دستمزدهای انتقال یافته از خارج بیش از ارزش کالاهای صادراتی است.

رقابت کم و گوشه‌های بازار نسبتاً زیادی می‌شود که کسی را در آنها توان ورود نیست، به‌گونه‌ای که اگر بنگاهی دوام آورد می‌تواند نیازهای خود را از طریق سرمایه‌گذاری مجدد سودهای فعلی تأمین مالی کند.

معضل مهم‌تر، دسترسی محدود به بیمه است. در کشورهایی که عضو سازمان همکاری و توسعه و اقتصادی نیستند، کارآفرینان با ریسک‌هایی مواجه‌اند، مرتبط با آب‌وهوا، قیمت جهانی مواد خام، بی‌ثباتی در عرصه اقتصاد کلان و جز اینها.^۱ بیمه شدن در برابر این ریسک‌ها با بازارهای بیمه غیررسمی امکان‌پذیر نیست، زیرا این بیمه‌ها عمدتاً محلی‌اند و نمی‌توانند در برابر ریسک‌های منطقه، دست به متنوع‌سازی بزنند. این مشکل با اجرا نشدن ادغام‌ها و ضعف زیرساخت‌های حمل‌ونقل که موجب می‌شود کسب‌وکارهای کوچک شکلی بسیار تخصصی به‌خود بگیرند و به‌تبع آن در برابر ریسک‌ها بسیار آسیب‌پذیر شوند، تشدید می‌گردد.

بنگاه‌هایی که (کالا یا خدماتی) را به شهرهای بزرگ و یا بازارهای خارجی عرضه می‌کنند بیشتر در برابر ریسک‌ها حفاظت می‌شوند، زیرا درآمد مشتریان چندان که می‌بایست متنوع است. این خود نشان از اهمیت جغرافیای اقتصادی دارد: شهرهای بزرگ و مناطق بسیار پرجمعیت دربردارنده نوعی مزیت‌اند، درحالی‌که مناطق محصور [با بیابان] یا دورافتاده، هیچ مزیتی ندارند (برای دیدن شواهد بین‌کشوری، نک: زاکس و دیگران، ۱۹۹۹؛ و برای دیدن مقاله‌های منطقه‌ای، نک: عبدل - فادیل، ۲۰۰۰؛ کولیر و گانینگ، ۱۹۹۹؛ گوریف و ایکز، ۲۰۰۰).

این وضع را می‌توان و باید با سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها بهبود بخشید. به‌عبارت‌دیگر، سرمایه‌گذاری لازم است اما کافی نیست، در بسیاری از کشورها زیرساخت‌های فیزیکی وجود دارند، اما انحصاری‌اند و ناکارآمد. درعین‌حال، در مقاله‌های منطقه‌ای مربوط به خاورمیانه و شمال آفریقا، صحرای آفریقا، اروپای شرقی و مرکزی و جمهوری‌های مستقل اتحاد شوروی سابق، مستنداتی درباره اهمیت مقررات‌گذاری‌های چپاولگرانه

۱. در بسیاری از کشورهای در حال توسعه نرخ ارز به‌شدت به قیمت جهانی مواد خام بستگی دارد. همان‌گونه که در مقاله فیلر و دیگران (۲۰۰۰) اشاره شد، بهره‌مندی از منابع طبیعی گاه چه‌بسا نفع‌مند باشد و نه نعمت. با توجه به ساختار نامتنوع صادرات، کل اقتصاد در معرض ریسک‌های کلان قرار می‌گیرد.

به‌عنوان مانعی برای ورود و رشد ارائه شده‌اند.^۱ علت چیست و چرا این‌گونه است؟ دولت‌ها، چه در سطوح بالا (انتخاب سیاست‌ها) و چه در سطوح پایین (اجرای سیاست‌ها)، انگیزه چپاول دارند. با توجه به اینکه کسب‌وکارهای کوچک پراکنده‌اند و به لحاظ سیاسی نیز ضعیف، سیاست‌های عمومی عمدتاً حامی بنگاه‌های بزرگی هستند که بیشتر یارانه‌ها و حمایت‌ها را در برابر رقابت خارجی دریافت می‌کنند.^۲ در سطح اجرای سیاست‌ها، بوروکرات‌ها - و حتی قاضیان - فاسد اختیاراتشان را برای گسترش دامنه کاغذبازی‌ها^۳ به کار می‌گیرند و مقررات جدیدی را وضع می‌کنند تا به‌عنوان مکمل دستمزد اندکشان، رشوه دریافت کنند. تفکیک این دو پدیده اهمیت فراوان دارد، که: در بسیاری از کشورها، دولت مرکزی سیاست‌های معطوف به رشد بنگاه‌ها را در پیش می‌گیرند؛ اما تقریباً در همه کشورهایی که عضو پیمان همکاری و توسعه اقتصادی نیستند (جز شرق آسیا؛ نک: کونکورو، ۲۰۰۰)، اندک فساد نیز اجرای این سیاست را مخدوش می‌سازد.

فساد با مقررات بیش از اندازه - که مقوم آن‌اند - نه تنها بر بنگاه‌های کوچک سنگینی می‌کند بلکه موجب می‌شود بنگاه‌ها نیز به سمت بخش غیررسمی سوق داده شوند. جدول ۲-۳ نشان می‌دهد که در کشورهای در حال توسعه اشتغال غیررسمی عمدتاً حکم قاعده را دارد و نه استثنا. کارآفرینان نمی‌توانند خودشان را با تمامی

۱. مقایسه نتایج حاصل از مقالات منطقه‌ای با یافته‌های پیمایشی که بروننتی و کیزونکو و ودر (۱۹۹۷) از ۳۶۰۰ کارآفرین در ۶۹ کشور جهان در زمینه موانع انجام کسب‌وکار انجام داده‌اند نیز جالب است. درمجموع نتایج بسیار شبیه به هم‌اند: درواقع، در هیچ‌کدام از مناطق از تأمین مالی به‌عنوان معضل نام برده نشد. دغدغه عمده کارآفرینان در فقدان زیرساخت‌ها (که همان‌گونه که پیش‌تر خاطرنشان شد مربوط به ریسک و نوسانات است)، فساد، مالیات‌ها و مقررات (و سیستم‌های قضایی ناکامل) خلاصه می‌شود. تفاوت‌های عمده‌ای بین مناطق مختلف وجود دارد: مثلاً در آسیا، کارآفرینان به دولت اعتماد دارند، درحالی‌که در دیگر مناطق کارآفرینان به سیاست‌های دولت و اجرای آنها بدبین‌اند. در اروپای شرقی و مرکزی کارآفرینان فساد را در رتبه‌ای پایین‌تر از تأمین مالی جای دادند و این خود نشان می‌دهد که چپاولگری دولت نسبتاً ضعیف است. درعین حال هرکس باید در مقایسه میان نتایج این پیمایش با مقالات منطقه‌ای دقیق باشد: در پیمایش مذکور، هم بنگاه‌های کوچک وجود داشتند و هم بنگاه‌های بزرگ؛ و روشن نیست که بنگاه‌های پیمایش شده تا چه حد بازنمود و نماینده کشورها و مناطقشان‌اند.

۲. سیاست‌های حمایتی با افزایش هزینه نهاده‌های وارداتی، موجب تحمیل هزینه‌های بیشتری بر بنگاه‌های کوچک می‌شود.

مقررات وفق دهند و در نتیجه، خیلی راحت به مسئولانی که این امکان را برایشان فراهم سازند تا در اقتصاد سایه (یعنی اقتصاد غیررسمی) فعالیت کنند، رشوه می‌پردازند. بزرگ بودن اقتصاد غیررسمی دلالت‌های عمده مهمی را برای رشد به دنبال دارد. نخست آنکه درآمدهای مالیاتی دولت را چنان کاهش می‌دهد که دولت ناگزیر می‌شود فشار مالیاتی را بر کسانی که در بخش رسمی باقی می‌مانند افزایش دهد و یا از مخارج خود در اجرای قانون و نظم عمومی بکاهد. در هر دو حال، انگیزه باقی ماندن در بخش رسمی بیشتر افزایش می‌یابد، و این امر موجب می‌گردد تا بخش غیررسمی کماکان در هر حال به حیات خود ادامه دهد. دوم آنکه کسب‌وکارهای کوچک با عوامل ضدانگیزشی دیگری در برابر رشد نیز مواجه‌اند. بنگاه‌های بزرگ بیشتر به چشم می‌آیند؛ و رشد کسب‌وکارها نیز موجب می‌گردد که اینها وارد بخش رسمی اقتصاد شوند، و همین خود برای آنها هزینه‌زاست.

جدول ۳-۲ نیروی کار غیررسمی در مناطق شهری

نام کشور	سال	درصد از کل اشتغال
بولیوی	۱۹۹۶	۵۷
شیلی	۱۹۹۷	۳۰
کلمبیا	۱۹۹۶	۵۳
ساحل عاج	۱۹۹۶	۵۳
اکوادور	۱۹۹۷	۴۰
اتیوپی	۱۹۹۶	۳۳
گامبیا	۱۹۹۳	۷۲
ماداگاسکار	۱۹۹۴	۴۳
مکزیک	۱۹۹۶	۳۵
پرو	۱۹۹۶	۵۱
فیلیپین	۱۹۹۵	۱۷
آفریقای جنوبی	۱۹۹۵	۱۷
تانزانیا	۱۹۹۵	۶۷
اوگاندا	۱۹۹۳	۸۴

Source: ILO (1999).

علاوه بر مقررات چپاولگرانه، دولت نیز با ناتوانی در صیانت از حقوق مالکیت و الزام به اجرای قراردادهای، بر تلاطم محیط فعالیت کسب‌وکارهای کوچک می‌افزاید. بخش خصوصی با ایجاد نهادهای الزام‌کننده خاص خود که اغلب مجرمانه و خشونت‌بارند (نظیر شبکه‌های مافیا) اما به‌هرحال تأثیرشان بیش از دادگاه‌های فاسد و پرتأخیر است، در برابر این ناتوانی دولت واکنش نشان می‌دهد. وقتی کسب‌وکارهای کوچک به استفاده از این نهادهای غیررسمی متوسل می‌شوند، به چرخه معیوب اقتصاد غیررسمی فرومی‌غلطند. کارآفرینان در برابر فشارها و مطالبه رشوه ازطرف مجرمان متشکل و سازمان‌یافته و بوروکرات‌های فاسد، آسیب‌پذیر می‌شوند.

برای نشان دادن میزان اهمیت چپاولگری دولت برای رشد کسب‌وکارهای کوچک بهتر است مثالی از مقاله منطقه‌ای اروپای شرقی و مرکزی و جمهوری‌های اتحاد شوروی سابق مورد بررسی قرار گیرد. برخی از دولت‌های اروپای مرکزی تلاش کردند تا محیط مساعدی را برای کسب‌وکارهای کوچک فراهم سازند، درحالی‌که جمهوری‌های اتحاد شوروی سابق به مانند کشورهای غیرعضو در پیمان همکاری و توسعه اقتصادی هستند (نک: جدول ۳-۳). این امر به کسب‌وکارهای کوچک در اروپای مرکزی کمک کرد تا (به‌سمت رشد) خیز بردارند، به‌نحوی که تعداد کسب‌وکارهای کوچک سرانه در لهستان (و دیگر کشورهای اروپای مرکزی) ۱۰ برابر روسیه است (گوریف و ایکز، ۲۰۰۰). بدین ترتیب جای شگفتی نیست که عملکرد رشد لهستان به‌مراتب بهتر از روسیه باشد.^۱ جدول ۳-۳ کسب‌وکارهای کوچک چقدر برای الزام به اجرای قراردادهای به دولت متوسل می‌شوند و چقدر به اشکال غیرقانونی (خصوصی)، سقف و چتر تعابیری هستند که به‌ترتیب در روسیه و لهستان برای حفاظتی به‌کار می‌روند که مافیا ایجاد می‌کند. مقررات چپاولگرانه موانع عمده و بزرگی را برای ورود ایجاد می‌کند که پیامد آن رقابت محدود است. ذکر این نکته ارزش دارد که اگرچه کسب‌وکارهایی که باقی می‌مانند دارای قدرت انحصاری نمی‌شوند زیرا از رانت (فعالیت انحصاری‌شان) در قالب‌هایی چون رشوه یا پرداخت به باج‌گیران خصوصی و جز اینها، مالیات کسر می‌شود.

۱. حتی رومانی نیز که در همه جنبه‌ها به روسیه شبیه است، جز اینکه محیط کسب‌وکارهای کوچک در آن رو به رشد بوده است - البته نه به‌اندازه لهستان.

رانت‌جویی انگیزه به‌کارگیری فناوری‌های روز را نیز مختل می‌کند. در صورت فقدان یا اندک بودن میزان رانت‌جویی (مانند لهستان)، میزان ورود زیاد خواهد بود، و بدین ترتیب رقابت به مهم‌ترین مقوله در کسب‌وکارهای کوچک تبدیل می‌شود (همان‌گونه که در پیمایش فرای، ۱۹۹۹ اشاره شده است). از این‌رو، بنگاه‌ها انگیزه به‌کارگیری فناوری‌هایی را که موجب کاهش هزینه حاشیه‌ای‌شان شود، دارند. در حالت رانت‌جویی کنترل نشده، درآمد بیشتری که از طریق این فناوری‌ها به‌دست می‌آید از بین می‌رود. رانت‌جویان نمی‌توانند خود را متعهد سازند که بگذارند بنگاه‌ها درآمدهای زیادی را که از محل نوآوری نصیبشان می‌شود برای خود حفظ کنند و از این‌رو، بنگاه‌ها انگیزه‌های چندانی برای سرمایه‌گذاری ندارند.

جدول ۳-۳ الزام به اجرای قراردادهای دولتی در برابر خصوصی به‌وسیله کسب‌وکارهای کوچک

کشور	رومانی (چهار شهر)	لهستان (ورشو)	روسیه (مسکو)
توسل به دادگاه در دو سال گذشته	۰/۲	۰/۱۴	۰/۱۹
نیاز به توسل به دادگاه وجود داشته، اما این کار صورت نگرفته است	۰/۱۵	۰/۱	۰/۴۵
آیا می‌شود از دادگاه بر ضد دولت استفاده کرد	۰/۵۱	۰/۴۱	۰/۵
آیا می‌شود در برابر شریک تجاری، به دادگاه متوسل شد؟	۰/۶۷	۰/۴۵	۰/۶۵
آیا طی شش ماه گذشته گروه‌های جرم‌های سازمان‌یافته با شما تماس داشته‌اند؟	.	۰/۰۸	۰/۳۹
آیا کسی به سقف («چتر») برای فعالیت‌هایش نیاز دارد؟	۰/۰۱	۰/۰۶	۰/۷۶

Source: Pop-Eleches (1998); Frye and Shleifer (1997).

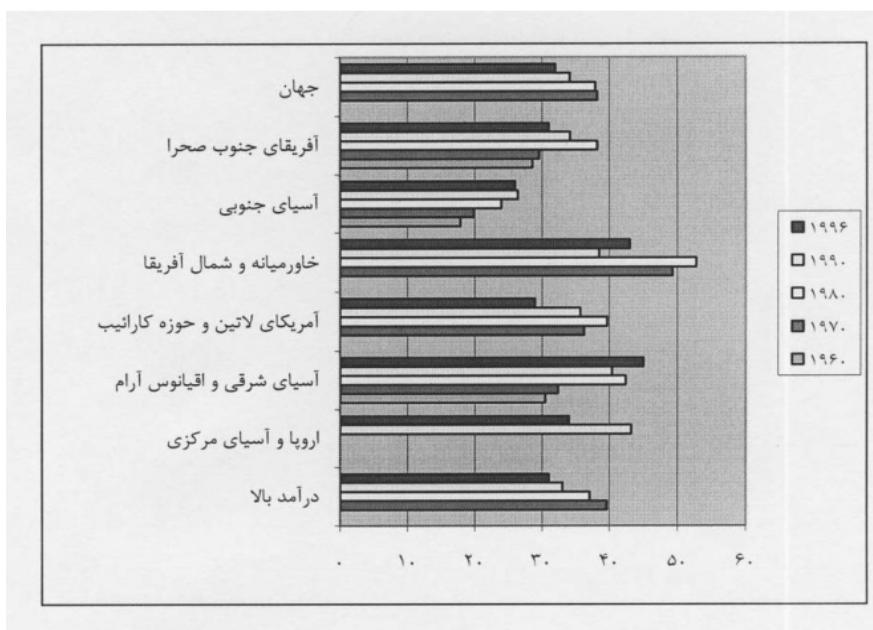
۳-۳-۲ بنگاه‌های صنعتی بزرگ

بنگاه‌های صنعتی نقش عمده‌ای در توسعه اقتصادی ایفا می‌کنند. برخلاف دیدگاه رایجی که از دوران اولیه توسعه اقتصادی برجای مانده است، سهم صنعت را در تولید ناخالص

داخلی در کشورهای غیرعضو در پیمان همکاری و توسعه اقتصادی می‌توان با همین نسبت در اقتصادهای عضو پیمان همکاری و توسعه اقتصادی مقایسه کرد.^۱ بنگاه‌های صنعتی بزرگ موجود در بیشتر کشورهای در حال توسعه در شرایط غیربازاری یا تحت حمایت‌های شدید در برابر رقابت‌های داخلی و یا خارجی ایجاد شده‌اند.^۲ از این‌رو بهبود در عملکرد اقتصادی آنها به سازمان‌دهی مجدد بنگاه بستگی دارد. هدف در این بخش، شناخت و دریافتن این نکته است که چه عواملی انگیزه سازمان‌دهی مجدد را شکل می‌دهند؛ محدودیت‌های مرتبط کدام‌اند؛ و چه چیز تفاوت مشخصات سازمان‌دهی مجدد در تجربه‌های مختلف جهان را توضیح می‌دهد.^۳

فشاری که بر مدیران برای انجام سازمان‌دهی مجدد وارد می‌شود، می‌تواند از چند خاستگاه باشد، که نخستین و مهم‌ترینشان مالکیت است: خصوصی‌سازی و الزام حقوق مالکیت مالکان بیرونی. عامل دوم رقابت است (رقابت داخلی و خارجی از یکدیگر تفکیک خواهند شد). سومین عامل را محدودیت‌های سخت بودجه‌ای و حذف یارانه‌ها شکل می‌دهند. از بعد نظری روشن است که هر کدام از این عوامل مجال «تنبلی مدیران» را کاهش می‌دهند و انگیزه‌هایی را برای سازمان‌دهی مجدد فراهم می‌آورند. پرسش این است: کدامیک از عوامل یاد شده تأثیری جدی‌تر بر انگیزه‌های مدیریتی می‌گذارد؛ و آیا این عوامل در تأثیرگذاری بر عملکرد هریک از بنگاه‌ها، جایگزین یکدیگرند یا مکمل هم؟

۱. باید به خاطر داشت که سوگیری مذکور ناشی از اقتصاد غیررسمی است. بخش سایه اقتصاد متشکل از بنگاه‌های کوچک‌تر غیرصنعتی است که در آمارهای رسمی جایی ندارند.
۲. البته درخور تأمل‌ترین نمونه را کشورهای کمونیستی، پس از فروپاشی آن تشکیل می‌دهند که در آنها ساختار بنگاه‌ها نه براساس کارایی اقتصادی بلکه مبتنی بر ملاحظات سیاسی و نظامی شکل گرفتند (گوریف و ایکز، ۲۰۰۰). در آمریکای لاتین و جنوب آسیا، موانع تعرفه‌ای و غیرتعرفه‌ای موجب حمایت از بنگاه‌ها در برابر رقابت خارجی شدند (ادواردز، ۱۹۹۳؛ راناد و صدیقی، ۲۰۰۰). برای دیدن تخمینی از نرخ حمایت مؤثر در دهه شصت در بنگاه‌های با کد دو رقمی و حتی سه رقمی، نک: بالاسا (۱۹۷۱). در شرق آسیا، بنگاه‌های بزرگ از سیاست‌های سرکوب مالی که منابع را به نفع آنها منتقل می‌کرد منتفع شدند (کونکورو، ۲۰۰۰).
۳. مقاله‌های منطقه‌ای در زمینه خاورمیانه و صحرای آفریقا بر بنگاه‌های کوچک متمرکز شدند و در مقاله آمریکای لاتین اصولاً به بررسی بنگاه‌ها پرداخته نشد. بدین ترتیب، این بخش صرفاً به مقاله‌های مربوط به اروپای شرقی و مرکزی و جمهوری‌های اتحاد شوروی سابق، جنوب آسیا و شرق آسیا ارجاع خواهد داد. باین حال، بیشتر مطالب این بخش، برای اقتصادهای آفریقا و آمریکای لاتین نیز مصداق می‌یابد.



Source: World Bank (2001).

شکل ۳-۷ سهم صنعت در تولید ناخالص داخلی، ارزش افزوده (درصد)

این نیز بررسی خواهد شد که چگونه عواملی که بر انگیزه سازمان‌دهی مجدد تأثیر می‌نهند، به تعامل با ناکامل بودن بازار مالی - که محدودسازی توانایی سازمان‌دهی مجدد را به همراه دارد - می‌پردازند. همان‌گونه که جورادجا و میچل (۲۰۰۰) بحث کرده‌اند، تکوین و توسعه بازارهای مالی در بیشتر کشورهای غیرعضو در سازمان همکاری و توسعه اقتصادی بسیار اندک است. تنها بنگاه‌های شرق آسیا (نک: کونکورو، ۲۰۰۰)، بنگاه‌های اروپای شرقی و مرکزی (گوریف و ایکز، ۲۰۰۰) به منابع مالی با نرخ بهره درخور قیاس با شرکت‌های مشابه در کشورهای عضو سازمان توسعه و همکاری اقتصادی دسترسی دارند.

اگرچه نوشتارهای تخصصی فراوان و گسترده‌ای در زمینه بهره‌وری بنگاه‌های تولیدی در کشورهای در حال توسعه وجود دارند، لیکن تعداد شواهد قوی و مستدل در سطح خرد هنوز محدود است (تایبوت، ۲۰۰۰). مجموعه‌ای از تحقیقات نیز درباره اقتصادهای در

حال گذار (نک: فرایدمن^۱ و دیگران، ۱۹۹۹؛ جانکف^۲ و مورل^۳، ۲۰۰۲) و چند کشور منتخب در آمریکای لاتین (تایبوت، ۲۰۰۰)، شرق آسیا (کونکورو، ۲۰۰۰)، آفریقا (کلریدس^۴ و دیگران، ۱۹۹۸؛ تایبوت، ۲۰۰۰) و هند (بانرجی^۵ و دوفلو^۶، ۲۰۰۰) وجود دارد. حتی در این مطالعات هم کاستی کیفیت پایین داده‌ها مشاهده می‌شود. سوگیری در انتخاب را می‌توان آشکارترین مسئله و کاستی آنها برشمرد، چون مشخص نیست که آیا بنگاه‌های بخش خصوصی عملکرد بهتری دارند، (صرفاً) به این دلیل که مالکیت خصوصی (شیوه) بهتری است، یا بدین دلیل است که بنگاه‌های بهتر زودتر از بقیه خصوصی شده‌اند. تحلیل تأثیرات رقابت چه‌بسا در معرض مشکل درون‌زا بودن - یا مستقل نبودن ساختار بازار از کارایی - قرار گیرد (نیکل^۷، ۱۹۹۶).^۸ قطعاً تحلیل داده‌های تابلویی (در این عرصه) یاری‌دهنده خواهد بود، اما داده‌های تابلویی بزرگ و متوازن معمولاً در اختیار نیست؛ و از این رو بیشتر تحقیقات به تحلیل‌های مقطع زمانی متوسل می‌شوند.^۹ از بعد نظری، با خصوصی شدن بنگاه‌ها، سازمان‌دهی مجدد به‌منظور افزایش کارایی صورت می‌گیرد. با این حال شواهد نشان می‌دهند که خصوصی‌سازی همواره لزوماً سازمان‌دهی مجدد و افزایش کارایی را به دنبال نداشته است (گوریف و ایکز، ۲۰۰۰).

1. Frydman
2. Djankov
3. Murrell
4. Clerides
5. Banerjee
6. Duflo
7. Nickell

۸. همان‌گونه که براون و ایرلی (Brown and Earle, 2001) استدلال کرده‌اند، درون‌زا بودن در اقتصاد کشورهای در حال گذار که ساختار صنایع را از سیستم غیربازاری به ارث برده مشکل کوچک‌تری است. به همین ترتیب، ساختار بازار در آمریکای لاتین و جنوب آسیا ممکن است به دلیل نرخ بالای حمایت در دوران اجرای سیاست صنعتی جایگزین واردات برون‌زا باشد.

۹. به‌عنوان نمونه‌ای فاحش از تفاوت تخمین‌های مبتنی بر داده‌های تابلویی و داده‌های مقطع زمانی، نک: تحقیق یوداوا (Yudaeva) و همکاران (۲۰۰۱) در مورد تأثیرات سرریز سرمایه‌گذاری خارجی در روسیه. تحلیل‌های مقطع زمانی مؤید آن‌اند که سرمایه‌گذاری خارجی تأثیرات سرریز منفی بر بهره‌وری بنگاه‌های محلی داشته است، درحالی‌که تحلیل داده‌های تابلویی ثابت می‌کنند که تأثیر سرریز مثبت است. مسئله این است که در سرمایه‌گذاری خارجی گرایش به‌سوی صنایعی است با بهره‌وری کم و طبیعتاً پتانسیل رشد زیاد.

دلایل متعددی هم برای آن وجود دارد: پیشاپیش همه اینکه در بسیاری از کشورها حکمرانی شرکتی کماکان توسعه نیافته است، و به همین دلیل مالک بیرونی کنترل چندانی بر بنگاه ندارد (نک: مقاله جورادجا و میچل در همین کتاب). به علاوه، توسعه نهادهای حکمرانی شرکتی ممکن است به لحاظ سیاسی خیلی دشوار باشد. برخی از نویسندگان اصرار می‌ورزند که حمایت کامل از سرمایه‌گذاران در این مقطع در کشورهای غیرعضو پیمان همکاری و توسعه اقتصادی غیرممکن است، و به این خاطر تمرکز عمدتاً باید بر حمایت از اکثریت سهام‌داران و اعتباردهندگان بزرگ متمرکز باشد (برگلو^۱ و ون ثادن^۲، ۱۹۹۹).

مسئله دیگر، حذف یارانه‌ها و محدودیت‌های سست بودجه‌ای^۳ است. همان‌گونه که اشلايفر^۴ و ویشنی^۵ (۱۹۹۴) نشان داده‌اند، مدیر یا مالک بنگاه خصوصی ممکن است ترجیح دهد بنگاه را بازسازمان‌دهی نکند تا نیروی کار مازاد حفظ گردد؛ و در این میان یارانه‌ها مهم‌ترین ابزار سیاست‌مداران برای پرداخت‌های جانبی به مدیران به‌منظور همراهی آنها با برنامه‌های سیاسی‌شان است. نظریه جدید محدودیت‌های سست بودجه‌ای (برگلو^۶ و رولاند^۶، ۱۹۹۸) مبین آن است که محدودیت‌های سست بودجه‌ای به دلیل فقدان تعهد اعتباردهندگان پدیدار می‌گردد، که البته این در کشورهای در حال توسعه بسیار متداول است. شواهد موجود از کشورهای در حال گذار (جانکف و مورل، ۲۰۰۰) و کشورهای در حال توسعه (کونکورو، ۲۰۰۰) نشان می‌دهند که یارانه‌ها (و اعتبارات ارزان) انگیزه‌های مربوط به سازمان‌دهی مجدد یا بازسازمان‌دهی را منحرف می‌کنند و حتی ممکن است به چرخه معیوب بقا بدون سازمان‌دهی مجدد منتهی گردند. مدیر، به امید دریافت کمک از دولت، سازمان‌دهی مجدد را به تأخیر می‌اندازد. از این‌رو حذف

-
1. Berglof
 2. Von Thadden
 3. Soft Budget Constraint
 4. Shleifer
 5. Vishney
 6. Roland

محدودیت‌های سست بودجه‌ای مکمل خصوصی‌سازی است، و بدین ترتیب سازمان‌دهی مجدد به منظور افزایش رشد ترغیب می‌گردد.^۱

نوشتارهای تخصصی موجود مؤید آن‌اند که رقابت می‌تواند قوی‌ترین انگیزه‌ها برای سازمان‌دهی مجدد به وجود آورد. این تأثیرگذاری از جنبه‌های گوناگون در همه کشورها مشاهده شده است (براون^۲ و ایرلی^۳، ۲۰۰۰؛ گوریف و ایکز، ۲۰۰۰؛ راناد و صدیقی، ۲۰۰۰؛ کونکورو، ۲۰۰۰؛ جانکف و مورل، ۲۰۰۲؛ تایبوت، ۲۰۰۰). در نوشتارهای تخصصی موجود موضوعات و مسائل مختلفی در نظر گرفته شده‌اند. نخستین آنها این است که چه نوع از رقابت بیشترین تأثیر را دارد، رقابت داخلی یا رقابت با محصول خارجی، رقابت در بازار محصول، یا رقابت در بازار عوامل یا جز اینها. پرسش دیگر این است که آیا این تأثیرگذاری خطی است یا نه. پرسش سوم این است که آیا تأثیر رقابت در محیط‌هایی که به لحاظ نهادی سرآمدترند - و همچنین در صنایع خصوصی - قوی‌تر است یا نه.

هنوز پاسخ‌های روشن و بدون ابهام به این پرسش‌ها وجود ندارد. آشکار و بدیهی است که در کشورهای اروپای شرقی و مرکزی و آمریکای لاتین، تأثیرگذاری اصلی از جانب رقابت با محصولات وارداتی است. در اقتصادهای شرق آسیا، بنگاه‌های صادرکننده‌ای که مقید به رقابت در اقتصاد جهانی هستند از رقابت خارجی بهره‌مند می‌شوند. در کشورهای آسیای میانه انحصارزدایی داخلی دارای نقشی تعیین کننده است در حالی که نقش نفوذ کالاهای وارداتی چندان آشکار نیست. جانکف و مورل (۲۰۰۲) این بحث را مطرح می‌کنند که رقابت با محصولات وارداتی در جمهوری‌های مستقل اتحاد شوروی سابق، معمولاً تأثیری ناچیز دارد؛ اما این دیدگاه ممکن است با در اختیار داشتن داده‌های غنی‌تر کنار گذاشته شود. در تنها تحلیل داده‌های تابلویی موجود (براون و ایرلی، ۲۰۰۰) این تأثیر مثبت و معنادار قلمداد شده است.

۱. باید دانست که حذف یارانه‌ها آشکار ممکن است برای محکم کردن محدودیت بودجه‌ای چندان کفایت نکند. محدودیت‌های سست بودجه‌ای معمولاً در قالب‌هایی چون مالیات و پرداخت‌های بین‌بنگاهی معوق و وام‌های بانکی سررسید شده (معوق) و مسائلی از این دست نمایان می‌شوند (جانکف و مورل، ۲۰۰۲ و گدی و ایکز، ۱۹۹۸).

2. Brown

3. Earle

در مطالعات چندانی به تأثیر ساختار بازار عوامل پرداخته نشده است؛ آن هم نه به این دلیل که عوامل مذکور اهمیت ندارند (نک: مقاله جورادجا و میچل در همین کتاب) بلکه درواقع سنجش ساختار بازار نیروی کار و سرمایه کار دشواری است. کونکورو (۲۰۰۰) این بحث را مطرح می‌کند که در شرق آسیا آزادسازی بازار سرمایه موجب شد که انگیزه‌ها افزایش یابند و محدودیت‌های مالی پیش روی بنگاه‌ها نیز منتفی گردند؛ اما شواهدی که وی ارائه می‌کند (چه پیش از انجام اصلاحات، و چه پس از آن) عمدتاً کیفی‌اند. یک استثنای درخور تأمل در این زمینه، تحقیق براون و ایرلی (۲۰۰۰) است که در آن تأثیر رقابت در بازار محلی نیروی کار در روسیه در نظر گرفته شده است. با توجه به جابه‌جایی پایین کارگران روسی به لحاظ موقعیت جغرافیایی و فقدان اتحادیه‌گرایی، تمرکز بازارهای محلی نیروی کار، قدرتی انحصاری به کارفرمایان بخشیده است (فریبل و گوریف^۱، ۲۰۰۰). همچنین براون و ایرلی (۲۰۰۰) نشان می‌دهند که تمرکز بازارهای محلی کار در سطح بنگاه، دربردارنده تأثیرات منفی بر بهره‌وری است.

پرسش دیگر این است: آیا وجود رقابت «خیلی زیاد» امکان‌پذیر است یا نیست؟ از بعد نظری هرچه رقابت بیشتر باشد بهتر است؛ لیکن با در نظر گرفتن نواقص بازار سرمایه، ابهام چنین تأثیری (افزایش رقابت) نمایان می‌گردد. درعین حال که رقابت موجب افزایش انگیزه سازمان‌دهی مجدد می‌شود، لیکن از منابع تأمین مالی می‌کاهد. اگر بازار اعتبارات کامل نباشد، در این صورت بنگاه‌ها باید هزینه سازمان‌دهی مجدد را از سودشان تأمین مالی کنند.

بنابراین، اگر رقابت بسیار شدید باشد بنگاه‌ها نمی‌توانند به سازمان‌دهی مجدد به‌منظور افزایش بهره‌وری بپردازند. یافته بانک اروپایی بازسازی و توسعه (۱۹۹۹)^۲ دقیقاً نشان می‌دهد درعین حال که بنگاه‌های انحصاری کمتر از بنگاه‌هایی که یک تا سه رقیب دارند دست به سازمان‌دهی مجدد می‌زنند، افزایش هرچه بیشتر رقابت (وجود بیش از سه رقیب) موجب می‌شود احتمال اینکه بنگاه دست به سازمان‌دهی مجدد بزند کاهش

1. Friebl

2. Sibright et al. EBRD (1999)

یابد. این امر مؤید آن است که سیاست‌های معطوف به پرداخت هدفمند اعتبارات در آسیای شرقی (کونکورو، ۲۰۰۰) به‌رغم اینکه اختلال‌زا بودند، چه‌بسا این مشکل را برطرف کرده باشند و به بنگاه‌های آسیای (جنوب) شرقی فرصت تأمین مالی رشدشان را در (فضای) رقابتی شدیدی که در اقتصاد جهانی وجود دارد، داده باشند.

تأثیر باز بودن یا آزادسازی (اقتصاد) بر سازمان‌دهی مجدد و رشد، محدود به افزایش رقابت نمی‌شود. باز بودن یا آزادسازی (اقتصاد) می‌تواند موجب تسهیل رواج و اشاعه فناوری‌های جدید شود. مقالات متعددی وجود دارند (کلریدس و دیگران، ۱۹۹۸؛ یوداوا، ۲۰۰۱) که نشان می‌دهند برون‌گرا بودن، کمکی است به حرکت به سمت عملکرد بهتر در کشورهای در حال توسعه و کشورهای در حال گذار. در سطح کلان، تأثیر مثبت آزادسازی (اقتصاد) بر رشد نیز چندان روشن نیست؛ و درواقع تحلیل‌های مقطع زمانی نیز تاکنون تأثیر مثبت یا منفی آن را بر رشد به اثبات نرسانده‌اند (رودریگز^۱ و رودریک، ۲۰۰۰). همان‌گونه که رودریگز و رودریک (۲۰۰۰) مطرح می‌کنند، آزادسازی اقتصادهای نابالغ می‌تواند به تخصیص شدن تولیدات سنتی بیانجامد؛ و این امر به‌جای اینکه یادگیری حین عمل را تشدید کند، آن را کاهش می‌دهد. به‌عبارت‌دیگر، شواهد موجود در سطح بنگاه در بسیاری از کشورها مؤید آن‌اند که آزادسازی می‌تواند انگیزه‌هایی را برای سازمان‌دهی مجدد فراهم آورد (کونکورو، ۲۰۰۰؛ گوریف و ایکز، ۲۰۰۰؛ راناد و صدیقی، ۲۰۰۰).

جالب است که نه تنها پس از افزایش واقعی در رقابت خارجی بر میزان بهره‌وری افزوده می‌شود بلکه پس از وعده‌ای معتبر مبنی بر آزادسازی اقتصاد، افزایش نیز می‌یابد. در بسیاری از کشورهای اروپای مرکزی و شرقی اعلام عضویت در اتحادیه اروپا، تفاوت‌های عمده‌ای را به‌وجود آورد که برای بررسی‌های مقایسه‌ای به‌کار می‌آیند. تنها راه بقا یا باقی ماندن طی پنج سال آتی، آغاز هرچه زودتر سازمان‌دهی مجدد است.

۳-۳-۳ سناریوهای رشد

با خلاصه کردن تحلیل یافته‌های مقالات منطقه‌ای در محورهای یاد شده، سه سناریوی عمده رشد به‌دست می‌آیند:

۱. **توسعه موفق** (آسیای شرقی، اروپای شرقی و مرکزی، آمریکای لاتین و حوزه کارائیب در سال‌های اخیر). باز بودن - یا آزادسازی - و رقابت خارجی، انگیزه سازمان‌دهی مجدد و سرمایه‌گذاری را برای بنگاه‌های بزرگ فراهم می‌سازد (از جمله از طریق سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی). دولت دست به از بین بردن بنگاه‌های کوچک نمی‌زند و به همین خاطر بنگاه‌های مذکور به رشد خود ادامه می‌دهند، مگر اینکه با محدودیت‌های مالی مواجه شوند.

۲. **به هم ریختگی** (جمهوری‌های مستقل اتحاد شوروی سابق، جنوب آسیا، آمریکای لاتین و حوزه کارائیب قبل از اصلاحات اخیر). چپاول‌های دولت مهم‌ترین مانع توسعه بنگاه‌های کوچک است. بازارهای مالی توسعه نیافته‌اند، اما تأمین مالی مهم‌ترین مانع بنگاه‌های کوچک نیست. فقدان باز بودن یا آزادسازی اقتصاد، و رقابت انگیزه‌های چندانی را برای بنگاه‌های بزرگ ایجاد نمی‌کند تا به سازمان‌دهی مجدد بپردازند، آنها هم در عوض وارد عرصه سیاست می‌شوند و برای به‌دست آوردن حمایت و یارانه، لابی می‌کنند.

۳. **عقب ماندن** (کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا، صحرای آفریقا). فقدان زیرساخت‌ها و عدم ادغام، وجود ریسک و نوسان‌ها مهم‌ترین موانع توسعه بنگاه‌های کوچک به‌شمار می‌آیند. چپاول‌های دولتی و کامل نبودن (بازارهای) مالی نیز در کارند، اما برای رشد بنگاه‌های کوچک (به‌ویژه از جنبه تأمین مالی) اهمیت کمتری دارند. بنگاه‌های بزرگ تقریباً وجود ندارند و برای بنگاه‌های کوچک نیز هیچ فرصتی که ورای اندازه بنگاه خانوادگی رشد کنند و پس از (مرگ) بنیان‌گذارانشان باقی بمانند و ادامه حیات دهند، تقریباً در کار نیست.

۳-۴ نکاتی به منظور جمع‌بندی

در این مقاله، یافته‌های مقالات منطقه‌ای پروژه تحقیقات جهانی در مورد پایه‌های خرد عوامل تعیین‌کننده رشد در مناطق مختلف جهان، خلاصه شده است. در آن، تصمیم‌گیری‌های خانوارها برای عرضه عوامل تولید و همچنین تصمیم‌هایی که بنگاه‌ها برای استفاده بهینه از عوامل می‌گیرند، مورد بررسی قرار گرفته است. اگرچه پایه‌های خرد رشد (اقتصادی) در مناطق و کشورهای مختلف متفاوت‌اند، اما روشن شد که می‌توان سناریوهای رشد متعددی را مشخص ساخت و برای تحقیقات بیشتر در مطالعات کشوری، به تعیین و تدوین دستورالعمل پرداخت.

هیچ مجموعه عوامل مشترکی یافت نمی‌شود که با آن بتوان عدم مشارکت مؤثر خانوارها را در رشد توضیح داد. تا اینجای کار دو درس مهم نمایان شده‌اند: نخست آنکه اگرچه توافق بر تأثیر و نقش پس‌انداز خانوارها در رشد اقتصادی کار دشواری است، اما می‌توان گفت که محیط کلان باثبات و واسطه‌های مالی تأثیرگذار به‌رحال این نقش را ارتقا می‌دهند. دوم آنکه نقش خانوارها در انباشت سرمایه انسانی احتمالاً مهم‌ترین نقشی است که آنها در رشد اقتصادی مدرن دارند. خانوارها واحدهای پایه‌ای هستند که از طریق آنها انتقال سرمایه انسانی از نسلی به نسل دیگر تحقق می‌یابد. تصمیم‌هایی که آنها در زمینه اندازه خانوار می‌گیرند، احتمالاً جدی‌ترین مؤلفه در اثربخشی این جابه‌جایی بین‌نسلی است. بازدهی آموزش نه تنها بر تصمیم‌گیری در زمینه باروری، بلکه بر تصمیم در این حیطه که چقدر سرمایه انسانی انباشت گردد و از چه نوع نیز تأثیر می‌گذارد.

دیگر مانع سطح خرد برای رشد در رده بنگاه‌ها ظاهر می‌شود. اگرچه محدودیت‌های بنگاه‌های کوچک در سراسر جهان مشابه یکدیگرند، لیکن در مناطق مختلف قیود متفاوتی نقش محدودکننده دارند. دسترسی نداشتن به منابع مالی در مناطق پیشرفته مانع عمده رشد به‌شمار می‌آید، در حالی که در مناطق دیگر چپاولگری دولت و نوسان‌ها را می‌توان موانع اصلی در این زمینه برشمرد.

به عبارت دیگر، عوامل تعیین‌کننده سازمان‌دهی مجدد و رشد بهره‌وری در بنگاه‌های بزرگ در همه مناطق مشابه یکدیگرند. بدین ترتیب، مشخصاً نیروهای عمده فراهم‌کننده انگیزه برای انجام سازمان‌دهی مجدد همانا رقابت و باز بودن یا آزادسازی اقتصاد است.

رقابت، چه مستقیماً و چه از طریق تقویت تأثیرات خصوصی‌سازی و کمک به حذف محدودیت‌های سست بودجه‌ای، به سازمان‌دهی مجدد و رشد می‌انجامد. باز بودن یا آزادسازی نه تنها نوعی منبع رقابت (با محصولات) خارجی است بلکه سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی را نیز که در غلبه بر توسعه‌نیافتگی مالی یاری می‌رساند، تسهیل می‌کند.

عوامل تعیین‌کننده رشد در سطح خرد، که در مطالعات منطقه‌ای شناسایی شدند، باید با مطالعات کشوری مورد بررسی بیشتر قرار گیرند. درعین حال که در اینجا «سناریوهای رشد» منطقه‌ای تعریف شدند، لیکن مواجهه با رشد در سطح کشوری ممکن است لزوماً و کاملاً در یکی از سه دسته مذکور جای نگیرد. در هر صورت، بحث و بررسی در زمینه یافته‌های مقالات منطقه‌ای می‌تواند به‌مثابه چارچوبی برای تحلیل‌های سطح کشوری به کار رود.

منابع و مأخذ

- Abdel-Fadil, M. (2000). "The Microeconomics of Growth in the MENA Region (1970-2000)". Thematic Paper for the Global Research Project. Global Development Network, Washington, DC.
- Ahituv, Avner (2001). "Be Fruitful or Multiply: On the Interplay Between Fertility and Economic Development", *Journal of Population Economics*, Vol. 14.
- Balassa, Bela (1971). "The Structure of Protection in Developing Countries", Baltimore, John Hopkins University Press.
- Banarji, Ranadev (1978). "Average Size of Plants in Manufacturing and Capital Intensity: A Cross-Country Analysis by Industry", *Journal of Development Economics*, Vol. 5.
- Banerjee, Abhijit and Esther Duflo (2000). "Reputation Effects and the Limits of Contracting: A Study of the Indian Software Industry", *Quarterly Journal of Economics*, Vol. 115(3).
- Becker, G.S., K. Murphy and R. Tamura (1990). "Human Capital, Fertility, and Economic Growth", *Journal of Political Economy*, Vol. 98.
- Behrman, J., S. Duryea and M. Szekely (2000). "Household and Economic Growth in Latin America and the Caribbean", *Thematic Paper for the Global Research Project*, Global Development Network, Washington, DC.
- Behrman, Jere R. (1997). "Women's Schooling and Child Education: A Survey", Philadelphia, PA: University of Pennsylvania, mimeo.
- Berglof, Erik and Gerard Roland (1998). "Soft Budget Constraints and Banking in Transition Economies", *Journal of Comparative Economics*, Vol. 26.
- Berglof, Erik and Ludvig Von Thadden (1999). "The Changing Corporate Governance Paradigm: Implications for Transition and Developing Countries", Conference Paper, Annual World Bank Conference on Development Economics, Washington D.C.
- Besley, T.J., S. Coate and G.C. Loury (1993). "The Economics of Rotating Savings and Credit Associations", *American Economic Review*, Vol. 83.
- Bloom, David E., Jeffrey G. Williamson (1998). "Demographic Transitions and Economic Miracle in East Asia", *World Bank Economic Review*, Vol. 12, No. 3.
- Boserup, Ester (1965). *Conditions of Agricultural Growth; the Economics of Agrarian Change under Population Pressure*, Chicago: Aldine Publishing Company.
- Brown, David and John Earle (2000). "Competition and Firm Performance: Lessons from Russia", CEPR Discussion Paper, No. 2444, London.
- Brunetti, Aymo, Gregory Kisunko and Beatrice Weder (1997). "Institutional Obstacles to Doing Business: Region-by-Region Results from a Worldwide Survey of the Private Sector", World Bank PRD Working Paper, No. 1759.

- Caldwell, J. C. (1976). "Toward a Restatement of Demographic Transition Theory", *Population and Development Review*, 2 (3-4).
- Carlin, Wendy, Steven Fries, Mark Schaffer and Paul Seabright (2001). "Competition and Enterprise Performance in Transition Economies: Evidence from a Cross-country Survey", EBRD Working paper, No. 63.
- Chen, Xiaomin (1997). "Resource Reallocation, Productivity Dynamics and Industrial Evolution: Evidence from the Taiwanese Manufacturing Sector, 1981-1991", Unpublished Dissertation, Pennsylvania State University.
- Clerides, Sofronis, Saul Lach and James Tybout (1998). "Is Learning-by-Exporting Important? Micro-Dynamic Evidence from Colombia, Mexico and Morocco", *Quarterly Journal of Economics*, Vol. 113.
- Collier, Paul and Jan Willem Gunning (1999). "The Microeconomics of African Growth 1950-2000", Thematic Paper for the Global Research Project, Global Development Network, Washington, DC.
- De Soto, Hernando (1989). *The Other Path: the Invisible Revolution in the Third World*, New York: Harper and Row.
- _____ (2000). *The Mystery of Capitalism: Why Capitalism Triumphs in the West and Fails Everywhere Else*, New York, Basic Books.
- Djankov, Simeon and Peter Murrell (2002). "Enterprise Restructuring in Transition: A Quantitative Survey", *Journal of Economic Literature*, Vol. 40 (30).
- EBRD (1999). *Transition Report: Ten Years of Transition*, European Bank for Reconstruction and Development, London.
- Edwards, Sebastian (1993). "Openness, Trade Liberalization, and Growth in Developing Countries", *Journal of Economic Literature*, Vol. 31, No. 3. (1993), PP. 1358-1393.
- Filer, Randall, Thorvaldur Gylfason, Stepan Jurajda and Janet Mitchell (2000). "Markets and Growth in the Post-communist World", Thematic Paper for the Global Research Project, Global Development Network, Washington, DC.
- Fry, Maxwell J. (1979). "The Cost of Financial Repression in Turkey", *Saving and Development*, Vol. 3(2).
- Frye, Timothy and Andrei Shleifer (1997). "The Invisible Hand and the Grabbing Hand", *American Economic Review*, Vol. 87(2).
- Frye, Timothy (1999). "Keeping Shop: The Value of the Rule of Law in Warsaw and Moscow", mimeo, Ohio State University.
- Friebel, G. and S. Gurlev (2000). "Why Russian Workers Donot More". CEPR Discussion Paper No. 2368.
- Frydman, R., C. Gray, Marek Hessel and Andrzej Rapaczynski (1999). "When Does Privatization Work: The Impact of Private Ownership on Corporate Performance

- in Transition Economies", *Quarterly Journal of Economics*, Vol. 114 (4).
- Galor, O. and D. Weil (1994). "The Gender Gap, Fertility, and Growth", *American Economic Review*, Vol. 86.
- Gersovitz, Mark (1988). "Saving and Development", In B. Hollis, H. B. Chenery and T. N. Srinivasa" (eds.), *Handbook of Development Economics*, Amsterdam, North Holland.
- Guriev, S. M. and B. W. Ickes (2000). "Microeconomic Aspects of Economic Growth in Eastern Europe and the Former Soviet Union, 1950-2000", Thematic Paper for the Global Research Project. Global Development Network, Washington, DC.
- Hanushek, Eric (1992). "The Trade-off Between Child Quantity and Quality", *Journal of Political Economy*, Vol. 100, No. 1.
- Hanushek, Eric and Dennis Kimko (2000). "Schooling, Labor-Force Quality, and the Growth of Nations", *American Economic Review*, 90 (5).
- ILO (1999). *Trade Unions and the Informal Sector*, International Labour Organisation, Geneva.
- Huffman, Wallace E. (2001). "Human Capital: Education and Agriculture", in B. Garnder and G. Rausser (eds.), *Handbook of Agricultural Economics*, Vol. 1A, Amsterdam: Elsevier Science.
- Higgins, Matthew (1998). "Demography, National Savings, and International Capital Flows", *International Economic Review*, Vol. 39, No. 2.
- Johnson, Simon, John McMillan and Christopher Woodruff (2002). "Property Rights and Finance", *American Economic Review*, Vol. 92 (5).
- Karshenas, Masood (2001). "Economic Liberalization, Competitiveness and Women's Employment in the Middle East and North Africa", in D. Salehi-Isfahani (ed.), *Labor and Human Capital in the Middle East: Studies of Labor Markets and Household Behavior*, Reading, Ithaca Press.
- Kuncoro, Ari (2000). "Microeconomic Determinants of Economic Growth in East Asia", Thematic Paper for the Global Research Project, Global Development Network, Washington, DC.
- Liedholm, Carl and Donald Mead (1987). "Small Scale Industries in Developing Countries: Empirical Evidence and Policy Implications", International Development Paper 9, Agricultural Economics Department, Michigan State University.
- Lewis W. Arthur (1954). "Economic Development with Unlimited Supplies of Labor", *Manchester School*, Vol. 22.
- Little, Ian, Dipak Mazumdar and John M. Page, Jr. (1987). *Small Manufacturing Enterprises: A Comparative Analysis of India and Other Economies*, New York, Oxford University Press.

- Lucas, Robert E. (1988). "On the Mechanics of Economic Development", *Journal of Monetary Economics*, Vol. 21.
- _____ (1998). "The Industrial Revolution", Manuscript, University of Chicago.
- Lucas, R.E.B. (1997). "Internal Migration in Developing Countries", in *Handbook of Population and Family Economics*, Vol. 1B.
- McKinnon, R. I. (1973). *Money and Capital in Economic Development*, Washington, DC.: Brookings Institution.
- Masson, Paul R., Tamim Bayoumi and Hossein Samiei (1998). "International Evidence on the Determinants of Private Saving", *World Bank Economic Review*, Vol. 12(3).
- Modigliani, Franco (1970). "The Life-Cycle Hypothesis of Saving and Intercountry Differences in the Saving Ratio", In W. A. Eltis, M. F. Scott, and J. N. Wolfe (eds.), *Induction, Growth, and Trade*, Oxford: Clarendon Press.
- Morduch, Jonathan (1998). "The Microfinance Schism", HIID Development Discussion Paper 626, Harvard University.
- Nickell, Stephen (1996) "Competition and Corporate Performance", *Journal of Political Economy*, Vol. 104(4).
- Pissarides, Christopher (2000) "Labor Markets and Economic Growth in MENA Region", Thematic Paper for the Global Research Project, Global Development Network, Washington, DC.
- Pop-Eleches, Cristian (1998). "Transition in Romania: Three Essays on Private Sector Development", mimeo, Harvard University.
- Pritchett, Lant (1999). "Has Education had a Growth payoff in the MENA region?", MENA Working paper Series, No. 18, Washington DC: World Bank.
- _____ (1996). "Where Has All the Education Gone?", Washington, DC: World Bank mimeo.
- Ranade, Ajit and Rehana Siddiqui (2000). "Microeconomics of Growth in South Asia", Thematic Paper for the Global Research Project, Global Development Network, Washington, DC.
- Razin, Assaf and Efraim Sadka (1997). "International Migration and International Trade", in *Handbook of Population and Family Economics*, Vol. 1B.
- Rodriguez, F. and D. Rodrik (2000). "Trade Policy and Economic Growth: A Skeptic's Guide to the Cross-National Evidence", *NBER Macroeconomics Annual 2000*. Ben S. Bernanke and Kenneth Rogoff (ed.), The MIT Press, 2001.
- Rosenzweig, Mark R. (1995). "Why Are There Returns in Schooling?", *American Economic Review*, Vol. 85 (2).
- Sachs, J. D., J. L. Gallop and A. Mellinger (1999). *Geography and Economic Development*, CID Working Paper, No. 1.

- Salehi-Isfahani, Djavad (1999). "Labor and the Challenge of Restructuring in Iran", *Middle East Report*, Vol. 28, No. 210.
- _____ (2000). "Microeconomics of growth in MENA-the role of Households", Thematic Paper for the Global Research Project, Global Development Network, Washington, DC.
- Schultz, Theodore W. (1975). "The Value of the Ability to Deal with Disequilibria", *Journal of Economic Literature*, Vol. 13 (3).
- Schultz, T. Paul (1994). "Human Capital, Family Planning and Their Effects on Population Growth", *AER Papers and Proceedings*, Vol. 48.
- Shaw, E. (1973). *Financial Deepening in Economic Development*, New York, Oxford University Press.
- Shleifer Andrei and Robert Vishny (1994). "Politicians and Firms", *Quarterly Journal of Economics*, Vol. 109 (4).
- Shonkoff, Jack P. and Deborah A. Phillips (2000). *editors, From Neurons to Neighborhoods: the Science of Early Childhood Development*, National Research Council and Institute of Medicine Committee on Integrating the Science of Early Childhood, Washington, DC: National Academy Press.
- Solow, Robert (1956). "A Contribution to the Theory of Economic Growth", *Quarterly Journal of Economics*, Vol. 70.
- Steel, William (1993). "Small Enterprises in Indonesia: Role, Growth, and Strategic Issues", DSP Working Paper 194. Jakarta Development Studies Project II.
- Strauss, John and Duncan Thomas (1995). "Human Resources: Empirical Modeling of Household and Family Decisions", in Jere R. Behrman and T.N. Srinivasan, (eds.), *Handbook of Development Economics*, Vol. 3A, Amsterdam: North-Holland.
- Topel, Robert (1999). "Labor Markets and Economic Growth", *Handbook of Labor Economics*, Vol. 3C.
- Tybout, James (2000). "Manufacturing Firms in Developing Countries: How Well Do They Do, and Why?", *Journal of Economic Literature*, Vol. 39.
- Young, Alwyn (1995). "The Tyranny of Number: Confronting the Statistical Realities of the East Asian Growth", *Quarterly Journal of Economics*, Vol. 110.
- Yudaeva, Ksenia, Konstantin Kozlov, Natalia Melentieva, Natalia Ponomareva (2001). "Does Foreign Ownership Matter? Russian Experience", CEFIR Working, paper No. 5, Moscow.
- World Bank (1996). *Early Child Development: Investing in the Future*, Human Development Department, Washington DC. The World Bank.
- Woolcock, M. J. V. (1999). Learning from Failure in Microfinance *American Journal of Economics and Sociology*, Vol. 58 (1).

فصل چهارم

بازارها و رشد

استپان جورادجا،^۱ جانت میچل^۲

مقدمه^۳

بازارها در واقع سازوکارها یا مکانیسم‌هایی هستند که از طریق آنها منابع اقتصادی هدایت می‌شوند، و انگیزه‌های اقتصادی نیز در آنها شکل می‌گیرند. از این رو عملکرد بازارها، هم بر کارایی ایستا^۴ اهمیت فراوان دارد، و هم بر کارایی پویا؛ و همچنین در میزان واکنش اقتصاد در برابر شوک‌ها [ای بیرونی]. البته در عین حال که هم بازار محصول در تخصیص منابع اهمیت زیادی دارد، و هم بازار عوامل [تولید]، اما بازارهای عوامل تولید بر نرخ ایجاد منابع نیز تأثیر می‌نهند.^۵ این مقاله ضمن صحنه گذاشتن بر اهمیت عمده و جدی بازارها در رشد [اقتصادی]، با ترکیب پیشنهادهای توپل (۱۹۹۹) و پریچت (۲۰۰۰)، استدلال خواهد کرد که بازارهای خاص هر کشور باید در زمره کانون‌های اصلی توجه در تحقیقات آینده در زمینه رشد [اقتصادی] باشند.

در اینجا بازارهای اصلی (بازارهای مالی، بازار کار، بازار منابع طبیعی و بازار محصول) مطالعه و بررسی می‌شوند، تا نحوه تأثیرگذاری‌شان از جنبه تسهیل و یا ایجاد

1. Stepan Jurajda

2. Janet Mitchell

۳. نویسندگان این مقاله را براساس مقاله‌های منطقه‌ای نوشته شده درباره بازارها و رشد، تهیه کرده‌اند. نویسندگان مقاله‌های مذکور عبارت‌اند از: آدنیکینجو و اویرانتی (۱۹۹۹)؛ ارسل و کندیل (۲۰۰۰)؛ فیلر، جیلفاسون، جورادجا و میچل (۲۰۰۰)؛ پیزاریدیس (۲۰۰۰)؛ تندولکار و سن (۲۰۰۰).

4. Static Efficiency

۵. شرایط بازار کار بر میزان به‌دست آوردن سرمایه انسانی تأثیر می‌گذارد. بازارهای مالی تعیین می‌کنند که چقدر از پس‌انداز موجود به سرمایه فیزیکی داخلی تبدیل شود.

مانع در مسیر رشد [اقتصادی]، ارزیابی شود. در ابتدا با استفاده از نوشتارهای نظری و تجربی موجود، چارچوبی برای بحث درباره رابطه بین بازارها و رشد [اقتصادی] فراهم می‌آید. سپس خلاصه‌ای از یافته‌های شش مطالعه منطقه‌ای در زمینه کلی «بازارها و رشد»، تهیه شده برای پروژه تحقیق جهانی،^۱ ارائه می‌گردند. این کار با عرضه چهار سناریوی مسلم^۲ از فرایند رشد [اقتصادی] که به برخی از مناطق مربوط می‌شوند صورت می‌گیرد.

۱. دستور تحقیق

رگرسیون‌های رشد کلان - و به طریق اولی، حسابداری رشد - بیشترشان اطلاعات چندانی را درباره سازوکارهایی که منابع رشد مطالعه شده از طریق آنها عمل می‌کنند، به دست نمی‌دهند.^۳ اینها ابزارهای مفیدی برای توصیف اطلاعات به شمار می‌آیند؛ اما در زمان حاضر توانایی چندانی در ارائه تفسیری علی برای آثار رشد تخمین زده شده ندارند.^۴ رگرسیون‌های رشد در بردارنده مشکلات جدی اقتصادسنجی‌اند که از موارد همیشگی مورد سوءظن همچون خطای اندازه‌گیری و درون‌زایی آغاز می‌شوند و به تشخیص نادرست مدل (پویا) ختم می‌گردند.^۵ با اینکه نظریه‌های موجود فرضیه‌هایی را در مورد عوامل تعیین‌کننده رشد به همراه توصیفی درباره برخی از مسیرهای تأثیرگذاری ارائه می‌کنند، معمولاً در بسیاری از حوزه‌ها به طور شگفت‌انگیزی مختصر و موجزنند.

1. The Global Research Project (GRP)

2. Stylized Scenario

۳. برای اینکه نمونه‌ای بزرگ به دست آید، باید توجه کرد که به رغم کارهای تجربی موجود، هنوز مشخص نیست که آیا سرمایه انسانی بر رشد اقتصادی تأثیر می‌گذارد یا بر سطح تولید.

۴. رگرسیون‌ها معمولاً بی‌دقت مشخص می‌شوند، بدون اینکه رابطه‌ای با مدل ساختاری نهفته در پس آنها داشته باشند. با این حال، اخیراً هال و جونز (۱۹۹۹) در رگرسیون‌هایی که تفاوت میزان درآمد سرانه کشورها را تبیین می‌کنند، میزان تفاوت در زبان کشورهای مستعمره را به مثابه ابزاری برای زیرساخت‌ها به کار گرفتند. برای دیدن رویکردی مشابه آن نک: لوین و دیگران (۲۰۰۰).

۵. به عنوان مثال، ممکن است تورم در کوتاه‌مدت تأثیرات مثبتی بر رشد بگذارد، و در بلندمدت منفی. به شکلی کلی‌تر، رشد را می‌توان به حالت پایدار، گذار (خارج از حالت پایدار)، و اجزای عمده تقسیم کرد - که هر یک ممکن است عوامل تعیین‌کننده متفاوتی داشته باشد (پرپچ، ۲۰۰۰).

به عقیده نگارندگان، با توجه به کمبودهای اشاره شده از لحاظ دانش و روش‌شناسی آزمون، تحقیق در زمینه سازوکارهای تأثیرگذاری رشد در دستورکار تحقیقات مربوط به رشد اهمیت فراوان دارد. خوب است بر این پیشنهاد توپل (۱۹۹۹) - مبتنی بر مطالعه وی در زمینه بازار کار و رشد [اقتصادی] - تأکید شود که مهم‌ترین و ثمربخش‌ترین تحقیقات آتی در زمینه رشد [اقتصادی] مستلزم «انجام مطالعات دقیق تجربی درباره نحوه فعالیت بازارهای کار، و تأثیر سیاست‌ها و نهادها در درون هریک از کشورها» است. از دیدگاه نگارندگان، هدف مذکور با ایده پروژه مطالعات جهانی نیز همسویی زیادی دارد؛ و به همین دلیل آنها بر آن‌اند که این پیشنهاد را به همه بازارهای عوامل تولید و کالاها تعمیم دهند. از نظر نگارندگان، تحقیقات خاص هر کشور می‌توانند به تمایز نظریه‌های فعلی رشد از یکدیگر و ایجاد انگیزه برای شکل‌گیری نظریه‌های جدید، بسیار کمک کنند. این تحقیقات می‌توانند چشم‌انداز عمیق‌تری را در زمینه رشد، با تمرکز بر سازوکارهایی که عوامل تعیین‌کننده از طریق آنها بر فرایند رشد تأثیر می‌گذارند، به‌دست دهند.^۱

تا اینجای کار (مشخص شد که) عوامل تعیین‌کننده رشد بسیار متعدّدند و با یکدیگر تعامل دارند و تأثیرگذاری‌شان در افق‌های زمانی متفاوتی است. این خود مانع از آن می‌شود که صرفاً تجربه کشوری واحد برای مطالعه عوامل تعیین‌کننده رشد مورد استفاده قرار گیرد. با این حال بررسی‌های پروژه مطالعات جهانی می‌توانند با تحلیل شوک‌های خارجی یا داخلی و همچنین دوره‌هایی که الگوهای رشد تغییر کرده‌اند، بر این محدودیت فائق آیند. پریچت (۲۰۰۰) نشان داده است که (وجود) دوره‌های همراه با تغییرات زیاد در رشد (رو به بالا یا پایین) ویژگی بسیاری از کشورهای در حال توسعه بوده است و اینها بخش عمده‌ای از تغییرات نرخ رشد داده‌های تابلویی را تشکیل می‌دهند. بدین ترتیب، این دوره‌ها احتمالاً درک مهمی را در زمینه فرایند رشد فراهم می‌سازند. در تحقیقات کشوری پروژه مطالعات جهانی می‌توان بر چنین دوره‌هایی

۱. یک تحقیق این خواهد بود که نخست زیرساخت‌های بازار را به نتایج قابل سنجش مختص هر بازار مربوط کند (مثلاً تخصیص نیروی کار [در آن بازار]؛ و دوم اینکه توانایی‌های برسنجیده یا اندازه‌گیری شده بازارها را به یکدیگر مرتبط کند تا مسیر مفروض از رشد، با نتایج کلان پشتیبانی شود. این امر تمایز میان فرضیه‌های رقیب را درباره سازوکارهای رشد امکان‌پذیر می‌سازد. به‌عنوان مثال، آیا آن‌گونه که در مدل تقلید کردن ریورا - باتیز و رومر (۱۹۹۰) مطرح شده است، سطح سرمایه انسانی موجب توانایی در انجام تحقیق و توسعه می‌شود یا خیر؟

تمرکز کرد و در کنار مطالعه عوامل وقوع آنها (به عنوان مثال سیاستگذاری‌ها، نهادها، یا عوامل سیاسی)، به بررسی این مسئله نیز پرداخت که چرا برخی از کشورها توان گذر از شوک‌ها را با تأثیرپذیری ناچیز در رشد [اقتصادی‌شان] داشته‌اند، درحالی که کشورهای دیگر کاملاً با عکس آن مواجه بوده‌اند.

با این حال چگونگی تجمیع دانش به دست آمده از مطالعات کشوری روشن نیست. درحالی که نظریه پردازان می‌توانند روابطی را که در برخی از مناطق خاص مهم به نظر می‌رسند در قالب مدل توضیح دهند، ربط دادن نظام‌مند مطالعات موردی درباره دوره‌های رشد یا تغییر و ربط دادن عملکرد بازار به سنجه‌های کلان رشد، خود می‌تواند یک مسئله باشد.^۱ از نظر نگارندگان، ارائه شواهد اولیه مقالات موضوعی منطقه‌ای در قالب تعدادی سناریوی رشد مسلم در زمینه فرایند رشد می‌تواند سودمند باشد. این سناریوها به سازوکارهای بازار رشد مشخصی ارتباط داده می‌شوند و هدف از آنها فراهم آوردن چارچوبی مقدماتی برای انجام تحقیقات کشوری است.

۲. ساختار سازمانی کلی

همان گونه که پیش‌تر تشریح گردید، در اینجا بحث و بررسی بازارها و رشد، در زمینه سازوکارهایی خواهد بود که بازارها از طریق آنها بر فرایند رشد تأثیر می‌نهند. بنابراین بخش‌های مربوط به هر بازار خاص با شناسایی سازوکارهایی که در مورد آن بازار خاص صدق می‌کنند آغاز خواهند شد. به منظور در دست داشتن ساختاری برای بحث درباره نحوه تأثیرگذاری بازارها بر رشد اقتصادی، و همچنین برای پشتیبانی از شناسایی متغیرها در تحلیل‌های بعدی، از طبقه‌بندی ساده‌ای در مورد ابعاد بازارها استفاده می‌شود. به طور مشخص، تمرکز بر سه بعد خواهد بود: ۱. زیرساخت، که به بسترهای نهادی - شامل قوانین و دستگاه قضایی - اشاره دارد؛ ۲. شکاف قیمتی^۲ یا اختلالات ناشی از دخالت‌های سیاستگذاری؛ و ۳. نقش آفرینان، یا کنشگرانی که تحت تأثیر سیاست رقابتی یا ساختار مالکیت و جز اینها تعیین می‌شوند. زیرساخت بازار به پردازش اطلاعات و توزیع منابع

۱. از شیوه‌های انباشت دانش به کارگیری مطالعات اختصاصی هر کشور برای مشخص کردن تفاوت در عوامل بیرونی رشد و یا تغییرات مفصل در سیاست‌هاست که بعدها می‌توان از آنها در چارچوب رگرسیون استفاده کرد.

2. Price Wedges

کمک می‌کند. حذف انحرافات قیمتی از اقدامات سیاستگذاری^۱ با برطرف کردن زبان از دست رفته،^۲ به افزایش فعالیت اقتصادی منجر می‌شود. سرانجام اینکه انواع متفاوت نقش آفرینان در یک بازار خاص می‌توانند اهداف و انگیزه‌های گوناگونی هم داشته باشند، و تفاوت موجود میان اهداف آنها چه بسا برآیند بازار^۳ را (اغلب از طریق یکی از مسیرهای اقتصاد سیاسی) تحت تأثیر قرار دهد. در هر بازار این سه بعد ارتباط متقابل با یکدیگر دارند (به عنوان مثال، زیرساخت بازار می‌تواند تعیین کننده نوع نقش آفرینان آن باشد)، اما تحلیل مجزا و مستقل هریک از ابعاد، این امکان را فراهم می‌سازد که تأثیرات نهادها و سیاستگذاری‌ها در رشد اقتصادی، بهتر تمییز و تشخیص داده شوند.^۴

۴-۱ بازارهای مالی

هم‌بستگی مثبت میان توسعه بخش مالی و رشد اقتصادی، اکنون حقیقتی به‌شمار می‌آید که مستندات زیادی در تأیید آن وجود دارد. از زمانی که گلدسمیت^۵ (۱۹۶۹) دریافت که سطح توسعه [بخش] مالی، که از تقسیم دارایی‌های واسطه مالی بر تولید ناخالص داخلی تعریف می‌شود، رابطه مثبتی با رشد اقتصادی دارد، محققان متعددی هم‌بستگی مثبت بین شاخص‌های مختلف توسعه مالی و رشد را تأیید کرده‌اند، و بسیاری دیگر نیز به آزمون وجود رابطه علی بین این دو پرداخته‌اند.^۶

۴-۱-۱ سازوکارهای رشد

روابط بین سیستم‌های مالی و رشد اقتصادی از طریق یکی از سه کارکردی که بخش

1. Policy Wedges
2. Deadweight Loss
3. Market Outcomes

۴. چنین چیزی این امکان را فراهم می‌سازد که بتوان رابطه بالقوه میان انواع گوناگون کنشگران را در هر بازار با تبعات بالقوه آن بر رشد اقتصادی، مقوله رابطه بازار و رشد را به مقوله پایه‌های خرد رشد پیوند می‌دهد.

5. Goldsmith

۶. به عنوان مثال نک: آتجه و جوانوویچ (۱۹۹۳)؛ بک، لوین و لویزا (۲۰۰۰)؛ هریس (۱۹۹۷)؛ کینگ و لوین (۱۹۹۳)؛ لوین (۱۹۹۷ و ۱۹۹۹)؛ لوین، لویزا و بک (۲۰۰۰)؛ لوین و زروس (۱۹۹۶، ۱۹۹۸)؛ راجان و زینگالس (۱۹۹۸)؛ و وورگلر (۲۰۰۰). روش‌های مورد استفاده برای سنجش علیت شامل استفاده از ابزارهایی برای متغیرهایی است که به عقیده همگان، مقدار آنها به‌صورت هم‌زمان از طریق رشد مشخص می‌شود.

مالی در درون اقتصاد ایفا می‌کند - یا دو، یا هر سه - برقرار می‌شود. این کارکردها عبارت‌اند از: ۱. فراهم آوردن ابزارهای کافی برای پس‌انداز؛ ۲. هدایت منابع از پس‌اندازکنندگان به وام‌گیرندگان (کارکرد تخصیص منابع)؛ و ۳. بازتخصیص منابع، آنگاه که کاربرد فعلی‌شان حداکثر سود را به دنبال نداشته باشد.^۱

۴-۱-۱-۱ پس‌انداز

افزایش میزان حرکت پس‌انداز به طرف بخش مالی می‌تواند از طریق بهبود نقدپذیری و تنوع دارایی‌های مالی، کاهش عدم تقارن اطلاعاتی بین بنگاه‌ها و سرمایه‌گذاران بیرونی، افزایش نرخ بازده ابزارهای مالی و همچنین کاهش هزینه‌های مبادله مرتبط با دارایی‌های مالی محقق شود. افزایش پس‌انداز نیز با فرونی گرفتن میزان سرمایه‌گذاری به افزایش رشد [اقتصادی] منجر می‌شود.

۴-۱-۱-۲ هدایت منابع^۲

کارایی بخش مالی در انجام کارکرد تخصیص [منابع مالی]، که مشتمل بر انتخاب و پایش بنگاه‌ها و پروژه‌های دریافت‌کننده منابع مالی است، بر نرخ رشد [اقتصادی] کشور تأثیر می‌گذارد. نظریه‌های موجود توضیحاتی را در مورد چگونگی منتهی شدن توسعه بخش مالی به هدایت بهینه منابع از پس‌اندازکنندگان به وام‌گیرندگان - و به تبع آن رشد [اقتصادی] - ارائه می‌کنند. دایموند^۳ (۱۹۸۴) این دیدگاه را مطرح می‌سازد که واسطه‌های مالی می‌توانند پایش یا زیر نظر گرفتن را با هزینه پایین‌تری در مقایسه با اشخاص^۴ انجام دهند. گرینوود^۵ و یووانویچ^۶ (۱۹۹۰) استدلال کرده‌اند که نهادهای واسطه مالی بهتر از اشخاص می‌توانند فرصت‌های سرمایه‌گذاری را شناسایی کنند.

۱. در اینجا تمرکز بر کارکردهایی از سیستم مالی است که نقش مؤثرتری برای رشد دارند. درواقع، سیستم مالی دارای کارکردی فراتر از این سه است. به‌عنوان مثال، سیستم مالی نقشی محوری در سیستم پرداخت و انتقال ریسک دارایی‌ها ایفا می‌کند (برای توصیف مشروح‌تر کارکردهای سیستم مالی، نک: لوین، ۱۹۹۷).

2. Channeling of Funds

3. Diamond

4. Individual Investors

5. Greenwood

6. Jovanovic

هریسون،^۱ ساسمن^۲ و زایرا^۳ (۱۹۹۹) فرض می‌کنند که هزینه زیر نظر گرفتن وام‌گیرندگان^۴ تابعی است از فاصله بین بانک‌ها و همان گیرندگان وام. بنابراین، با ورود تعداد بیشتری بانک به سیستم مالی، تخصیصی‌سازی منطقه‌ای به‌وقوع می‌پیوندد، هزینه‌های پایش کاهش پیدا می‌کند و سرمایه‌گذاری افزایش می‌یابد. بنسیونگا،^۵ اسمیت^۶ و استار^۷ (۱۹۹۶) نشان داده‌اند که تأثیر سودمند افزایش نقدپذیری دارایی‌های مالی ناشی از تکوین و توسعه بازارهای ثانویه اوراق بهادار که مبادله دارایی‌های مالی را در بین افراد تسهیل می‌کند، عبارت است از فراهم شدن امکان هدایت پس‌اندازهای کوتاه‌مدت به سمت فناوری‌های تولید دیربازده^۸، که می‌توانند بازگشت سرمایه بیشتری را در بلندمدت - در قیاس با فناوری‌های زودبازده^۹ - به‌دست دهند.

۴-۱-۱-۳ بازتخصیص منابع

سرانجام اینکه کارایی سیستم مالی در بازتخصیص منابع از موارد استفاده غیرسودآور به سودآور نیز در رشد اقتصادی مؤثر است. به‌عنوان مثال، وجود قوانین و مقررات مربوط به ورشکستگی و مفاد آنها می‌توانند بر میزان تلاش مدیران سازمان، زمان تصمیم برای تعطیلی شرکت‌های غیرسودده و میزان کارایی تبدیل انتقال دارایی‌های نقدی یک شرکت به موارد استفاده سودآورتر تأثیر بگذارد.^{۱۰}

۴-۱-۲ ابعاد بازار

هرکدام از ابعاد بازار - همچون زیرساخت، اقدامات سیاست‌گذاری، و نقش‌آفرینان در بازارهای مالی - از طریق تأثیرشان بر هرکدام از این سه (یا هر سه) کارکرد انجام شده

1. Harrison
2. Sussman
3. Zeira
4. Borrowers
5. Bencivenga
6. Smith
7. Starr
8. Long-gestation
9. Short-gestation

۱۰. به‌عنوان مثال، نک: آگیون و بولتون (۱۹۹۵)؛ گرتر و شارفتاین (۱۹۹۲).

به‌وسیله سیستم مالی می‌توانند رشد اقتصادی را تحت تأثیر قرار دهند. در ادامه، به‌ترتیب هریک از ابعاد بررسی می‌گردند.

۴-۱-۲-۱ زیرساخت بازار

عنصری از زیرساخت‌های بازار مالی که برای توسعه بخش مالی و رشد اهمیت دارند، شامل نهادهایی است چون نظام قضایی^۱ که فراهم‌کننده زمینه اجرای قراردادهاست؛ مقررات حسابداری که بنگاه‌ها را ملزم به افشای اطلاعات کافی و مناسب به سرمایه‌گذاران بیرونی می‌کنند، و قوانین (مانند آنچه که برای ورشکستگی وضع شده است، و جز آن) که از حقوق سرمایه‌گذاران بیرونی حمایت می‌کنند. زیرساخت‌های بازار مالی توسعه‌یافته با ایجاد اطمینان در مورد پایبندی به قراردادهای مالی و حفاظت از حقوق سرمایه‌گذاران، باعث افزایش میزان جریان پس‌اندازها به‌طرف بنگاه‌ها می‌شود. مقررات حسابداری که بنگاه‌ها را ملزم به افشای مقدار معینی از اطلاعات می‌کند، باید باعث بهبود کارایی تخصیص منابع گردد. همان‌گونه که در اینجا پیشنهاد شد، می‌توان انتظار داشت که قوانین ورشکستگی (و دیگر تضمین‌ها برای حقوق وام‌دهندگان^۲ و سهام‌داران) منجر به بهبود کارایی بازتخصیص منابع شود.

نظریه‌های چندانی در مورد ارتباط زیرساخت بازار مالی و رشد [اقتصادی] وجود ندارد. با این حال در مطالعات تجربی متعددی، از جمله رگرسیون‌های رشد بین‌کشوری^۳، متغیرهای معرف زیرساخت‌ها در نظر گرفته شده‌اند.^۴ تا آنجا که نتایج این مطالعات از وجود روابط علی خبر می‌دهند، زیرساخت‌ها واقعاً اهمیت دارند. متغیرهایی که در این‌گونه مطالعات بر آنها تمرکز شده است، عبارت‌اند از شاخص‌های حقوق وام‌دهندگان و حقوق سهام‌داران،^۵ شاخصی از میزان حاکمیت قانون و نظم، شاخصی از میزان الزام به اجرای قراردادهای، شاخصی برای استانداردهای حسابداری، و شاخص‌های فساد یا

1. Courts

2. Creditors

3. Cross Country Growth Regressions

۴. به‌عنوان مثال نک: دمیرگوک - کونت و ماکسیمویچ (۱۹۹۸)، فیلر، کامپوز و هانوزک (۱۹۹۹)، لوین (۱۹۹۹)،

لوین و دیگران (۲۰۰۰)، راجان و زینگالس (۱۹۹۸)، ورگلر (۲۰۰۰).

۵. این متغیرها را ابتدا لاپورتا و دیگران (۱۹۹۷ و ۱۹۹۸) پیشنهاد دادند و از آن استفاده کردند.

مداخله دولت در بازارهای مالی. متغیری که لاپورتا^۱ و دیگران (۱۹۹۷، ۱۹۹۸) ساخته‌اند و نشانگر منشأ نظام حقوقی است (مانند حقوق عرفی^۲ در انگلیس، حقوق مدنی فرانسه، حقوق مدنی آلمان، یا حقوق مدنی اسکندیناوی) نیز گاه به‌عنوان ابزاری^۳ برای متغیرهای زیرساخت به کار می‌رود.

با در نظر گرفتن اینکه نتایج رگرسیون‌های بین‌کشوری نقشی بالقوه برای نهادهای قانونی و حسابداری در افزایش رشد در نظر می‌گیرند، تمایز قائل شدن بین شاخص‌های عمومی تعهد به حاکمیت قانون یا الزام به اجرای قراردادهای و شاخص‌های خاص‌تری چون ارتقای استانداردهای حسابداری یا حقوق سهام‌داران و تأمین‌کنندگان اعتبار - که همگی در زیرمجموعه زیرساخت مالی قرار می‌گیرند - می‌تواند مفید باشد. از پرسش‌های مهم این است که میان تعهد کلی به قانون و نظم (که می‌تواند حاکی از ریشه‌کن شدن فساد باشد) و تمهیدات خاص با هدف صیانت از حقوق تأمین‌کنندگان اعتبار و سهام‌داران، کدام عامل تعیین‌کننده قوی‌تری برای توسعه بخش مالی و همچنین رشد است. پایبندی به قانون و نظم از این لحاظ اهمیت دارد که تضمین می‌کند دولت، دارایی‌ها یا سودی را که مالکان شخصی و سهام‌داران به دست می‌آورند، مصادره نخواهد کرد. با برقراری حداقلی از تعهد به حاکمیت قانون، پیاده‌سازی تمهیدات حمایتی خاص‌تر برای سهام‌داران و تأمین‌کنندگان اعتبار اهمیت می‌یابد.^۴ تحلیل کشوری داده‌های مرتبط با پایبندی به حاکمیت قانون در مقابل اصلاحات در برخی از زیرساخت‌های خاص، پرتویی را در پاسخ به این پرسش می‌تاباند و می‌تواند نهادهای در تحلیل‌های بین‌کشوری باشد.

۲-۱-۴ اهرم‌های سیاستگذاری

اختلالات متعارفی که بر اثر سیاستگذاری در حوزه مالی به وجود می‌آیند، به شکل ایجاد محدودیت بر نرخ‌های بهره و تعیین میزان سپرده ذخیره برای سپرده‌های بانکی نمایان

1. La Porta

۲. ترکیب Common Law باید از نظر معنا بررسی شود.

3. Instrument

۴. شواهد تجربی از اقتصادهای در حال گذار مؤید آن‌اند که تعهد به حاکمیت قانون و نظم ممکن است پیش‌شرط توسعه مالی باشد؛ نک: فیلر و دیگران (۲۰۰۰).

می‌شوند. سرکوب مالی^۱ که منجر به تحمیل سقف نرخ بهره بر سپرده‌های بانکی یا نرخ‌های دریافتی در قبال وام‌های داده شده به بخش‌هایی خاص می‌گردد، می‌تواند پس‌اندازها را کاهش دهد و تخصیص منابع را نیز دچار اختلال کند. علاوه بر این، وام‌دهی جهت‌دار با انگیزه‌های سیاسی نمایانگر شکلی ضمنی از اقدامات سیاست‌گذاری است که منجر به ایجاد «محدودیت‌های بودجه‌ای نرم» برای بنگاه‌هایی می‌شود که از محل دریافت وام منتفع می‌گردند و به تبع آن باعث عملکرد ضعیف بخش مالی در بازتخصیص منابع می‌شود.

سیاست‌های آزادسازی مالی ممکن است بتواند انحرافات ایجاد شده بر اثر سرکوب مالی را رفع کند. این امر از جنبه نظری کاملاً به رسمیت شناخته شده است که آزادسازی مالی به دلیل تأثیرات درآمدی و جانشینی ناشی از افزایش نرخ بهره، تأثیری مبهم و دوگانه بر میزان پس‌انداز دارد. همچنین شواهدی به چشم می‌خورند (دمیرگوک^۲ - کونت^۳ و دتراژیاش^۴، ۱۹۹۸، به نقل از کاپریو^۵ و هونوهان^۶، ۱۹۹۹) که بحران‌های بانکی معمولاً پس از آزادسازی‌های مالی رخ می‌نمایند. با این حال چنین پیامدی عمدتاً می‌تواند منعکس‌کننده ضعف زیرساخت بازار مالی باشد که این امر قانونگذار^۷ را در هدایت مناسب نهادهای واسطه مالی که به‌تازگی آزادسازی شده‌اند، دست خالی می‌گذارد.

۳-۱-۴ نقش آفرینان

نقش آفرینان مهم در بازارهای مالی مشتمل‌اند بر نهادهای واسطه مالی و اشخاص سرمایه‌گذار، که منابع مالی خارج از بنگاه را از طریق بازارهای سهام در اختیار بنگاه‌ها قرار می‌دهند. تحقیقات تجربی بین‌کشوری اخیر که سعی در ارزیابی اهمیت نسبی نهادهای واسطه مالی و بازارهای سهام داشته‌اند، مشخص می‌سازند که وزن نسبی هرکدام از این دو

1. Financial Repression
2. Demirguc
3. Kunt
4. Detragiache
5. Caprio
6. Honohan
7. Regulators

در نظام مالی چندان زیاد و جدی به نظر نمی‌رسد.^۱ از آنجاکه مسیر معمول توسعه بخش مالی به این صورت است که ابتدا بخش بانکی گسترش پیدا می‌کند و در پی آن بازار سهام توسعه می‌یابد، توجه در اینجا معطوف به نهادهای واسطه مالی است. موارد تمایز بالقوه مهم بین گونه‌های مختلف نهادهای واسطه مالی عبارت‌اند از دولتی بودن در مقابل خصوصی بودن بانک‌ها، تفاوت در قابلیت‌های مالکان بانک‌های خصوصی، و خارجی بودن بانک‌ها در مقابل داخلی بودن آنها. ماهیت مالکیت و مدیریت بانک می‌تواند کارایی عملکرد بخش بانکی را در تخصیص منابع، تحت تأثیر فراوان قرار دهد. بانک‌ها باید هم توانایی شناسایی و سرمایه‌گذاری در بنگاه‌های سودده و نیز خودداری از وام‌دهی به بنگاه‌های غیرسودده را داشته باشند و هم انگیزه این کار را. شرایطی که می‌توان انتظار داشت موجب کاهش انگیزه‌های بانک‌ها برای تخصیص (یا بازتخصیص) کارای منابع شوند، عبارت‌اند از:

۱. فشار دولت بر بانک‌ها برای پرداخت وام به بنگاه‌ها یا بخش‌های خاص با دلایل سیاسی؛

۲. فشار دولت بر بانک‌ها برای خرید بدهی دولت؛

۳. اعمال محدودیت کمتر از اندازه بر فعالیت بانک‌ها، چه به‌علت ناکافی بودن نظارت و چه به‌علت سست بودن بیش از حد محدودیت مربوط به ورود به عرصه بانکداری؛
۴. در مضیقه مالی^۲ قرار گرفتن خود بانک‌ها، که در این حالت مسئولیت محدود منجر به ریسک‌پذیری مفرط و مخفی کردن وام‌های بد^۳ می‌شود.

شرایط (۱) و (۲) عمدتاً در صورت دولتی بودن بانک‌ها امکان وقوع دارند. در هر صورت، دخالت دولت در وام‌دهی بانک‌ها در کشورهای در حال توسعه امری معمول است (کاپریو و هونوهان، ۱۹۹۹). شرایط (۳) و (۴) باعث بروز رفتار سرمایه‌گذاری ناکارا از سوی بانک‌ها - و به تبع آن تأثیر منفی بر کارکرد تخصیص منابع بخش مالی - می‌شود. قوانین و مقررات بانکی می‌توانند بر میزان وقوع شرایط (۳) و (۴) تأثیر بگذارند. قوانین و مقرراتی که انتظار می‌رود مانع بروز رفتار سرمایه‌گذاری ناکارا شوند، از جمله مشتمل

۱. در رگرسیون‌های بین‌کشوری، متغیرهایی که بیش از سیستم مالی با رشد اقتصادی هم‌بستگی داشته‌اند، عبارت‌اند از حقوق حامی سهام‌داران و وام‌دهندگان، استانداردهای حسابداری و به‌طور کلی توسعه سیستم مالی (بک، دمیگروک - کونت و لوین، ۲۰۰۰؛ لوین، ۲۰۰۰؛ دمیگروک - کونت و ماکسیموویچ، ۲۰۰۰).

2. Financial Distress

۳. وام‌هایی که احتمال وصول شدن کمی دارند - م.

هستند بر: قاعده‌مند کردن نحوه ورود به عرصه بانکی، الزامات مربوط به کفایت سرمایه^۱، مقررات مرتبط با طبقه‌بندی وام و تمهیدات مربوط به سوخت شدن وام^۲، محدودیت‌ها در مورد فعالیت‌های بانکی، و اداره مناسب بانک‌های دارای وام‌های معوق زیاد^۳.

به‌رغم مزیت افزایش میزان رقابت در شبکه بانکی، زیان ناشی از نرخ بالای ورود به عرصه بانکی گاه می‌تواند بیش از منافع ناشی از آن باشد^۴. در این زمینه، دو منبع خطر که ریشه در سیاست‌های سهل‌گیرانه دارند، عبارت‌اند از: مشکل بودن کنترل تعداد زیاد بانک‌ها و بالا بودن میزان ریسک وام‌های پرداختی به‌وسیله بانک‌هایی که به‌دلیل رقابت، با کاهش تفاوت نرخ بهره وام‌ها و نرخ سود سپرده‌ها مواجه شده‌اند. بنابراین مشکلات بخش بانکی ناشی از نظارت ضعیف بخش بانکی یا ناشی از ورود بی‌رویه افراد فاقد صلاحیت به عرصه بانکداری، بالقوه برای رشد زیان دارند. تعداد زیادی از اقتصادهای در حال گذار و همچنین اقتصادهای منطقه جنوب صحرای آفریقا از بحران‌های بانکی ناشی از محدودیت‌های بیش از حد سهل‌گیرانه در برابر ورود به بخش بانکی زیان دیده‌اند.

تحقیقاتی که به آزمون ارتباط بین شرایطی مانند (۱) تا (۴) از یک‌سو، و رشد [اقتصادی] از سوی دیگر می‌پردازند، تعدادشان اندک است. برخی از شواهد تجربی را درباره مالکیت دولتی بانک‌ها، پژوهشگرانی چون بارث^۵، کاپریو^۶ و لوین^۷ (۲۰۰۰) ارائه کرده‌اند که نتایج اولیه یکی از پروژه‌های تحقیقاتی در حال انجام است که در آن داده‌های مربوط به مقررات و مالکیت بانکی از بیش از شصت کشور جمع‌آوری شده است. آنها دریافتند که مالکیت دولتی بانک‌ها هم‌بستگی منفی زیادی با توسعه بخش مالی دارد.^۸ لاپورتا و دیگران (۱۹۹۹) داده‌هایی را در مورد مالکیت دولتی ۱۰ بانک بزرگ در بیش از نود کشور جمع‌آوری کرده‌اند که دوازده اقتصاد در حال گذار را دربرمی‌گیرد. آنها دریافتند که معیار

1. Capital Adequacy Requirements

2. Loan-loss Provisions

3. Non-performing

۴. همان‌گونه که اشاره شد، افزایش رقابت در بازار محصول می‌تواند دربردارنده تأثیرات مبهمی بر رشد باشد.

5. Barth

6. Caprio

7. Levine

۸. بارث و دیگران دریافتند که محدودیت‌های اعمال شده بر طیفی از فعالیت‌های بانکی همچون قوانین ممنوع‌کننده فعالیت بانک‌ها در امر مسکن، بیمه، یا بازار اوراق بهادار تأثیر مثبتی بر توسعه عرصه مالی نمی‌گذارند و حتی رابطه مثبتی با بی‌ثباتی عرصه بانکی دارند.

سنگجشان برای مالکیت دولتی، دارای هم‌بستگی معنادار منفی با توسعه مالی است، که با رشد نسبت اعتبار بخش خصوصی به تولید ناخالص داخلی سنجیده می‌شود.

۴-۲ بازارهای کار

برخلاف بازارهای مالی، نقش بازارهای کار در تأثیرگذاری بر رشد [اقتصادی] هنوز به موضوع عمده‌ای در تحلیل‌های تجربی تبدیل نشده است. این به‌ویژه با توجه به تحقیقات تجربی دامنه‌داری که بازارهای مالی را به عملکرد رشد مربوط می‌کند، عجیب به نظر می‌رسد. به‌علاوه، تحقیقات تجربی موجود و از جمله بررسی انجام شده رابرت توپل در سال ۱۹۹۹ در مورد بازارهای کار و رشد، تنها به مطالعه و بررسی یکی از جنبه‌های بازارهای کار پرداخته‌اند؛ و آن تأثیر انباشت سرمایه انسانی بر رشد است. این خود نشان‌دهنده تمرکز تقریباً انحصاری نظریه‌های رشد مرتبط با بازار کار بر سرمایه انسانی است. در اینجا دیدگاه جامع‌تری که مبتنی بر نوشتارهای تخصصی تجربی غنی در زمینه انعطاف بازار کار است در پیش گرفته می‌شود؛ هرچند که حتی تلویحاً یا به‌طور ضمنی نیز با رشد ارتباط دارد.

۴-۲-۱ سازوکارهای رشد

ارتباط بازارهای کار با رشد، از طریق کارکرد تخصیص (و بازتخصیص انبوه) بازارهای کار و نیز از طریق نقش آنها در حمایت از تولید و استفاده کارآمد از سرمایه انسانی رخ می‌نماید. ارتباط رشد با بازارهای کار از طریق ایجاد زیرساخت، که خود بر اثر رشد اقتصادی به‌وجود می‌آید، برقرار می‌شود.

۴-۲-۱-۱ تولید سرمایه انسانی

سرمایه انسانی همواره «موتور محرک» مدل‌های رشد پایه^۱ و در کانون مباحث تجدید حیات اقتصاد رشد بوده است. در حیطه نظری دو پیوند علی مهم از سوی سرمایه انسانی به‌سوی رشد وجود دارد. نخست، در مدل‌های رشد نوکلاسیک، چون سرمایه انسانی از نهاده‌های اصلی برای تولید به‌شمار می‌آید، افزایش سرمایه انسانی باعث رشد می‌شود؛ و

1. Workhorse

دوم، نلسون^۱ و فلپس^۲ (۱۹۶۶) این را مطرح و پیشنهاد کرده‌اند که موجودی بالای سرمایه انسانی احتمال نوآوری‌های فناوری - و در نتیجه آن، رشد - را بالا می‌برد. مورد نخست مؤید آن است که افزایش سرمایه انسانی [تنها] یک بار منجر به افزایش تولید می‌شود، درحالی که دومی دلالت بر این دارد که تأثیر افزایش سرمایه انسانی در تولید دائمی است.^۳ هیچ‌کدام از این نظریه‌ها اشاره‌ای به نحوه تأثیر بازارهای کار در محدود کردن یا تسهیل ایجاد سرمایه انسانی و استفاده از آن نمی‌کنند.

تنها شواهد تجربی محدودی در مورد فرایندی که سرمایه انسانی و رشد را باهم مرتبط می‌کند وجود دارد. در سطح خرد، آنگاه که آموزش در تابع تولید تخمین زده شده گنجانده شود، بهره‌وری^۴ را افزایش می‌دهد (برای مثال، نک: گرلیچس^۵، ۱۹۹۷) و همچنین میزان سال‌های تحصیل از عوامل تعیین‌کننده علی^۶ در میزان درآمد فرد است (کارد^۷، ۱۹۹۹). باین‌حال تعریف سرمایه انسانی استفاده شده در نظریه [های] رشد تنها مشتمل بر آموزش نیست بلکه انباشت دانش یا توانایی ایجاد و به‌کارگیری ایده‌های جدید، فناوری‌های مکمل نیروی کار، و حتی سرمایه اجتماعی را نیز دربرمی‌گیرد. اندازه‌گیری این مفاهیم مشکل است و اینها درعین‌حال تمایزی بین توانایی به‌کارگیری دانش در راه‌های مولد [ازیک‌سو] و پیشرفت تکنولوژیک [ازسوی‌دیگر] قائل نمی‌شوند. باین‌حال، معیار مورد استفاده برای سنجش سرمایه انسانی در تحقیقات تجربی کلان به‌طور معمول آموزش دریافتی است، که تنها یک شکل از دانش را دربرمی‌گیرد.^۸

1. Nelson

2. Phelps

۳. کانال دوم به‌وسیله شواهد خرد تأیید شده است (ولش، ۱۹۶۶).

4. Productivity

5. Griliches

6. Causal Determinant

7. Card

۸. علاوه‌بر این، درعین‌حال که در کشورهای کمتر توسعه‌یافته افزایش سال‌های تحصیل در سطوح پایین سرمایه انسانی با افزایش واقعی سرمایه انسانی متناظر است، در کشورهای توسعه‌یافته اغلب سرمایه انسانی بیشترند، حتی با وجود رشد اندک تحصیلات، نیز تولید می‌شود (یعنی مثلاً از طریق افزایش کیفیت آموزش، با استفاده از کامپیوتر). درواقع، اخیراً سیاست‌های آموزشی در کشورهای توسعه‌یافته، به دوران مدرسه پیش از ابتدایی، گذر از مدرسه به محل کار و آموزش بزرگسالان معطوف شده است. همان‌گونه که هانوشک و کیمکو (۲۰۰۰) اخیراً نشان داده‌اند، کیفیت سرمایه انسانی ارتباط وثیقی با رشد دارد.

مطالعات تجربی که در آنها میزان سال‌های تحصیل معیار اندازه‌گیری سرمایه انسانی است، نتایج مبهمی را در پی داشته‌اند.^۱ با این حال با در نظر گرفتن شواهد (علّی) روزافزون حاصل از مطالعات خرد، و پایه نظری قوی رشد در سرمایه انسانی، مطرح ساختن این پرسش ناگزیر می‌نماید که سرمایه انسانی چگونه ایجاد می‌شود (و چه چیزی استفاده آن را تحت تأثیر قرار می‌دهد).

آیا شواهد اولیه ارائه شده در مقالات منطقه‌ای در مورد بازارها و رشد با این دید که سرمایه انسانی باید عنصر محوری^۲ تحقیقات در زمینه رشد باشد سازگار است؟ شواهد به دست آمده [در این زمینه] مبهم است، چون شاخص‌های [میزان] آموزش کسب شده در اکثر کشورها به شکل یکنواخت در حال افزایش است، اما تولید از این الگو تبعیت نمی‌کند. باینکه در کشورهای شرق آسیا و برخی از کشورهای آمریکای لاتین سرمایه‌گذاری‌های کلان انجام شده به وسیله جوانان در زمینه سرمایه انسانی مصادف با فزونی گرفتن بسیار زیاد نرخ‌های رشد بوده است، لیکن کشورهای دیگری هم وجود دارند (به عنوان مثال در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا) که در آنها موجودی در حال رشد سرمایه انسانی با رشد چندان‌ی در بهره‌وری همراه نبوده است. منطقه شرق اروپا و آسیای مرکزی دارای نیروی کار بسیار آموزش‌دیده است و دربردارنده پتانسیل عظیمی برای جذب و الگوبرداری فناوری یا تکنولوژی است؛ اما با این حال پتانسیل یاد شده در بسیاری از کشورهای شرق اروپا و آسیای مرکزی فاصله زیادی با بالفعل شدن دارد.^۳

از این رو، در نگاه نخست به نظر می‌رسد که سرمایه انسانی عامل تعیین‌کننده اصلی در تفاوت نرخ‌های رشد کشورهای مختلف نباشد، اما در نگاه دوم می‌توان سرمایه انسانی را شرط لازم - و نه کافی - برای رشد برشمرد و در بازارهای کار به دنبال توضیحی برای این پرسش بود که چرا در برخی از کشورها موجودی سرمایه انسانی (در حال رشد) به

۱. اخیراً توپل (۱۹۹۹) و کروگر و لیندهال (۲۰۰۰) دریافتند که بازده آموزش در سطح کلان با تخمین‌های مینسریان در مورد رگرسیون دستمزد همخوانی دارد.

2. Centerpiece

۳. از جمله پاسخ‌ها به این معما، می‌تواند تفاوت در کیفیت آموزش باشد؛ اما به نظر می‌رسد که این امر عمدتاً در منطقه شرق اروپا و آسیای مرکزی اهمیت داشته باشد، زیرا در این منطقه آزمون‌های شناختی، نشانگر توانایی پایین کارگران در به‌کارگیری و تحلیل اطلاعات‌اند.

مناسب‌ترین وجه ممکن مورد استفاده قرار نگرفته است. این دیدگاه بر نقش تخصیص سرمایه انسانی در برابر تولید سرمایه انسانی تأکید می‌کند. در ادامه در دو زیربخش بعدی به این مسئله توجه می‌شود، و بر تخصیص و بازتخصیص نیروی کار تمرکز می‌گردد.

۴-۲-۱-۲ تخصیص نیروی کار

در سطحی شهودی، توانایی تخصیص منابع موجود (یعنی نیروی کار و سرمایه انسانی) بین بخش‌های اقتصادی و مشاغل یا مناطق برای کارایی ایستا اهمیت فراوان دارد. به علاوه، می‌توان این فرضیه را مطرح کرد که فقدان آشکار قدرت توضیح‌دهندگی سرمایه انسانی در رشد می‌تواند با تخصیص نادرست سرمایه انسانی - و در نتیجه آن، با عملکرد بازارهای کار - مرتبط باشد. به این ترتیب کارکرد تخصیص بازارهای کار نیز به اندازه نقش عمده و نظری (تئوریک) سرمایه انسانی در تحقق رشد اهمیت پیدا می‌کند. بنابراین دیگر پرسش تنها این نیست که کشور کره چگونه موجودی سرمایه انسانی خود را افزایش داده، بلکه این نیز مطرح است که چگونه توانسته است میزان به کارگیری نیروی کار و نیروی کار غیرکشاورزی‌اش را افزایش دهد (توپل، ۱۹۹۹). در مقابل، باید این را نیز پرسید که چرا بیشتر افراد دارای مدرک تحصیلی که در کشور مصر وارد بازار کار می‌شوند، به وسیله بخش عمومی به استخدام درمی‌آیند و این تا چه اندازه بر رشد تأثیر می‌نهد.

تأثیر تخصیص نادرست [سرمایه انسانی] به دو صورت است، نخست اینکه کارایی فعلی تخصیص، اندک است. دوم اینکه تخصیص نادرست می‌تواند منجر به انباشت موانع اقتصاد سیاسی بر سر راه تخصیص مجدد گردد؛ به این ترتیب که گروه‌های فشار بهره‌مند از رانت‌های ناشی از تخصیص نادرست، با اصلاحات افزایش‌دهنده کارایی مخالفت خواهند کرد و این مخالفت با اصلاحات می‌تواند مانعی بلندمدت را بر سر راه رشد ایجاد کند.

یکی از تأثیرات عمده تخصیص منابع بر رشد، از خلال مالیات بالا بر نیروی کار حاصل می‌شود. این مسئله تنها در اقتصادهای صنعتی توسعه‌یافته مورد توجه جدی است (به عنوان مثال نک: تابلینی^۱ و داوری^۲، ۱۹۹۷ و منابع موجود در آن)، چرا که

1. Tabellini

2. Daveri

مالیات مستقیم بر نیروی کار در اکثر کشورهای در حال توسعه ناچیز است. با این حال، مالیات بر نیروی کار در بسیاری از کشورهای پساکمونستی شرق اروپا و آسیای میانه [موضوعی] درخور اهمیت است، چون [در این کشورها] تعهدات رفاهی [ادولتی] برجای مانده از توزیع ناصحیح منابع در دوران کمونیستی، منجر به نرخ‌های بالای پرداخت‌های قانونی^۱ و مالیات بر نیروی کار بیش از حد می‌شود.

۳-۲-۴ بازتوزیع نیروی کار

از موضوعات کاملاً مرتبط، توانایی بازارهای کار در انجام بازتخصیص گسترده است؛ یعنی توانایی مواجهه موفقیت‌آمیز با تخصیص (اولیه) نادرست منابع در سطحی وسیع یا شوک‌های خارجی. این امر برای گذار همراه با رشد کشورهای که خارج از مسیر رشد پایدار قرار دارند، بسیار مهم است. به عنوان مثال، به نظر می‌رسد (در هر کدام از مناطق مورد بحث در تحقیقات منطقه‌ای)، به بازتوزیع گسترده نیروی کار نیاز باشد. (این امر) در منطقه اروپای شرقی و آسیای مرکزی به دلیل تخصیص نادرست منابع در سطحی گسترده در دوران کمونیستی، در منطقه جنوب آسیا به علت دکتین ناسیونالیسم اقتصادی، یا در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا به دلیل استفاده ناصحیح از درآمدهای بالای نفتی دهه ۱۹۷۰ ضروری است.

بزرگ‌ترین شوک‌ها عمدتاً در کشورهای کمتر توسعه‌یافته رخ نموده‌اند، و به نظر می‌رسد که معمولاً هم منجر به ایجاد نقاط عطف متمایزکننده بین تعادل‌های رشد متعدد شده باشند. به عنوان مثال، در اقتصادهای در حال گذار اروپا، تخصیص ناصحیح اولیه نیروی کار در کشورهای کمونیستی، منجر به جابه‌جایی نیروی کار از صنایع سنگین مملو از نیروی کار به بخش خدمات و مالی و تجارت منجر شده است. در مقابل، روسیه و بخش‌هایی از اتحاد شوروی سابق (در انجام این بازتخصیص) چندان موفق نبوده‌اند و گذار اولیه اغلب منجر به افزایش اشتغال کشاورزی شده است، که خود نوعی عقب‌گرد در فرایند توسعه اقتصادی به شمار می‌آید. این تمایز می‌تواند عامل مؤثری در ایجاد چشم‌اندازهای رشد بلندمدت باشد.

۴-۲-۲ ابعاد بازار

حال بهتر است با بازگشت به بحث پیشین و با ارجاع به مقاله‌های منطقه‌ای پروژه تحقیقات جهانی، ابعاد بازار کار - که می‌تواند بر سه سازوکار رشد بازار کار تأثیر بگذارد - مورد بررسی قرار گیرد.

۴-۲-۲-۱ زیرساخت بازار

زیرساخت مهم بازار کار عبارت‌اند از: الف) حمل‌ونقل، بازار مسکن (و وام مسکن)، و محدودیت‌های اقامت؛ ب) سیستم‌های آموزش؛ ج) سازوکارهای تسویه بازار^۱، مانند کانال‌های اطلاعات در مورد فرصت‌های شغلی؛ د) محافظت در برابر تخلف؛ ه) دستورالعمل‌ها و مقررات نیروی کار؛ و) امنیت اجتماعی. با وجود اینکه تحقیقات تجربی دامنه‌داری در زمینه تأثیرات (ه) و (و) بر بسیاری از برایندهای بازار کار و تعدادی تحقیق نظری درباره آثار (ب) و (ج) بر رشد وجود دارد، چنین به نظر می‌رسد که بسیاری از این مسائل در برنامه تحقیق رشد موجود به تفصیل مورد بررسی قرار نگرفته‌اند.

روشن است که [وجود] بازار مسکن و زیرساخت حمل‌ونقل کارگشا^۲ موجب بهبود کارکرد تخصیص بازارهای کار می‌شود. به علاوه، بازارهای وام مسکن که ارتباط نزدیکی [با بازار کار] دارند، توانایی کارگران را در جابه‌جایی از نواحی دارای بیکاری بالا به مناطق در حال شکوفایی بهبود می‌بخشند. مورد اخیر، به‌ویژه در کشورهای در حال توسعه که از نظر جغرافیایی پراکنده (و بزرگ) اند اهمیت دارد؛ مانند روسیه که در آن تخصیص نادرست وسیع منابع تحت (نظام) برنامه‌ریزی مرکزی، به صنعتی شدن ناپایدار نواحی دوردست شمالی منجر شد (باید توجه داشت که آثار رشد پیشنهادی، مسائل و پرسش‌های پژوهشی خاصی را برمی‌انگیزند. برای مثال، برای مطالعه در این زمینه که آیا محدودیت‌های جابه‌جایی منطقه‌ای از طریق تأثیر بر توزیع سرمایه انسانی مانع رشد می‌شوند یا نه، می‌توان نتایج بازار کار را - مانند بیکاری، تناسب بین آموزش و اشتغال یا بهره‌وری - با تغییر در مقررات بازار مسکن و/یا سیاست اجازه اقامت در هر منطقه و زمان مخصوص مرتبط ساخت).

1. Market-clearing
2. Functioning

سیستم‌های آموزشی^۱ تولیدکننده سرمایه انسانی‌اند، و به همین دلیل تأثیر مستقیم بر سازوکار رشد سرمایه انسانی دارند. اصلاحاتی که در مسیر بهبود کیفیت و کمیت آموزش صورت می‌گیرد منجر به ارتقای فرصت و امکان رشد هر کشور می‌شود. موضوع مهم مرتبط با انباشت سرمایه انسانی همانا بالاتر بودن بازدهی اجتماعی آموزش از بازدهی خصوصی آن است. وجود تأثیرات خارجی مثبت^۲ و آثار سرریز آموزش، دلالت بر لزوم حمایت دولت از آن دارد.^۳ سرانجام هم اینکه توانایی مراکز آموزشی در تنظیم تمرکز (برنامه درسی) بر نیازهای بازار نیز بر تخصیص نیروی کار و سرمایه انسانی در بازار کار تأثیر می‌نهد.

کیفیت پایین سازوکارهای تسویه بازار (مانند کانال‌های اطلاعاتی که در استخدام به کار می‌رود) قطعاً تأثیر منفی بر کارکرد تخصیص بازارهای کار خواهد داشت. بخش‌بندی بازار کار (مثلاً براساس شکاف‌های قومیتی) نیز می‌تواند تأثیر منفی در تسویه بازار داشته باشد. این خود درعین حال می‌تواند باعث ایجاد تغییر در آموزش و انباشت سرمایه انسانی شود؛ از آنجاکه دانش‌آموزان انتظار خواهند داشت که موقعیت طبقاتی آنها تعیین‌کننده مسیر شغلی‌شان باشد، بخش‌بندی مذکور تولید سرمایه انسانی را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. اگر فعالیت نوآورانه و [قابلیت] ارتقای اجتماعی نقش مهمی در تعیین رشد ایفا می‌کند، سیاستگذاری باید حامی آموزش برابر و نیز حامی نوآوری (کارآفرینان) باشد.^۴

حاکمیت قانون و محافظت در برابر تخطی [از قانون] نقش مهمی را - چه در ایجاد سرمایه انسانی و چه استفاده از آن - در بازارهای کار دارد. اگر قانون نتواند از منافع به‌دست آمده از نوآوری صیانت کند، افراد چندان زیادی درزمینه تحقیقات سرمایه‌گذاری نخواهند کرد و اگر منافع کارآفرینی هم، چه از طریق جرائم سازمان‌یافته

1. Schooling Systems

2. Positive Externalities

۳. آموزش از تفاوت میان مدارس خصوصی و دولتی (کلوم و راویکومار، ۱۹۹۲)، تأمین مالی متمرکز و غیرمتمرکز مدارس و یا جداسازی دانش‌آموزان با توانایی‌های متفاوت (بنابو، ۱۹۹۶) نیز تأثیر می‌پذیرد.

۴. به‌عنوان مثال، هاسلر و مورا (۲۰۰۰) بر تعامل میان ذکاوت (کانال سرمایه انسانی) و ارتقای اجتماعی (کانال تخصیص) از لحاظ تأثیرگذاری بر رشد تمرکز کردند. در مدل آنها، رشد بالا مستلزم به‌کارگیری فناوری‌های جدید است که این امر ذکاوت را (در مقایسه با موقعیت اجتماعی والدین) به امری مهم‌تر تبدیل می‌کند. در نتیجه، رشد موجب می‌شود تا ذکاوت بیشتر پاداش یابد، و این خود درواقع بازخوردی می‌شود برای تسهیل در جذب فناوری و رشد بیشتر.

و چه به دست حاکمیت گرفته شود، یا از بین رود، افراد چندانی تبدیل به کارآفرین (نوآور) نخواهند شد. در مقاله‌های منطقه‌ای مؤکداً مطرح و پیشنهاد می‌شود که تخطی‌های گسترده (دست‌های فاسد چپاولگر)^۱ مانع از افزایش خوداشتغالی مولد می‌شوند و حتی کارگران به‌خوبی آموزش‌دیده آسیای شرقی و مرکزی را ناگزیر و وادار می‌سازند که به فعالیت‌های کشاورزی در حد بخورونمیر^۳ بپردازند.^۴

توانایی بازتوزیع نیروی کار احتمالاً با مقوله رایج انعطاف بازارهای کار (اینکه بی‌چون‌وچرا و صلب^۵ نباشند) ارتباط دارد. قواعد و مقررات [حاکم بر بازار] کار، یا به عبارتی انعطاف بازار کار (و تأثیر آن بر قابلیت جابه‌جایی نیروی کار)، خود به مقوله‌ای عمده برای تحقیقات تجربی تبدیل شده است.^۶ تمرکز بسیاری از این تحقیقات بر مقررات امنیت شغلی است (به‌عنوان مثال، هزینه‌های بالای اخراج و تعداد محدود قراردادهای پاره‌وقت یا برای مدت از پیش تعیین شده). باینکه بهره‌مندی از قوانین ناظر بر امنیت شغلی متضمن منافع حتمی برای دریافت‌کنندگان آنهاست، در مورد اینکه مقررات تا چه میزان موجب تفاوت در نرخ‌های اشتغال (و بیکاری) تعادلی و قابلیت جابه‌جایی نیروی کار می‌شوند، اختلاف وجود دارد: از جمله، بلانک^۷ (۱۹۹۴) و فری‌من^۸ (۲۰۰۰)، چنین استدلال کرده‌اند که این مقررات مضر نیستند و این در حالی است که، به‌عنوان مثال، OECD (۱۹۹۴)، بورگس^۹ (۱۹۹۴)، و میچی^{۱۰} و گریو^{۱۱} - اسمیت^{۱۲} (۱۹۹۷) ادعا

1. Grabbing Hand

۲. نک.: دجانکف، لاپورتا، لویز - دسیلانز و اشلايفر (۲۰۰۰).

3. Self-subsistence Agriculture

۴. با توجه به اینکه بنگاه‌های کوچک و خوداشتغالی‌ها ظاهراً نیروی محرک رشد در شرق اروپا و آسیای مرکزی به‌شمار می‌آیند، این امر اهمیت عمده‌ای دارد (نک.: جورادجا، و ترل، ۲۰۰۰؛ سلوسی، میترا و دیگران، ۲۰۰۱).

5. Rigidity

۶. ظاهراً تاکنون تحقیقات تجربی کاربردی چندانی در این زمینه صورت نگرفته است، مگر آنکه تصریح شود که بازتخصیص به معنی انتقال نوآوری و همچنین فعالیت‌های سازمانی بین بخش‌ها نیز وجود دارد. در مدل شومپیتر (مثلاً رومر، ۱۹۹۰) رشد به میزان نوآوری صورت گرفته در اقتصاد بستگی دارد.

7. Blank

8. Freeman

9. Burgess

10. Michie

11. Grieve

12. Smith

می‌کنند که [این مقررات] دارای اهمیت‌اند. هکمن^۱ و پاژ - سرا^۲ (۲۰۰۰) با استفاده از آزمایش‌های طبیعی^۳ از تاریخ معاصر کشورهای آمریکای لاتین نقش قوانین امنیت شغلی را مورد تحلیل قرار داده و احراز کرده‌اند که چنین مقرراتی تأثیر منفی جدی بر سطح اشتغال - به‌خصوص در بین جوانان - دارد. با نگاهی به کشورها (بورگس، ۱۹۹۴) و ایالت‌های آمریکا (درتوزوس^۴ و کارولی^۵، ۱۹۹۳) می‌توان دریافت که قوانین حفاظت شغلی باعث کند شدن تعدیلات ساختاری و بازتخصیص نیروی کار از صنایع در حال افول به صنایع نوآور و در حال رشد می‌شود. از آنجاکه بازتخصیص ساختاری از اجزای مهم رشد به‌شمار می‌آید، قوانین ناظر بر بازار کار نیز بر رشد تأثیر می‌نهد.^۶ با این حال شواهد به‌دست آمده از مقالات موضوعی منطقه‌ای ظاهراً این را پیش رو می‌گذارند که مسئله تجربی مهم در زمینه مقررات در کشورهای در حال توسعه، میزان به اجرا درآمدن آنهاست.

در حالی که بخش‌بندی بازار کار، موانع جابه‌جایی نیروی کار و دیگر عدم انعطاف‌ها در کشورهای در حال توسعه به‌عنوان موانع رشد برشمرده و مطالعه و بررسی شده‌اند (به‌عنوان مثال کولیر و گانینگ، ۱۹۹۹؛ آگنور^۷، ۱۹۹۶)، تحقیقات نسبتاً مختصری در زمینه اهمیت تأمین اجتماعی برای بازتخصیص وسیع و رشد صورت گرفته است.^۸ اگر این امکان وجود داشته باشد که کارگران در حالی که به جست‌وجوی مشاغل جدید می‌پردازند بتوانند از تمهیدات تأمین اجتماعی^۹ نیز استفاده کنند و گرفتار فقر (و مشاغل خانگی با

1. Heckman

2. Pagés-Serra

3. Natural Experiments

4. Dertouzos

5. Karoly

۶. از موضوع‌های مرتبط، مقوله خوداشتغالی/ کارآفرینی و میزان دست‌ویاگیر بودن قوانین حاکم بر بازار کار است.

مقوله بستن بنگاه‌ها و راه‌اندازی آنها در این مقاله مورد توجه قرار می‌گیرد.

7. Agenor

۸. در عین حال، بیشتر تحقیقات غربی مؤید آن‌اند که طراحی سیستم بیکاری در کشورها می‌تواند تأثیری عمده بر نرخ تعادلی بیکاری بگذارد (به‌عنوان مثال، مورتنسون و پیزاریدس، ۱۹۹۸ الف و ب). مقوله تأثیرات ضدانگیزشی مواهب بیکاری و به‌طور کلی تله‌های رفاه در کشورهای در حال توسعه احتمالاً تنها در مورد کشورهای موفق‌تر اروپای شرقی مصداق می‌یابد، که در اینجا مجال پرداختن به آن نیست.

9. Social Safety Nets

درآمدی بخورونمیر) نشوند، توان مقابله با شوک‌های بزرگ می‌تواند شکلی بهتر به خود بگیرد. از سوی دیگر، تمهیدات تأمین اجتماعی مستلزم سطوح بالای مالیات بر نیروی کار است که به نظر می‌رسد برای رشد اقتصادی زیان‌بار باشد. سرانجام اینکه از اجزای مرتبط و پراهمیت در بسیاری از داستان‌های رشد اخیر، همانا مشارکت نیروی کار است. این مشارکت از خلال [سازوکارهای] جمعیت‌شناسی شکل می‌گیرد، اما تا حد زیادی نیز با مشوق‌های تعیین‌شده در بازار کار مانند تمهیدات تأمین اجتماعی و عدم محدودیت در تعیین دستمزدها به وجود می‌آیند (نک: ادامه مطلب). تا زمانی که مشارکت در حال افزایش باشد، حتی در صورت اجرای سیاست‌های کلان اقتصادی بد نیز تولید سرانه افزایش می‌یابد.

۲-۲-۴ اهرم‌های سیاست‌گذاری

مهم‌ترین اهرم قیمتی در بازار کار از طریق دخالت در تعیین دستمزد^۱ شکل می‌گیرد (حداقل حقوق، ساختار دستوری دستمزد فشرده^۲، مالیات سنگین و بازتوزیع وسیع). در یکی از سناریوهای نظری مسلم رشد، توزیع فشرده دستمزد، تأثیری منفی بر انباشت سرمایه انسانی می‌گذارد. در چارچوب لوکاس - اوزاوا^۳ که اخیراً توپل (۱۹۹۹) آن را مطالعه و بررسی کرده است سرمایه انسانی به صورت درون‌زا انباشته می‌شود، و خود نتیجه تصمیمات بهینه سرمایه‌گذاری افراد مبنی بر قربانی کردن مصرف فعلی برای منافع آینده است. انگیزه‌های سرمایه‌گذاری در سرمایه انسانی با سود ناشی از این سرمایه‌گذاری‌ها ارتباط دارد، و مستلزم وجود ساختار دستمزد انعطاف‌پذیر است.^۴ در یکی از سناریوهای برآمده از بازار برای رشد (مدل کوزنتس)، صادرات تقاضا برای تولید صنعتی را افزایش می‌دهد که این امر به نوبه خود باعث افزایش تقاضا برای نیروی کار ماهر و در نتیجه بالا رفتن مابه‌التفاوت دستمزد نیروی کار ماهر می‌شود. این امر به سرمایه‌گذاری در سرمایه انسانی و در نهایت رشد [اقتصادی] منجر می‌گردد. از جمله

1. Wage Setting Distortions

2. Centralized Compressed Wage Structure

3. Uzawa

۴. از این رو برای تأیید تأثیرات سیاست‌های مربوط به تعیین نرخ دستمزد بر تولید سرمایه انسانی در کشوری خاص می‌توان شاخص‌های بازدهی آموزش را به سرمایه‌گذاری در سرمایه انسانی مرتبط دانست.

شرایط برای شکل این داستان رشد، وجود ساختار انعطاف‌پذیر (بدون مقررات^۱ دست‌وپاگیر) دستمزد، و پاسخی پرکشش از سوی سرمایه‌گذاری سرمایه انسانی است.^۲

۳-۲-۴ نقش آفرینان

نقش آفرینان مرتبط در بازارهای کار عبارت‌اند از: شاغلان بخش دولتی و دیگر گروه‌های فشار در کنار شاغلان در شرکت‌های کوچک، شاغلان در تولید خانگی و شاغلان بازار غیررسمی.^۳ گونه نخست نقش آفرینان (گروه‌های فشار، اتحادیه‌های کارگری) احتمالاً با مقوله محدودیت‌های اقتصاد سیاسی رشد مرتبط است. اگر آنهایی که از تجدید ساختار کارا زیان خواهند دید مانع از اصلاحات شوند، توانایی بازارهای کار در حمایت از بازتوزیع کارا قطعاً تحت تأثیر قرار خواهد گرفت.

یکی از شاخه‌های مدل‌های نظری با عنوان نظریه سرعت بهینه‌گذار^۴ (به‌عنوان مثال، آگیون و بلانشار^۵، ۱۹۹۴؛ کاستانهیرا^۶ و رولان^۷، ۲۰۰۰)، به موضوع اقتصاد سیاسی بازتخصیص وسیع [منابع] بازمی‌گردد. انگیزه ایجاد این مدل‌ها گذار اقتصادهای پساکمونستی است، لیکن اینها برای بازتخصیص‌های وسیع در دیگر مناطق نیز مصداق می‌یابند. به‌عنوان مثال، در وضعیتی که بخش عمومی اشباع شده از نیروی کار بار سنگینی را بر دوش بخش خصوصی می‌گذارد، طبیعتاً بخش خصوصی توان ایجاد تعداد زیادی مشاغل «خوب» را نخواهد داشت. این نظریه‌ها بازتخصیص نیروی کار (و سرمایه) را از یک بخش ناکارای بیش از حد بزرگ (دولت) به یک بخش کارای در حال رشد (خصوصی) مدل می‌کنند. این شاخه از نوشتارهای تخصصی مدافع خارج کردن تدریجی بخش ناکاراست، که این خود تا حدی ریشه در محدودیت‌های اقتصاد سیاسی دارد.

1. Regulation - free

۲. نرخ‌های دستمزد در بخش عمومی که مصنوعی بالا نگه داشته شده‌اند، اهرم سیاستی زیان‌بار دیگری را برای رشد نمایان می‌سازند. این مسئله در زمینه منابع طبیعی، مورد بحث و بررسی قرار خواهد گرفت.

۳. گروه‌های قومی مجموعه دیگری از کنشگران به‌شمار می‌آیند زیرا سازوکارهای تسویه بازار به‌عنوان بخشی از اجزای زیرساخت بازار، از بخش‌بندی ناشی از هویت‌های قومی و طبقاتی گروه‌های کارگری کنشگران تأثیر می‌پذیرند.

4. Optimal Speed of Transition Theory

5. Blanchard

6. Castanheira

7. Roland

کوچک‌سازی^۱ بیش از اندازه سریع بخش ناکارا باعث ایجاد مانع در بازتوزیع موفق می‌شود و رشد را کند می‌سازد.

شواهد اولیه [به‌دست آمده] از مقالات موضوعی منطقه‌ای، این را مطرح می‌کنند و پیش رو می‌نهند که شکل‌گیری گروه‌های فشار (به‌عنوان پیامد تخصیص اولیه نادرست منابع) مانعی عمده در برابر بازتخصیص موفق است.^۲ بازخرید کارگران زیان‌دیده بر اثر اعمال اصلاحات اقتصادی مطلوب^۳، می‌تواند راه‌حلی برای این مانع رشد باشد (به‌عنوان مثال، در کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا)^۴.

۳-۴ بازارهای منابع طبیعی^۵

تا اینجا بازارهای عوامل تولید سرمایه و نیروی کار مورد بحث و بررسی قرار گرفته‌اند. با توجه به اینکه معمولاً منابع طبیعی - که زمین نیز جزو آنهاست - به‌عنوان یکی از دیگر عوامل تولید به‌شمار می‌آیند، ضروری است نقش بازارهای منابع طبیعی در رشد اقتصادی بررسی گردد.

چیزی که در زمان حاضر درباره آن اتفاق نظر وجود دارد، این است که وفور منابع طبیعی باعث افت رشد اقتصادی می‌شود (به‌عنوان مثال، زاکس و وارنر، ۱۹۹۵). نتایج اصلی به‌دست آمده از این‌گونه نوشتارها، در دو بخش خلاصه می‌شوند: نخست اینکه اگر منابع طبیعی به‌درستی و در بازارهای قوی مدیریت نشوند، از طریق رانت‌جویی تبدیل به مانعی در برابر رشد خواهند شد؛ و دوم اینکه وفور منابع طبیعی منجر به نارسایی‌های جدی در سیاست‌گذاری می‌شود. به‌عنوان مثال، اگر منابع بادآورده^۶ ناشی از رونق منابع

1. Downsizing

۲. به‌عنوان مثال، در کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا. فورتزا و رامبا (۲۰۰۰) با مطالعه دلالت‌های ناشی از انعطاف‌ناپذیری بازار کار برای موفقیت اصلاحات اقتصاد به تأیید این مشاهده پرداخته‌اند و نتیجه گرفته‌اند که ابعاد سیاسی این انعطاف‌ناپذیری، یعنی اندازه نیروی کار سازمان‌یافته و اشتغال بخش عمومی، اهمیت عمده‌ای دارد.

3. First Choice Economic Reforms

4. Middle East and North Africa (MNA)

۵. این بخش از مقاله تا اندازه زیادی برگرفته از بخش منابع طبیعی مقاله «بازارها و رشد» مربوط به منطقه آسیای مرکزی و شرقی، تألیف نوشته توروالدور جیل‌فاسون و مک‌ماهون (۱۹۹۷) است که در آن فهرست گسترده‌ای از منابع درج شده است.

6. Windfall

طبیعی به درستی سرمایه‌گذاری نشوند، در بلندمدت پیامدهایی زیان‌بار به همراه خواهند داشت. فراوانی منابع طبیعی منجر به القای رفتار رانت‌جویانه می‌شود که خود می‌تواند در شکل‌های زیادی مانند فساد و چپاولگری^۱ باز نمود یابد، که در نتیجه آن میزان انحراف [از فعالیت‌های تولیدی]^۲ در کل اقتصاد رو به افزایش می‌نهد. تعامل بازارها با این سازوکار رشد، از آن‌رو رشد بسیار قوی است که توان دور زدن یا ایجاد مانع [در برابر عملکرد صحیح] بازارها معمولاً پیش‌شرطی برای رانت‌جویی به‌شمار می‌آید. از پیامدهای طبیعی دست‌اندازی به منابع باارزش (مانند نفت) از طریق رانت‌جویی، ایجاد گروه‌های ذی‌نفوذ^۳ (فشار) است، که بیش‌ازپیش مانع بازتخصیص کارای منابع می‌شوند و اغلب به‌طور مستقیم [عرصه] سیاست را تحت تأثیر قرار می‌دهند. بنابراین رانت‌جویی، هم پیامدی از شکست بازار است، و هم عاملی برای آن. چیزی که [در این میان] صدمه اصلی را می‌بیند زیرساخت بازار - یا حفظ حقوق مالکیت - است. رانت‌جویی در تمام نواحی غنی از منابع طبیعی همچون آسیای مرکزی و شرقی دیده می‌شود. چنین چیزی در کشورهای صحرای آفریقا شکل افراطی غارتگری^۴ را به‌خود می‌گیرد. برای مثال، کولیر و هوفلر (۱۹۹۸) دریافته‌اند که وابستگی به منابع طبیعی، خطر درگرفتن جنگ داخلی را به میزان زیادی افزایش می‌دهد.

درعین‌حال، وفور منابع طبیعی معمولاً به شکست سیاستگذاری می‌انجامد و به تخصیص نادرست شدید منابع و تورم بالا و شکل‌گیری گروه‌های فشار نیز منجر می‌شود. وقتی درآمد عظیم ناشی از منابع طبیعی تحت اختیار دولت قرار می‌گیرد، اغلب صرف این موارد می‌شود: الف) عرضه مشاغل با پرداخت بالا در بخش عمومی بیش از حد بزرگ (به‌عنوان مثال در ساحل عاج یا مصر)؛ ب) تأمین مالی پروژه‌های عمومی عظیم یا بنگاه‌های صنعتی تحت مالکیت دولت (نیجریه یا ترینیداد و توباگو)؛ و ج) حمایت از سیاست‌های خودکفایی^۵ و/یا یارانه به صنایع غیرمرتبط با منابع طبیعی (ونزوئلا). این [ا روند] افزایش در هزینه‌های دولت را دشوار بتوان به هنگام افت قیمت نفت معکوس

-
1. Looting
 2. Diversion
 3. Interest Groups
 4. Looting
 5. Import Substitution

ساخت، چرا که گروه‌های فشار برای دریافت یارانه‌شان، لابی خواهند کرد. سپس استقراض خارجی مفرط باعث تورم و مقروض شدن [دولت] می‌شود. کشور به قیمت‌های مواد اولیه در بازارهای جهانی (نوسان آنها) بسیار وابسته خواهد شد، و این شوک‌های خارجی^۱ بزرگی را به اقتصاد وارد می‌سازد؛ زیرا یکنواخت کردن درآمدها برای حکومت دشوار است، و از آن هم دشوارتر محدود کردن مخارجی است که در دوران رونق درآمدی آغاز شده‌اند. با توزیع منابع بادآورده به‌دست آمده در جمعیت، اغلب سیاست‌های نادرستی هم به اجرا درمی‌آیند که از آن جمله می‌توان به محدودیت دسترسی به بازارهای سرمایه خارجی اشاره کرد. این امر منجر می‌شود که منابع عظیم یاد شده، در [بخش] ساختمان یا دیگر فعالیت‌ها سرمایه‌گذاری شوند، و این خود افزایش چندانی را در بهره‌وری به همراه نخواهد داشت.

بعد از بازار، نقش مهم و عمده را کنشگران برعهده دارند، که عبارت‌اند از: دولت‌ها و شاغلان بخش عمومی. از جمله دلایل روشن و بدیهی شکست در سیاست‌گذاری همانا احساس امنیت واهی دولت‌ها در کشورهای غنی از منابع است. مسئله یا پرسش پژوهشی مرتبط به هر کشور این است که چرا با وجود تمایل زیاد به تخصیص نادرست درآمدهای عظیم نفتی، (مثلاً) اندونزی این درآمدها را ظاهراً به‌خوبی مدیریت کرد، درحالی‌که (به‌عنوان مثال) ونزوئلا آن را به سرمایه‌گذاری در [برنامه‌های] خودکفایی - که مانع رشد است - اختصاص داد (گلب،^۲ ۱۹۸۸). نحوه عکس‌العمل سیاست‌گذاری در قبال رونق منابع طبیعی می‌تواند با زیرساخت بازار موجود پیش از رونق مرتبط باشد؛ و وجود چنین ارتباطی را می‌توان آزمون کرد.

افزون بر اینها، سازوکارهای دیگری نیز وجود دارند که رابطه منابع طبیعی و سطح پایین رشد را بالقوه برقرار می‌کنند. در این سازوکارها، رابطه بده - بستان^۳ بین تولید صنعتی و استخراج منابع طبیعی در نظر گرفته می‌شود چنین استدلال شده است که تولید صنعتی در مقایسه با بخش منابع طبیعی تأثیرات جانبی مثبت بیشتری بر جای می‌گذارد. به‌این ترتیب بازتخصیص منابع از بخش تولید صنعتی [به بخش‌های دیگر]،

1. External

2. Gelb

3. Trade-off

یادگیری از طریق انجام کار^۱ را متوقف می‌سازد؛ و این در حالی است که تولید معدنی بی‌هیچ‌گونه ارتباطی با بقیه اقتصاد صورت می‌پذیرد. این استدلال، قلب یا کانون بیماری هلندی یا نظریه‌های پیوند^۲ است. وقتی صنایع مبتنی بر منابع طبیعی با رانت بالا با وجود نرخ‌های ارز واقعی بالا و دستمزدهای بالا رونق می‌یابند، دیگر صنایع بر اثر بیماری هلندی تضعیف می‌گردند. این خود باعث کاهش رشد صنایع پیشرفته سرمایه‌بر یا صنایع نیروی کار متخصص بر (نیازمند متخصص) می‌شود، که معمولاً صنایع مذکور موجب بروز تأثیرات بیرونی رشد بالا^۳ - مانند یادگیری، تحقیق و توسعه، و جذب فناوری - می‌گردند. این بیماری از پیامدهای نارسایی عمومی بازار است، و نه بعد خاصی از بازار. از جمله درمان‌های مؤثر برای آن می‌تواند اعمال و وضع کردن مالیات بر رانت‌های ناشی از منابع طبیعی باشد، به شکلی که اعوجاجی در بازار ایجاد نکند^۴ یا یارانه به صنایعی که پیامدهای خارجی عمده^۵ دارند، داده شود. سرانجام اینکه، وفور منابع در بخش کشاورزی منجر به تأکید بیش از اندازه بر آموزش مهارت‌های رده پایین می‌شود. لیکن به‌هرحال گستره توانایی‌های چنین نیروی کاری محدود است و چندان نمی‌توان آن را در صنایع دیگر نیز به‌کار گرفت. با افت ارزش و بهای منابع و ضرورت یافتن بازتخصیص نیروی کار، کارگرانی که گزینه‌های کمتری برای انتخاب دارند در برابر بازتخصیص مقاومت به خرج می‌دهند.

۴-۴ بازارهای محصول

بازارهای محصول، از طریق میزان کارایی ترکیب کالاها و خدمات تولیدی، نرخ وقوع نوآوری‌های ارتقادهنده بهره‌وری، و سهولت ایجاد بنگاه بر رشد تأثیر می‌گذارند. اگر ترکیب کالاهای [تولید شده در یک اقتصاد] نتواند بازتابی از مزیت نسبی آن باشد، مانع می‌شود که افزایش صادرات با رشدی معادل با حالتی باشد که ترکیب کالاها بتوانند مزیت نسبی را بازتاب دهند. تولید کالاهایی که فرایند تولیدشان به ایجاد تأثیرات

-
1. Learning by Doing
 2. Linkage Theories
 3. Large Growth Externalities
 4. Distortion-free Resource Rent Fees
 5. High-externality

بیرونی مثبت از حیث رشد دامن می‌زند نیز (مانند یادگیری حین انجام کار یا کسب دانش «ضمنی»^۱) می‌تواند باعث تقویت رشد شود.^۲ سهولت ایجاد بنگاه‌های جدید هم می‌تواند بر میزان نوآوری در اقتصاد و توانایی بازارها برای تخصیص مجدد منابع از بخش‌های غیرسودآور به سودآور، تأثیر بگذارد.

۱. **زیرساخت بازار:** عناصر مهم زیرساخت بازار در بازارهای محصول، مشتمل است بر زیرساخت عمومی، مانند حمل‌ونقل و شبکه‌های مخابراتی، و میزان رواج حق امتیاز نوآوری.^۳ زیرساخت عمومی کافی و مناسب باعث پایین آمدن هزینه‌های مبادله و تولید برای بنگاه‌ها می‌شود و تولید را افزایش می‌دهد. کیفیت زیرساخت نیز می‌تواند بر میزان و سطح سرمایه‌گذاری خارجی تأثیر بگذارد. رواج حق امتیاز نوآوری، نقشی تأثیرگذار در انگیزه بنگاه‌ها برای نوآوری دارد. هرچه سهولت کسب حق امتیاز برای نوآوری بیشتر باشد انگیزه بنگاه‌ها برای نوآوری، و نرخ رشد ناشی از آن نیز بالاتر خواهد بود.

۲. **اهرم‌های سیاستگذاری:** سیاست‌هایی چون مالیات‌های ترجیحی^۴ و پرداخت یارانه به بخش‌های خاص، سهمیه‌ها و تعرفه‌ها بر واردات، و قوانین حاکم بر صدور پروانه‌های صادرات و واردات می‌توانند رشد [اقتصادی] را از طریق نقشی که در ترکیب کالاهای تولید شده دارند، تحت تأثیر قرار دهند. به‌عنوان مثال، سیاست‌های خودکفایی که آسیای جنوبی در پیش گرفته است، از توضیحات اصلی و عمده برای نرخ‌های رشد پایین این ناحیه از دهه ۱۹۶۰ تا دهه ۱۹۸۰ به‌شمار می‌آید.^۵

۳. **نقش آفرینان:** عناصر آنچه که در اینجا پیش‌تر به‌عنوان زیرساخت بازار مالی شرح داده شد، مانند تعهد به حقوق مالکیت خصوصی و اجرای قراردادهای، می‌تواند بر نوع نقش آفرینان در بازارهای محصول تأثیر بگذارد. پایبندی به اجرای قراردادهای و حقوق مالکیت، این اطمینان را به‌وجود می‌آورد که حکومت یا مسئولان فاسد، سود بنگاه را

1. Tacit

۲. مدل شومپیتری رشد (آن‌گونه که اگیون و هویت، ۱۹۸۸ بحث و استدلال کرده‌اند)، بر رشد به‌عنوان امری که از طریق بهبود محصولات (یا سرمایه) از راه نوآوری حاصل می‌شود، تأکید کرده‌اند. سرمایه یا محصولات جدید، موجب کنار زدن فناوری‌ها یا محصولات قدیمی می‌شوند (تخریب خلاق).

3. Prevalence of Patents

4. Preferential Taxes

۵. نک: تندولکار و سن (۲۰۰۱).

غصب نخواهند کرد. این پایبندی نیز می‌تواند نقشی تأثیرگذار در تمایل بنگاه‌های خصوصی و خارجی برای ورود به بازارهای مختلف داشته باشد.

عنصر دیگر زیرساخت که تأثیری بالقوه بر میزان نوآوری دارد، محدودیت‌های اعمال شده در برابر ایجاد بنگاه‌هاست. اگر مقررات مربوط به ایجاد بنگاه‌های جدید بسیار سخت‌گیرانه باشند، در این صورت کارآفرینان نوآور از ایجاد بنگاه دلسرد می‌شوند و به این ترتیب نرخ نوآوری و رشد اقتصادی کاهش می‌یابد. مقررات محدودکننده ورود و شکل‌گیری بنگاه‌های جدید، درعین حال بر سهم بنگاه‌های خصوصی در بازار و توزیع بنگاه‌های با سابقه در برابر بنگاه‌های جدید تأثیر می‌گذارند. حکومت‌هایی که به اعمال سیاست‌های محدودکننده ورود دست می‌زنند، ممکن است این کار را برای حفاظت بنگاه‌های تحت مالکیت دولت یا بنگاه‌هایی که مدیریت آنها دارای قدرت سیاسی است، انجام دهند.^۱ تأثیرات بالقوه منفی این گونه سیاست‌ها بر بهره‌وری و نوآوری و رشد، مشخص‌اند.

این مشاهدات، خود به این پرسش دامن می‌زنند که آیا افزایش رقابت در بازار محصول به افزایش رشد می‌انجامد یا نه. رابطه نظری بین رقابت و رشد درواقع مبهم و ناواضح است. ازیک‌سو، افزایش رقابت می‌تواند از انگیزه مدیریت برای تلاش درزمینه نوآوری بکاهد، زیرا سود حاصل از تلاش مضاعف ناچیز خواهد بود. ازسوی دیگر، افزایش رقابت باعث ایجاد انگیزه در مدیران بنگاه‌های ناکارا برای تلاش بیشتر به منظور بقای خود در بازار می‌شود.

مقاله‌های نظری متعددی به موضوع رابطه مبهم و دوگانه بین رقابت در بازار محصول و تلاش مدیریتی پرداخته‌اند. هارت^۲ (۱۹۸۳) و شارفشتاین^۳ (۱۹۸۸) نشان داده‌اند که تلاش مدیریتی تنها تابع سطح سود (یا رقابت) بالقوه نیست بلکه از ماهیت اهداف مدیران بنگاه نیز تبعیت می‌کند. آگیون، دواتریپونت^۴ و ری^۵ (۱۹۹۹) این ایده را

۱. دژانکوف (۲۰۰۰) داده‌های مربوط به مقررات ورود بنگاه‌های جدید در ۷۵ کشور را جمع‌آوری کرده و دریافته است که میان سخت‌گیری برای ورود و میزان فساد، هم‌بستگی وجود دارد.

2. Hart

3. Scharfstein

4. Dewatripont

5. Rey

فرا تر برده و مدلی را تحلیل کرده‌اند که در آن اهداف مدیریتی، همراه با کارایی بازار مالی، نقشی عمده را در تعیین اینکه کدام تأثیر غالب است ایفا می‌کنند. وقتی مدیران بنگاه به دنبال بیشینه کردن سود هستند، افزایش رقابت باعث کاهش سود و در نتیجه کاهش نوآوری و بهره‌وری (و رشد) می‌شود. وقتی مدیران بنگاه دغدغه منافع شخصی ناشی از کنترل بنگاه را دارند، رقابت (از طریق حذف سستی مالی)^۱ باعث منضبط شدن مدیران می‌شود و آنها را به نوآوری بیشتر وامی‌دارد و در نتیجه باعث افزایش رشد اقتصادی می‌شود.^۲ با توجه به فراگیری بنگاه‌های دولتی در کشورهای در حال توسعه، (وجود) بنگاه‌های منتفع از حمایت خاص دولتی، و به‌طور کلی حمایت قانونی ضعیف از سهام‌داران و تأمین‌کنندگان اعتبار بیرونی، این نتایج به‌عنوان تأکیدی بر اهمیت نقش افزایش رقابت در منضبط کردن مدیریت بنگاه و تقویت رشد قلمداد می‌گردد.^۳

باز بودن یا آزادسازی [تجاری]^۴، که نشان‌دهنده حذف اهرم‌های سیاستگذاری مرتبط با تجارت بین‌الملل است نیز می‌تواند بر نوع نقش‌آفرینان در بازارهای محصول - و رفتار آنها - تأثیر بگذارد. آزادسازی یا باز بودن می‌تواند مزایایی را، از هریک از این راه‌ها، ایجاد کند: صرفه مقیاس به خاطر افزایش اندازه بازار (احتمالاً ناشی از یادگیری با انجام کار)؛ تأثیر تنبیهی^۵ رقابت روی بنگاه‌های ناکارا؛ یا اشاعه و رواج سریع‌تر فناوری، زیرا ورود بنگاه‌ها یا محصولات خارجی، انتقال فناوری را آسان‌تر می‌کند.

بنا به نظر آن^۶ و همینگز^۷ (۲۰۰۰)، نتایج مطالعات تجربی در مورد تأثیر آزادسازی یا باز بودن [تجاری] بر رشد، با یکدیگر متناقض‌اند. با این حال، به نظر می‌رسد که مطالعات

1. Financial "Slack"

۲. باید توجه داشت که این فرض، که بازارهای مالی به میزان کافی کارکردشان حذف بنگاه‌های غیرسودآور است، برای چنین نتیجه‌گیری‌هایی ضروری است. این بدان معناست که کارایی بازارهای مالی همراه با اهداف مدیران بنگاه، نقش عمده‌ای در تعیین تأثیر افزایش رقابت در بازار محصولات بر نوآوری و رشد دارند.

۳. مطالعات تجربی‌ای که در آنها رابطه‌ای مثبت میان رقابت و رشد بهره‌وری گزارش شده است، مشتمل‌اند بر: نیکل (۱۹۹۶)؛ بلوندل و دیگران (۱۹۹۵). برای دیدن مباحث مربوط به مطالعاتی که در آنها رابطه‌ای منفی میان مقررات بازار و رشد گزارش شده است نک: آن و همینگز (۲۰۰۰).

4. Openness

5. Disciplinary

6. Ahn

7. Hemmings

اخیر مؤید وجود رابطه‌ای مثبت بین تجارت و رشد هستند. می‌بایست دو نکته را در زمینه نتایج این مطالعات در نظر گرفت: نخست آنکه، احتمالاً رابطه‌ای علی و دوسویه بین این دو برقرار است، و بنابراین مسئله علیت به توجه نیاز دارد. دوم آنکه در بسیاری از مطالعات از شاخص آزادی دوتایی^۱ که زاکس و وارنر (۱۹۹۵) پیشنهاد کرده‌اند و دربرگیرنده تعدادی از ابعاد متفاوت مرتبط با اهرم‌های سیاستگذاری، ماهیت نقش‌آفرینان بازار، و زیرساخت بازار است استفاده می‌شود.^۲ چنین شاخص‌هایی موجب دشوار شدن شناسایی سازوکارهای دقیقی می‌گردند که از طریق آنها آزادی می‌تواند بر رشد تأثیر بگذارد. به‌عنوان مثال، رودریگوئز^۳ و رودریک، (۱۹۹۹) معتقدند که دو شاخص از اجزای این شاخص ترکیبی (اندازه مابه‌التفاوت بازار سیاه^۴ و وجود انحصار دولتی بر صادرات) عامل اصلی معناداری آماری [تخمین‌ها] است. مابه‌التفاوت نرخ بازار سیاه همان قدر که می‌تواند شاخصی از سیاست کلان اقتصادی باشد شاخصی از باز بودن اقتصاد نیز هست. به همین ترتیب، رابطه منفی میان وجود انحصار دولتی بر صادرات و رشد می‌تواند بیشتر ناشی از تأثیر مستقیم مالکیت دولتی باشد، و نه آزادسازی یا باز بودن [تجاری].

۴-۵ چهار داستان رشد

در این قسمت، چهار «سناریو» یا داستان رشد که خاستگاهشان مقاله‌های رشد منطقه‌ای است، ارائه می‌شوند. هریک از اینها، با تجربه یا مواجهه یک یا چند منطقه در بازه زمانی خاصی مرتبط است و مشخص‌کننده چیزی است که به‌عنوان مفهوم اصلی و تعیین‌کننده در توضیح عملکرد رشد سر برمی‌آورد. این سناریوها، مقدماتی^۵ و اکتشافی‌اند.^۶ در اینجا، در بحث راجع به تجربه منطقه‌ای رشد، ابتدا از آنها به‌عنوان

1. Binary

۲. زاکس و وارنر آنگاه اقتصادی را «باز» برمی‌شمارند که همه این شروط محقق باشند: ۱. میانگین تعرفه کمتر از ۴۰ درصد باشد؛ ۲. سهمیه‌ها و مجوزها کمتر از ۴۰ درصد واردات را دربرگیرد؛ ۳. مابه‌التفاوت نرخ بازار سیاه کمتر از ۲۰ درصد باشد؛ ۴. اقتصاد غیرسوسیالیستی باشد؛ و ۵. دولت نقش انحصاری در بخش عمده صادرات نداشته باشد.

3. Rodriguez
4. Black Market Premium
5. Tentative
6. Explanatory

شیوه طرح مفهوم^۱ استفاده می‌شود، اما درعین حال این سناریوها فرضیاتی را دربرمی‌گیرند که می‌توانند در تحقیقات آتی در سطح کشور و منطقه بررسی شوند. چنین تمرکزی همسو با برنامه تحقیق تبیین شده در مقدمه است. با استخراج الگوهای رشد از گذشته، کوشش بر آن است که هم خطاهای گذشته شناسایی گردند و هم دلالت‌های سیاستگذاری آینده. درون هر سناریو، سازوکارهای بازار به کار گرفته شده برای رشد - پیش‌تر اشاره و بحث شدند - مشخص می‌گردند.

پس از بحث در مورد هر سناریو و ناحیه یا نواحی‌ای که این سناریوها در آنها به کار گرفته شدند هشدارها و پرسش‌های بی‌پاسخ مطرح می‌گردند. تمرکز چهار داستان اشاره شده، بر این چهار مفهوم است: ۱. اهمیت سیاست‌های آزادسازی یا باز بودن [تجاری]؛ ۲. انعطاف‌پذیری بازار در واکنش به شوک‌های بزرگ؛ ۳. تأثیر بهره‌مندی از مواهب طبیعی فراوان؛ و ۴. رشد پیوسته کم (داستان اینکه همه چیز اشتباه است). سناریوی یک مفهومی برآمده از تجربه آسیای شرقی و اقیانوس آرام^۲ و آسیای جنوبی^۳ را مشخص می‌کند. سناریوی دو تجربه اروپای شرقی و آسیای میانه^۴ در دهه ۱۹۹۰، برخی از کشورهای حوزه خاورمیانه و شمال آفریقا در دهه ۱۹۸۰، آمریکای لاتین و حوزه کارائیب^۵ در دهه ۱۹۸۰، و احتمالاً برخی از کشورهای صحرای آفریقا را در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ میلادی نشان می‌دهد. سناریوی سه به تشریح منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا می‌پردازد و چه‌بسا بخشی از داستان صحرای آفریقا را نیز بازگو کند. در آخر، در سناریوی چهار کشورهای متعددی در صحرای آفریقا شرح داده می‌شوند که پیوسته نرخ رشد پایینی را در طول دوره‌های زمانی بسیار طولانی ساخته‌اند.

۱-۵-۴ آزادسازی یا باز بودن [تجاری]

کشورهای آسیای شرقی که کارشان را در دهه ۱۹۶۰ با رقم درآمد سرانه‌ای مشابه با جنوب آسیا آغاز کردند، به‌طور پایدار (مستمر) نرخ‌های رشد خود را از ۱۹۶۰ تا ۱۹۹۷

1. Expository Device

2. East Asia and Pacific (EAP)

3. South Asia (SAS)

4. Eastern Europe and Central Asia (ECA)

5. Latin America and the Caribbean (LAC)

بهبود بخشیدند، درحالی که جنوب آسیا چنین نکرد. آسیای شرقی زودتر از سیاست‌های جایگزینی واردات به سمت سیاست‌های معطوف به صادرات تغییر جهت داد. کوتاه سخن، این خود محرک داستان نخست است.

سناریوی یک عمده‌تأ داستان رشد مبتنی بر نیروی پیشران بازار کوزنتس - گونه است، که در آن سیاست‌های باز [تجاری] باعث افزایش پتانسیل کشور در حال توسعه برای صادرات - و در نتیجه، جلب سرمایه‌گذاری به سمت تولید - می‌شود. افزایش صادرات به نوبه خود تقاضا برای تولیدات صنعتی را به پیش می‌برد و این خود باعث افزایش تقاضا برای نیروی کار ماهر می‌شود. مابه‌التفاوت بیشتر در دستمزد نیروی کار ماهرتر منجر به سرمایه‌گذاری در سرمایه انسانی می‌شود (و/یا در کشوری با تعداد زیاد تحصیل‌کننده غیرشاغل، به نرخ مشارکت بالاتر نیروی کار تحصیل کرده در بازار کار می‌انجامد) و نیز موجب حرکت نیروی کار از بخش کشاورزی (روستاها) به بخش تولید (شهرها) می‌شود. این داستان دربرگیرنده افزایش عمده‌ای در سطح سرمایه انسانی (جوان) و گسترش اشتغال در صنایع نیازمند مهارت (تولید صنعتی)، به همراه افزایش جذب فناوری، تأثیرات جانبی مثبت سرریز شده از تولید به دیگر صنایع، و توسعه هم‌زمان بازارهای مالی است.^۱ این فرایند رشد درعین حال مستلزم حرکت بزرگ نیروی کار از مناطق روستایی به مناطق شهری و افزایش نابرابری در بدو امر نیز هست که می‌تواند بعداً با عرضه فزاینده افراد دارای مدرک تحصیلی، معکوس شود. دستمزدهای واقعی به همراه بهره‌وری افزایش می‌یابند، و نه سریع‌تر از آن.

موفقیت این سناریو منوط است به: الف) آزادسازی یا باز بودن [تجاری]؛ ب) توانایی کشور برای پذیرش تولید صنعتی (که احتمالاً مشتمل است بر رویه‌های شروع به کار سهل و آسان و نیز فساد و انحراف از تولید کم)؛ ج) یک ساختار انعطاف‌پذیر دستمزد؛ و د) توانایی کارگران برای جابه‌جایی و سرمایه‌گذاری در زمینه سرمایه انسانی (و یا حمایت دولت از این گونه سرمایه‌گذاری‌ها). سیاست‌های معطوف به صادرات دولت

۱. در مورد بازارهای مالی مناطق آسیای شرقی و اقیانوس آرام و آسیای جنوبی - که محرک این سناریو به‌شمار می‌آیند - اطلاعات چندانی در دست نیست؛ و به همین دلیل ارزیابی نقش بازارهای مالی در این فرایند، دشوار می‌نماید.

(جابه‌جایی از جایگزینی واردات به سیاست‌های فعال تشویق صادرات) می‌تواند موجب تحقق این سناریو شود. بدین ترتیب، درعین حال که تجارت بین‌المللی در زمره عناصر اصلی این داستان است، چگونگی تحقق یافتن آن می‌تواند مستلزم تحلیل مجزای اقتصاد سیاسی باشد.

باید توجه داشت که سناریوی باز بودن یا آزادسازی [تجاری]، درواقع از داستان‌های رشد با نیروی پیشران بازار است، و با برچیدن موانع بازار آغاز می‌شود. برای بهره‌برداری از منافع این آزادسازی اقتصاد، باید دیگر عوامل سازوکارهای بازار - شامل تولید سرمایه انسانی و بازتخصیص نیروی کار - فراخوانده شوند. زیرساخت بازار باید توان حمایت از این پذیرش تولید صنعتی و نظایر آن را داشته باشد. در سطحی بنیادی‌تر، در این سناریو آزادسازی یا باز بودن [تجاری] - و دلالت‌های فوری آن برای بازار محصول - به‌عنوان نیروی علی نهفته در پس رشد برشمرده می‌شود. علت می‌تواند در دو سمت‌وسو برقرار باشد، نخست، و از همه مهم‌تر اینکه تجارت بین‌الملل اندازه بازار محلی را گسترش می‌دهد، و این می‌تواند تأثیراتی درزمینه تقویت رشد، از طریق بالا بردن بهره‌وری و تخصیص مجدد نیروی کار در تولید صنعتی برجای نهد. تجارت موجب فراهم ساختن تقاضا برای تولید صنعتی در کشورهای کم‌درآمد و سرشار از نیروی کار می‌گردد و بدین ترتیب موجب تشدید تخصیص مجدد نیروی کار و تحصیل می‌شود. تأثیرات آن بر روی بهره‌وری می‌تواند از طریق جذب فناوری، بازدهی به مقیاس، تأثیرات جانبی مثبت و تأثیرات تنبیهی رقابت بین‌المللی باشد. دوم اینکه در این سناریو سیاست‌های جایگزینی واردات منجر به اختلال در بازارهای محصول می‌شوند. این اختلال‌ها - و به طریق اولی، فقدان‌ها - به‌نوبه خود وارد کارکرد بازار عوامل می‌شوند و در نتیجه تأثیر رشدآور آزادسازی یا باز بودن را تقویت می‌کنند.

۱-۵-۴ آسیای شرقی و منطقه اقیانوس آرام

مشخصه این منطقه (و مشخصه یا ویژگی روشن برنامه‌های اقتصادی بلندمدت دولت‌های این منطقه) را می‌توان چنین برشمرد: سمت‌گیری سیاست‌ها به‌سوی صادرات در همان اوایل و سطح بالای سرمایه انسانی و نرخ بالای رشد اقتصادی است. فرضیه

محوری سناریوی مورد بحث این است که رشد اقتصادی بالا و پایدار بیشتر کشورهای این منطقه ناشی از سیاست‌های تشویق صادرات (و در برخی موارد جذب فناوری)، همراه با سطح بالایی از سرمایه انسانی بود که جذب دانش مستتر در فناوری‌ها را پس از جذب آنها تسهیل می‌کرد.^۱ با این حال، پرسش مرتبط در واقع اهمیت نقشی است که تخصیص‌های مجدد نیروی کار در سطحی وسیع بر رشد این منطقه دارد، و نیز میزان اهمیت اینکه محدودیت‌های اقتصاد سیاسی نتوانسته است مانع از مداخلات مفید در بازار محصول گردد. دلیل این امر در هر دو مورد چه بسا ضعف گروه‌های فشار باشد، که در این زمینه مطالعه و بررسی اینکه چرا از صنایع حمایت شد و اتحادیه‌های کارگری اهمیت نیافتند، جالب توجه خواهد بود.

پرسش دیگر در این باره است که آیا وجود پیش‌شرط‌هایی برای پیشبرد این سناریو ضرورت دارد یا نه. با مقایسه رشد شرق آسیا و رشد اندک جنوب آسیا که سیاست‌های ضدآزادسازی تجاری را در پیش گرفتند، این پرسش مطرح می‌شود. اگرچه در سیاست‌های آزادسازی تفاوت بارزی میان شرق آسیا و جنوب آسیا به چشم می‌خورد، لیکن روشن است که کشورهای جنوب آسیا گرفتار عواملی دیگر و اعوجاجات بازار محصول بودند که به رشد پایین آن مناطق دامن زده است. آیا کشورهای شرق آسیا از این اعوجاجات پرهیز کردند؟ تا آنجا که پیش‌شرط‌های لازم برای موفقیت سیاست باز بودن یا آزادسازی تجاری وجود دارد، پیش‌شرط‌های احتمالی بر مبنای تجربه شرق آسیا عبارت‌اند از: مقدار کم منابع طبیعی، به گونه‌ای که بخش تولید را دچار خفگی نسازد؛ و این امر بر وجود اتحادیه‌های کارگری ضعیف و فساد اندک دلالت دارد و یا با آن همسوست، و نیز حد آستانه‌ای برای سرمایه انسانی اولیه، نرخ پس‌انداز اولیه و ثبات در سطح کلان.

۱. تخمین‌های بین‌کشوری نشان می‌دهد که شاخص آزادسازی زاکس و وارنر هم‌بستگی بالایی با متغیر مجازی منطقه شرق آسیا دارد، و کشورهای منطقه در مقایسه با دیگر کشورهای در حال توسعه، در این شاخص رتبه بالایی کسب می‌کنند. هنوز، تحقیقات کشوری بیشتر درباره عملکرد اقتصادی هر کدام از جوانب این شاخص، همراه با توصیفی از سیاست‌های مشوق صادرات به شکل مشخص می‌تواند ایده بهتری را درباره رابطه بین باز بودن تجاری و رشد به دست دهد. به عنوان مثال، آیا «سیاست فناوری» دنبال شده به وسیله کره جنوبی دلالت‌های متفاوتی از سیاست‌هایی که دیگر کشورها در پیش گرفتند، داشته است. دولت کره جنوبی منابع را به سمت بنگاه‌های خاصی هدایت کرد، تا در ازای کسب سهمیه تولید صادراتی به جذب فناوری بپردازند.

دیدگاه متعارض با توصیف رشد شرق آسیا در سناریوی ارائه شده، این است که جهت‌گیری علی به شکل معکوس است: رشد اقتصادی، خود به رشد صادرات منجر گردیده است (رودریک، ۱۹۹۴). اگر فرضیه دوم درست باشد، می‌بایست خاستگاه رشد اولیه مشخص شود. لیست یاد شده از پیش‌شرط‌های اولیه، نقطه شروعی برای جست‌وجو به‌شمار می‌رود. نرخ پس‌انداز بالا و نرخ سرمایه‌گذاری زیاد چه‌بسا جرقه اولیه را برای نرخ رشد بالا برافروخته باشند.

۲-۱-۵-۴ جنوب آسیا

این منطقه نمونه معکوس داستان باز بودن یا آزادسازی و رشد در شرق آسیاست. در این منطقه، دولت‌ها حامی سیاست‌های معطوف به داخل بودند - یعنی جایگزینی واردات و نه تشویق صادرات. آشکار است که این سیاست را نمی‌توان سیاست بهینه‌ای برشمرد؛ کما اینکه در هیچ‌یک از کشورهای جنوب آسیا رشد بالایی در دهه‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۸۰ گزارش نشده است (رینولدز^۱، ۱۹۸۵). دولت‌های جنوب آسیا براساس دکترین ملی‌گرایی اقتصادی برنامه‌های صنعتی شدن مبتنی بر بخش عمومی را، که از مرکز طراحی شده بود، به اجرا درآوردند. چنین چیزی خود این پرسش اقتصاد سیاسی را مطرح می‌سازد که چگونه و چرا این ایدئولوژی در پیش گرفته شد. مشخصاً آیا بی‌اطمینانی و بی‌اعتمادی به بازار و اعتقاد به مداخله‌های دولت ربطی به وضعیت استعمارشدگی جنوب آسیا به‌دست بریتانیا داشت؟

برنامه‌های ملی شدن اقتصاد، مستلزم محدودیت‌های تجاری و سیاست‌های نرخ ارزی بودند که به بهای بیش از حد و اندازه نرخ ارز و اعوجاجات بازار محصول می‌انجامید (یعنی، حمایت از برخی صنایع خاص). به‌علاوه، بنگاه‌های دولتی و پروژه‌های سرمایه‌گذاری با تأمین مالی بخش دولتی، چندان با محدودیت‌های بودجه‌ای سفت و سختی مواجه نبودند؛ اولویت به صنایع مادر و صنایع سنگین داده شده بود؛ و اشتغال در بخش عمومی نیز بدون در نظرگیری بهره‌وری به‌سرعت گسترش یافت. سیاست‌های ضدصادرات منجر به کسری تراز تجاری شد که این خود دور جدیدی از محدودیت‌های واردات بیشتر را به دنبال داشت.

درحالی که حتی اشکال خفیف‌تر برنامه‌ریزی مرکزی (منظور از خفیف‌تر، در قیاس با وضعیت اروپای شرقی و آسیای میانه پیش از انجام گذار است) می‌تواند موجب تخصیص نادرست منابع و رشد پایین شود، عامل پیشران اصلی در رشد پایین جنوب آسیا، با مقوله آزادسازی یا باز بودن [یا نبودن] اقتصاد مرتبط است. با این حال، این حدس منتهی به پرسش‌های دقیق‌تری در زمینه آزادسازی یا باز بودن کشورهای جنوب آسیا می‌شود. از جمله پرسش‌ها، مشخصاً این است: اهمیت اختلالات بازار محصول در مقایسه با اختلالات بازار عوامل، در تبیین رشد جنوب آسیا تا چه حد است؟ به عنوان مثال، تندولکار^۱ و سن^۲ (۲۰۰۰) خاطرنشان کرده‌اند که محدودیت‌های قانونی بر کارفرمایان منجر به استخدام نیروهای پیمانی و اتخاذ فناوری‌های سرمایه‌بر شده است. این نویسندگان عنوان کرده‌اند که پیشرفت جنوب آسیا در حذف موانع تجاری در اواخر دهه ۱۹۸۰ با آزادسازی در بازار عوامل همراه نبوده است.

پرسش دوم مرتبط با مقوله باز بودن یا آزادسازی کشورهای جنوب آسیا، این است: آیا سیاست‌های درون‌گرایانه‌ای مانند محدودیت‌های تجاری از طریق تأثیر منفی بر تقاضای صادرات (و از این رو سرمایه‌گذاری) مانع رشد می‌شوند، یا از طریق تأثیرات اختلال‌زای‌شان بر ترکیب محصولات، و یا از طریق تشویق رانت‌جویی؟ و اینکه آیا این‌گونه امور از طریق کاهش سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی - که معنای آن سرمایه کمتر و انتقال کمتر فناوری‌های ارتقادهنده بهره‌وری است موجب کاهش رشد می‌شوند؟ ناگفته نماند که محدودیت‌های تجاری در کشورهای جنوب آسیا، عملاً با رشد بالاتر هم‌بستگی دارند، درحالی که فقدان سرمایه‌گذاری خارجی با رشد پایین‌تر همراه بوده است. افزون‌بر این، تبیین‌های بالقوه در مورد رشد پایین‌تر جنوب آسیا در قیاس با کشورهای آسیای شرقی که هنوز به آنها پرداخته نشده است، به اهمیت محدودیت‌های ناظر بر گسترش بنگاه‌های خصوصی، سرمایه‌گذاری مشخصاً کمتر در سرمایه انسانی همراه با نرخ زادوولد بالا، کیفیت زیرساخت‌های بازار (فساد، تعهد به الزام قراردادهای، و جز اینها)، و همچنین کارکرد بازار سرمایه (تلاش‌های آشکار حکومت برای کنترل بانک‌ها و یا نرخ بهره) مربوط می‌شود. از جمله شرایط اولیه کشورهای جنوب آسیا که

1. Tendulkar

2. Sen

باید در نظر گرفته شوند، نسبت بالای کشاورزی به تولید ناخالص داخلی و نیز سطح اولیه پایین تر سرمایه انسانی است. سرانجام اینکه، تداوم سیاست‌های معطوف به داخل در جنوب آسیا با مباحث اقتصاد سیاسی ناظر بر وابستگی به مسیر مرتبط می‌شود.

۲-۵-۴ توانایی واکنش در برابر شوک‌ها

در این سناریو، وارد شدن شوک به سیستم اقتصادی باعث شکل‌گیری یا نمایان شدن ضرورت بازتخصیص وسیع منابع از بنگاه‌ها یا بخش‌های دارای بهره‌وری کم به بنگاه‌ها یا بخش‌های دارای بهره‌وری بالا می‌گردد. میزان موفقیت اقتصاد در بازتخصیص منابع می‌تواند نرخ‌های رشد را در کوتاه‌مدت و میان‌مدت مشخص کند و درعین حال تأثیری جدی بر نرخ‌های رشد بلندمدت نیز بگذارد. از جمله مثال‌های این‌گونه شوک‌ها، عبارت‌اند از: کاهش رابطه مبادله^۱ برای کشوری که به صادرات یک محصول^۲ [خاص] وابسته است، بحران مالی، تغییر در رژیم سیاسی همچون آغاز گذار از سیستم اقتصادی سوسیالیستی به کاپیتالیستی و نظایر اینها.

آنچه که در مورد این سناریو درخور تأمل و توجه می‌نماید، نیاز به تخصیص مجدد مقادیر بسیار وسیع و گسترده منابع از کاربری‌های فعلی به کاربری‌های جدید است. بازتخصیص مورد نیاز اغلب متضمن جابه‌جایی فراوان نیروی کار (در بین مناطق و نیز صنایع مختلف)، تجدید ساختار یا تعطیل کردن بنگاه‌ها در بخش‌هایی که بهره‌وری اندکی دارند، و ایجاد بنگاه‌ها در بخش‌هایی دارای بهره‌وری بالا. تعادل جدیدی که اقتصاد به‌سوی آن حرکت خواهد کرد، می‌تواند نوعی تعادل با «رشد بالا» باشد، که در آن نواقص بازار چندان کم و ناچیز است که تخصیص مجدد منابع را به شکل کارا ممکن می‌سازد، یا اینکه می‌تواند نوعی تعادل با «رشد پایین» باشد که در آن توسعه بازار ناکافی است. نتایج متداول در تعادل با رشد کم، شامل مواردی از این‌دست‌اند: گسترش بخش عمومی برای جذب کارگران بیکار شده بر اثر شوک (برخی از کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا)، بازگشت کارگران بیکار شده از صنعت به کشاورزی (برخی از کشورهای اروپای شرقی و آسیای میانه)، یا جابه‌جایی

1. In Terms of Trade

2. Commodity

نیروی کار از بخش رسمی به بخش غیررسمی (صحرای آفریقا)، و نظایر اینها. هرکدام از این پیامدها می‌تواند تبعات و تأثیرات منفی بلندمدتی را بر رشد اعمال کند.

سازوکارهای بازار که نتایج وقوع شوک را مشخص می‌سازند، آنهایی هستند که در قسمت ۴-۱ تا ۴-۴ به عنوان سازوکارهای مرتبط با تخصیص مجدد منابع در بازارهای کار، مالی، و محصول به آنها اشاره شد. درعین حال که زیرساخت، سیاست‌ها و انواع نقش آفرینان، همه‌وهمه جایگاه و نقش مهمی دارند، از جنبه ابعاد بازار، زیرساخت برای دستیابی به تخصیص مجدد بهینه منابع دارای اهمیت زیادی است. قوانین ورشکستگی و وثیقه احتمال به فروش گذاشته شدن^۱ یا تجدید ساختار بنگاه‌های زیان‌ده را به‌منظور آزادسازی سرمایه برای مصرف در فعالیت‌های سودآورتر مشخص می‌کنند. ایجاد محدودیت در حیطه استخدام و تعدیل نیرو، هم می‌تواند بر امکان و احتمال تعدیل نیروهای مازاد بر نیاز ازسوی بنگاه‌ها تأثیر بگذارد، و هم بر میزان جابه‌جایی نیروی کار بین مناطق مختلف. میزان سهولت ایجاد بنگاه‌های جدید، سرعت بازتخصیص منابع را به‌سمت فعالیت‌های سودآور تحت تأثیر قرار می‌دهد.

اگرچه برای واکنش در برابر شوک، توسعه کافی بازار جزو شرط‌های لازم برای بازتخصیص کارای منابع به‌نظر می‌رسد، اما [این شرط] ممکن است کافی نباشد؛ و فاکتورهای اقتصاد سیاسی نیز می‌توانند اقتصاد را به تعادل رشد پایین سوق دهند. به‌عنوان مثال، گروه‌های منتفع از تخصیص فعلی منابع (مانند صاحبان بنگاه یا کارگران در بخش‌های خاص) چه‌بسا مقاومت شدیدی در برابر بازتخصیص [منابع] نشان دهند. میزان اراده سیاسی برای تحمل (یا جبران) بازندگان می‌تواند در تعیین تعادل جدید پس از شوک اهمیت داشته باشد. علاوه‌بر این، واکنش دولت در برابر شوک می‌تواند از طریق تأثیر بر باور و اعتقاد حاملان اقتصادی به اعتبار دولت، حرکت به‌سمت تعادلی خاص را تحت تأثیر قرار دهد، به‌عنوان مثال اگر عاملان اقتصادی معتقد و متقاعد شوند که دولت به اصلاحات پایبند نیست، آنگاه کارآفرینان ممکن است تمایلی به ایجاد بنگاه‌های جدید نداشته باشند؛ و به‌این‌ترتیب، حرکت به‌سمت تعادل با رشد بالا کند گردد، یا اقتصاد به‌سمت تعادلی با رشد پایین سوق داده شود.

1. Liquidate

۴-۵-۲-۱ اروپای شرقی و آسیای میانه

کشورهای منطقه اروپای شرقی و آسیای میانه همه با شوک گذار از سوسیالیسم به کاپیتالیسم - که در ابتدای دهه ۱۹۹۰ در این کشورها آغاز گردید - مواجه بوده‌اند. انگیزه انجام این گذار، که تا حدودی تخصیص بسیار ناکارای منابع در دوران رژیم‌های سوسیالیست بود، نیاز به بازتخصیص منابع را در مقیاسی وسیع ایجاد کرد. انجام این کار، که در هر اقتصادی بسیار خطیر می‌نماید، در کشورهای اروپای شرقی و آسیای میانه به دلیل فقدان تقریباً کامل زیرساخت در تمام انواع بازارها و نیز با هیمنه بخش دولتی در همه آنها، بیش‌ازپیش دشوار گردید.^۱ کشورهای اروپای شرقی و آسیای میانه هم‌زمان ناگزیر به ایجاد زیرساخت بازار و انجام بازتخصیص منابع در اقتصاد شدند.

در آغاز دهه ۱۹۹۰ همه کشورهای اروپای شرقی و آسیای میانه در نتیجه انحلال اتحاد شوروی، کنار نهادن برنامه‌ریزی مرکزی - و در برخی از کشورها، سیاست‌های کلان ثبات‌سازی - دچار افت بزرگی در تولید شدند. از متغیرهای بازار که به نظر می‌رسد با بازگشت سریع‌تر به حالت رشد پس از دوران افول هم‌بستگی داشته باشد، متغیر پابندگی دولت به حاکمیت قانون و اعمال مقررات است.^۲ پابندگی‌هایی از این دست، به تشدید توسعه بخش مالی می‌انجامد و بنگاه‌های خصوصی را نیز تشویق می‌کند که به بازارهای محصول وارد شوند.

از جنبه واکنش در برابر شوک گذار، تفاوت عمده‌ای میان بیشتر جمهوری‌های اتحاد شوروی سابق (غیر از کشورهای حوزه بالتیک) و کشورهای اروپای مرکزی و شرقی وجود دارد. پیشرفت جمهوری‌های اتحاد شوروی سابق به میزان زیادی در توسعه بازارها کمتر بود، و این کشورها دچار نرخ‌های رشد پایین و افزایش گسترده فقر و محرومیت شدند؛ و این امر موجب بازگشت بخش عمده‌ای از جمعیت فعال از بخش صنعت به بخش کشاورزی گردید. تمایز بین جمهوری‌های سابق اتحاد شوروی و کشورهای اروپای مرکزی و شرقی، در بازارهای مالی نیز مصداق می‌یابد، به‌ویژه در زمینه

۱. پیش از انجام گذار، میزان تولید در بخش خصوصی کمتر از ۱۰ درصد کل تولید در بیشتر کشورهای اروپای شرقی و آسیای میانه بود.

۲. چنین می‌نماید که سیاست‌های کلان موفق نیز با افزایش رشد هم‌بستگی دارند.

پایبندی به حاکمیت قانون، که در برخی از این کشورها اصلاً غایب است و چنین چیزی وجود ندارد. کشورهای مذکور دارای بخش‌های مالی کوچک‌تر و کمتر توسعه‌یافته‌ای هستند و مقررات بانکی ضعیفی نیز دارند. درعین‌حال عملکرد همه کشورهای اروپای شرقی و آسیای میانه (به‌استثنای مجارستان) در پیاده‌سازی قوانین قابل اجرای ورشکستگی، کند و بطئی بوده است؛ به‌نظر کشورهای اتحاد شوروی سابق حتی از دیگر کشورهای اروپای شرقی نیز کندتر حرکت کرده‌اند. علاوه‌بر این، در تمام کشورهای اروپای شرقی و آسیای میانه، بنگاه‌های کوچک و متوسط تازه‌تأسیس در زمینه تأمین مالی بانکی با مشکل مواجه شده‌اند. مقادیر بالای بدهی‌های نامناسب به‌جامانده از قبل^۱ بر ترازنامه‌های بانک‌های دولتی و بی‌تجربگی در وام‌دهی براساس معیارهای بازار، جزو ویژگی‌های بخش‌های بانکی‌اند که سهمی در بروز این مشکل دارند.

کاستی‌ها و نقایص بازار کار، که قابلیت جابه‌جایی نیروی کار را در کشورهای اروپای شرقی و آسیای میانه تحت تأثیر قرار داده‌اند، عبارت‌اند از: اعمال محدودیت‌های اداری بر جابه‌جایی بین مناطق، محدودیت‌های عرضه خدمات اجتماعی به کارفرمایان^۲، و بازارهای مسکن توسعه‌نیافته، و کنترل اجاره مسکن بیشتر خانه‌های موجود. از میان برداشتن چنین موانعی در کشورهای اتحاد شوروی سابق، به مانند گذشته، بازهم بسیار کندتر از دیگر کشورهای اروپای شرقی پیشرفته است.

از جمله کاستی‌ها یا نواقص بازار محصول، که ظاهراً نقشی در تفاوت واکنش‌ها در برابر شوک‌گذار دارند، موانع ورود بنگاه‌های جدید و شیوه و سرعت خصوصی‌سازی بنگاه‌های دولتی است. درعین‌حال که افزایش خوداشتغالی به هدایت نیروی کار از کاربری‌های سابق به کاربری‌های جدید کمک کرده و نرخ بیکاری را کاهش داده است، لیکن موانع زیاد ورود و فساد فراوان در روسیه موجب کاهش خوداشتغالی گردیده است.^۳ موفقیت در خصوصی‌سازی بین کشورها متفاوت بوده، و در جمهوری‌های مستقل

1. Inherited Bad Debt

2. The Tie of Provision of Social Services to The Employer

۳. خوداشتغالی نقشی عمده و پراهمیت در ایجاد شغل در کشورهای اروپای شرقی و آسیای میانه داشته است. به‌نظر می‌رسد که ایجاد شغل در بنگاه‌های جدید کوچک، نیروی پیشران در گذارهای موفق بوده است (نک: جورادجا و ترل، ۲۰۰۰).

اتحاد شوروی سابق تا همین اواخر (سال ۱۹۹۹) کماکان سهم بخش دولتی در تولید ناخالص داخلی بیشتر گزارش شده است.

جالب است که به نظر نمی‌رسد میزان باز بودن یا آزادسازی [تجاری] چندان بتواند تفاوت نرخ‌های رشد بین کشورهای اروپای شرقی و آسیای میانه را توضیح دهد (با اینکه سطح سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی با رشد هم‌بستگی دارد). بیشتر کشورهای اروپای شرقی و آسیای میانه، سیاست‌های آزادسازی یا باز بودن [تجاری] را در پیش گرفته‌اند، و بسیاری‌شان صادرات خود را به سمت کشورهای خارج از منطقه جهت‌گیری کرده‌اند. چنین می‌نماید که عوامل تعیین‌کننده سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، عمدتاً به موفقیت در توسعه زیرساخت بازار، پایبندی به حاکمیت قانون، و ثبات سیاسی بستگی داشته باشد.

نکته‌ای که باید درباره این استدلال مطرح گردد، که زیرساخت بازار و توسعه بازار برای تعیین عملکرد رشد کشورهای اروپای شرقی و آسیای میانه اهمیت دارد، این است که مشخص گردیده است پایبندی به حاکمیت قانون - علاوه بر اینکه نشانه‌ای است از توسعه زیرساخت بازار - می‌تواند نشانه پایبندی سیاسی به فرایند گذار نیز باشد. این پایبندی سیاسی می‌تواند مشوق سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی و ایجاد بنگاه‌های خصوصی باشد و در نتیجه موجب شتاب‌بخشی به رشد شود. کشورهای اروپای شرقی و آسیای میانه که از نظر پایبندی به حاکمیت قانون ضعف و کاستی دارند، تقریباً در زمینه تمام ابعاد گذار نیز نشان‌دهنده عدم پیشرفت‌اند، که این مؤید فقدان تعهد سیاسی آنهاست.

هشدار دوم به‌منظور تحلیل از بازارها در منطقه اروپای شرقی و آسیای میانه، همانا نقش شرایط آغازین است. کشورهای اروپای شرقی و آسیای میانه که عملکرد رشد ضعیفی را در طول دهه ۱۹۹۰ گزارش کرده‌اند، شرایط اولیه ضعیفی نیز داشته‌اند، که از آن جمله بوده است: سهم بالای فعالیت‌های کشاورزی و استخراج منابع طبیعی در تولید ناخالص داخلی، سطوح پایین‌تر سرمایه انسانی، سهم بالای دادوستد با کشورهای عضو بلوک شرق، بخش خصوصی کوچک در هنگام شروع [گذار]، و تجربه تاریخی اندک در زمینه دموکراسی یا کاپیتالیسم. اهمیت شرایط اولیه در مقایسه با سیاست‌ها از خاستگاه‌های بحث‌و‌جدل مستمر درباره کشورهای اروپای شرقی و آسیای میانه بوده است.

۲-۵-۴ صحرای آفریقا

در حالی که عملکرد رشد بلندمدت بیشتر کشورهای صحرای آفریقا در مقایسه با اقتصادهای در حال توسعه در دیگر مناطق ضعیف بوده است، نیمی از کشورهای صحرای آفریقا نرخ‌های رشد مناسبی در دهه ۱۹۶۰ داشتند و پس از آن به افت‌های شدید در دهه ۱۹۷۰ دچار گشتند (ندولو و اوکانل، ۱۹۹۹، ۲۰۰۰؛ پریچت، ۲۰۰۰). از پرسش‌های مطرح شده به واسطه تجربه مذکور این است که آیا سقوط‌های شدید در رشد به دنبال رویارویی با شوکی بزرگ بوده است، یا نه. اطلاعات مربوط به همه شوک‌ها پیش از افت رشدها و واکنش خاص کشورهای متفاوت به شوک‌ها می‌تواند چشم‌انداز بالارزشی را درباره افت رشد این کشورها به دست دهد.

مشاهده‌ای که در سطح بسیار کلی در همه کشورهای صحرای آفریقا درست می‌نماید، این است که کشورهای مذکور نتوانسته‌اند بخش‌های تولید صنعتی‌شان را به کفایت توسعه دهند تا بازتخصیص نیروی کار از بخش کشاورزی به تولید صنعتی، یا از بخش غیررسمی به بخش رسمی، محقق گردد. سهم بسیار بالایی از تولید ناخالص داخلی به تولید کشاورزی اختصاص دارد. به علاوه، ایرادهایی جدی درباره همه انواع بازارها در کشورهای صحرای آفریقا وجود دارد. بنابراین، دشوار بتوان ناحیه معینی را به عنوان مسئول شکست در توسعه بخش تولید برشمرد. بررسی‌های انجام شده در مورد کاستی‌های متعدد بازار در منطقه صحرای آفریقا به چشم می‌خورد، فرصت تمایز قائل شدن را بین کشورهای صحرای آفریقا که نرخ‌های رشد زیادی در دهه ۱۹۶۰ داشتند و پس از آن دچار افول اقتصادی شدند، و کشورهایی که پیوسته از ۱۹۶۰ بدین سو رشد ضعیفی داشته‌اند، نمی‌دهد.

۳-۵-۴ کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا

نرخ‌های رشد در کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا پرنوسان‌تر از دیگر نواحی‌اند، و ظاهراً روندهای رشد همان روندهای قیمت نفت را دنبال می‌کنند. بخش عمده‌ای از رشد بلندمدت ناحیه خاورمیانه، مربوط به مقوله سناریوی منابع طبیعی است. با این حال، چنین می‌نماید که شوک‌های منفی قیمت نفت در دهه ۱۹۸۰، آثار متفاوتی را در میان کشورهای منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا برجای گذاشته باشد.

بخش عمومی در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا به شکل غیرمتناسبی بزرگ است، و خود دلالت بر این دارد که دولت در واقع نقش آفرین و کنشگر اصلی در بازار کار است. همان طور که در سناریوی منابع طبیعی مطرح و پیشنهاد شده است، اندازه بخش عمومی می تواند در تخصیص نادرست سرمایه انسانی دخیل و مؤثر باشد. در حالی که در دهه ۱۹۸۰ برخی از کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا برای حفظ سطح مخارج دولت در برابر شوک های منفی قیمت نفت به ذخایر خارجی متوسل شدند، کشورهایی که از نظر مالی در مضیقه و تنگنای بیشتری بودند، در واکنش به شوک های قیمتی ناگزیر به محدود کردن مخارج دولت شدند. حال، از پرسش های مهم این است که آیا کشورهای گروه دوم چاره ای جز کم کردن دستمزدهای بخش عمومی نداشتند، یا ناگزیر شدند که میزان استخدام دولتی نیروهای کار ماهر را کم کنند؛ و آیا تأثیری مثبت و غیرمستقیم بر تخصیص نیروی کار یا سرمایه از طریق نقل و انتقال [آنها] به سمت بخش خصوصی وجود داشته است یا نه. نیز: آیا شوک های منفی قیمت نفت، اقتصادهای در تنگنای مالی را برای واکنش در برابر شوک، به سوی ایجاد تعادل با رشد بالا سوق داده است یا نه.

۴-۵-۲-۴ آسیای جنوبی

در حالی که این منطقه با سیاست های جایگزینی واردات مشخص گردیده است، اخیراً این ناحیه با کاهش عمده ای در جهت گیری معطوف به داخل و نیز حرکتی به سمت آزادسازی بازار مواجه شده است. بنابر آنچه که تندولکار و سن (۲۰۰۰) اظهار می دارند، علت آزادسازی عمدتاً ضرورت واکنش در برابر شوک های خارجی و بحران های اقتصادی بوده است، تا اینکه برمبنای استراتژی بلندمدت رخ داده باشد. تندولکار و سن (۲۰۰۰) استدلال کرده اند که پیشرفت قابل سنجش در حذف اختلال های تجاری با آزادسازی در بازارهای عوامل همراه نشده است. دلیل این همراهی نشدن را می توان به مشکلات اقتصاد سیاسی ناشی از استراتژی پیشین جهت گیری به سمت داخل نسبت داد: بخش دولتی حجیم و صنایع حمایت شده، به مخالفت با اصلاحاتی که می تواند رانتهای آنها را تعطیل کند، می پردازند. اختلالات بازار که به دلیل سیاست های جهت گیری معطوف به داخل ایجاد شدند، می توانند خود را فراتر از بازارهای محصول تقویت کنند.

۴-۵-۲-۵ آمریکای لاتین و حوزه کارائیب

کشورهای آمریکای لاتین نیز، به مانند تعدادی از کشورهای صحرای آفریقا، در طول دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۶۰ نرخ‌های رشد مناسبی داشتند، اما در دهه ۱۹۸۰ با افت شدیدی در رشد (با نرخ‌های رشد منفی) مواجه شدند. کشورهای متعددی در آمریکای لاتین، چنان در دهه ۱۹۸۰ به بحران‌های مالی دچار گشتند که این پرسش پیش می‌آید که این بحران‌ها تا چه میزان شوک‌هایی را به وجود آوردند که در پی آنها، اقتصاد به سمت تعادل با رشد پایین حرکت کرد. نرخ‌های رشد برخی از کشورهای آمریکای لاتین در دهه ۱۹۹۰ احیا گشتند و ناظران مدعی شدند که اصلاحات بازار در تحقق این احیا نقش داشته‌اند. میزان نقش و سهم شوک‌های بخش مالی در دهه ۱۹۸۰ در رشد پایین و اینکه اصلاحاتی که در دهه ۱۹۹۰ منجر به بهبود بازار عوامل و بازار محصول شدند تا چه میزان به افزایش نرخ‌های رشد منتهی گردیده‌اند، هنوز پرسشی بی‌پاسخ مانده است.

نواقص بازار در آمریکای لاتین و حوزه دریای کارائیب، که گفته می‌شود تأثیرات و پیامدهای منفی بر رشد بلندمدت داشته‌اند، عبارت‌اند از سیاست‌های سرکوب مالی، باز نبودن [اقتصاد]، و نرخ‌های پایین انباشت سرمایه انسانی در برخی از کشورها. بروز و فراگیر شدن سرکوب مالی و بحران مالی در آمریکای لاتین مؤید آن است که بازارهای مالی ممکن است تأثیری مهم روی رشد این ناحیه داشته باشد. اما، همان‌طور که در بخش دوم بررسی شد، تأثیر سرکوب مالی بر رشد، با ابهام همراه است؛ و دلیل آن واکنش غیرقطعی پس‌اندازها در برابر تغییرات نرخ بهره است. به‌علاوه، در پاره‌ای از تحقیقات نشان داده شده است که در برخی از کشورهای آمریکای لاتین و حوزه دریای کارائیب در پی آزادسازی مالی، بحران‌های مالی حادث شده است. زیرساخت ضعیف بازار مالی و ضعف نظارت بر سیستم بانکی، چه‌بسا این امکان را برای بانک‌های تازه آزاد شده فراهم ساخته باشد که درگیر سرمایه‌گذاری‌های بیش از حد پرمخاطره شوند؛ و همین امر بود که به بحران منتهی گردید.

نقش باز نبودن [اقتصاد] در توضیح عملکرد رشد کشورهای آمریکای لاتین، همچنان پرسشی بی‌پاسخ باقی مانده است. بااینکه بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین

نمره ضعیفی در شاخص‌های باز بودن یا آزادسازی گرفته‌اند، برخی از این کشورها به‌رغم این مسئله نرخ‌های رشد نسبتاً بالایی داشته‌اند. بازهم در اینجا مسئله تبیین افت شدید نرخ رشد کشورهای آمریکای لاتین در دهه ۱۹۸۰ مطرح می‌شود. برای ارائه پاسخی به این مسئله، اطلاعات درباره شوک‌های رابطه مبادله یا تغییرات در میزان آزادسازی می‌تواند سودمند باشد.

در برابر این ادعا که ممکن است نواقص بازار تا حد زیادی عملکرد رشد کشورهای آمریکای لاتین را تحت تأثیر قرار داده باشند، از جمله هشدارها این است که سیاست کلان اقتصادی در مقایسه با نواقص بازار می‌تواند در توضیح رشد این ناحیه، بالقوه اهمیت داشته باشد. سیاست ضعیف کلان اقتصادی در نرخ‌های تورم بسیار بالا بازتاب یافته، و ذکر گردیده است که این سیاست بر رشد منطقه آمریکای لاتین تأثیر منفی گذاشته است.

۳-۵-۴ نفرین منابع طبیعی

در این سناریو، که [وضعیت] کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا - و بالقوه نیز کشورهای آمریکای لاتین و صحرای آفریقا - محرک آن بوده است، مواهب فراوان منابع طبیعی در کشورهای در حال توسعه‌ای یافت می‌شوند که دارای بازارهای ضعیف، دمکراسی لرزان و بی‌ثبات یا دولت‌هایی با افق کوتاه‌مدت‌اند. مزیت نسبی منجر به وابستگی به استخراج منابع طبیعی می‌شود، و این به‌نوبه خود سیاست‌های اقتصادی و رشد را به قیمت‌های کالاهای [صادراتی] وابسته می‌سازد. البته مشکل زیان‌بارتر این است که زیرساخت ضعیف بازار یا دولت‌های بد، دارای تعامل با منابع طبیعی‌اند؛ یا رانت‌جویی مرتبط با [درآمد ناشی از] استخراج [منابع طبیعی] به امری فراگیر بدل می‌شوند، یا درآمدهای بالای به‌دست آمده به‌درستی تخصیص نمی‌یابند، و معمولاً صرف حمایت از بخش‌های عمومی فربه شده می‌گردند.

رانت‌جویی در دوران رونق منابع طبیعی می‌تواند با کیفیت زیرساخت بازار پیش از رونق مرتبط باشد؛ و این از مسائل پژوهشی در سطح کشوری است. شکست سیاستگذاری‌های بخش عمومی بیش از حد نیاز فربه شده از نیروی انسانی، می‌تواند نتیجه احساس امنیت نادرست ناشی از درآمدهای بالای نفتی باشد. این امر به

شکل‌گیری گروه‌های فشار مخالف تخصیص مجدد [منابع] می‌انجامد و بازخوردی منفی در رشد دارد (نک: سناریوی بازتخصیص). در چنین نقاطی بر اثر تخصیص ناکارای سرمایه انسانی، سازوکار رشد انباشت سرمایه انسانی می‌تواند در سطحی وسیع مختل شود. در حالی که سازوکارهای اشاره شده بازار پراهمیت به نظر می‌رسند، تحلیل شکست سیاستگذاری منابع طبیعی عمده‌تاً کار اقتصاد سیاسی است. مواهب عظیم منابع طبیعی، دولت‌های کشورهای در حال توسعه را با یک چالش سیاستگذاری عمده‌ای مواجه می‌سازند. باینکه ممکن است طرح سیاست ارتقادهنده رشد مناسب نسبتاً ساده به نظر رسد،^۱ این پرسش اقتصاد سیاسی پیش می‌آید که چرا سیاست‌های یاد شده به اجرا در نمی‌آیند.

۱-۳-۴ کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا

این منطقه از لحاظ مواهب منابع طبیعی، غنی است. درآمدهای بالای ناشی از صادرات نفت به کشورهای تولیدکننده نفت اجازه داده است که به سرمایه‌گذاری عمومی گسترده‌ای - از جمله در زمینه بهبود آموزش - بپردازند. با این حال، یکی از معماهای عمده مطرح شده در منطقه مورد بحث است که افزایش پایدار سرمایه انسانی به افزایش در رشد [اقتصادی] نیانجامیده است. شاخص‌های بهره‌وری کل عوامل نشان می‌دهند که در طول سال‌های ۱۹۶۰ تا ۱۹۹۰ در رشد بهره‌وری کل عوامل، به‌طور متوسط افت به‌وجود آمده است.^۲

فرضیه توضیح‌دهنده رابطه ضعیف میان اکتساب سرمایه انسانی و رشد در منطقه مورد بحث این است که نیروی کار به شکل نادرستی تخصیص یافته است که نتیجه آن بخش‌های عمومی متورم است، که بخش عمده‌ای از نیروی کار ماهر را جذب می‌کنند و درعین حال توانایی بخش خصوصی را برای جذب نیروهای ماهر نیز تهدید می‌کنند.^۳ ظاهراً

۱. به عنوان مثال، دولت باید به منظور جلوگیری از فساد، منابع را براساس قیمت‌های بازار تخصیص دهد و نه به شکل دستوری.

۲. مقایسه آسیای شرقی و خاورمیانه و شمال آفریقا می‌بایست برای تبیین این معما مفید باشد: همان‌گونه که ذکر می‌گردد سطح بالای سرمایه انسانی سهمی در رشد شرق آسیا داشته است. برخلاف منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا، چنین می‌نماید که [در شرق آسیا] کسب سرمایه انسانی به شکل مثبت در رشد اقتصادی سهمیم بوده است.

۳. در مصر دولت به تنهایی نیمی از دارندگان مدارک دانشگاهی در کل اقتصاد را به استخدام درمی‌آورد.

در این منطقه دستمزدهای بخش عمومی بیشتر از هر منطقه دیگری است. این امر ایجاد شغل برای بخش خصوصی را دشوار می‌سازد، و این به نوبه خود فشار بر بخش عمومی را برای جذب واردشوندگان به بازار کار بیشتر می‌کند. آنچه که چندان روشن نیست، اینکه آیا زیرساخت بازار کار یا سیاست‌های بازار کار تخصیص نادرست نیروی کار را تقویت می‌کنند یا نه. مطالعات کشوری می‌توانند با جمع‌آوری اطلاعاتی درباره زیرساخت بازار کار، سیاست‌ها، و میزان استخدام دولتی، شکل‌دهنده چشم‌اندازی به این موضوع باشند.

درحالی‌که وابستگی به نفت پیامد مزیت نسبی [این کشورها در زمینه منابع طبیعی] است، کشورهای متعددی در این ناحیه درجات پایینی از باز بودن را حفظ کرده‌اند، که این خود می‌تواند وابستگی به نفت را نیز بیشتر کند. بدین ترتیب، هشدار برای سناریوی منابع طبیعی، به این بستگی می‌یابد که تا چه حد باز نبودن تجاری، مستقل از هرگونه تأثیر ناشی از وابستگی به صادرات نفت، در پایین بودن نرخ‌های رشد سهم و نقش داشته است. از حیطه‌های پرثمر برای تحقیق در این زمینه می‌تواند مقایسه سیاست‌های باز بودن تجاری کشورهای منطقه و رابطه آن با وجود [درآمد] نفت باشد.

همان‌گونه که به نظر می‌رسد انباشت سرمایه انسانی نمی‌تواند باعث افزایش نرخ‌های رشد در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا شود، چنین هم نمی‌نماید که نرخ‌های بالای پس‌انداز و نسبت‌های سرمایه‌گذاری مشابه با شرق آسیا به نرخ‌های رشد مشابه با آن منطقه منجر شده باشد. بار دیگر توضیح احتمالی این مسئله به اندازه بخش عمومی ارتباط می‌یابد؛ و از این دست است این فرضیه که سرمایه‌گذاری در پروژه‌هایی با بهره‌وری پایین - مانند مسکن - هدایت شده باشد. اما توضیح بالقوه دیگر، این است که سیستم‌های مالی پس‌اندازها را جذب نمی‌کنند، یا آنها را به شکلی کارا تخصیص نمی‌دهند. اطلاعات درباره زیرساخت، سیاست‌گذاری، و کارکرد بازارهای مالی در میان کشورهای این منطقه می‌تواند برای ارزیابی نقش سیستم‌های مالی در جذب پس‌اندازها و هدایت آنها به مولدترین کاربردها ارزشمند باشد.

سرانجام اینکه، علاوه بر موهبت درآمد نفت، شرایط اولیه‌ای که احتمالاً در توضیح عملکرد رشد تاریخی این منطقه نقش داشته، عبارت است از نرخ‌های پایین باسوادی، که تا حدی ناشی از سوگیری بر ضد آموزش زنان است. شوک‌های خاص هر کشور

همچون جنگ‌های داخلی و منطقه‌ای نیز می‌تواند در متغیر بودن رشد نقش داشته باشد.

۴-۵-۴ رشد پایین مستمر

همان‌گونه که پیش‌تر در اینجا اشاره شد، حدود نیمی از کشورهای صحرای آفریقا در طول دوره‌های زمانی بسیار طولانی نرخ‌های رشد پایینی داشته‌اند. نواقص بازار که می‌توان انتظار داشت رشد را محدود کنند، در اقتصادهای منطقه صحرای آفریقا شدید و فراگیرند. با این حال از آنجا که مشکلات متعددی وجود دارد، دشوار بتوان توضیحی عمده و تعیین‌کننده برای رشد پایین شناسایی کرد. مکمل بودن اصلاحات بازار می‌تواند منجر به تقعر^۱ در درآمدها شود، و خود مبنی بر این است که عملکرد رشد در کشورهایی که در بیشتر ابعاد بازار آنها مشکلاتی به چشم می‌خورد، در مقایسه با آنهایی که مشکلات موجود در تعدادی مختصر از ابعاد بازار به چشم می‌خورد، بسیار ضعیف‌تر است. همان‌گونه که کولیر و گانینگ (۱۹۹۹) مطرح کرده‌اند، رشد پایین اولیه چه‌بسا منجر به تله خودتقویت‌کننده رشد پایین شود.

از رویکردهای ثمربخش برای درک عملکرد رشد ضعیف کشورهای صحرای آفریقا، می‌تواند این باشد که متغیرهای سیاستگذاری یا نهادی متمایزکننده گروه کشورهای صحرای آفریقا که عملکردی مناسب و پذیرفتنی در طول دهه ۱۹۶۰ داشته‌اند، از گروه کشورهای دارای رشد پایین، شناسایی گردد. همان‌گونه که در سناریوی شوک مطرح و پیشنهاد شد، نرخ‌های رشد کشورهای با عملکرد اولیه خوب می‌تواند در نتیجه شوکی منفی سقوط کرده باشد. از پرسش‌های مرتبط با موضوع کشورهای دارای نرخ رشد پیوسته پایین، این است که آیا این کشورها با شوک یا شوک‌هایی منفی مواجه شده‌اند یا نه. اگر نه، نواقص بازار می‌توانند توضیح بالقوه متقاعدکننده‌ای برای تداوم نرخ‌های رشد پایین باشند.

نواقص شدید بازار محصول در کشورهای صحرای آفریقا، مشتمل است بر فقدان زیرساخت و استفاده بیش‌ازاندازه از اهرم‌های سیاستگذاری. از جمله نقایص زیرساخت‌ها می‌توان به محدودیت ورود برای بنگاه‌های جدید و زیرساخت‌های ضعیف حمل‌ونقل و

1. Convexity

ارتباطات اشاره کرد. زیرساخت ضعیف منجر به عرضه نامطمئن نهاده‌ها می‌شود، که بنگاه‌ها به این مسئله با تولید ناکارای نهاده‌هایشان واکنش نشان می‌دهند. به عنوان مثال، بسیاری از بنگاه‌ها در واکنش به عرضه نامطمئن برق خود، اقدام به افزایش تولید الکتریسیته مورد نیازشان می‌کنند (کولیر و گانینگ، ۱۹۹۹). زیرساخت ضعیف بازار محصول، به افزایش هزینه‌های تولید و مبادله دامن زده و بدین ترتیب موجب کاهش پتانسیل رشد شده است.

اهرم‌های سیاست‌گذاری در بازارهای محصول شامل اینهاست: سیاست‌های جایگزینی واردات، حمایت از بنگاه‌های خاص، مقررات شدید وضع شده بر تجارت، نرخ‌های ارز پایین نگه داشته شده، و دیگر موانع تجاری. به علاوه، سوگیری دولت به نفع شهرها موجب وضع و دریافت مالیات سنگین از کشاورزی در برخی از کشورها شده است.

در میان انواع نقش‌آفرینان در بازارهای محصول، تنها بنگاه‌های خارجی معدودی حضور دارند و نرخ‌های سرمایه‌گذاری خارجی در کشورهای صحرای آفریقا بسیار پایین است. سهم سرمایه خصوصی جهانی جریان یافته به درون صحرای آفریقا از دهه ۱۹۷۰ تا دهه ۱۹۹۰ افت کرده است. تبیین‌های مبتنی بر بازار بالقوه برای نرخ‌های شدیداً پایین سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی،^۱ دربردارنده مواردی است چون اهرم‌های سیاست‌گذاری مرتبط با تجارت بین الملل (یعنی باز نبودن تجاری)، و همچنین فساد گسترده در میان مسئولان دولتی و فقدان تعهد به اجرای قراردادهای.^۲ دو عامل آخر نیز بدون شک موجب تضعیف سرمایه‌گذاری داخلی شده است. در سال ۱۹۹۵ کشورهای صحرای آفریقا رتبه و جایگاه پرمخاطره‌ترین منطقه دنیا را برای سرمایه‌گذاری یافتند. نرخ‌های بازده سرمایه خصوصی بسیار پایین است و احتمالاً نشان از نواقص جدی و شدید در بازار محصول دارد.

بازارهای کار نیز با مشکلات عدیده‌ای مواجه‌اند.^۳ بازارهای کار در صحرای آفریقا

1. Foreign Direct Investment (FDI)

۲. یکی از موضوعات بحث‌برانگیز درباره عملکرد رشد کشورهای صحرای آفریقا اهمیت باز بودن تجاری در مقایسه با دیگر سیاست‌های مربوط به بازار است. برای دیدن بحثی عالی در این زمینه‌ها، نک: کولیر و گانینگ (۱۹۹۹).

۳. در اینجا، بحث و بررسی بازار کار و سرمایه، برداشتی آزاد از آدنیکینجو و اویرانتی (۱۹۹۹) است.

شدیداً بخش‌بندی شده‌اند. بازارهای رسمی و غیررسمی در کنار هم وجود دارند و بازارهای غیررسمی بزرگ‌اند. بازارهای کار غیررسمی و کشاورزی همچون «اسفنج» در جذب تعداد زیاد افرادی که در صورت نبود این بازارها بیکار می‌ماندند، عمل کرده‌اند. نرخ بیکاری در بین جوانان تحصیل کرده در صحرای آفریقا بالاست. اگرچه اندازه بازار کار غیررسمی تا حدی منعکس‌کننده تقاضای ضعیف برای نیروی کار ازسوی بخش رسمی است - که خود نتیجه نرخ پایین سرمایه‌گذاری است - پرسش جالب توجهی که می‌توان در مطالعات کشوری مطرح و دنبال کرد، این است که تا چه حد نواقص بازار کار قابلیت جابه‌جایی نیروی کار را از بخش غیررسمی به رسمی محدود می‌سازند. به‌عنوان مثال، آدنیکینجو^۱ و اویرانتی^۲ (۱۹۹۹) استدلال کرده‌اند که فقدان اطلاعات رسمی در مورد فرصت‌های شغلی موجود، منجر به این می‌شود که روند استخدام در بخش رسمی عمدتاً از طریق ارتباطات با خانواده و دوستان رخ نماید. مشارکت دولت در بازار کار در صحرای آفریقا وسیع است و دولت اغلب به‌عنوان آخرین امکان استخدام ایفای نقش می‌کند. به عقیده آدنیکینجو و اویرانتی (۱۹۹۹)، در بسیاری از کشورهای آفریقایی شاغلان بخش عمومی ۶۰ تا ۸۰ درصد شاغلان غیرکشاورزی را تشکیل می‌دهند. اشتغال زیاد در بخش عمومی به معنی هزینه‌های بالای دولت و میانگین بهره‌وری پایین است، زیرا نیروی کار ماهر تمایل و انگیزه‌ای برای حرکت به سمت تولید صنعتی ندارد. به‌علاوه، آدنیکینجو و اویرانتی (۱۹۹۹) این بحث را مطرح می‌کنند که افت دستمزدهای واقعی در بخش عمومی، به شکل‌گیری فساد کارمندان دولتی دامن زده است.

نواقص بازار مالی در صحرای آفریقا شدید و گسترده‌اند، و قطعاً این ایرادات به دلیل ناتوانی در ممانعت از جریان پس‌اندازها به خارج از منطقه، در رشد پایین آن سهم داشته است. زیرساخت‌های بازار مالی شدیداً ضعیف‌اند: در بسیاری از کشورها فقدان نهادهای قانونی و ابزارهای معتبر برای الزام‌آور کردن قرارداد، شدیداً احساس می‌شود.^۳

1. Adenikinju

2. Oyeranti

۳. به‌عنوان مثال، در گزارش آدنیکینجو و اویرانتی (۱۹۹۹)، گفته شده است که فرایند ورشکستگی در کنیا چیزی حدود چهار تا ده سال به طول می‌انجامد.

بازارهای اعتباری غیررسمی بخش مالی را در مناطق روستایی تشکیل می‌دهند؛ نهادهای رسمی واسطه‌گری مالی بر مناطق شهری متمرکزند.

ظهور بازارهای اعتباری غیررسمی به‌عنوان واکنشی کارا در برابر مشکلات اطلاعاتی هزینه‌زای ناشی از وام‌دهی روستایی می‌تواند اتفاقاً تأثیر مثبتی بر رشد بگذارد. بااین‌حال، از آنجاکه به‌نظر نمی‌رسد که جریان منابع از بخش رسمی به بخش غیررسمی وجود داشته باشد، منابع وام‌دهندگان غیررسمی محدود است. این به‌نوبه خود میزان سرمایه‌ای را که می‌توان به‌صورت کارا در مناطق روستایی تخصیص داد محدود می‌کند. اهرم‌های سیاستی پرهزینه در بخش مالی رسمی فراگیرند؛ همچون اینکه: نرخ‌های بهره [به شکل دستوری] تنظیم می‌شوند؛ الزامات زیادی در زمینه ذخایر بانک‌ها اعمال می‌گردد؛ و هدایت مقدار زیادی از وام‌دهی بانکی به سمت بنگاه‌هایی است که در کانون توجه قرار دارند. در برخی از کشورهای صحرای آفریقا تخمین زده شده است که مالیات‌های ضمنی بر ذخایر اجباری بدون بهره بانکی، بیش از ارزش افزوده بانک‌هاست. استفاده گسترده از وام‌دهی مستقیم منجر به نرخ‌های بسیار بالای عدم بازپرداخت وام در ترازنامه‌های بانک‌ها شده، و درصدهای وام‌های بد به میزان ۴۰ تا ۹۵ درصد رسیده است. در بسیاری از کشورها [ای صحرای آفریقا] وام‌دهی مستقیم و مقررات بانکی ضعیف منجر به بحران‌های بانکی مزمن و یا پی‌درپی شده است. نیجریه و کنیا نمونه‌هایی از نقاطی هستند که در آنها بر اثر مقررات ضعیف، بخش مالی پس از آزادسازی دچار بحران‌های بانکی شده است. هم نرخ‌های پایین بهره و هم بحران‌های بانکی مکرر احتمال فرار سرمایه از منطقه را تشدید کرده‌اند.^۱

به‌رغم کثرت نواقص بازار که بالقوه می‌تواند منجر به نرخ‌های رشد پایین در کشورهای صحرای آفریقا شود، مسئله‌ای که در مورد عملکرد ضعیف کشورهای صحرای آفریقا مطرح است، و از موضوعات مناقشه‌انگیز، بحث بر سر نقش شرایط اولیه در مقایسه با نقش سیاست‌گذاری‌هاست. شرایط اولیه‌ای که به عملکرد ضعیف رشد مرتبط شده‌اند شامل نیروی کار بزرگ در بخش کشاورزی، نرخ‌های بالای زادوولد، سطوح پایین

۱. آدنیکینجو و اویرانتی (۱۹۹۹) خاطرنشان کرده‌اند که بخش عمده فرار سرمایه شامل پول‌های به سرقت رفته از دولت است که خود گواه دیگری است بر رواج فساد.

سرمایه انسانی، جغرافیا (تعداد زیادی از کشورها، با خشکی محصور شده‌اند) و درجه بالای تنوع قومی است (نک: کولیر و گانینگ، ۱۹۹۹).

۴-۶ نتیجه‌گیری

در این مقاله این بحث مطرح گردد که نهادها و سیاست‌های بازار، تأثیر قاطعی بر رشد اقتصادی می‌نهند. در اینجا جوانبی بررسی می‌گردند که از طریق آنها بازار محصول، بازار کار، بازار مالی و منابع طبیعی می‌توانند بر رشد تأثیر نهند، سپس چهار سناریوی رشد ایجاد شد که از طریق آنها یافته‌های شش مطالعه منطقه‌ای در مورد بازارها و رشد خلاصه می‌شد.

مشاهدات متعددی از این تحلیل نمایان می‌شوند. نخست آنکه، «زیرساخت‌های» بازار مالی اهمیت دارند. پایبندی به قانون و نظم و الزام قراردادهای، عوامل تعیین‌کننده بالقوه مهمی در توسعه بخش مالی و رشد اقتصادی است. گمان نگارندگان این است که دیگر ویژگی‌های توسعه بازار مالی در قیاس با آن تنها می‌توانند نقش فرعی و درجه دومی داشته باشند. زیرساخت‌های بازار مالی در عین حال می‌توانند بر نتیجه سیاست‌های آزادسازی مالی تأثیر نهند. به عنوان مثال، آزادسازی با وجود مقررات بانکی ضعیف، می‌تواند به بحران مالی بیانجامد.

مشاهده دوم به فقدان تحقیق درباره رابطه بین بازارهای کار و رشد در مقایسه با رابطه بین تولید سرمایه انسانی و رشد سروکار می‌یابد. نیاز به پر کردن این جای خالی، مورد تأیید و تأکید است و می‌بایست اهمیت بازارهای کار در تخصیص بهینه سرمایه انسانی را - علاوه بر اهمیت تولید سرمایه انسانی - خاطرنشان کرد. تولید سرمایه انسانی می‌تواند شرط لازم برای رشد باشد، در حالی که تخصیص کارای سرمایه انسانی (به عنوان مثال مرتبط با اقتصاد سیاسی) می‌تواند شرط کافی به شمار آید.

مشاهده سوم مربوط به اهمیت تخصیص مجدد کارای عوامل در واکنش در برابر شوک‌هاست: بازتخصیص ناموفق پس از شوک می‌تواند منجر به تعادل رشد پایین با آثار بلندمدت منفی شود. وجود تورهای تأمین اجتماعی و قدرت گروه‌های فشار می‌تواند سرعت و کارایی تخصیص مجدد نیروی کار را در بین بخش‌ها یا مناطق مختلف تحت تأثیر قرار دهد.

سرانجام اینکه، بررسی درباره بازارهای مالی و بازار کار مؤید آن است که بازارهای عوامل تولید برای رشد دارای اهمیت‌اند. مسئله‌ای که کماکان مطرح خواهد ماند، این است که آیا بازارهای عوامل تولید بیشتر به‌عنوان تسهیل‌گر اصلاحات بازار محصول عمل می‌کنند، یا تسهیل‌گر واکنش مثبت به شوک‌ها هستند، و یا آیا اصلاحات بازار کار و بازار مالی به تنهایی می‌توانند باعث افزایش جدی در رشد اقتصادی شوند یا نه.^۱

مطالعات کشوری پروژه GRP با تمرکز بر بررسی‌های تفصیلی سازوکارهای رشد مرتبط می‌تواند فرصت منحصربه‌فردی را برای تأیید یا رد نظریه‌های مهم رشد فراهم کند.^۲ سرانجام اینکه، سناریوهای رشد اینجا فرضیاتی آزمون‌پذیر را درباره ارتباطات علی‌ارائه می‌کند که مطالعات کشوری نیز می‌توانند آنها را مشخص‌تر سازند.

۱. به‌عنوان مثال، در سناریوی رشد مبتنی بر «باز بودن یا آزادسازی تجاری»، این شرط لازم که بازار عوامل پشتیبان رشد باشد وجود دارد، اما محرک کافی به‌هرحال ازسوی بازار محصول می‌آید.

۲. این بررسی‌ها می‌توانند وابستگی انتخاب‌های سیاستی را (در بازار عوامل و بازار محصول) به شرایط اولیه، بررسی کنند.

منابع و مأخذ

- Adenikinju, A. F. and O. Oyeranti (1999). "Characteristics and Behaviour of African Factor Markets and Market Institutions and their Consequences for Economic Growth", Paper Prepared for GDN Global Research Project "On Explaining Growth".
- Agenor, P.R. (1996). "The Labor Market and Economic Adjustment", *International Monetary Fund Staff Papers*, Vol. 43 (2).
- Aghion, P. and O. Blanchard (1994). "On the Speed of Transition in Central Europe", *NBER Macroeconomics Annual*.
- Aghion, P. and P. Bolton (1997). "A Theory of Trickle-Down Growth and Development", *Review of Economic Studies*, Vol. 64 (2).
- Aghion, P. and P. Howitt (1998). *Endogenous Growth Theory*, Cambridge, MA, MIT Press.
- Aghion, P., M. Dewatripont and P. Rey (1999). "Competition, Financial Discipline and Growth", *Review of Economic Studies*, Vol. 66.
- Ahn, S. and P. Hemmings (2000). "Policy Influences on Economic Growth in OECD Countries: An Evaluation of the Evidence", OECD Working Paper.
- Atje, R. and B. Jovanovic (1993). "Stock Markets and Development", *European Economic Review*, Vol. 37.
- Barth, J., G. Caprio and R. Levine (2000). "Banking Systems Around the Globe: Do Regulation and Ownership Affect Performance and Stability?", World Bank Working Paper.
- Beck, T., R. Levine and N. Loayza (2000). "Finance and the Sources of Growth", *Journal of Financial Economics*, Vol. 58.
- Benabou, R. (1996). "Heterogeneity, Stratification, and Growth: Macroeconomic Implications of Community Structure and School Finance", *American Economic Review*, Vol. 86 (3).
- Bencivenga, V., B. Smith and R. Starr (1996). "Equity Markets, Transaction Costs, and Capital Accumulation: An Illustration", *World Bank Economic Review*, Vol. 10.
- Blank, Rebecca, (ed.) (1994). "Social Protection Versus Economic Flexibility: Is There a Trade-off?", University of Chicago Press for the NBER.
- Blundell, R., R. Griffiths and J. Van Reenen (1995). "Dynamic Count Data Model of Technological Innovations", *Economic Journal*, Vol. 105.
- Burgess, Simon (1994). "The Reallocation of Employment and the Role of Employment Protection Legislation", London: London School of Economics, Centre for Economic Performance, Discussion Paper, No. 193.

- Caprio, G. and P. Honohan (1999). "Restoring Banking, Stability: Beyond Supervised Capital Requirements", *Journal of Economic Perspectives*, Vol. 13(4).
- Card, D. (1999). "The causal Effect of Education on Earnings", in *Handbook of Labor Economics*, O. Ashenfelter and D. Card (eds.), Amsterdam: North Holland.
- Castanheira, M. and G. Roland (2000). "The Optimal Speed of Transition: A General Equilibrium Analysis", *International Economic Review*, Vol. 41(1).
- Collier, P. and J. W. Gunning (1999). "Explaining African Economic Performance", *Journal of Economic Literature*, Vol. 37.
- Collier, P. and A. Hoeffler (1998). "On Economic Causes of Civil War", *Oxford Economic Papers*, Vol. 50 (4).
- Demirgüç-Kunt, A. and E. Detragiache (1998). "The Determinants of Banking Crises in Developing and Developed Countries", *International Monetary Fund Staff Papers*, Vol. 45 (1).
- Demirgüç-Kunt, A. and V. Maksimovic (1998). "Law, Finance, and Growth", *Journal of Finance*, Vol. 53.
- Demirgüç-Kunt, A. and V. Maksimovic (2000). "Funding Growth in Bank-Based and Market-Based Financial Systems: Evidence from Firm-Level Data", World Bank Working Paper.
- Dertouzos, James and Lynn Karoly (1993). "Employment Effects of Worker Protection: Evidence from the United States", In C. F. Büchtemann (ed.) *Employment Security and Labor Market Behavior: Interdisciplinary Approaches and International Evidence*, Ithaca, NY: Cornell University Press.
- Diamond, D. (1984). "Financial Intermediation and Delegated Monitoring", *Rev. Econ. Stud.*, Vol. 51, No. 3.
- Djankov, S., R. La Porta, F. Lopez-de-Siles and A. Shleifer (2000). "The Regulation of Entry", *Harvard Institute of Economic Research*, Paper No. 1904.
- Fershtman, C., KM. Murphy and Y. Weiss (1996). "Social Status, Education, and Growth", *Journal of Political Economy*, Vol. 104 (1).
- Filer, R., N. Campos and J. Hanousek (1999). "Do Stock Markets Promote Economic Growth?", CERGE-EI Working Paper, Prague: CERGE-EI.
- Filer, R., S. Jurajda, J. Mitchell and T. Gylfason (2000). "Markets and Growth in the Post-Communist World", *Paper Prepared for the World Bank Global Research Project*.
- Forteza, A. and M. Rama (2000). "Labor Market "Rigidity" and the Success of Economic Reforms Across more than One Hundred Countries", mimeo, *Development Research Group*, World Bank.

- Freeman, R. B. (2000). "The US Economic Model at Y2K: Lodestar for Advanced Capitalism?", *Canadian Public Policy*, Vol. 26.
- Gelb, A. and Associates (1988). *Oil Windfalls: Blessing or Curse?*, Oxford University Press and the World Bank.
- Gerthner, R., and D. Scharfstein (1991). "A Theory of Workouts and the Effects of Reorganization Law", *Journal of Finance*, Vol. 46 (4).
- Glomm, G. and B. Ravikumar (1992). "Public Versus Private Investment in Human Capital: Endogenous Growth and Income Inequality", *Journal of Political Economy*, Vol. 100 (4).
- Goldsmith, R. (1969). "Financial Structure and Development", New Haven, CT.: Yale University Press.
- Greenwood, J. and B. Jovanovic (1990). "Financial Development, Growth, and the Distribution of Income", *Journal Political Economy*, Vol. 21.
- Griliches, Z. (1997). "Education, Human Capital, and Growth: A Personal Perspective", *Journal of Labor Economics*, 15 (1).
- Hall, R., and C. I. Jones (1999). "Why Do Some Countries Produce So Much More Output Per Worker Than Others?" *Quarterly Journal of Economics*, 114(1).
- Hanushek E.A., D.D. Kimko (2000). "Schooling, Labor-Force Quality, and the Growth of Nations", *American Economic Review*, Vol. 90 (5).
- Harris, R. (1997). "Stock Markets and Development: A Re-assessment", *European Economic Review*, Vol. 41.
- Harrison, P., O. Sussman and J. Zeira (1999). "Finance and Growth: Theory and New Evidence", Manuscript, London Business School.
- Hart, O. (1983). "The Market Mechanism as an Incentive Scheme", *Bell Journal Economics*, Vol. 14.
- Hassler, J. and J. Mora (2000). "Intelligence, Social Mobility, and Growth", *American Economic Review*, Vol. 90 (4).
- Heckman, J. and C. Pagés-Serra (2000). "The Cost of Job Security Regulation: Evidence from Latin American Labor Markets", *Economia*, Vol. 1(1).
- Jurajda, S. and K. Terrell (2000). "Optimal Speed of Transition: Micro Evidence from the Czech Republic", William Davidson Institute Working.
- King, R.G. and R. Levine (1993). "Finance, Entrepreneurship, and Growth: Theory and Evidence", *Journal of Monetary Economics*, Vol. 32.
- Krueger, A., and M. Lindahl (2000). "Education for Growth in Sweden and the World", *Swedish Economic Policy Review*, Vol. 6 (2).
- La Porta, R., F. Lopez-de-Silanes, A. Shleifer and R. W. Vishny (1998). "Law and Finance", *Journal of Political Economy*, Vol. 106.

- _____ (1997). "Legal Determinants of External Finance", *Journal of Finance*, Vol. 52.
- Levine, R. (2000). "Bank-based or Market-based Financial Systems: Which is Better", mimeo, University of Minnesota.
- _____ (1997). "Financial Development and Economic Growth: Views and Agenda", *Journal of Economic Literature*, Vol. 35.
- _____ (1999). "Law, Finance, and Economic Growth", *Journal of Financial Intermediation*, Vol. 8.
- Levine, R., N. Loayza and T. Beck (2000). "Financial Intermediation and Growth: Causality and Consequences", *Journal of Monetary Economics*, Vol. 46.
- Levine, R. and S. Zervos (1998). "Stock Markets, Banks, and Economic Growth", *American Economic Review*, Vol. 88.
- McMahon, Gary (1997). "The Natural Resource Curse: Myth or Reality", World Bank, mimeo.
- Michie, Jonathan and John Grieve-Smith (1997). *Employment and Economic Performance: Jobs, Inflation and Growth*, Oxford University Press.
- Mortenson, Dale and Christopher Pissarides (1998a). "Job Reallocation, Employment Fluctuations, and Unemployment Differences." in, M. Woodford and J. Taylor (eds.), *Handbook of Macroeconomics*, Amsterdam: North Holland.
- _____ (1998b). "New Developments in Models of Search in the Labor Market", in O. Ashenfelter and D. Card (eds.) *Handbook of Labor Economics*, Vol. 3, Amsterdam: North Holland.
- Ndulu, B. and S. A. O'Connell (1999). "Governance and Growth in Sub-Saharan Africa", *Journal of Economic Perspective*, 13 (3).
- _____ (2000). "Background Information on Economic Growth", Paper prepared for the AERC Explaining African Economic Growth Project, April.
- Nelson, R. and E. Phelps (1966). "Investment in Humans and Technological Diffusions", *American Economic Review*, Vol. 61 (2).
- Nickell, S. (1996). "Competition and Corporate Performance", *Journal of Political Economy*, Vol. 104.
- OECD (1994). "The OECD Jobs Study: Evidence and Explanations, Part II: The Adjustment Potential of the Labour Market", Paris: The Organization for Economic Cooperation and Development.
- Pritchett, L. (2000). "Understanding Patterns of Economic Growth: Searching for Hills Among Plateaus, Mountains, and Plains", *World Bank Economic Review*, Vol. 14(2).

- Rajan, R. and L. Zingales (1998). "Financial Dependence and Growth", *American Economic Review*, Vol. 88, No. 3.
- Reynolds, L.C. (1985). *Economic Growth in the Third World: 1950-1980*, Yale University Press, New Haven.
- Rivera-Batiz, L. A. and Paul M. Romer (1991). "Economic Integration and Endogenous Growth", *Quarterly Journal of Economics*, Vol. 106.
- Rodríguez, F. and D. Rodrik (1999). "Trade Policy and Economic Growth: A Skeptic's Guide to the Cross-National Evidence", mimeo, Harvard University.
- Rodrik, D. (1994). "Getting Interventions Right: How South Korea and Taiwan Grew Rich", National Bureau of Economic Research Working.
- Sachs, F. and A. Warner (1995). "Economic Reform and the Process of Global Integration", *Brookings Papers on Economic Activity*, No. 1.
- Sachs, Jeffrey D. and Andrew M. Warner (1995). "Natural Resource Abundance and Economic Growth", NBER Working, Paper No. 5398.
- Scharfstein, D. (1988). "Product Market Competition and Managerial Slack", *Rand Journal of Economics*, Vol. 14.
- Selowsy, Marcelo and Pradeep Mitra, et al. (2001). "Transition After a Decade: Lessons and Agenda for Policy", World Bank, Forthcoming.
- Tabellini, G. and F. Daveri (1997). "Unemployment, Growth and Taxation in Industrial Countries", Center for Economic Policy Research, Discussion No. 1681.
- Tendulkar, S.D. and B. Sen (2000). "Markets and Economic Growth in South Asia, 1950-1997: An Interpretation", Paper Prepared for GDN Global Research Project on "Explaining Growth".
- Topel, R. (1999). "Labor Markets and Economic Growth", in *Handbook of Labor Economics*, Vol. 3., O. Ashenfelter and D. Card (eds.), Amsterdam: North Holland.
- Welch, F. (1966). "Education in Production", *Journal of Political Economy*, Vol. 78.
- Wurgler, J. (2000). "Financial Markets and the Allocation of Capital", *Journal of Financial Economics*, Vol. 58.

فصل پنجم

اقتصاد سیاسی رشد:
درس‌های فراگرفته شده و
چالش‌های پیش رو

مقدمه

در این مقاله به بررسی درس‌هایی از تحقیقات اخیر درباره اقتصاد سیاسی رشد در چارچوب مقالات پیمایش منطقه‌ای که در پروژه تحقیقات جهانی صورت گرفته است، پرداخته می‌شود.^۱ در اینجا چارچوب نسبتاً فراگیری تکوین و توسعه خواهد یافت که موضوعات متنوع مطرح شده در مقالات مربوط به تجربه‌های مناطق مختلف را دربرمی‌گیرند. سپس شواهد موجود مرور خواهند شد، و فرضیات طرح شده در آن مقالات مورد ارزیابی قرار می‌گیرند. در پایان، نتیجه‌گیری عرضه می‌شود و پیشنهادهایی برای تحقیقات بیشتر درباره موضوعات اصلی اقتصاد سیاسی رشد که تاکنون به‌خوبی درک نشده‌اند ارائه خواهند شد. هدف از این کار ارزیابی یافته‌های موجود و مشخص کردن تحقیقات نظری و تجربی مورد نیاز در سطح کشوری و منطقه‌ای است تا اقتصاد سیاسی رشد بتواند چشم‌اندازی عمیق‌تر را در مقایسه با فرایند رشد عرضه کند. در نوشتارهای تخصصی اقتصاد سیاسی، نقش فرایندهای اقدام جمعی (فعالیت گروه‌های ذی‌نفع، نهادهای سیاستگذاری و نظایر اینها) در تخصیص منابع و توزیع رانت بررسی می‌گردد. بخشی از این نوشتارها که به رشد اقتصادی مربوط می‌شوند، تأثیر فرایندها را بر انگیزه عاملان اقتصادی برای انجام سرمایه‌گذاری و بهبود کارایی در

۱. در این مقاله نمونه آفریقا (بیتس و دواراجان، ۲۰۰۰)، آسیای شرقی (کروننگاوا، ۲۰۰۰)، آسیای جنوبی (کلگاما و پاریخ، ۲۰۰۰)، آمریکای لاتین (رودریگز، ۲۰۰۰)، خاورمیانه و شمال آفریقا (صالحی اصفهانی، ۲۰۰۰ الف) و کشورهای در حال گذار (کاستانهیرا و پوپوف، ۲۰۰۰) بررسی می‌گردد.

بلندمدت واکاوی می‌کنند. این بدان معناست که از منظر رشد، پرسش اصلی اقتصاد سیاسی این است که چقدر از پتانسیل مازاد اقتصاد^۱ (یعنی رانت‌ها و شبه‌رانت‌ها و یا ارزشی که علاوه بر هزینه تولید فعلی ایجاد می‌شود) تحقق می‌یابد و رو سوی فعالیت‌های مولد رشد می‌نهد. اگرچه در اقتصاد سیاسی به‌طور کلی دغدغه در زمینه توزیع مازاد مشاهده می‌شود، اما از منظر رشد، توزیع تنها تا آنجا اهمیت دارد که بر مازاد موجود برای سرمایه‌گذاری در عوامل بهبوددهنده کارایی تأثیر بگذارد.

در مروری که انجام می‌گیرد، دلایل گوناگون در مورد علت تفاوت نحوه بسیج منابع برای رشد اقتصادی در سیستم‌های سیاسی مختلف تحلیل می‌گردد. از میان موضوعات مختلف، این موضوع برجسته می‌شود که چگونه تعامل گروه‌های ذی‌نفع و سیاست‌های عمومی، بستگی به توانایی نهادهای هر کشور (یعنی قواعد سازنده تعاملات در جامعه، و تعیین‌کننده نقش‌ها) در تسهیل جریان اطلاعات، ایجاد هماهنگی و متعهد ساختن گروه‌های مختلف ذی‌نفع در جامعه دارد. در اینجا عوامل متعددی مشخص خواهند شد که موجب می‌گردند یکی از سیستم‌های سیاسی، در تنظیم اقدامات جمعی ناکارتر از سیستم‌های دیگر است. همچنین به این بحث پرداخته می‌شود که ناکارایی‌های ناشی از ضعف نهادها در خلال زمان ماندگار می‌شود، زیرا اصلاح نهادها خود نیازمند کارآمدی اقدامات جمعی است. در ادامه، ابتدا به‌اختصار موضوعات نظری مربوط به تبعات نهادهای سیاسی بر رشد، مرور خواهند شد. سپس، این موضوعات در سایه تجربیات کشوری و منطقه‌ای بررسی خواهند شد و در نهایت نتیجه‌گیری می‌شود.

۵-۱ نظریه‌های اقتصاد سیاسی رشد

۵-۱-۱ مروری بر نظریه‌های موجود

برای ساده کردن امور، سه گروه از عاملان (اجتماعی یا اقتصادی) که به شکل‌های گوناگون بر سیاستگذاری تأثیر می‌گذارند، مشخص می‌گردند: عموم مردم (یا جمعیت به معنی کلی واژه که در مواقع انتخابات به شکل رأی‌دهنده عمل می‌کنند و در فرصت‌های دیگر موافقت یا مخالفت‌شان را با سیاست‌ها یا سیاستگذاران اظهار می‌دارند)؛ گروه‌های

1. Economy's Potential Surplus

ذی‌نفع (گروه‌های سازمان‌یافته‌ای که به شکلی نظام‌مند بر تصمیم‌های سیاستی تأثیر می‌گذارند، اما مستقیماً این تصمیم‌ها را در مهار و کنترل خود ندارند)؛ و نخبگان سیاسی (یا به‌اختصار سیاست‌مداران، سیاستگذاران منصوب یا رسمی، مجریان و کارگزاران و احزاب سیاسی).^۱

سیاست‌مداران تمایل به گسترش نظارت و کنترل خود بر دستگاه‌های دولتی دارند، لیکن چنین چیزی مستلزم پشتیبانی مردم و/یا گروه‌های ذی‌نفع است. هر فرد و هر گروه ذی‌نفع می‌خواهد که منفعت خالص خود را از اقتصاد، به حداکثر برساند و می‌تواند حمایت خود را از سیاست‌مداران در ازای منافع که از محل سیاست‌ها به‌دست می‌آورد، عرضه کند. این امر مؤید آن است که سیاست‌مداران در انتخاب سیاست‌های اقتصادی، عمدتاً تحت تأثیر توان نسبی گروه‌های ذی‌نفع و بخش‌های مختلفی از رأی‌دهندگانی قرار دارند که آنها را حمایت می‌کنند. نزاع بر سر در اختیار گرفتن سهم بیشتری از مازاد اقتصادی می‌تواند در درون گروه‌های ذی‌نفع و بین آنها و همچنین بخش‌های مختلف رأی‌دهندگان رخ نماید. در این میان تخصیص نهایی براساس قواعد بازی سیاسی مشخص می‌شود.

تعاملات اشاره و توصیف شده می‌توانند بسیار پیچیده باشند و بدین ترتیب «قاعده بازی» بر اثر فعالیت‌های سیاسی دستخوش تغییر شود. این مشکلات و پیچیدگی‌ها موجب شده‌اند که در نوشتارهای تخصصی و پژوهش‌های مرتبط، از تکوین و تدوین چارچوب نظری منسجم برای تحلیل‌های اقتصاد سیاسی پرهیز شود، یا اصولاً ممکن نگردد. در نوشتارهای تخصصی مربوط به مقوله مورد بحث، می‌توان سه رویکرد مختلف را در

۱. می‌توان با تبعیت از کرونگاؤ (۲۰۰۰) این گروه‌ها را برحسب مورد به گروه‌های ریزتری نیز تقسیم کرد، تا بتوان قدرت نسبی یا رتبه مسئولان (مثلاً وزیران در مقابل کارمندان دولت؛ یا حزب غالب در برابر دیگران) یا قدرت واقعی گروه‌های فشار مختلف (نظیر اتحادیه‌ها در برابر ارتش یا دیگر گروه‌های موجود در کشور) را نیز در نظر گرفت. پیش رفتن تا بدین حد ضرورتی ندارد. تفکیکی که در اینجا انجام گرفته، تفاوت‌های کارکردی را در دستیابی به قدرت نشان می‌دهد: رأی‌دهندگان در مواقع انتخابات قدرت دارند و وقتی انتخاباتی در کار نیست، قدرتشان بس کمتر است. در مقابل، گروه‌های فشار می‌توانند نفوذشان را به شکل مستمرتری حفظ کنند (گاه از طرق مالی، گاه از طریق تظاهرات و نافرمانی). نخبگان سیاسی به‌نوبه خود به‌طور مستقیم اهرم‌های سیاستی را در کنترل خود دارند و می‌توانند آن را به نفع گروه خاصی به کار گیرند.

تبیین سیاست اقتصادی از هم متمایز کرد. رویکردها قطعاً تکامل خواهند یافت و در آینده، هم‌گرا و به نگاهی واحد بدل خواهند شد، اما نوشتارهای تخصصی موجود در این زمینه هنوز به آن مرحله نرسیده است. در مروری که انجام می‌گیرد، تلاش خواهد شد که این سه رویکرد باهم ترکیب گردند و نقاط قوت آنها به کار گرفته شوند.

از جمله رویکردها به اقتصاد سیاسی سیاستگذاری عمومی، تمرکز بر تعاملات میان رأی‌دهندگان است. رأی‌دهندگان گوناگون ترجیحاتشان نیز در زمینه نتایج حاصل از سیاست‌ها، گوناگون و متنوع است. سیاست‌مداران برنامه‌های سیاستی مختلفی را مطرح و پیشنهاد می‌کنند و در این میان برنامه‌ای که حمایت اکثریت رأی‌دهندگان را جلب کند به اجرا درمی‌آید (هتلینگ^۱، ۱۹۲۹؛ داونز^۲، ۱۹۵۷؛ بلک^۳، ۱۹۵۸). چنین نگرشی را به فرایند سیاستگذاری در نظام‌های دموکراتیک، می‌توان با دیگر مدل‌های رشد اقتصادی درآمیخت تا بتوان رابطه میان تنوع رأی‌دهندگان و جهت‌گیری رشد سیاست‌های عمومی را تبیین کرد. البته، این امر در نوشتارهای مربوط به نقش نابرابری در رشد اقتصادی، رویکردی مسلط بوده، و معمولاً این نتیجه به دست آمده است که تمایل رأی‌دهنده میانی به انجام بازتوزیع در جوامع نابرابر، در مخالفت با انجام سرمایه‌گذاری و بهره‌وری قرار می‌گیرد. مشکل این رویکرد آن است که به کارگیری‌اش حتماً و ضرورتاً به رأی‌گیری در مسائل تک‌موضوعی^۴ محدود می‌شود. با بیشتر شدن تعداد موضوع‌های مطرح، آنگاه چه‌بسا این مدل‌های رأی‌دهی فاقد تعادل باثبات باشند و ممکن است برای مشخص کردن کامل (نتیجه)، به مطرح شدن خصوصیات نهادی بیشتری نیاز باشد (شیپسل^۵، ۱۹۷۹).

رویکرد جایگزین این است که تمرکز، بر نقش گروه‌های ذی‌نفع باشد. در این منظر، گروه‌های ذی‌نفع فراتر از جایگاه رأی‌دهندگی‌شان، بر سیاستگذاری تأثیر می‌گذارند. این تأثیرگذاری از طریق عرضه حمایت سیاسی متشکل و یا کمک مالی به اهداف مطلوب سیاست‌مداران، یا دادن رشوه و هدایای شخصی و مانند اینهاست. آنگاه تصمیم‌های سیاست‌مداران مبتنی بر میانگین وزنی ترجیحات گروه‌های متنوع ذی‌نفع و

1. Hotelling

2. Downs

3. Black

4. Single Issue

5. Shepsle

رأی‌دهندگان خواهد بود (اولسون^۱، ۱۹۶۵، ۱۹۸۲؛ بکر، ۱۹۸۳؛ بارون^۲، ۱۹۹۴؛ و دیگران). وزن این گروه‌ها را می‌توان درون‌زا کرد و آن را برحسب میزان انسجام گروه‌ها در مقاطع رأی‌گیری (لیندبک^۳ و وایبول^۴، ۱۹۸۷)، میزان سازمان‌دهی‌شان (اولسون، ۱۹۸۲) و همچنین از طریق امتیازات نهادی و روابط میان آنها توضیح داد. در این مدل‌ها، هنگامی تأثیرات ضدرشد نمایان می‌شود که گروه‌های ذی‌نفع نتوانند با یکدیگر هماهنگ گردند و بدین‌ترتیب موجب القای مجموعه سیاست‌هایی ناکارآمد شوند (گراسمن^۵ و هلپمن^۶، ۱۹۹۴)، و یا آنگاه که رانت موجود در فرایندهای لابی‌کردن از بین رود (کروگر^۷، ۱۹۷۴). بااین‌حال، وقتی که فعالیت گروه‌های ذی‌نفع در زمینه رقابت‌های انتخاباتی مورد توجه قرار می‌گیرد، دیگر ناکارایی ناشی از سیاستگذاری، اهمیت چندانی نخواهد داشت، زیرا مردم چه‌بسا بتوانند از طریق رأی دادن به سیاست‌مدارانی که ترجیحات سیاسی متفاوتی دارند، تأثیرات لابی‌های گروه‌های ذی‌نفع را خنثی کنند (بزلی^۸ و کوت^۹، ۲۰۰۱).^{۱۰}

سومین رویکرد در مدل‌سازی اقتصاد سیاسی، متمرکز است بر تعارض میان توده مردم و سیاست‌مداران حاکم، که می‌خواهند از قدرت‌شان سوءاستفاده کنند و منابع را به‌سمت منافع‌های شخصی خود سوق دهند. در اینجا، مسئله اصلی همانا نقش و تأثیر آن‌دسته از ترتیبات نهادی است که به توده (مردم) اجازه و امکان محدودسازی سیاست‌مداران حاکم را می‌دهند. از کاربردهای آشکار این رویکرد، تحلیل نقش دموکراسی در مقایسه با استبداد فردی^{۱۱} در فرایند رشد اقتصادی است. به‌عنوان مثال،

1. Olson
2. Baron
3. Lindbeck
4. Weibull
5. Grossman
6. Helpman
7. Krueger
8. Besley
9. Coate

۱۰. ترکیب رویکرد رأی‌دهی و گروه‌های ذی‌نفع که به‌عنوان چارچوب «شهروند - نامزد» شناخته می‌شود برگرفته از کارهای اوزبورن و سلیوینسکی (۱۹۹۶) و بزلی و کوت (۱۹۹۷) است. پیشبردهای اخیر به این خط پژوهشی، ریوبر (۲۰۰۰) و مورللی (۲۰۰۰) را نیز دربرمی‌گیرد.

11. Autocracy

مک گوایر^۱ و اولسون (۱۹۹۶)، ضمن مقایسه نتایج سیاستی حاصل از این سیستم‌ها، این بحث را مطرح می‌کنند که مستبدانی که چشم‌انداز طولانی‌مدت بقا در قدرت را دارند و این انتظار را نیز دارند که منافع حاصل از سرمایه‌گذاری‌ها را خود کسب کنند، متمایل به افزایش رشد اقتصادی‌اند، گرچه نه به‌اندازه‌ای که اکثریت حاکم در دموکراسی‌ها و به‌ویژه اکثریتی که منافع جامع و گسترده‌ای دارند، به چنین چیزی مایل‌اند. تحلیل مک گوایر و اولسون (۱۹۹۶) به‌رغم جالب و ساده بودن آن، فاقد موضوعاتی چون درون‌زا کردن چشم‌انداز بقا در قدرت حکومت‌های استبدادی و معضلات عاملیت^۲ در نظام‌های نمایندگی است. به‌منظور تبیین نتایج سیاسی، تحلیل بازی جزئی‌تر یا تفصیلی‌تری که میان سیاستمداران و توده مردم و گروه‌های ذی‌نفع برقرار است، ضروری می‌نماید. در دیکتاتوری‌ها، مستبدان دل‌نگران‌اند و این دغدغه را دارند که مبادا مخالفان رژیم سر برآورند و به همین خاطر چه‌بسا عاقدانه از سرمایه‌گذاری روی «کالاهای توسعه‌ای» مانند آموزش و زیرساخت‌هایی که موجب تسهیل شکل‌گیری اپوزیسیون سازمان‌یافته و مؤثر گردد، ممانعت می‌ورزند (رابینسون، ۱۹۹۷؛ بورگونیون^۳ و وردیر^۴، ۲۰۰۰).

نکته جالب این است که دستیابی به منابع طبیعی سرشار و نیز در دست داشتن نظارت و کنترل هر چه بهتر بر سیاست‌های دولتی ممکن است مستبدان را بیشتر به ضدیت با توسعه ترغیب کند. در دموکراسی‌ها، فرصت‌هایی در کارند که این امکان را برای سیاستمداران فراهم می‌سازند که منابع را از مردم دریغ دارند؛ با آنکه این کار به چشم‌انداز رشد کشور آسیب می‌رساند و مردم نیز این فرصت را می‌یابند که با رأی منفی‌شان آنها را از قدرت به زیر کشند (پرسون^۵، رولاند و تابلینی، ۱۹۹۷، ۱۹۹۸). در چنین مواقعی، عوامل نهادی همچون تفکیک قوا و میزان تناسبی بودن سیستم نمایندگی، نقش تعیین‌کننده و مهمی دارند.

همان‌گونه که این مرور مختصر بر نوشتارهای تخصصی موضوع نشان می‌دهد،

-
1. McGuire
 2. Agency Problems
 3. Bourgignon
 4. Verdier
 5. Persson

به‌رغم تنوع رویکردها و نیز تناقض‌های آشکاری که میان نتایج وجود دارد، در اینها درک نسبتاً مناسب و درستی از تنش‌های موجود میان کنشگران عرصه اقتصاد سیاسی و اینکه چگونه و چرا نتایج سیاستگذاری میان کشورهای مختلف و رژیم‌های گوناگون باهم متفاوت‌اند، در دست است. افزون‌بر آن، بررسی و مرور حاضر نشان می‌دهد که نیرویی واحد در پس همه این اقدامات و تعاملات قرار دارد و آن دستیابی به مهار و کنترل بر رانت بزرگ‌تر است.^۱ وقتی زمینه نهادی نتواند آنها را در غلبه بر معضل عاملیت و شکست هماهنگی توانمند سازد، این نیرو نتایجی ناکارا و نیز رشد پایین را در پی خواهد داشت. رویکردی که در اینجا دنبال می‌شود، بر همین مبناست. همه عاملان (اجتماعی و اقتصادی) در پی دستیابی بیشتر به رانت هستند و در انتخاب استراتژی‌هایشان، هزینه و فایده راه‌های ممکن را برای کسب و توزیع رانت در نظر می‌گیرند. قاعده حاکم بر تعامل آنها، چه‌بسا آنان را بدین‌سو براند که تأثیرات بیرونی اقداماتشان بر یکدیگر را نادیده انگارند و از این‌رو مانع به‌کارگیری فرصت‌های موجود برای رشد بلندمدت شوند. این مفهوم در ادامه به‌طور مفصل بحث خواهد شد.

۲-۱-۵ ایجاد رانت و به چنگ آوردن آن

برای آنکه تشریح مشکلات ناشی از دست‌یازیدن به رانت ساده گردد، می‌توان کار را با مدل ساده‌ای که مک‌گوایر و اولسون (۱۹۹۶) مورد تحلیل قرار دادند، آغاز کرد. در این مدل، فرد مستبد که با ریسک از دست دادن قدرت روبه‌رو نیست، نرخ مالیات را به‌گونه‌ای برمی‌گزیند که هم بتواند کالاهای عمومی را تأمین مالی کند و هم بخشی از درآمد ملی را به‌خود اختصاص دهد. مالیات (اساساً سازوکاری) اختلال‌زاست و معمولاً کالاهای عمومی در انجام تولید نقش دارند. بیان رسمی مشکل مستبد بدین‌شکل است:

$$\max_{\tau, G} \tau \cdot Y(\tau, G) - G \quad \text{رابطه (۱-۵)}$$

که در آن Y تولید اقتصاد، τ نرخ مالیات، G عرضه کالاهای عمومی (که برحسب

۱. البته باید واژه رانت را در معنای وسیع آن به‌کار برد. اغلب اوقات، مقصود رانت‌های اقتصادی است، اما گاه قدرت سیاسی و هیمنه مذهبی نیز در نظر است.

میزان تولید اندازه‌گیری می‌شود)، و $G - \tau Y(\tau, G)$ رانتی است که مستبد چپاول می‌کند. شرط مرتبه نخست این مسئله این گونه است:

$$\tau Y_G = 1 \quad \text{و} \quad -\tau Y_\tau = Y \quad (\text{۵-۲})$$

از آنجا که مالیات امری اختلال‌زاست، خواهیم داشت: $\frac{\partial Y}{\partial \tau} < 0$ ؛ و از آنجا که G موجب تولید می‌شود، خواهیم داشت: $\frac{\partial Y}{\partial G} > 0$. همچنین منطقی است فرض شود که $\partial^2 Y / \partial \tau^2 < 0$ و $\partial^2 Y / \partial G^2 < 0$ است. آنگاه، چنانچه $\partial^2 Y / (\partial \tau \partial G)$ به کفایت کوچک باشد، مسئله (۵-۱) پاسخی خواهد داشت که فرض می‌شود همان پاسخ مورد نظر است. شرط (۵-۲) نشان می‌دهد که در حاشیه، مستبد منفعت خود را از محل افزایش کالاهای عمومی یا τY_G ، با هزینه حاشیه‌ای کالای عمومی برابر می‌کند. وی درعین حال منفعت حاشیه‌ای ناشی از افزایش ۱ درصدی در نرخ مالیات یا Y را، با سهم خود از رفاه ناشی از آن یا $-\tau Y_\tau$ ، مساوی می‌کند. در نتیجه، وقتی که رفاه از دست رفته با افزایش مالیات به سرعت رشد می‌کند - یعنی وقتی که کشش درآمد نسبت به مالیات در هر نرخ مالیات بزرگ‌تر است - مستبدان واگذاری سهم بیشتری از مازاد را برای توده مردم بهینه می‌یابند.^۱ به همین ترتیب، وقتی بهره‌وری حاشیه‌ای کالاهای عمومی بالاتر است، افراد مستبد هزینه‌ها را افزایش می‌دهند و مجموع مازاد نیز افزایش می‌یابد.

پاسخ رابطه ۵-۲ یعنی τ_A و G_A را می‌توان در مقابل τ^* و G^* که رفاه کل یا همان $G - \tau Y$ را مقید به $G = \tau Y(\tau, G)$ حداکثر می‌کند، ترسیم کرد. نخست باید توجه داشت که حداکثر شدن رفاه و تخصیص کل درآمد مالیاتی به کالاهای عمومی تنها در دموکراسی مبتنی بر اجماع به دست می‌آید. دوم، می‌توان دید که τ^* و G^* این مسئله را حل می‌کنند:

$$G = \tau Y(\tau, G) \text{ and } (-Y_\tau / Y)(\tau Y_G - 1) = \tau Y / Y + 1 \quad (\text{۵-۳})$$

می‌توان نشان داد که $\tau_A > \tau^*$ و $G_A < G^*$ برقرار است؛ به این معنی که افراد مستبد در تلاش برای حداکثر کردن رانت‌های چپاولگرانه‌شان نرخ مالیات بسیار بالا و غیرکارآمد و عرضه کالاهای عمومی کمتر از مقدار بهینه را برمی‌گزینند. بالاین حال، عرضه کالاهای عمومی بازهم مقدار مثبتی خواهد بود و مقداری مازاد، $(1 - \tau_A)Y$ ، در

۱. دلیل اینکه رفاه ازدست‌رفته اهمیت دارد این است که به دست آوردن رانتی که به درد کسی نخورد، کار باطلی است که سیاستمداران از آن می‌پرهیزند.

دستان توده مردم باقی خواهد ماند. نکته جالب توجه این است که اگر افراد مستبد فرصت‌هایی برای تحمیل مالیات‌های یکجا^۱ داشته باشند، آنگاه رانت بیشتری را با رفاه از دست رفته کمتری به دست خواهند آورد و به همین خاطر انگیزه بیشتری برای هزینه کردن در کالاهای عمومی خواهند داشت. این امر موجب افزایش تولید می‌شود، لیکن مازادی را که در اختیار توده مردم باقی می‌ماند کم می‌کند و از این رو از رفاه آنها می‌کاهد.

توجه به این نکته اهمیت بسیار دارد که همان متغیرهای اقتصادی، از یک سو G_A و τ_A را تعیین می‌کنند و از سوی دیگر τ^* و G^* را. مشخصاً همان‌طور که رابطه‌های ۲-۵ و ۳-۵ نشان می‌دهند، تولید Y تحت تأثیر τ و G قرار دارد. مهم‌ترین تفاوتی که میان حکومت استبدادی و دموکراسی وجود دارد، این است که در نظام دموکراتیک، رانت‌ها را افراد مستبد به یغما نمی‌برند بلکه رانت‌ها صرف کالاهای عمومی می‌شوند، و از همین رو رفاه از دست رفته اضافی بابت مقاصد بازتوزیعی بر اقتصاد تحمیل نمی‌گردد. در این مفهوم، نیروهای اقتصادی تنها عوامل تعیین‌کننده پتانسیل درآمد و رشد نیستند بلکه نیروهای سیاسی و بازتوزیعی نیز نقش مهمی در این حیطه دارند. این خود دلالت دارد بر اینکه وقتی دموکراسی‌ها بخشی از منابع عمومی‌شان را صرف بازتوزیع می‌کنند، رفتار آنها بسیار شبیه به مستبدان می‌شود، به‌ویژه آنگاه که گروه پیروز در رقابت بر سر در اختیار گرفتن قدرت تصمیم‌گیری در مورد سیاست‌ها، نگاهی تنگ‌نظرانه و کوتاه‌مدت‌نگر به منافع خود می‌کنند. به هر حال، همان‌گونه که مک‌گوایر و اولسون در قالب مدلی ساده نشان داده‌اند، تا وقتی که منافع گروه پیروز جامع‌نگرانه باشد (تنگ‌نظرانه نباشد)، انتخاب‌های سیاستی مشابه حالتی خواهد بود که در دموکراسی‌های مبتنی بر اجماع به دست می‌آید. در ادامه، نقش دغدغه‌های مربوط به بازتوزیع، به تفصیل و با جزئیات بیشتر مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

مدل مذکور را به شکل‌های مختلف می‌توان تغییر داد تا نتایج متنوعی را که در عالم واقع مشاهده می‌شوند دربرگیرند. نخست آنکه، وقتی میان انجام هزینه در خدمات عمومی و تأثیر آنها بر تولید تأخیر زمانی وجود دارد، سیاست‌ها در برابر دوره زمانی مستبدان یا ائتلاف پیروز در دموکراسی‌ها، حساسیت نشان می‌دهند. هرچه نرخ تغییر

سیاستگذاران بیشتر باشد، سوگیری سیاست‌ها به سمت کوتاه‌مدت‌نگری بیشتر می‌شود و از دغدغه‌های بلندمدت دورتر می‌گردد که این امر به معنی در اختیار گرفتن/ در جهت منافع شخصی خرج کردن رانت بیشتر و رشد آهسته‌تر است.

دوم اینکه، وقتی فعالیت‌های اقتصادی مختلفی با هزینه‌های استحصال رانت متفاوت وجود دارد، افراد مستبد یا ائتلاف پیروزی که دارای بینش تنگ‌نظرانه است انگیزه خواهد داشت که منابع عمومی را در بخش‌هایی سرمایه‌گذاری کند که استحصال رانت از آنها آسان‌تر باشد و درواقع رانت را به هزینه دیگر بخش‌هایی که استحصال رانت از آنها دشوارتر است در اختیار گیرد. این تأثیر برای رشد زیان‌بار خواهد بود، زیرا بخش‌هایی که پتانسیل رشد بیشتری دارند معمولاً عرضه پرکشش‌تری خواهند داشت و در برابر مالیات نیز واکنش قوی‌تری نشان می‌دهند. به عنوان مثال، کشوری را در نظر بگیرید که از حیث منابع طبیعی (مثلاً زمین) غنی است و از آن می‌توان به راحتی مالیات گرفت. اگرچه منابع طبیعی به هر حال دربردارنده ثروت‌هایی برای کشور است، اما ارتقای سطح رشد اقتصادی منوط به سیاست‌هایی است که بتوانند به توسعه برخی از اقسام صنایع دارای ارزش افزوده بیشتر و پتانسیل رشد بیشتر یاری برسانند (مانند صنایع الکترونیک). به هر روی، توسعه این قبیل صنایع نیازمند دارایی‌های مالی و نامحسوس (مانند تخصص، دانش فنی و مدیریتی، شبکه‌های بازاریابی و نظایر اینها) است، که در دیگر کشورها با فرصت‌هایی همراه خواهد شد. به همین دلیل، این منابع واکنش‌پذیری بیشتری در برابر نرخ مالیات و وجود زیرساخت‌های فیزیکی و نهادی دارند (انعطاف‌پذیرترند).

به علاوه، تأسیس و توسعه این قبیل صنایع موجب می‌گردد تا نیروی کار از بخش‌های سنتی خارج شود و به این ترتیب میزان رانت دست‌یافتنی (از آن بخش‌های سنتی) کاهش یابد. می‌توان کاملاً دید که در این شرایط، مستبدان یا ائتلاف پیروز تنگ‌نظر این انگیزه را خواهند داشت تا بر استثمار منابع طبیعی متمرکز شوند و از صرف منابع دولتی در توسعه فعالیت‌های مولدتر بپرهیزند.^۱

سوم آنکه ائتلاف پیروز یا اشخاص مستبد ممکن است که از هزینه‌های عمومی مشوق رشد یا سیاست‌هایی که قدرت آنها را در قیاس با دیگران کاهش می‌دهد پرهیز

۱. برای تحلیل این تأثیر در مورد شرکت‌های دارای چند کالا نک: دیکسیت و استیگلitz (۱۹۷۷).

کند. مثالی که (بلافاصله) به ذهن متبادر می‌شود آموزش است. نگاه عمومی این است که آموزش تأثیرات بیرونی گسترده‌ای دارد و به رشد بلندمدت یاری می‌رساند. درعین حال، آموزش چه‌بسا آگاهی سیاسی را افزایش دهد و به‌این ترتیب از قدرت سیاسی نسبی اقلیت پیش‌تر تحصیل کرده و ثروتمند، بکاهد. بورگوینیون و وردیر (۲۰۰۰) به تحلیل این موضوع پرداختند و نشان دادند که چرا چنین اقلیتی ممکن است انگیزه زیادی داشته باشد که آموزش - و به تبع آن رشد اقتصادی - را محدود کند تا مانع از افزایش بازتوزیع گردد. روشن است که چنین انگیزه‌های بدخواهانه‌ای ممکن است در مورد دیگر کالاهای توسعه‌ای (نظیر زیرساخت‌ها) که برای رشد بهره‌وری ضروری‌اند، اعمال گردند؛ لیکن درعین حال می‌توانند محرومان جامعه را نیز سازمان‌دهی کنند و آنان را از جنبه سیاسی تأثیرگذار سازند (رابینسون، ۱۹۹۷). باین همه، باید در خاطر داشت که تأثیرات دیگر ممکن است تصویر را از این هم پیچیده‌تر سازند و حتی برخلاف سمت‌وسوی مورد نظر عمل کنند. به عنوان مثال، فقر شدید ممکن است ریسک شورش علیه سیستم سیاسی را به وجود آورد (رومر^۱، ۱۹۸۵؛ پروتی^۲، ۱۹۹۶؛ آلسینا^۳ و پروتی، ۱۹۹۶).

اگر این تأثیر چندان که لازم است قوی باشد، آنگاه اغنیا چه‌بسا بخواهند آموزش را - دست‌کم در برخی از بخش‌های جامعه - افزایش دهند تا به‌این ترتیب خرسندی و خشنودی اقشار فقیر و محروم را فراهم آورند و یا آنها را به گروه‌هایی که دارای منافع متعارض‌اند تقسیم کنند (تاکتیک جدایی بینداز و حکومت کن). تسهیم قدرت با طبقه متوسطی که به این شکل ایجاد می‌شود، می‌تواند دربردارنده هزینه‌هایی باشد، اما اگر اقشار فقیر و محروم سکان سیاست‌های اقتصادی را در دست بگیرند، هزینه آن بیشتر خواهد بود.^۴ همان گونه که مشاهده می‌شود، هیچ استراتژی مسلطی برای اقلیت حاکم وجود ندارد، اما نتیجه‌ای که برجای می‌ماند، این است که آنها برای حفظ تسلطشان بر قدرت، باید توزیع رانت را دست‌کاری کنند، که معمولاً هم رشد را بیش از مقدار بهینه‌اش محدود می‌سازند.

1. Roemer

2. Perotti

3. Alesina

۴. به جای آن، چه‌بسا ثروتمندان به همراه اقشار فقیر، برضد طبقه متوسط متحد شوند. برای تحلیل این مدل، نک: پروتی (۱۹۹۲). همچنین برای تحلیل رابطه پویا میان رشد و شکل‌گیری ائتلاف‌ها در خلال فرایند رشد، نک: دسدویگتس و مویزو (۲۰۰۱).

بحث مطرح شده مؤید آن است که ابعاد مختلف رانت‌های در دسترس و بالقوه را باید در نظر گرفت تا بتوان انتخاب‌های سیاستی را در دموکراسی‌ها و نظام‌های استبدادی درک کرد. به‌طور مشخص، اندازه منبع‌های مختلف رانت، میزان رفاه از دست رفته مربوط به استحصال هر کدام از این رانت‌ها، میزان واکنش‌پذیری آنها در برابر عرضه کالاهای عمومی، همه‌وهمه موضوعاتی فوق‌العاده پراهمیت‌اند. به‌علاوه، مشخصه گروه‌هایی که از هر کدام از این منابع رانت بهره‌مند می‌شوند نیز در انتخاب سیاست‌ها بسیار اهمیت دارد. هنگامی که به‌طور کلی میان منافع حاکم مستبد یا ائتلاف حاکم با منافع مردم هم‌گرایی وجود دارد (یعنی وقتی مردم نیازمند گسترش بخشی‌اند که در آن شدیداً رانت وجود دارد و کشش‌پذیری چندانی هم در برابر مالیات به چشم نمی‌خورد)، دسته حاکم مستبد یا ائتلاف‌های حاکم طبیعتاً به ترغیب سیاست‌های نسبتاً مناسبی می‌پردازند. اما اگر به‌جای آن وضعیتی شکل گیرد که نیازهای مردم، بالقوه به زبان حاکم مستبد یا ائتلاف حاکم باشد (یا گروهی که فرد حاکم نیازمند جلب رضایت آنهاست)، آنگاه به‌احتمال زیاد سیاست در پیش گرفته شده مشوق رشد نخواهد بود.

علاوه‌بر اینکه میان کشورهای مختلف، تفاوت‌هایی از حیث ساختار منابع و گروه اقتصادی - اجتماعی‌ای که به‌وجود تنوع یا گوناگونی در کارایی سیاست‌ها و عملکرد رشد دامن می‌زنند به چشم می‌خورد، به‌رحال باید دانست که تفاوت در «قاعده بازی» حاکم و غالب، در تعامل میان سیاست‌مداران و گروه‌های ذی‌نفع و مردم نیز نقش مهمی دارد. در بخش بعدی به این موضوع بازهم پرداخته خواهد شد.

۳-۱-۵ رانت‌ها و نهادها

توجه به نقش نهادها، دست‌کم به دو دلیل دارای اهمیت ویژه‌ای است: نخست آنکه شواهد متعددی وجود دارند، مبنی‌بر اینکه نهادها نقش مهمی در عملکرد اقتصادی ایفا می‌کنند. دوم آنکه نهادها از طریق اقدامات جمعی دستخوش تغییر می‌شوند و اگر کارکرد آنها به‌خوبی درک گردد، جنبش‌های اصلاحی می‌توانند به انتخاب‌های آگاهانه بهتری بیانجامد و اصلاحات نیز موفقیت‌آمیزتر شوند. به‌عبارت دیگر، نهادها عرصه‌هایی را دربرمی‌گیرند که اعمال تغییر در آن حوزه‌ها می‌تواند، از حیث افزایش رشد اقتصادی، اجرایی و پرفایده باشد.

به هر حال، این خصوصیت درون‌زایی مطالعه نهادها را دشوار می‌سازد و به نتایج مشخصی می‌انجامد. برخی از قواعد سیاسی و اجتماعی ناظر بر مشارکت در امور، کمتر از بقیه دوام می‌آورند و بررسی شرایطی که موجب تغییر این قواعد می‌شوند، کار ساده‌تری است. معمولاً نهادهای مؤثرتر،^۱ آنهایی هستند که کمتر در معرض تغییر قرار می‌گیرند و در نتیجه کشف مجموعه عواملی که منجر به تغییر و تحول آنها می‌شوند دشوار می‌گردد. با توجه به اینکه تشخیص و شناسایی و سنجش نهادها کار دشواری است، بررسی و مطالعه آنها به هر حال دشوارتر است. با این همه، نقش اصلی و تعیین‌کننده نهادها در عملکرد اقتصادی موجب شده است که پژوهش‌های نظری و تجربی متعددی در این زمینه صورت گیرد. ناگفته نماند که چنین پژوهش‌هایی در سال‌های اخیر شدت گرفته‌اند.

در کارهای تجربی، رایج‌ترین متغیرهایی که برای توضیح رشد به کار می‌روند، شاخص‌هایی هستند که «نتیجه» کارکرد نهادها را نظیر میدان درجه^۲ فساد، «حاکمیت قانون»، بی‌ثباتی سیاسی (انقلاب، جنگ‌های شهری، و نظایر اینها)، میزان تعهد دولت از دید مردم (یعنی: آیا می‌توان به وعده‌های دولت اعتماد کرد؟) و مقوله‌هایی از این دست، اندازه می‌گیرند. هم‌بستگی شدید این متغیرها با رشد اقتصادی، به اثبات رسیده است؛ و همین خود نشان‌دهنده آن است که تحقیقات صورت گرفته در مورد نهادها، ثمربخش بوده است. در همین زمینه، نتایج به دست آمده پژوهشگران را ترغیب کرده است که، فراتر از نقش شاخص‌های مربوط به نتیجه نهادها، روند و مشخصات نهادی‌ای را که تعیین‌کننده حاکمیت قانون و بی‌ثباتی سیاسی و مسائلی از این دست است، به تفصیل مورد بررسی قرار دهند. در خلال تلاش‌های صورت گرفته، روشن شده است که برخی از ویژگی‌های نهادی را می‌توان اصلاح کرد، و این امر فرصت‌هایی را برای افزایش پتانسیل رشد در کشورهای فقیر فراهم می‌سازد. به عنوان مثال، در برخی از تحقیقات اخیر تلاش شده است تا تأثیرات جنبه‌های مختلف نظام‌های نمایندگی، تفکیک قوا، فرایند بودجه و مسائلی از این دست بر عملکرد اقتصادی و نهادی، مشخص گردد (به عنوان مثال، سونسون^۳، ۱۹۹۷؛ تانزی^۴،

1. More Consequential Institution

2. Degree of Corruption

3. Svensson

4. Tanzi

۱۹۹۸؛ لاپورتا و دیگران، ۱۹۹۹؛ پرسون و تابلینی، ۲۰۰۰؛ پرسون، تابلینی و تربی^۱، ۲۰۰۱؛ ترایزمن، ۲۰۰۰؛ فون هاگن^۲ و هاردن^۳، ۱۹۹۴ و ۱۹۹۵).

از طریق ایجاد چارچوب‌هایی که به افراد اجازه می‌دهند تا ویژگی‌های فراوان نهادی را بررسی کنند، در ادامه سه کارکرد نهادی مؤثر بر عملکرد اقتصادی، تعیین می‌گردند. اینها مشخصاً عبارت‌اند از: کارآمدی در نمایندگی، ایجاد هماهنگی، و ایجاد التزام. کارآمدی در نمایندگی، به توانایی توده مردم در همسو کردن انگیزه‌های سیاستگذاران با منافع مردم بازمی‌گردد. بخش عمده‌ای از کارهایی که در آنها رویکرد سوم به مدل‌سازی اقتصاد سیاسی برگزیده شده است (که پیش‌تر تشریح گردید)، و به‌ویژه پژوهش‌های انجام شده در زمینه نقش اعمال محدودیت بر رقابت‌های سیاسی و سیستم‌های انتخاباتی و همچنین تفکیک قوا، بر همین جنبه نهادی تمرکز دارند. پرسون، رولاند و تابلینی در رشته مقاله‌هایی به بررسی رابطه بده - بستانی پرداخته‌اند که میان سیستم‌های ریاستی و سیستم‌های پارلمانی و سیستم‌های اکثریتی و سیستم‌های تناسبی برقرار است (برای دیدن مروری بر این موضوع، نک: پرسون و تابلینی، ۲۰۰۰).

آنها نشان دادند در کشورهای دارای رژیم‌های پارلمانی و قاعده رأی‌دهی تناسبی هزینه‌های دولتی غالباً کارا خواهند بود؛ اما سیاستمداران می‌توانند رانت بسیار زیادی به‌دست آورند. در مقابل، قواعد انتخاباتی اکثریتی و سیستم‌های ریاستی رقابت میان سیاستمداران را دامن می‌زند، و این امر رانت را تحت کنترل درمی‌آورد، اما موجب تخصیص کمتر از حد بهینه کالاهای عمومی می‌گردد. این روابط بده - بستانی مؤید آن‌اند که سیستم‌های نمایندگی تناسبی و نظام‌های پارلمانی می‌توانند در کشورهایی که با کمبود کالاهای عمومی بیشتری مواجه‌اند، رشد اقتصادی بالاتری را ایجاد کنند؛ ولی سیستم‌های ریاستی و نظام‌های حداکثری در کشورهایی که معضل عاملیت در آنها جدی‌تر است عملکرد بهتری دارند.^۴

1. Trebbi

2. Von Hagen

3. Harden

۴. نکته جالب این است که وقتی گروه‌های ذی‌نفع به‌جای رأی‌دهندگان انتخاب‌های سیاستی را در رژیم‌های پارلمانی در مقایسه با رژیم‌های ریاستی تحت تأثیر قرار می‌دهند، این تأثیرات تغییر چندانی نمی‌کنند (هلیمن و پرسون، ۱۹۹۸؛ بندسون و فلدمن، ۱۹۹۹).

التزام (به وعده‌ها) دومین کارکرد نهادی ضروری برای پشتیبانی از سیاست‌های کارآمد است. این امر، همه هزینه‌هایی را که سیاست‌مداران باید برای تغییر جهت سیاست‌های در پیش گرفته متحمل شوند دربرمی‌گیرد. وجود چنین هزینه‌هایی از آن‌رو برای رشد اقتصادی ضروری است که در غیر این صورت سیاست‌مداران با مشکل ناسازگاری زمانی مواجه خواهند شد و این امر می‌تواند به تشویق سرمایه‌گذاری نکردن دامن زند. دلیل این امر آن است که بیشتر سرمایه‌گذاری‌ها، هنگامی که انجام می‌شوند، حکم هزینه بی‌بازگشت (ریخته شده)^۱ را دارند؛ لذا از شبه‌رانت آنها می‌توان به‌سادگی مالیات گرفت، بدون اینکه در کوتاه‌مدت تبعات منفی اقتصادی (خاصی) بروز کند. چنین چیزی این انگیزه را برای سیاست‌مداران به‌وجود می‌آورد که وعده‌های قبلی‌شان مبنی بر تشویق سرمایه‌گذاری را نقض کنند و پس از انجام سرمایه‌گذاری، به بازتوزیع سود به‌دست آمده می‌پردازند. البته به‌هرحال خلف وعده ممکن است این تأثیر منفی آشکار را به دنبال داشته باشد اگر سرمایه‌گذاران بدانند که بازده سرمایه‌گذاری‌های آنها بازتوزیع خواهد شد، اصلاً دست به سرمایه‌گذاری نمی‌زنند. لذا باید انتظار داشت در کشورهایی که دولت نمی‌تواند خود را به پیگیری سیاست‌های اعلام شده متعهد سازد، رشد اقتصادی پایین‌تر از مقدار بهینه باشد. اهمیت این امر در توسعه زیرساخت‌ها بس بدیهی است (لوی^۲ و اسپیلر^۳، ۱۹۹۶).

نقش معضل ناسازگاری زمانی سیاست‌ها در عملکرد اقتصاد کلان از دیرباز شناخته شده است. به‌عنوان نمونه، کیلاند^۴ و پرسکات^۵ (۱۹۷۷) و روگوف^۶ (۱۹۸۵)، چاری^۷ و کوهو^۸ (۱۹۹۹) نشان دادند که گروه‌های ذی‌نفع، یا حتی مطالبات مردم برای کالاهای عمومی، می‌تواند بدهی عمومی زیاد و تورم شدید به‌بار آورد. در این صورت حفظ ثبات اقتصادی برای سیاست‌گذاران کار دشواری خواهد بود، مگر آنکه سازوکارهایی برای

-
1. Sunk Cost
 2. Levy
 3. Spiller
 4. Kydland
 5. Prescott
 6. Rogoff
 7. Chari
 8. Kehoe

اطمینان یافتن از انضباط مالی و پولی وجود داشته باشد. اهمیت التزام در دیگر عرصه‌های سیاستگذاری کاملاً روشن است. برای مثال، این تصور وجود دارد که توسعه صادرات برای تثبیت در بازارهای بین‌المللی مستلزم هزینه کردن بی‌برگشت یا ریخته شده است (رابرتز^۱ و تایبوت، ۱۹۹۵). لذا سیاست‌های توسعه صادرات بدون وجود حداقلی از التزام به این سیاست‌ها، به نحوی که احتمال معکوس شدن سیاست‌های دولت و مالیات بستن آشکار یا نهان بر صادرات را، به نفع دیگر آحاد اقتصادی به کمترین میزان برساند، نمی‌تواند موفق گردد. نقض سیاست‌ها را می‌توان از طریق قانونی کردن آنها، درجشان در قانون اساسی یا قراردادهایی که تغییر آنها دشوار باشد پرهزینه کرد. روشن است که ثبات سیستم سیاسی، قدرت و استقلال نظام قضایی و حاکمیت قانون به‌طور کلی مهم‌ترین فاکتورهایی هستند که می‌توانند توان دولت را برای متعهد و ملتزم شدن ارتقا دهند.

سرانجام اینکه ایجاد هماهنگی دیگر ویژگی اصلی و نهادی است که برای به حداقل رساندن هدر رفتن منابع ضرورت دارد. تعارض‌های بازتوزیعی معمولاً به معضلی چون «تراژدی منابع عمومی» می‌انجامند؛ به این معنی که طرف‌های دخیل، از منبع رانت مورد نزاع بیش از حد استحصال می‌کنند، یا منابعشان را برای اطمینان یافتن از اینکه سهم بیشتری به‌دست خواهند آورد بیش از حد به‌کار می‌برند (پرسون و سونسون، ۱۹۸۹؛ آگیون و بولتون^۲، ۱۹۹۰؛ آلسینا و تابلینی، ۱۹۹۰؛ چاری و کول^۳، ۱۹۹۳). به‌عنوان مثال، وقتی دولت بودجه خود را در پارلمان نهایی می‌کند و نمایندگان می‌توانند آزادانه و با استقلال رأی متمم‌هایی بر آن بیافزایند، کل هزینه‌ها و کسری بودجه به نحو ناکارآمدی زیاد می‌شود (فون‌هاگن، ۱۹۹۲؛ آلسینا و پروتی، ۱۹۹۵؛ ولاسکو^۴، ۱۹۹۹).

دلیل این امر آن است که در چنین موقعیت‌هایی، هزینه کردن یک دلار اضافی که در پروژه مطلوب و مورد نظر یکی از سیاستگذاران صرف می‌شود، میان همه جمعیت سرشکن می‌گردد و در نتیجه به‌طور کامل در محاسبات (فرد سیاستگذار) در نظر گرفته

1. Roberts
2. Bolton
3. Cole
4. Velasco

نمی‌شود. مشابه همین مشکلات می‌تواند در شکل‌گیری سیاست‌های تجاری و دیگر سیاست‌های عمومی رخ دهد. به‌منظور پرهیز از این معضلات عمومی، سیاستگذاران باید بتوانند اقداماتشان را هماهنگ کنند و در این میان برخی از زمینه‌های نهادی برای ایجاد هماهنگی مناسب‌تر از بقیه‌اند. به‌عنوان مثال، در برخی از کشورها هماهنگی بر سر تعدادی از سیاست‌ها، با شیوه‌هایی از این‌دست تحقق می‌یابند:^۱ قواعد پیشینی (نظیر مفاد قانون اساسی، قواعد دیرپا یا ارزش‌های فرهنگی)، توافق‌های پیشینی یا برنامه‌های بلندمدتی که اقدامات کنشگران سیاسی را محدود می‌سازد و برخی از رفتارهای غیرهمکارانه را کنار می‌زند (نظیر قاعده بودجه طلایی و متوازن در عرصه سیاست مالی، توافق کمیته سیاست پولی در مورد قاعده رشد ثابت پول و سکه در عرصه سیاستگذاری پولی، و توافقات تجارت آزاد در عرصه سیاست تجاری). راه دیگر این است که قدرت تصمیم‌گیری در مورد برخی از ابعاد سیاست‌ها به سیاستمداران یا نهادهایی واگذار شود که منافع درازمدت‌تری را در سیستم موجود در برابر هریک از تصمیم‌گیران در نظر می‌گیرند (فون‌هاگن و هاردن، ۱۹۹۴ و ۱۹۹۵؛ آلسینا و پروتی، ۱۹۹۵ و ۱۹۹۹).

این ایده‌ای است که موجب شده است تا سیاست پولی به بانک مرکزی مستقل واگذار گردد و وزیر خزانه‌داری یا رئیس‌جمهور، دست بالا را در تنظیم بودجه کلان داشته باشد. درعین حال که در اینجا سه کارکرد «نماینده‌گی، ایجاد هماهنگی، و التزام» جداگانه مورد بحث و بررسی قرار گرفت، می‌بایست روشن ساخت که این کارکردها از درون باهم مرتبط‌اند و با سیستم نهادی یکدیگر تعامل دارند. به‌طور مشخص، هر مجموعه ترتیبات نهادی برای داشتن نمایندگی و هماهنگی مؤثر، باید به میزان مناسبی قابلیت التزام داشته باشد. نمایندگی و هماهنگی بهتر می‌تواند به سیستم کمک کند تا آسان‌تر به قابلیت التزام دست یابد. باین‌حال، ممکن است نوعی بده - بستان میان نمایندگی و هماهنگی وجود داشته باشد. به‌عنوان مثال، ترتیبات و شرایط دموکراتیک‌تر چه‌بسا کمک کند تا بخش‌های بزرگ‌تری از جامعه نمایندگی شوند. درعین حال، این

۱. البته تعیین چنین قیودی، به هماهنگی‌هایی نیز در مراحل اولیه نیاز دارد و رسیدن به این توافق چه‌بسا ساده‌تر باشد، زیرا در مرحله تعیین قوانین هر کنشگر منفعت خود را از تحمیل قیود بر دیگران (و ممانعت از وقوع تراژدی منابع عمومی)، به هزینه محدود شدن انتخاب‌های خود در آینده نامعلوم، مقایسه می‌کند.

خود می‌تواند اجرای وظیفه و تعهد هماهنگی را دشوار سازد و از کیفیت نتایج حاصل از سیاستگذاری بکاهد.

درعین حال که در بسیاری از مطالعات از پرداختن به مقوله هماهنگی پرهیز شده است تا بتوان تحلیل‌ها را متمرکزتر ساخت و کار تحلیل را بهتر مدیریت کرد (نظیر کار پرسون، رولاند و تابلینی در مورد تفکیک قوا)، اما چنین کاری همیشه نیز ممکن نیست. به‌عنوان مثال، نوشتارهای تخصصی وسیع و رو به گسترش مربوط به تمرکززدایی، نشان داده‌اند که وقتی دیدگاه‌های موافق و مخالف انتقال قدرت در هر موقعیت مورد تحلیل قرار می‌گیرند، نادیده انگاشتن روابط بده - بستانی میان نمایندگی و هماهنگی و التزام دشوار می‌گردد (باردهان^۱ و موخرجی^۲، ۲۰۰۰). این امر هر دم بیشتر آشکار می‌کند که درک بهتر روابط بده - بستانی و مکملی میان این سه کارکرد ضروری است و نقش توانمندی نیروهای اجرایی در امکان دستیابی کشورها به کارکردهای مذکور، می‌بایست مورد مطالعه بیشتر قرار گیرد (نک: روخ^۳ و ایوانز^۴، ۲۰۰۰).

تحلیل مطرح شده نشان می‌دهد که نتایج متعدد و پراهمیتی از نوشتارهای مربوط به نهادها و رشد سر برآورده‌اند. باید دانست که کارکردهای مهم نهادی، امری ضروری برای رشد به‌شمار می‌آیند و آموزه‌های مربوط به سازوکارهای نهادی که این کارکردها را در برخی از موقعیت‌ها نمایان می‌سازند، فراگرفته شده است. البته با همه اینها هنوز آگاهی چندانی درباره نقش نهادهای بسیار متنوعی که در نقاط مختلف و دورافتاده گیتی واقع‌اند، موجود نیست. در این زمینه که در سامانه‌ای از نهادها، چگونه یکی از سازوکارهای معین می‌تواند با دیگر عوامل تعامل کند، و به همین ترتیب، چگونه می‌توان نهادی «خوب» را از کشوری به کشور دیگر منتقل کرد، آگاهی و شناخت چندانی وجود ندارد. این خود از آن رو اهمیت می‌یابد که بیشتر اصلاحات اقتصادی بر بهبود حد و میزان معینی از سازوکارهای نهادی متمرکز می‌شوند و در آنها کوشش می‌گردد که این تغییرات در بقیه سیستم نیز، که دست نخورده باقی مانده است، اعمال شود.

-
1. Bardhan
 2. Mookherjee
 3. Rauch
 4. Evans

چنین تمهیدی در برخی از مواقع در بهبود عملکرد اقتصادی موفق بوده، اما در برخی دیگر چندان موفقیتی نداشته است. ساختارهای نهادی و تعامل میان اجزای آنها بسیار پیچیده است و هنوز درک عمومی درباره آنچه که در عرصه‌ای خاص کار می‌کند و نقش مؤثری دارد - یا آنچه که این‌گونه نیست - وجود ندارد و چنین درکی دور از دسترس است. این امر موجب شده است که پذیرش نهادهای جدید براساس طراحی‌های نظری یا تجربه کشورهای دیگر، کاری بسیار دشوار و پرخطر باشد.^۱ بااین‌حال، تحقیقات پیشین در زمینه اقتصاد سیاسی رشد نشان داده است که اصلاح نهادها به‌منظور ایجاد انگیزه برای سرمایه‌گذاری فواید گسترده‌ای را در پی دارد. این پیام می‌بایست مشوق تحقیقات وسیعی در این زمینه باشد که چگونه می‌توان نهادها را برای بهبود عملکرد اقتصادی اصلاح کرد.

۴-۱-۵ اصلاح سازوکارهای توزیع رانت

از آنجاکه نهادها برای تبیین رشد ضرورتی تعیین‌کننده و بی‌چون‌وچرا دارند، درک اینکه چگونه می‌توان کاستی‌های نهادی را برطرف ساخت، پراهمیت است. تاریخ نشان‌دهنده تکامل نهادهاست، بی‌آنکه نشانی از علت و چگونگی آن به‌دست دهد. آیا آگاهی در مورد فرایند (تکامل نهادها) می‌تواند کمک کند تا سمت‌وسوی تغییرات متوجه سازوکارهایی گردد که در ارتقای کارایی اقتصادی مؤثرترند؟ اگرچه مطالعه و بررسی نظام‌مند (سیستماتیک) فرایند تغییرات نهادی به‌ندرت صورت می‌گیرند، اما تحلیل‌های پیشین درباره نقش رأی‌دهندگان، گروه‌های ذی‌نفع و سیاست‌مداران چشم‌اندازهای ممکن را به‌دست می‌دهند. درحالی‌که برخی از تغییرات نظیر توسعه فرهنگی عمدتاً خودانگیخته یا لحظه‌ای‌اند برخی دیگر را به‌ویژه آنهایی که در نهادهای سیاسی و اقتصادی رخ می‌دهند،

۱. به‌عنوان مثال، «آزمونی طبیعی» که مورد تحلیل گسترده‌ای قرار گرفته است، موضوع کشورهای در حال گذار در اروپا و آسیاست. بسیاری از این کشورها به مشکلات مشابهی دچارند و ظاهراً ترتیبات نهادی مشابهی را نیز در پیش گرفته‌اند. بااین‌حال عملکرد نسبی آنها - چه از حیث تحول سیاسی و چه اقتصادی - نشان از این مشابهت آشکار ندارد. گاه به‌نظر می‌رسد که تلاش برخی از کشورها برای تقلید آنچه که در دیگر کشورها کارآمد بوده، در عمل به تکمیل آشفتنگی انجامیده است (کاستانهیرا و پوپوف، ۲۰۰۰).

۲. مقصود نویسندگان بدون برنامه‌ریزی است و برای این منظور کلمه Spontaneous را به‌کار بردند - م.

می‌توان از طریق برنامه‌های از پیش تعیین شده و تعاملات کنشگران مشخصی صورت داد. این‌گونه تغییرات را می‌توان به‌عنوان اصلاحات سیاستی نگریست که به اقدامات جمعی چالش‌برانگیز بیشتری نیاز است. بنابراین، اگر کشوری فاقد سازوکارهایی باشد که منافع کنشگران سیاسی اصلی را با رشد اقتصادی همسو کند، و تحقق نمایندگی و هماهنگی و التزام را به شکلی مؤثر تضمین کند، احتمالاً نخواهد توانست نهادهایش را بهبود بخشد. در مقابل، کشورهایی که چنین سازوکارهایی در خود دارند، می‌توانند اصلاحات را آسان‌تر آغاز کنند و سرانجام دست به ایجاد سیستمی نهادی زنند که مستمراً بهبود یابد و متناسب با تغییر شرایط اقتصادی و اجتماعی سازگار گردد. این چشم‌انداز می‌تواند تنوع گسترده نتایجی را که امروزه مشاهده می‌شوند توضیح دهد.

طی دهه گذشته، مطالعات رسمی متعددی تأثیر سوگیری به نفع وضع موجود^۱ را مدل کرده‌اند؛ بدین‌معنی که اینها سازوکارهایی هستند که مانع می‌شوند تغییرات سیاستی به‌منظور بهبود کارایی پارتو به‌کار گرفته شوند (منظور تغییراتی است که به‌طور پیشینی مجموع رفاه را افزایش می‌دهند). دو دیدگاه اصلی در این زمینه متعلق‌اند به آلسینا و درازن^۲ (۱۹۹۱) و فرناندز^۳ و رودریک (۱۹۹۱). تبیین در مدل نخست، مبتنی بر شکست هماهنگی است. آلسینا و درازن (۱۹۹۱) چنین بحث و استدلال می‌کنند که وقتی گروه‌های ذی‌نفع وقوف و آگاهی از هزینه فایده یکدیگر از انجام اصلاحات ندارند، چه‌بسا وارد وضعیت بی‌عملی (یا جنگ فرسایشی)^۴ شوند و در نتیجه انجام اصلاحات به تعویق افتد، درحالی‌که هر گروه می‌کوشد درک کند که گروه دیگر تا چه میزان حاضر است با تغییر سیاست‌ها متحمل هزینه شود. ازسوی‌دیگر، فرناندز و رودریک (۱۹۹۱) این دیدگاه را مطرح می‌کنند که ممکن است سوگیری به نفع وضع موجود، ناشی از این باشد که مشخص گردد نفع برنده انجام اصلاحات اقلیتی خاص خواهد بود؛ ولی اکثریت جامعه به نفع احتمالی خود از انجام اصلاحات بدبین باشند و همین خود آنان را به مخالفت با هر سیاست جدیدی برانگیزد. در این حالت، اصلاحات در صورتی می‌تواند

1. Status Quo Bias

2. Drazen

3. Fernandez

4. Holdup (or War of Attrition)

پذیرفتنی گردد که برندگان متعهد شوند بخشی از نفعشان را به دیگران واگذار کنند. بنابراین در چنین مواردی، فقدان التزام می‌تواند به‌عنوان ریشه مشکل قلمداد گردد.^۱

مدل‌های سوگیری به نفع وضع موجود، نشان از آن دارد که ضعف‌های نهادی می‌توانند دولت‌ها را از اجرای سیاست‌های اصلاحی - که منفعت آنها از حیث افزایش کارایی بیش از هزینه‌هایشان است - بازدارند؛ لیکن این مدل‌ها را می‌توان معکوس کرد و به‌مثابه یکی از نظریه‌های اصلاحات اقتصادی تفسیر کرد. از این چشم‌انداز، مدل‌های مذکور بر این امر دلالت دارند که اصلاحات اقتصادی آنگاه صورت می‌پذیرند که نهادها به‌نحوی تغییر یابند که به انجام هماهنگی و التزام یاری رسانند، یا آنگاه که منفعت آنها در افزایش کارایی، با فاصله‌ای زیاد، بیشتر از هزینه‌هایشان باشد. رودریک (۱۹۹۴) چنین تأثیری را برای تحلیل اصلاحات تجاری و اقتصاد کلان به کار گرفت. او این بحث را مطرح می‌کند که اصلاحات مربوط به سیاست‌های تجاری معمولاً دشوارترند، زیرا در قیاس با اصلاحات مربوط به سیاست‌های کلان، نفع آنها از حیث افزایش کارایی در مقایسه با هزینه‌های مربوط به بازتوزیع وسیعی که برای ایجاد حمایت سیاسی ضرورت دارند، بسیار ناچیز است. درعین حال، این خود دال بر این است که احتمال انجام اصلاحات در دوران بحران، که هزینه‌های حفظ وضع موجود فزونی می‌گیرد، بیشتر است (درازن و گرلی،^۲ ۱۹۹۳).

دلالت دیگر چشم‌انداز یاد شده برای انجام اصلاحات، این است که نحوه تقسیم مازاد موجود و قابلیت‌های نهادی، تعیین‌کننده نوع اصلاحاتی است که انجامشان در

۱. چشم‌انداز مهم دیگر در مورد علت پایایی سیاست‌ها را کوت و موریس (۱۹۹۹) ارائه کرده‌اند. در این دیدگاه، اقدامات عاملان اقتصادی برای منتفع شدن از سیاست‌های موجود، دربردارنده هزینه‌های ریخته شده‌ای است که تمایل به پرداخت آنها را بابت سیاست‌های موجود بیشتر می‌کند. این انگیزه را نیز در سیستم سیاسی به‌وجود می‌آورد که سیاست‌های موجود را حفظ کند. باین حال، برخلاف دو دیدگاه دیگری که در این متن به‌اختصار شرح داده شدند، این دیدگاه علت پایایی سیاست‌های ناکارا را توضیح نمی‌دهد، زیرا با توجه به دارایی‌های موجود، سیاست‌های تداوم‌یافته در هر مقطع زمانی کارا خواهد بود. آنچه که این دیدگاه می‌تواند توضیح دهد استفاده کمتر از حد بهینه از سیاست‌هایی است که در کوتاه‌مدت سود دارند، اما در بلندمدت این‌گونه نیستند. دولت‌ها ممکن است با این سیاست‌ها مخالفت ورزند، زیرا پیش‌بینی می‌کنند که وقتی چنین سیاست‌هایی به کار گرفته شوند، سرانجام معکوس خواهند شد. البته اگر دولت‌ها بتوانند متعهد گردند که سیاست‌های مذکور را معکوس نکنند، این مشکل نیز برطرف خواهد شد.

کشور امکان‌پذیر باشد. به‌طور مشخص، کشورهای مختلف که با اصلاحات مشابهی مواجه‌اند، به درجات متفاوتی از موفقیت دست می‌یابند، که ریشه در تفاوت ویژگی‌های نهادی آنها یا نحوه توزیع اولیه مازاد دارد. دلالت بیشتر مسئله این است که نحوه بسته‌بندی اصلاحات [مقصود توالی سیاست‌های اصلاحی است (م.)] تأثیر قاطعی در میزان موفقیت آن دارد. به‌عنوان مثال، به گفته رودریک (۱۹۹۴)، دلیل اینکه اصلاحات کلان اقتصادی معمولاً با اصلاحات تجاری همراه می‌شوند، این است که ترکیب مذکور پذیرش اصلاح سیاست‌های تجاری را مطلوب‌تر گرداند. دواتریپونت^۱ و رولان (۱۹۹۲) الف، ۱۹۹۲ ب، ۱۹۹۵ و ۱۹۹۶ و دهجیا^۲ (۱۹۹۷) به نکته‌ای دیگر اشاره می‌کنند. به گفته آنان، در برخی از شرایط بهتر است کل اصلاحات اقتصادی به گام‌ها یا بخش‌هایی تقسیم گردد که هر کدام به نفع اکثریتی از جامعه است. در این حالت، هر گام رو به جلو احتمالاً با کمک اکثریت دیگر پذیرفتنی می‌گردد، و کل اصلاحات اقتصادی سرانجام در مسیر تغییر سیاست‌ها به اجرا درمی‌آید. البته، این‌گونه رویکردهای جزئی و بطئی، شتاب اصلاحات را کند می‌سازند و ثمردهی آن را به تأخیر می‌اندازند.^۳

۲-۵ کاربردها و شواهد آماری

بررسی نظری مطالب قبل مشخص می‌سازد که عوامل متعددی تعیین می‌کنند که تعاملات سیاسی در درون کشوری، به رشد سریع منجر گردد، یا نوع آهسته آن. در اینجا به‌ضرورت، سه عامل اجتماعی مشخص شده‌اند (توده مردم، لابی‌ها و سیاستمداران)، و نیز سه عامل بزرگی که بر انگیزه‌های آنها و تعاملاتشان تأثیر می‌گذارند (مشخصاً: خاستگاه رانت، ناهمگنی منافع گروه‌های اجتماعی - اقتصادی، و ساختار نهادینی که آنها در درون آن با یکدیگر تعامل می‌کنند). در نوشتارهای تخصصی این موضوع و همچنین مقالات مربوط به پیمایش هر منطقه، به تکرار به این عوامل تأکید شده است تا سیاست‌های موجود و پیامد آنها از حیث رشد تبیین گردد. در این بخش، به بررسی شواهد موجود درباره این عوامل پرداخته خواهد شد. البته، همان‌گونه

1. Dewatripont

2. Dehejia

۳. برای دیدن مباحثی روشن‌گر درباره مزایای تدریجی‌گرایی در مقایسه با شوک درمانی، نک: رولان (۲۰۰۰).

که در ادامه مشخص می‌گردد، ویژگی‌های ملی و منطقه‌ای موجب می‌شوند تا اجزای گوناگونی از چارچوب اقتصاد سیاسی در کشورهای مختلف برجسته و متمایز گردند.

در اینجا به‌منظور ارائه این شواهد می‌بایست میان دو جزء رشد که با عوامل مختلفی به پیش رانده می‌شوند تفکیک قائل شد. یکی از اجزا و مؤلفه‌ها رشد بلندمدت است که از طریق فاکتورهایی که طی زمان ماندگارند و فرصت‌ها و محدودیت‌های اقتصاد را برای تداوم رشد آن در دهه‌های بعد شکل می‌دهند، تعیین می‌شود. برخی از نهادها و منابع و شرایط جغرافیایی را می‌توان نمونه‌هایی از این دست برشمرد. مؤلفه یا جزء دیگر، رشد گذرای است که با عوامل و موقعیت‌هایی غیرماندگار و موقت ایجاد می‌شود. به‌عنوان مثال، وقتی کشوری با نوعی شوک که نابودکننده بخشی از انباشت سرمایه فیزیکی آن است مواجه می‌گردد، چه‌بسا دچار افت درآمد نیز بشود و دریابد که با توجه به دیگر دارایی‌های موجود بازدهی ایجاد این انباشت بسیار زیاد است. این خود ممکن است موجب تلاش‌های سرمایه‌گذارانه بیشتر شود و تا مدتی هم به نرخ رشد بالایی بیانجامد. همین که انباشت سرمایه در طول زمان مجدداً شکل گیرد، رشد به احتمال زیاد به‌سمت جزء بلندمدت می‌رود و تنزل می‌یابد. به همین ترتیب، وقتی کشوری با محدودیت اعتباری در بازارهای بین‌المللی مواجه می‌شود، آنگاه با تکانه رابطه مبادله نامتعارف اما مطلوب نیز رودررو خواهد شد و معمولاً هم منابع بیشتری برای سرمایه‌گذاری و رشد موقتی بالاتر نیز، اما وقتی رابطه مبادله به سطح پیشین بازگردد، رشد بالا تداومی نخواهد داشت. رشد گذرا، به‌دلیل ماهیت موقتی‌اش، کم‌اهمیت‌تر از رشد بلندمدت در نظر گرفته می‌شود، اما مطالعات کمی در زمینه رشد، حاکی از آن‌اند که همین گذار ممکن است چندین دهه به طول انجامد. بنابراین، توجه به هر دو جزء مؤلفه اهمیت جدی دارد. در ادامه، نخست تمرکز بر رشد بلندمدت خواهد بود و سپس در زیربخش بعدی شواهد تجربی مربوط به نقش نهادها، مواهب، جغرافیا و عوامل بیرونی بررسی خواهند شد. پس‌از آن، تأثیر شرایط اولیه در فرایند گذار تحلیل می‌گردد و چارچوب پیش‌تر ایجاد شده در نوشتار حاضر، به‌منظور بررسی مداخلات خاص دولت به‌عنوان حلقه وصل سیاستی میان مشخصات مختص هر کشور و عملکرد رشد اقتصادی آن، به‌کار گرفته می‌شود. زیربخش آخر نیز مربوط به عوامل تعیین‌کننده تغییر

سیاست‌ها و نهادهاست که این امکان را برای هر کشور فراهم می‌آورد که به سطح بالاتری از مسیر رشد بلندمدت دست یابد.

۱-۲-۵ اقتصاد سیاسی و عوامل تعیین‌کننده رشد بلندمدت: نهادها، منابع و

عوامل بیرونی

۱-۲-۵-۱ نقش نهادها

همان‌گونه که نورث^۱ (۱۹۹۰) دریافت، موفقیت در راهزنی همان‌قدر نیازمند عواملی چون مهارت و دانش است که عملکرد موفق در عرصه تولید نیز. انگیزه افراد برای ارتقای مهارت‌هایشان، با سمت‌وسو دهی راهزنی یا تولید به آن، به بازدهی این دو فعالیت بستگی می‌یابد، و این دو هم قاطعانه به ساختار نهادی اقتصادها بستگی دارند. رگرسیون‌های رشد نیز مؤید این رابطه‌اند، اما در تمامی مقالات پیمایش منطقه‌ای هم به روشنی به آنها اشاره شده است. رابطه آماری میان رشد و برخی از شاخص‌های قابلیت‌های نهادی - نظیر حاکمیت قانون و ثبات سیاسی - کاملاً به قوت خود باقی است (از میان کارهای انجام شده نک: بارو، ۱۹۹۱؛ بارو و سالایی مارتین، ۱۹۹۵؛ کیفر^۲ و نک^۳، ۱۹۹۵؛ رودریک، ۱۹۹۹). درواقع در تحقیقات حسابداری رشد منطقه‌ای - که در قالب بخشی از پروژه GRP صورت گرفت - مشخص شد که اینها از جمله عواملی هستند که به شکلی نظام‌مند با رشد تولید ناخالص داخلی مرتبطاند (پری^۴، ۲۰۰۰).

بااین‌حال شاخص‌های مذکور عمدتاً میزان قابلیت التزام را نشان می‌دهند؛ اما چنین نبوده است که جنبه‌های نمایندگی و هماهنگی نهادها به همین میزان در نوشتارهای تجربی بررسی گردند. در برخی از پژوهش‌ها، تأثیر شاخص‌های دموکراسی در رگرسیون رشد، مبهم دانسته شده است (بارو، ۱۹۹۷). دلیلی که می‌توان ذکر کرد، این است که گرچه در شاخص‌های مورد بحث می‌بایست میزان نمایندگی یا بازنمود مورد سنجش قرار گیرد، لیکن معضل فزاینده هماهنگی نیز پیوسته در کار است؛ آن‌هم

1. North
2. Keefer
3. Knack
4. Perry

بدین دلیل که دستیابی به توافق در نظام‌های دموکراتیک، دشوارتر است تا نظام‌های خودکامه. در بسیاری از تحقیقات تجربی این تأثیر نادیده انگاشته شده و نقش دموکراسی بدون کنترل معضل هماهنگی بررسی گردیده است. جالب اینکه، کولیر (۱۹۹۸) و اصفهانی و رامیرز^۱ (۲۰۰۱) که شاخص دموکراسی را با شاخص‌های تنوع قومی - زبانی مرتبط دانستند و به این ترتیب به کنترل معضل هماهنگی پرداختند، این نکته را دریافتند که دموکراسی می‌تواند درآمد بلندمدت را افزایش دهد - به‌ویژه از راه کاهش‌دهی تأثیرات منفی ناهمگنی (جوامع). مقاله‌های پیمایش منطقه‌ای شواهد بیشتر و مثال‌های روشن‌تری را در تأیید این دیدگاه به‌دست می‌دهند.

شکست نهادها که ریشه در رکود آفریقا دارد، مورد مطالعه فراوان قرار گرفته و مستند شده است. همان‌گونه که بیتز^۲ و دواراجان^۳ (۲۰۰۰) مشاهده کردند، احزاب سیاسی در آفریقا عموماً بر مناطق و گروه‌های قومی تکیه می‌کنند و شالوده‌شان همان‌هاست؛ لیکن در عین حال با ناهمگنی‌های درونی زیادی نیز روبه‌رو هستند. احزابی که کنترل دولت را به‌دست می‌گیرند، محدودیت‌های چندانی برای بازتوزیع رانت‌های اقتصاد به‌سمت هواداران‌شان ندارند. گروه‌های خارج دولت، از هر وسیله‌ای برای بیرون کردن احزاب حاکم از قدرت استفاده می‌کنند. این امر موجب کوتاهی دوره فعالیت سیاستمداران (در مناصب قدرت) و سرانجام بی‌ثباتی سیاسی گردیده است. نتیجه این وضع آن است که دولت‌ها در آفریقا لزوماً نماینده بخش‌های وسیعی از جامعه نیستند، توان التزام چندانی ندارند، و به‌ندرت نیز می‌توانند به هماهنگی دست زنند. همه اینها دست‌به‌دست هم می‌دهند تا سیاست‌هایی به اجرا درآیند که دشوار بتوان منجر به رشد بلندمدتی شوند. جالب این است که وقتی در کشورهای مورد بحث، کوشش معطوف به نمایندگی بخش بزرگ‌تری از جامعه است، آنگاه هماهنگی و التزام بهبود می‌یابد و نرخ رشد بلندمدت نیز رو به افزایش می‌نهد (کولیر، ۱۹۹۸).

دیگر نقاط دنیا نیز سهمی خاص از تعارض‌های قومی و بی‌ثباتی سیاسی دارند، اما

1. Ramirez

2. Bates

3. Devarajan

به احتمال زیاد سهمشان به اندازه آفریقای شمالی نیست. کلگاما^۱ و پاریک^۲ (۲۰۰۰) بر این امر تأکید می‌ورزند که چگونه تعارض‌های قومی و فقدان نمایندگی دولت در آسیای جنوبی، موجب شکل‌گیری حلقه‌های میرا و از میان برنده رشد شده‌اند. برخی از اقلیت‌ها در این کشورها، پس از دستیابی به استقلال، به قدرت رسیدند و از مقام خود سوءاستفاده کردند تا قدرت در دستانشان حفظ شود. در مقابل، شکاف میان طبقه حاکم و جامعه گسترش یافت، تنش‌های داخلی و شکاف‌ها تشدید گردید، و این خود به شکل‌گیری سیاست‌های نامطلوب‌تری انجامید. کشورهای سرشار از منابع طبیعی، از ثرویشان استفاده می‌کنند تا اصلاحات ضروری را به تعویق اندازند و آنگاه سوگیری سیاست‌های صنعتی عمدتاً به‌منظور حفظ صنایع موجود در برابر رقبای خارجی است. رودریگز (۲۰۰۰) مشابه همین را درباره کشورهای آمریکای لاتین بازگو می‌کند که مسائلشان با شکاف افتادن میان استعمارگران و مردم بومی شروع شد. اگرچه این کشورها هم‌زمان با ایالات متحد آمریکا - و با همان سطح از توسعه‌یافتگی - به استقلال دست یافتند، اما رشد بعدی آنها بسیار کمتر بوده است. در اینجا نیز می‌توان گفت که شکست نهادها، نابرابری‌های داخلی - چه از جنبه دارایی و چه آموزش - و حتی دسترسی نابرابر به قدرت، آتش تنش‌های داخلی را شعله‌ورتر ساخت و چنان مانعی شد در برابر توسعه.

در مقابل، کرونگکاو^۳ (۲۰۰۰) بر نقش مثبت ترتیبات نهادی و تعارض‌های داخلی اندک در کشورهای آسیای شرقی در شکل‌دهی به موفقیت این کشورها تأکید می‌کند. بیشتر کشورهای این منطقه خیلی زود تعارض‌های قومی را مدیریت کردند و نابرابری درآمد را (عمدتاً از طریق اصلاحات ارضی) کاهش دادند. این کار زمینه‌ای را فراهم کرد تا ترکیب درستی از انگیزه‌ها و نهادها شکل گیرد تا این کشورها را به کشورهای «سرمایه‌گذارپسند»^۴ تبدیل کند. به‌عنوان مثال، می‌توان به مقایسه مالزی و نیجریه - که پیش‌ترها هر دوی آنها مستعمره انگلیس بودند - با آن شکاف‌های قومی عمده‌ای که در

1. Kelegama

2. Parikh

3. Krongkaew

4. Investor Friendly

آنها به چشم می‌خورد و بهره‌مندی‌شان از موهبت‌های طبیعی، پرداخت. در مالزی، احزاب سیاسی که نمایندگان سه گروه قومی عمده‌اند - یعنی مالایی‌ها، چینی‌ها و هندی‌ها - پیش از استقلال این کشور، با رهبری حزب مالایی‌ها - به نام اومنو^۱ - دست اتحاد به هم دادند تا در راه پایان‌دهی به استعمار، مبارزه کنند. پس از برچیده شدن استعمار، تنش میان مالایی‌های فقیر که اکثریت جامعه را تشکیل می‌دادند و اقلیت‌های ثروتمندتر چینی و هندی که سایه سنگینی بر تجارت و کسب‌وکار انداخته بودند، رو به افزایش گذاشت.^۲ اما همان اتحاد - و نظام پارلمانی که اتحاد را به‌وجود آورد - سازوکار مناسبی شد برای نمایندگی و همچنین هماهنگی و التزام. احزاب تشکیل‌دهنده اتحاد، به‌منظور خواباندن تنش‌ها، دست به کار ایجاد نظام توزیع روشن و آشکاری شدند که طبق آن، مجموعه‌ای از امتیازات اقتصادی به اکثریت مالایی‌ها واگذار گردید. در عمل نیز اقلیت چینی تبار موافقت کرد تا بخشی از مازادی را که به‌دست می‌آورد با اکثریت فقیرتر تقسیم کند و در عوض، از امنیت سیاسی و اقتصادی بهره‌مند شود. نتیجه کار این بود که همه احزاب حاضر، از افزایش تولید و حمایت از سیاست‌های ارتقا‌دهنده رشد، سود بردند (کامپوس و روت^۳، ۱۹۹۶). از آن‌سو، در نیجریه سه گروه قومی عمده نتوانستند نهادی را ایجاد کنند که نماینده آنها در چانه‌زنی بابت شکل‌دهی به هماهنگی باشد و در این راه یاری‌شان دهد. در نتیجه، یکی از احزاب که عمدتاً تنها نماینده یک گروه بود و بس، در پی دستیابی به استقلال حکومت را در دست گرفت و اندکی نگذشته بود که گروه‌های دیگر به خشونت و کودتا متوسل شدند تا به قدرت دست یازند. نتیجه این وضع، سیاست‌های چپاولگرانه و کاهش استاندارد زندگی، به‌رغم بهره‌مندی از منابع عظیم نفت بود.

در خاورمیانه و شمال آفریقا، شکاف‌های قومی در داخل کشورها چندان برجسته نبود. هنوز هم در بیشتر کشورهای این منطقه، فقدان محدودیت‌های نهادی بر استفاده خودسرانه سیاست‌مداران از قدرت، مانع از ایفای نقش نمایندگی و توانایی التزام و

1. UMNO

۲. برای دیدن شرح تفصیلی‌تر چگونگی توسعه سیاسی در مالزی نک: میلنی و ماووزی (۱۹۸۰)، مینز (۱۹۹۱) و بووی (۱۹۹۱).

3. Root

پایبندی است (اصفهانی، ۲۰۰۰ الف). بهره‌جویی از رانت منابع در این منطقه، موجب شدت گرفتن مسائل و معضلات شده است، زیرا برای نخبگان حاکم دسترسی آسان به منابع مالی فراوان، مهیا و فراهم گردیده است و آنها می‌توانند منابع را در بخش‌هایی از جامعه توزیع کنند، بدون اینکه (بابت آن) پولی از دیگر بخش‌های جامعه گرفته شود. نخبگان حاکم در این کشورها به مقادیر متفاوت، بخشی از منابع مالی را برای خود برمی‌دارند و بخشی دیگر را در شکل‌ها و قالب‌های گوناگون برای کنترل بازار و خرید حمایت سیاسی به کار می‌گیرند. منابع مالی باقی‌مانده نیز مختص سرمایه‌گذاری است، به‌رغم اینکه بهره‌وری این قبیل سرمایه‌گذاری‌ها نسبتاً پایین است، چون عمدتاً صرف گسترش بنگاه‌های دولتی ناکارآمد می‌شود. التزام ناکافی، بخش خصوصی را تا حد زیادی از مشارکت در رشد اقتصادی باز داشته و فقدان نمایندگی موجب شده است که بنگاه‌های عمومی به خاستگاه رانت‌جویی گروه‌های ذی‌نفع انگشت‌شمار تبدیل شود. این تأثیرات در برخی از کشورها مانند الجزایر قوی‌تر است، و در برخی دیگر همچون کشورهای کوچک حاشیه خلیج فارس - که حاکمان آنها به‌طور سنتی بیشترشان نمایندگی جامعه را دارند، ضعیف‌تر.

مهم‌ترین موضوع در کشورهای در حال گذار، ساخت نهادهایی بوده است که این امکان را برای کشور فراهم سازند که اصلاحات موفق را به اجرا درآورند و در همسو کردن ترجیحات دولت با ترجیحات مردم بکوشند (کاستانهیرا و پوپوف^۱، ۲۰۰۰). زمانی که گذار آغاز شد، برخی از کشورها - به‌ویژه در اروپای مرکزی - معمولاً زیرساخت‌های نهادی بهتری در قیاس با آن‌های دیگر داشتند و به‌سرعت توانستند - دست‌کم - ظرفیت‌هایی را ایجاد کنند که اطمینان خاطر از ایفای نقش هماهنگی و التزام به‌وجود آید. می‌شد پیش‌بینی کرد که بیشتر کشورهای اروپای مرکزی، با رکود ناشی از گذار ملایم‌تر و کوتاه‌تری - در مقایسه با کشورهای اروپای شرقی - مواجه شوند؛ و قطعاً عملکرد آنها به‌مراتب بهتر از کشورهای آسیای میانه شد، که پیش‌تر جزئی از اتحاد جماهیر شوروی بودند. این تفاوت‌های جدی و عمده معمولاً در معادلات رگرسیونی در قالب تأثیر «فاصله از بروکسل» سر برمی‌آورد و بسیاری از اقتصاددانان اروپای مرکزی،

این را ناشی از تفاوت در تمایل جامعه به نهادهای غربی می‌دانند که آنها را بیشتر پذیرای اقتصاد بازار می‌سازد.

طرح یاد شده عمدتاً بر نقش کلی نهادها متمرکز است. از آنجا که نهادها می‌توانند تعاملات و انگیزه‌های داخل اقتصاد را شکل دهند، نقششان آنگاه آشکارتر می‌شود که تأثیر دیگر عوامل نیز بررسی گردد. در ادامه، در بحث راجع به متغیرهای بیرونی و نتایج سیاستی، نمونه‌های مشخص‌تری از چگونگی اهمیت یافتن نهادها در فرایند رشد مطرح و نمایانده خواهند شد.

۲-۱-۲ نقش مواهب طبیعی

صرف‌نظر از مشکلات اقتصاد سیاسی، منابع طبیعی را می‌بایست برای هر کشوری، نوعی موهبت برشمرد. کشف منابع هرچه بیشتر در هر قلمرو جغرافیایی، باید درآمدها را افزایش دهد (بهره ایستا)، از میزان محدودیت ارز بکاهد، استقراض را آسان کند، و منابع بیشتری را برای هزینه کردن بابت کالاهای عمومی فراهم سازد. بنابراین، می‌بایست انتظار داشت که منابع طبیعی موجب افزایش پتانسیل رشد کشورها شوند. این درحالی‌که با شگفتی بسیار، از جنبه و منظر آماری، دارا بودن منابع طبیعی با رشد پایین‌تری همراه است (زاکس و وارنر، ۱۹۹۵).

بدین ترتیب، این پرسش برای همگان مطرح می‌گردد که این نعمت چگونه به نفع تبدیل می‌شود. در این زمینه، می‌توان سه عامل را شناسایی کرد و تشخیص داد؛ نخست، برطبق فرضیه معروف «بیماری هلندی»، منابع طبیعی می‌توانند دربردارنده تأثیرات منفی بر دیگر بخش‌های اقتصاد باشند، که این امر عمدتاً از طریق افزایش در مقدار ارز خارجی صورت می‌پذیرد. باین‌همه، دلایلی نیز به این باور دامن می‌زنند که معضل یاد شده، چندان هم که به‌نظر می‌رسد، مهم و برجسته نیست (نک: جورادجا و میچل، ۲۰۰۱). دوم، چنانچه بیشتر ارزش افزوده‌ها در بخشی واحد متمرکز گردند، درمجموع کشور در معرض نوسان‌های قیمتی بیشتری قرار می‌گیرد. بدین ترتیب بازهم باید تردید و تشکیک ورزید که این مسئله از رشد پایین اقتصادی آب می‌خورد. بهره‌مندی از این منابع باید موجب توانمندی کشورها در ایجاد طیف متنوعی از

دارایی‌ها (مثلاً از طریق دارایی‌های متعادل با یکدیگر) شود، تا بتوانند دست به کار کاهش مخاطره‌ها یا ریسک‌های کلان و عمده شوند. سوم، که درواقع اصلی‌ترین علت این مشکل است، چه‌بسا آن‌دسته از عوامل اقتصاد سیاسی باشند که مانع از منتفع شدن کشور از افزایش منابع طبیعی می‌گردند.

در اینجا برخلاف دیگر عوامل، دلایل محکمی در دست است تا بتوان پذیرفت که با وفور منابع طبیعی، عوامل اقتصاد سیاسی به شکلی پیوسته و جدی موجب کاهش رشد اقتصادی می‌شوند. همان‌گونه که مطرح گردید، سیاستمداران حاکم این انگیزه را دارند که توجهشان را بر بخش‌هایی متمرکز کنند که در آنها رانت زیاد است و کششی هم به مالیات‌ستانی در کار نیست؛ و این دقیقاً همان بخش منابع طبیعی است. هنگامی که درآمدها در اختیار اقلیتی قرار می‌گیرد، این انگیزه قوی شکل می‌گیرد که سیاست‌ها برضد عواملی که می‌توانند موجب رشد در دیگر بخش‌ها شوند، سوگیری کنند. به‌علاوه، همان‌گونه که تشریح گردید، کمبودهای نهادی - اعم از نمایندگی، هماهنگی، و التزام - نقش تعیین‌کننده‌ای در ممانعت از اجرای سیاست‌های افزایش‌دهنده رشد و کارایی دارد.

الگوهای حاکم بر رشد در مناطق مختلف نیز عمده‌تأ مؤید همین حدس‌اند. یک سوی طیف، کشورهای آسیای شرقی‌اند با عملکرد بالا که منابع چندانی در اختیار ندارند؛ و چنین به‌نظر می‌رسد که همین واقعیت دولت‌ها را به این سمت سوق داده است که از طریق سیاست‌های افزایش‌دهنده رشد، به‌ویژه گسترش آموزش و توسعه صادرات، ایجاد مازاد را تشویق کنند. بسیاری از این کشورها (نظیر کره، تایوان، سنگاپور) مثال‌های خوبی از «همسویی طبیعی» ترجیحات دولت و مردم به‌شمار می‌آیند. البته، خصوصیات دیگری هم به چنین توسعه‌ای یاری رساندند. به‌هرحال، فقدان منابع طبیعی از مشخصه‌های درخور تأمل این کشورهاست. در سمت دیگر طیف، کشورهایی هستند بسیار بهره‌مند از منابع طبیعی، لیکن درعین حال دچار معضلاتی چون درآمد ناچیز و فقدان رشد و جز اینها - مانند جمهوری کنگو، نیجریه و یمن (که از گاز و نفت بهره‌مند است) و زئیر (نام کنونی آن، که جمهوری دموکراتیک کنگو است) به همراه سری‌لانکا (هر دو، دارای منابع طبیعی).

فقر این کشورها، به‌رغم غنی و بهره‌مند بودنشان، ریشه در ضعف نهادی دارد، زیرا

بعید به نظر می‌رسد که کشف منابع گسترده طبیعی در کشورهای دارای نهادهای قوی (مانند نروژ و انگلیس)، تأثیری منفی (اگر مثبت نباشد) بر رشدشان گذاشته باشد. همین نکته را می‌توان با مقایسه میان مالزی و نیجریه مشاهده کرد - که پیش‌تر نیز اشاره شد. هر دوی کشورهای مذکور صادرکنندگان عمده نفت به‌شمار می‌روند و در برخی ویژگی‌های دیگر نیز، همچون مستعمره انگلیس بودن در گذشته، و وجود شکاف‌های عمیق قوی و نژادی، مشابه یکدیگرند. با این حال، مالزی سال‌هاست که نهادهای سیاسی و قضایی مستحکمی را به‌وجود آورده و در استفاده از درآمد نفت و توسعه بخش غیرنفتی به‌مراتب بهتر از نیجریه عمل کرده است.

۳-۱-۲-۵ بی‌اطمینانی‌های بیرونی

برخی از کشورها بیش از آن‌های دیگر در معرض شوک‌های طبیعی و بیرونی قرار دارند. چنین به نظر می‌رسد که بی‌اطمینانی شدید و گسترده در برابر این شرایط بیرونی، تأثیر منفی بر رشد بلندمدت داشته است. مسئله در اینجا تأثیر شرایط نامطلوب طبیعی بر بهره‌وری عوامل - که پیش‌تر بدان پرداخته شد - نیست. درواقع پرسش این است که آیا متغیر بودن شرایط اصولاً اهمیت دارد یا نه؛ و چگونه در چارچوب اقتصاد سیاسی رشد، نهادها (به‌ویژه نهادهای مالی و سرمایه و بازار بیمه) می‌توانند به تعامل با این شوک‌ها یا تکان‌ها بپردازند. به‌هرحال در صورت وجود نهادهای مناسب، این شوک‌ها نباید مانع عمده‌ای فراوری رشد باشند. عواملی چون شکست بازار یا شکست مالی، همچنین ضعف انگیزه‌های سیاسی برای مواجهه با این معضل، مهم‌ترین علت‌ها و دلایل برای این پرسش‌اند که چرا چنین شوک‌هایی رشد را در بلندمدت پایین می‌آورند.

در کشورهای در حال توسعه، سیاستگذاران معمولاً مشکلات اقتصادی خود را ناشی از نوسانات‌های رابطه مبادله در بازارهای جهانی، که خارج از کنترل آنهاست، می‌دانند. این دعوی، چندان که به نظر می‌رسد، روشن و واضح نیست. درواقع، برخی از کشورها - که برجسته‌ترینشان کویت است - مشکل عمده رابطه مبادله را با تشکیل سبدي از دارایی‌های بین‌المللی که آنها را در برابر شوک‌های بیرونی به نوعی بیمه می‌کند، حل کردند. بدین ترتیب، پرسش اصلی این است که چرا برخی از کشورها نمی‌توانند بخشی از درآمدشان را در زمان رونق پس‌انداز کنند تا صندوقی به‌منظور

ثبات به وجود آورند. جالب اینجاست که این مسئله، تنها به صادرکنندگان مواد خام و محصولات کشاورزی محدود و منحصر نمی‌شود. این همه در حالی است که مخارج دولت، در بیشتر کشورهای در حال توسعه، همسو با نوسان‌های اقتصادی تغییر می‌کند^۱ (IADB, 1998). در دوران رونق، هنگامی که اعتبار کشوری افزایش می‌یابد، دولت‌های کشورهای در حال توسعه دست به استقراض می‌زنند و تا جایی که می‌توانند هزینه می‌کنند و کشور را با انبوه قرض‌های کوتاه‌مدت مواجه می‌سازند و در دوره رکود، که کشور مشخصاً بیشترین نیاز را به استقراض و به کارگیری دارایی‌هایش دارد تا مصرف و سرمایه‌گذاری را ملایم کند، محدودیت‌هایی جدی در نقدینگی به وجود می‌آورند. الگوی مذکور، در دوره‌های تجاری نیز دلیل افزایش بیش از حد مخارج دولت در دوران رونق، و ضرورت نقد کردن کسری بودجه‌های ناگزیر، در دوران رکود آتش تورم را شعله‌ورتر می‌سازد. پیامد این وضع بی‌ثباتی کلان و گسترده غیرضروری بوده است.

بدیهی است که حذف تأثیرات نامطلوب عدم قطعیت‌های بیرونی، مستلزم وجود سیاست‌هایی با چشم‌انداز طولانی‌مدت است. دولت باید در دوران رونق و تکانه‌های مثبت، برای دوران رکود و زمان وقوع تکانه‌ها یا شوک‌های منفی، به برنامه‌ریزی دست زند، آن‌هم با محدود کردن مخارج و کنار گذاشتن بخشی از منابع. این امر نیازمند ظرفیت هماهنگی و التزام فراوان است. وقتی کشوری فاقد نهادهایی است که امکان مهیا شدن چنین قابلیت‌هایی را در خود دارند، چه بسا تکانه‌های درونی و بیرونی کاملاً پرهزینه باشند. به عنوان مثال، اگر چرخش سیاست‌مداران زیاد باشد، آنان بسیار تمایل خواهند داشت که در زمان دارا بودن پست و مقام، تا جایی که می‌توانند به منابع دست‌اندازی کنند، فارغ از اینکه تبعات آن در بلندمدت چه خواهد بود. نوسان‌های اقتصادی نیز به تشدید این تمایل دامن می‌زنند، زیرا در این موقعیت مهم‌ترین عامل تعیین‌کننده استقراض، تمایل صاحبان اعتبار به تمدید اعتبار است که به ضرورت، کوتاه‌مدت و همسو با نوسان‌های اقتصادی خواهد بود. وقتی که کشور با تکانه مثبتی روبه‌روست، صاحبان اعتبار درمی‌یابند که فرصت و امکان بازگرداندن وام به این کشور در کوتاه‌مدت زیاد است؛ و به این ترتیب میزان اعتبار و مخارج افزایش می‌یابد. از سوی دیگر، وقتی شوک منفی رخ می‌دهد، چشم‌انداز

بازپرداخت وام تیره‌وتار می‌گردد و همه فرصت‌های وام‌دهی از دسترس خارج می‌شوند.^۱ ظاهراً این داستان غم‌انگیز کشورهای فاقد ثبات سیاسی، همچون نیجریه، این‌گونه است (بیتز و دواراجان، ۲۰۰۰). در مقابل، کشورهایی چون کویت که دارای رهبری سیاسی مطمئن‌اند، ظاهراً سیاست‌های بلندمدت‌تری را در پیش گرفته‌اند (اصفهانی، ۲۰۰۰ الف). کارهای آماری هاگارد و کاوفمن^۲ (۱۹۹۲) نیز حاکی از آن‌اند که کشورهای در حال توسعه با دولت‌های اقتدارگرا، وقتی که تغییرات حکومت نسبتاً زیاد باشد، ثبات اقتصادی کمتری دارند. اگر مسئله از دید دیگری نگریسته شود، به این شکل خواهد بود که در رژیم‌های اقتدارگرا چشم‌انداز سیاسی، به افق زمانی شخص مستبد محدود می‌شود، و این امر مانع از پیگیری سیاست‌های بلندمدت خواهد شد.

با این حال، مشکل مخارج عمومی همسو با نوسان‌های اقتصادی و استقرار خارجی، نمی‌تواند منحصر به کشورهایی با رهبران نامطمئن (به لحاظ آینده سیاسی) شود که دستشان در سوق دادن منابع عمومی به سوی منافع شخصی‌شان باز است. حتی اگر نمایندگی هم قوی باشد، در فقدان سازوکارهای نهادینی که گروه‌های مختلف را در دستیابی و رسیدن به هماهنگی با یکدیگر یاری برساند، چه‌بسا همین الگو تکرار شود (تورنل^۳ و لین^۴، ۱۹۹۹؛ پروتی، ۱۹۹۶ ب). این پدیده بار دیگر این انگیزه را برای اعتباردهندگان به وجود می‌آورد که وام‌های کوتاه‌مدت را در زمانی که تکانه‌های مثبت رخ می‌دهند عرضه کنند و به هنگام وقوع تکانه‌های منفی از دادن اعتبار خودداری ورزند. استاین^۵، تابلینی و گریزانتی^۶ (۱۹۹۸) با یافتن هم‌بستگی میان میزان تناسبی بودن سیستم انتخاباتی و همسویی مخارج عمومی با نوسان‌های اقتصادی در کشورهای آمریکای لاتین، تأییداتی تجربی را برای این مدعا فراهم آوردند.^۷ هاگارد و کاوفمن (۱۹۹۲) نیز

1. All Sources of Credit Dry Up

2. Kaufman

3. Tornell

4. Lane

5. Stein

6. Grisanti

۷. تناسبی بودن سیستم انتخابات موجب دشوارتر شدن انجام هماهنگی گردد، زیرا این امر به گروه‌های ذی‌نفع کوچک این امکان را می‌دهد تا مستقلاً به فرایند سیاستگذاری بپیوندند درحالی‌که سیستم انتخاباتی کثرت‌گرا نقش واگذارسازی را ایفا می‌کند، زیرا گروه‌های ذی‌نفع گوناگون همگی می‌بایست پشت سر کاندیدای واحدی قرار گیرند.

هم‌بستگی مثبتی میان بی‌ثباتی در عرصه اقتصاد کلان و دسته‌دسته شدن احزاب یا دیگر شاخص‌های نشان‌دهنده تعارض میان نیروهای اجتماعی، یافتند. فقدان توانایی برای متعهد شدن نیز می‌تواند تأثیرات شکست در هماهنگی را تشدید کند. آنگاه که کشوری نتواند خود را در برابر اقداماتی بلندمدت متعهد گرداند، تمهید وام‌های بلندمدت و ملایم کردن مصرف و سرمایه‌گذاری دشوار خواهد شد. بررسی‌های تجربی رودریک (۱۹۹۹) نیز مؤید و پشتیبان این دیدگاه‌اند. وی دریافت که وقتی تعارض‌های اجتماعی و نهادهای ناکارآمد (مثلاً ضعف در حاکمیت قانون) به گونه‌ای هم‌زمان سر برمی‌آورند که مانع متعهد شدن می‌گردند، مشخصاً ظرفیت اقتصاد برای بروز واکنش در برابر شوک‌های بیرونی ضعیف می‌گردد.

در برخی از پیمایش‌های منطقه‌ای اخیر به این موضوع پرداخته شده و شواهد بیشتری نیز ارائه گردیده‌اند. کلگاما و پارپچ (۲۰۰۰) به تفصیل شرح می‌دهند که چگونه دولت‌های آسیای جنوبی از طریق سوبسیددهی و کنترل بازار به‌منظور حمایت از گروه‌های ذی‌نفع گوناگون، در برابر شوک‌های نامطلوب بیرونی همچون جهش قیمت نفت در دهه ۱۹۷۰ واکنش نشان دادند. این امر الزامات فزاینده‌ای را برای دولت به‌وجود آورد که هزینه آن (کاهش) سرمایه‌گذاری در بلندمدت و آسیب‌پذیری بیشتر در برابر شوک‌های بعدی بود. ازسوی دیگر، کرونگکاو (۲۰۰۰) تصویری متضاد را از وضعیت کشورهای آسیای جنوب شرقی ارائه می‌کنند که در آن سیاست‌مداران می‌توانند به شکلی کارآمد به هماهنگی و التزام در برابر یکدیگر دست زنند. در آن منطقه، دولت‌ها به راه‌حل‌های بلندمدت برای تکانه‌های رابطه مبادله دست یافته‌اند، مشتمل بر سیاست‌های نوآورانه به‌منظور بازسازی اقتصاد، با هدایت آن به‌سوی صناعی است که به‌گونه‌ای مؤثرتر می‌توانند با شوک‌ها رویارویی کنند. وضعیت منطقه در جاهایی که نهادها ضعیف‌ترند، هرچه بیشتر به وضعیتی شباهت می‌یابند که در آسیای جنوبی حاکم است و سلطه دارد. درعین حال که فقدان اطمینان دغدغه عمده‌ای برای خانوارها و بنگاه‌های آفریقایی است (کولیر و گانینگ، ۲۰۰۰)، دولت‌های بی‌ثبات که تنها منافع خود را در منطقه پی می‌گیرند، چندان به فکر سیاست‌های بلندمدت که توان رویارویی با این مشکل را داشته باشند، نیستند (بیتز و دواراجان، ۲۰۰۰). در مورد آمریکای لاتین، رودریگز (۲۰۰۰) خود ناظر آن بوده است که چگونه ضعف نهادها موجب از بین

رفتن توان دولت برای مواجهه با تکانه‌های خارجی دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ شده، که همین خود رکودی طولانی را برای منطقه به دنبال داشته است. سرانجام اینکه اصفهانی (۲۰۰۰ الف) توانایی کشورهای حوزه خاورمیانه و شمال آفریقا را برای مواجهه با نوسان‌های رابطه مبادله مقایسه کرده و مدعی شده است که کشورهای فاقد ثبات لازم سیاسی، بیش از دیگران از نوسان‌های مورد بحث آسیب دیده‌اند.

درمجموع، این دیدگاه که تکانه‌های خارجی برای رشد زیان‌بارند با شواهد تجربی سازگار است. درعین‌حال، این تأثیر مشروط است به فقدان توانمندی‌های نهادی، که امکان هماهنگی یا تعهد و التزام درازمدت را برای گروه‌های ذی‌نفع فراهم می‌سازند. درصورت وجود ضعف در سیستم نمایندگی، و اینکه سیاست‌مداران حاکم افق زمانی کوتاه‌مدتی را پیش روی خود داشته باشند، تأثیرات منفی تکانه‌های نفتی بس جدی خواهد بود. درصورت فقدان این‌گونه ضعف‌های نهادی، تکانه‌های مذکور را می‌توان با هزینه‌های بسیار کم، از طریق بیمه‌ها یا قرض‌های بلندمدت و صندوق‌های شکل‌دهنده ثبات و نظایر اینها، دفع کرد.

۲-۵-۲ رشد گذرا و نقش شرایط اولیه

شرایط اولیه، یا به عبارتی تاریخچه هر کشور و مواهب موجود و توزیع عوامل تولید در هر مقطع زمانی، تأثیری عمده بر مسیر رشد آتی می‌گذارد (دست‌کم تا مدتی چنین است). رگرسیون‌های رشد همگی مؤید آن‌اند که نوعی فرایند «اصلاح خطا» وجود دارد که وقتی بر اثر تکانه یا تغییری در شرایط بنیادین، انحراف از مسیر رخ می‌دهد، فرایند مذکور اقتصاد را به‌سوی مسیر رشد بلندمدت آن می‌کشاند. این گذار معمولاً چند دهه طول می‌کشد و دوره زمانی آنها بستگی به ویژگی‌های نهادی و اقتصادی کشور دارد (اصفهانی و رودریگز، ۲۰۰۱). در بخش بعد، به‌منظور بررسی چنین تأثیراتی، عمدتاً بر سه عامل اساسی تمرکز خواهد شد: سرمایه انسانی، سرمایه فیزیکی، و نابرابری اولیه در توزیع درآمد و مالکیت دارایی. با بررسی عوامل یاد شده، به نقش نهادها و دیگر عوامل پایدار در فرایند گذار نیز اشاره خواهد شد.

۱-۲-۵ سرمایه انسانی اولیه

سرمایه انسانی فراوان اولیه، برخلاف مواهب اولیه، نیرویی مثبت برای رشد در نظر گرفته می‌شود. این درواقع بخشی از تبیین‌های ارائه شده برای رشد سریع آلمان و ژاپن پس از جنگ جهانی دوم (بکر، مورفی و تامورا، ۱۹۹۰)، موفقیت ببرهای آسیایی (کروننگاوا، ۲۰۰۰)، یا پتانسیل فراوان کشورهای در حال گذار (کاستانهیرا و پوپوف، ۲۰۰۰) است. در سمت دیگر طیف، سرمایه انسانی اولیه کم به‌عنوان بخشی از عواملی در نظر گرفته شده است که ناکامی آفریقا و کشورهای آسیای جنوبی را دامن زده‌اند (بیتز و دواراجان، ۲۰۰۰؛ کلگاما و پاربخ، ۲۰۰۰).

رگرسیون‌های مبتنی بر داده‌های مقطع زمانی، تأثیر مثبت سطح تحصیلات اولیه را بر رشد تأیید می‌کنند (مثلاً بارو و سالایی مارتین، ۱۹۹۵؛ ایسترلی و لوین، ۱۹۹۷). اما جالب اینجاست که رشد هم‌زمان میزان سال‌های تحصیل ظاهراً فاقد اهمیت معناداری در رگرسیون‌های رشد است (نک: پریچت، ۱۹۹۹ و دیگر تحقیقاتی که در آنجا اشاره شده‌اند). با نگاه‌های سراسری به مناطق مختلف نیز می‌توان این را به‌روشنی مشاهده کرد. به‌عنوان مثال، همان‌گونه که در جدول ۵-۱ نشان داده شده است، هیچ رابطه آشکاری بین نرخ رشد منطقه‌ای و نرخ میانگین سال‌های تحصیل طی دو دهه گذشته وجود ندارد. از همه واضح‌تر اینکه اروپای شرقی و آسیای مرکزی بالاترین نرخ‌های سطح تحصیلات و پایین‌ترین نرخ‌های رشد را دارند (نک: کامپوس و کوریچلی، ۲۰۰۰). آمریکای لاتین نیز دارای نرخ بالای سال‌های تحصیل است، اما این ویژگی نتوانسته است رشد تولید چندانی به یاد آورد (نک: رودریگز، ۲۰۰۰).

جدول ۵-۱ نرخ شرکت در مدارس و رشد اقتصادی، متوسط سال‌های ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۹

(درصد)

منطقه	ابتدایی	راهنمایی	متوسطه	رشد تولید ناخالص داخلی سرانه
جنوب صحرای آفریقا	۷۸/۵۹	۲۲/۶۴	۲/۰۹	-۰/۹۱
آسیای جنوبی	۸۹/۸۶	۳۸/۸۶	۵/۵۴	۳/۴۲
خاورمیانه و شمال آفریقا	۹۴/۱۸	۵۴/۲۳	۱۲/۲۲	۰/۰۸

جدول ۵-۱ نرخ شرکت در مدارس و رشد اقتصادی، متوسط سال‌های ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۹ (درصد)

منطقه	ابتدایی	راهنمایی	متوسطه	رشد تولید ناخالص داخلی سرانه
اروپا و آسیای مرکزی	۱۰۰/۶۴	۸۵/۱۲	۳۳/۷۳	-۱/۸۷
آمریکای لاتین و حوزه کارائیب	۱۰۶/۶۱	۴۸/۶۹	۱۵/۴۷	۰/۳۴
آسیای شرقی و اقیانوس آرام	۱۱۷/۱۶	۴۹/۷۲	۶/۲۰	۵/۹۸
کشورهای با درآمد بالا	۱۰۲/۷۰	۹۶/۲۰	۴۶/۸۶	۲/۰۲

پریچت (۱۹۹۹) معتقد است که علت نتیجه آخری این است که بین کشورها ناهمگنی زیادی در زمینه بازده تحصیلات وجود دارد. در بسیاری از کشورهای در حال توسعه، کیفیت پایین تحصیلات، انگیزه‌های اقتصادی نادرست، شرایط نهادی نامناسب، و نظایر اینها موجب تلف شدن همه تحصیلات گشته‌اند. تصریح نادرست ساختار وقفه و ابزارهای ناکافی برای نشان دادن رشد تحصیلات (در رگرسیون‌های رشد) می‌توانند از دیگر علت‌های چنین پیامدی باشند. البته ممکن است که این خود نیز بخشی از تبیین باشد، زیرا ظاهراً سطح اولیه تحصیلات همواره اهمیت دارد.

به عبارت دیگر، چنین می‌نماید که رابطه‌ای بلندمدت میان تحصیلات و سطح درآمد به چشم می‌خورد، در حالی که رابطه کوتاه‌مدت بین آنها بسیار آشفته است. درواقع این همان چیزی است که اصفهانی و رامیرز (۲۰۰۱) مشاهده کردند - یعنی تصریح معادله رشد به عنوان فرایند اصلاح خطا. نتایج آنها نشان می‌دهد که سطح بالاتر سال‌های تحصیل، با سطح بالاتری از درآمد سرانه در وضعیت پایدار همراه است؛ و این خود بدان معناست که سطح بالای تحصیل در شرایط اولیه هدفی را که اقتصاد به سمت آن حرکت می‌کند بالا می‌برد و رشد گذرای بالاتری را برای چند دهه در پی دارد. آنها همچنین دریافتند که این تأثیر آنگاه قوی‌تر خواهد بود که کشور دارای نهادهای بهتری باشد. تحلیل دوفلو (۲۰۰۰) از سیستم آموزشی اندونزی، نمونه‌ای است روشن از اینکه تأثیر یاد شده از چه طریقی می‌تواند رخ نماید. وی نشان داد که گسترش پر دامنه و وسیع تحصیلات در اندونزی نفع چندانی نداشته است. بخشی از دلیل این امر آن است

که کشور در ایجاد هماهنگی در سیاست‌ها ناکام مانده است و نتوانسته این تضمین را ایجاد کند که هم‌زمان با تعدیل میزان عرضه سرمایه انسانی، عرضه سرمایه فیزیکی نیز به کفایت افزایش خواهد یافت.

همسویی مثبت و بلندمدت میان تحصیلات و رشد بلندمدت ممکن است به دلیل عوامل مختلفی باشد. رایج‌ترین دیدگاه این است که تحصیلات سرمایه انسانی به وجود می‌آورد، و این نیز به نوبه خود بهره‌وری نیروی کار را افزایش می‌دهد. در نوشتارهای تخصصی در زمینه رشد درون‌زا عموماً به تأثیرات بیرونی تحصیلات پرداخته می‌شود (لوکاس، ۱۹۸۸). سال‌های تحصیل می‌توانند بر ارزش نسبی رانت‌های مختلف تأثیر نهند. درواقع، سرمایه انسانی منبع رو به رشدی را برای مالیات‌گیری مستقیم فراهم می‌سازد، بی‌آنکه این مالیات‌گیری تأثیر و پیامدی به شکل رفاه از دست رفته به دنبال داشته باشد (پچمن^۱، ۱۹۸۵؛ دائو^۲ و اصفهانی، ۱۹۹۵).

به تبع آن، وقتی که انباشت بالاتری از سرمایه انسانی وجود دارد، دولت به منبع کم‌هزینه‌تری برای تأمین منابع دولتی دست می‌یابد و به همین خاطر می‌تواند روی کالاهای عمومی نیز بیشتر هزینه کند و کمتر به سوءاستفاده از اهرم‌های سیاستی و سوسه شود.^۳ درعین حال، تحصیلات می‌تواند تعادل سیاسی درون کشورها را بسیار تحت تأثیر قرار دهد و ممکن است به تبیین تأثیرات تکمیلی دیگری نیز کمک کند. نخست آنکه، افراد دارای تحصیلات بالاتر معمولاً مشارکت بیشتری نیز در انتخابات دارند (نک: لایگلی^۴ و ناگلر^۵، ۱۹۹۲)، و همچنین در عرصه‌های سیاسی، که این خود به ارتقای کارکرد نمایندگی دولت کمک می‌کند. تأثیرات یاد شده در مجموع دولت را مقید می‌سازند تا سطح بالای تحصیلات را حفظ کند. در سمت دیگر طیف، در صورت پایین بودن سرمایه انسانی اولیه، دولت ممکن است انگیزه چندانی برای گسترش برنامه‌های تحصیلی نداشته باشد، و در نتیجه در استمرار بخشیدن به وضع موجود می‌کوشد.

1. Pechman

2. Dao

۳. به عنوان مثال، بارو (۱۹۹۱) بر هم‌بستگی مثبت میان سطح تحصیلات و نرخ سرمایه‌گذاری تأکید می‌کند.

4. Leighley

5. Nagler

ملاحظه دیگر این است که سطح تحصیلات اولیه ممکن است با دیگر عوامل نهادی و اجتماعی - اقتصادی تعامل مثبتی داشته باشد. مشخصاً ساخت نهادها مستلزم آموزش است، و توانایی دولت برای افزایش کمیت و کیفیت تحصیلات نیز به کارایی نهادها بستگی دارد. در نتیجه، این تعامل‌ها در شرایط اولیه مثبت ممکن است به حلقه افزایشی بیانجامند، ولی در شرایط اولیه نامطلوب به تله فقر منجر گردند. در نوشتارهای تخصصی مربوط به این موضوع چه‌بسا به این تعاملات اشاره شده باشد، اما اینجا مشخصاً از جنبه تجربی و آماری هنوز مورد واکاوی قرار نگرفته‌اند.

درمجموع باید گفت که دلایل متعددی وجود دارد مبنی بر اینکه علت اهمیت داشتن سطح اولیه تحصیلات در مشخص کردن سطح درآمد بلندمدت و مسیر گذار چیست؟ شواهد به‌دست آمده از تحلیل‌های رگرسیونی و مشاهدات بین‌کشوری و منطقه‌ای نیز این دیدگاه را تأیید می‌کنند. درعین‌حال، مشاهدات تجربی نیز حاکی از آن‌اند که منافع تحصیلات به شکلی خودکار نمایان نمی‌شود. باید گفت که نقش سطح اولیه تحصیلات در رشد، دقیقاً منوط به وجود نهادهای خوب است.

۵-۲-۲-۲ سرمایه فیزیکی اولیه

ایده رشد گذرا و اصلاح خطا (یا هم‌گرایی) در نوشتارهای تخصصی، درزمینه انباشت سرمایه فیزیکی، مورد بررسی گسترده قرار گرفته است. همان‌گونه که مدل‌های رشد نوکلاسیک نشان می‌دهند، خصوصیت بازدهی نزولی سرمایه مؤید آن است که کشورهایی که در آغاز کار مواهب کمتری دارند باید به انباشت سرمایه بیشتری بپردازند و سریع‌تر از کشورهای دارای مواهب بیشتر رشد کنند (نک: آگیون و هوویت، ۱۹۹۸؛ فصل اول). بنابراین، انحراف‌های اولیه از مسیر پایدار باید در طول زمان از بین بروند.^۱ استفاده از انباشت سرمایه سرانه (که به‌دلیل در دسترس بودن اطلاعات، معمولاً با درآمد سرانه جایگزین می‌شود)، نتیجه‌اش در رگرسیون‌های رشد معمولاً ضریب معنادار منفی است، و مؤید این ادعای تئوری رشد که به هم‌گرایی بی‌تا معروف است. در نوشتارهای

۱. باین‌حال، در نوشتارهای تخصصی درباره رشد درون‌زا بر این امر تأکید می‌گردد که این تأثیر هنگامی نمایان می‌شود که متغیر سرمایه انسانی (در رگرسیون) کنترل شده باشد.

پژوهشی موجود، کوشش نشده است که این تأثیر با فرضیه‌ای توضیح داده شود. موضوع دیگری که عمدتاً تشریح نشده باقی مانده، نقش سرمایه با فناوری‌های خارج از رده است. بخش عمده‌ای از مشکلات کشورهای در حال گذار ریشه در این واقعیت دارد که بیشتر تجهیزات و مهارت‌ها به‌طرزی شگفتی‌برانگیز قدیمی و خارج از رده‌اند و باید جایگزین شوند (کاستانهیرا و رولاند، ۲۰۰۰). درعین حال، هزینه‌های سازگاری (با شرایط جدید) بالاست و گروه‌های ذی‌نفعی که این دارایی‌ها در کنترل خود دارند یا این مهارت‌ها را در اختیارشان هست، مقاومت شدیدی در برابر تغییرات ساختاری نشان می‌دهند (کاستانهیرا و پوپوف، ۲۰۰۰). این مشکل صرفاً به کشورهای در حال گذار محدود و منحصر نمی‌شود. در بیشتر کشورهای در حال توسعه، صنایعی که در پشت دیوارهای حمایتی ساخته شدند در برابر آزادسازی و حرکت به‌سوی مزیت‌های نسبی، از خود مقاومت بروز می‌دهند (بیتز و دواراجان، ۲۰۰۰؛ اصفهانی، ۲۰۰۰ الف؛ کلگاما و پارخ، ۲۰۰۰ و رودریگز، ۲۰۰۰). در مقابل، بیشتر کشورهای آسیای شرقی، که عملکرد فوق‌العاده‌ای داشتند، توانستند در همان مراحل آغازین صنایعی را با رشد سریع و معطوف به صادرات به‌وجود آورند و توسعه دهند و نیروی چیره‌شونده‌ای را در برابر وسوسه‌های حمایت‌گرایانه بیافرینند (کروننگاو، ۲۰۰۰). به‌رغم اینکه مقاومت در برابر تجدید ساختار (اقتصادی) به‌خوبی مستند شده است، لیکن شرایطی که مانع می‌شود این مقاومت بتواند محدودیتی برای سیاست‌های اصلاح اقتصادی و کل رشد اقتصادی ایجاد کند، هنوز هم مورد مطالعه و بررسی قرار نگرفته است.

۳-۲-۵ نابرابری اولیه

مباحث ۱-۵ مؤید آن‌اند که به‌ضرورت، دو نوع نابرابری می‌توانند بر اقتصاد سیاسی رشد تأثیر نهند: نابرابری اقتصادی (از حیث تملک دارایی‌ها و درآمد)، و نابرابری در دستیابی به قدرت سیاسی. این دو بعد معمولاً هم‌پوشانی دارند، اما جدا از یکدیگرند و هرکدام تأثیر متفاوتی بر سیاستگذاری می‌نهند. در نوشتارهای مربوط به نابرابری و رشد، عموماً فرض می‌شود که ثروت و قدرت سیاسی به همراه یکدیگر تغییر می‌کنند. این خود مشخص می‌سازد که نابرابری زیاد برای سیاست‌های توسعه‌ای (به‌ویژه آموزش) زیان‌آور است و مانع از رشد می‌شود (نک: بورگوینگون و وردییر، ۲۰۰۰). درحالی‌که این تقارن

ثروت و قدرت سیاسی امری غیرعادی نیست، لیکن موارد متعددی نیز وجود دارند که در جوامع به شدت نابرابر از جنبه اقتصادی، نمایندگان اقشار فقیر یا طبقه متوسط توانسته‌اند کنترل قدرت سیاسی را در اختیار گیرند و دست کم چند سال با نخبگان و اشراف سیاسی، در یک رده هم‌زیستی کنند. چنین چیزی می‌تواند ناشی از وقوع کودتا باشد (همانند مصر در سال ۱۹۵۲ و کره در سال ۱۹۶۱)، یا به تبع شکست حکومت استعماری شکل گیرد (همانند زیمبابوه در ۱۹۷۹)، و یا طی فرایندی دموکراتیک به دست آید (همانند شیلی در ۱۹۷۰ و پرتغال در ۱۹۷۵). در چنین شرایطی، تعامل‌های میان سیاست‌مداران و نخبگان یا اشراف اقتصادی، نتیجه همسان و واحدی را در پی ندارد؛ بلکه ظاهراً تعادل‌های مختلف و مسیرهای رشد گوناگونی سر برمی‌آورند و نمایان می‌گردند. در اینجا همه این موارد بررسی می‌شوند و براساس شواهد تجربی، گونه‌شناسی‌ای از نتایج محتمل ارائه خواهد شد.

پیش از شروع، گفتنی است که مدل‌های رشد اولیه همچون مدل کلدور رابطه مثبتی را بین رشد و نابرابری مطرح می‌کرد. استدلال این مدل‌ها مبتنی بر هم‌بستگی مشاهده شده بین درآمد و پس‌انداز در میان خانوارها بود، و خود دال بر این نکته که تمرکز درآمد (در بخشی از جامعه) موجب افزایش پس‌انداز کل و به تبع آن سرمایه‌گذاری می‌شود. البته این استدلال پیچیدگی‌های موجود میان رابطه پس‌انداز و درآمد را، که می‌تواند موجب ابطال این فرضیه شود، نادیده می‌گیرد (اشمیت - هبل^۱ و سرون^۲، ۲۰۰۰). در مدل‌های اقتصاد سیاسی تأثیر معکوسی عرضه شده است؛ گرچه اتفاق‌نظری در مورد اینکه در عمل کدام سازوکار تأثیر می‌گذارد، به چشم نمی‌خورد. در مدل‌های رأی‌دهنده میانی، این رابطه به عنوان پیامد مالیات‌های بازتوزیعی تصویر می‌شوند، که اکثریت فقیر جامعه بر ثروتمندان اعمال می‌کنند، و بر انباشت سرمایه و تلاش‌های معطوف به ارتقای سطح بهره‌وری نیز تأثیری ضدانگیزشی دارند. مدل‌های گروه‌های ذی‌نفع بر این امر دلالت دارند که چه‌بسا تأثیر (منفی نابرابری بر رشد) ناشی از تلاش‌های اقشار ثروتمند حاکم، به‌منظور ممانعت از بازتوزیع‌هایی که موجب افزایش شکل‌گیری سرمایه انسانی به‌وسیله اقشار ضعیف و فقیر و محروم می‌شود، باشد. اغلب

1. Schmidt-Hebbel

2. Serven

این بازتوزیع‌ها برای رشد ضروری است، زیرا اقشار فقیر و محروم با مشکل بیمه و بازار سرمایه روبه‌رو هستند؛ و این موجب می‌گردد که سطح تحصیل آنها رو به پایین و باروری‌شان بالا رود. در قالب کلی‌تر، بهره‌وری حاشیه‌ای سرمایه که اقشار تهی‌دست آن را در اختیار دارند ممکن است بیشتر از ثروتمندان باشد و از این‌رو تمرکز درآمد چه‌بسا موجب کاهش بهره‌وری گردد (بنابو^۱، ۱۹۹۶).

تعمیم بیشتر مدل مذکور دال بر این امر است که نابرابری می‌تواند موجب بی‌ثباتی سیاسی شود که این خود برای رشد زیان‌بار است. اخیراً، بانرجی^۲ و دوفلو^۳ (۲۰۰۰) این بحث را مطرح کرده‌اند که عوامل دیگر ممکن است رابطه میان نابرابری اولیه و رشد را پیچیده‌تر سازند. آنان با استفاده از مدل داده‌های تابلویی، میان تأثیر نابرابری اولیه و تغییرات در نابرابری (یعنی تغییر در نحوه بازتوزیع) تفکیک قائل شدند. همان‌گونه که آنها نشان دادند، این تغییرات (در نابرابری)، بازدارنده رشد اقتصادی‌اند، فارغ از اینکه موجب بازتوزیع از اقشار غنی به اقشار فقیر بشوند یا برعکس. به‌منظور بازنمود این مسئله در قالبی متفاوت، باید گفت که به‌نظر می‌رسد اعمال اصلاحات در شیوه بازتوزیع با هزینه کاهش رشد همراه است. تحت این شرط است که افزایش در نابرابری به‌وجود آمده از منازعات بازتوزیعی، ممکن است رشد را کاهش دهد؛ لیکن در صورت اندک بودن هزینه‌های منازعات، و یا حتی با درگیر یا دخیل شدن مکرر گروه‌های ذی‌نفع (با قدرت) برابر در این منازعات، چه‌بسا درست عکس چنان چیزی رخ دهد.

شواهد تجربی در زمینه تأثیر نابرابری اولیه بر رشد، به همان اندازه نظریه‌های موجود، مغشوش و ناروشن‌اند. در مجموعه‌ای از مطالعات مقطع زمانی، رابطه‌ای منفی یافت شده است؛ درحالی‌که برخی دیگر، بسته به نوع انتخاب شاخص‌ها یا نمونه مورد استفاده و نحوه تصریح معادله رگرسیونی، نتایج متفاوتی به همراه داشته‌اند. فیجینی^۴ (۱۹۹۸) با بررسی نوشتارهای تخصصی و انجام رگرسیون‌های بین‌کشوری، سازوکارهای گذار ساختاری تفصیلی‌تری از نابرابری به رشد را واکاوی کرده است. نتایج وی تأیید

1. Benabou
2. Banerjee
3. Duflo
4. Figini

می‌کنند که رابطه میان نابرابری و رشد یکنواخت نیست و درعین حال تنها به یک کانال نیز بستگی ندارند. تمامی مطالعات اخیر که در آنها از داده‌ها و تکنیک‌های جدیدتر و همچنین تصریحات تازه‌تری استفاده می‌کنند، این نتایج را تأیید کرده‌اند (نک: فوربس، ۲۰۰۰؛ بارو، ۱۹۹۹؛ بانرجی و دوفلو، ۲۰۰۰).

سهم فیجینی (۱۹۹۸) در پیشبرد علمی مقوله مورد بحث در این بود که وی تعاملات میان نهادها و تأثیر نابرابری را بررسی کرد و مشخص ساخت که نهادها در این زمینه اهمیت زیادی دارند. به عنوان مثال، وی دریافت که وقتی کاستی‌هایی در بازار سرمایه وجود دارد، رابطه میان نابرابری و بازتوزیع و رشد اقتصادی غیرخطی است و این رابطه از پیش‌بینی‌های بنابو (۱۹۹۶) تبعیت می‌کند. نکته جالب دیگر این است که اگر این رگرسیون صرفاً با داده‌های کشورهای دموکراتیک به اجرا درآید، رابطه منفی موجود میان نابرابری و رشد از بین می‌رود (نک: بارو، ۱۹۹۹). این یافته از آن رو جالب است که نشان می‌دهد وقتی در جامعه‌ای دموکراتیک نابرابری نمایان شود، آنگاه چه‌بسا تقاضا برای بازتوزیع، موجب کاهش رفاه طبقات بالا شود. اما نحوه هزینه‌های عمومی کمک می‌کند تا پتانسیل رشد کشور حفظ شود. در مقابل، در جوامع غیردموکراتیک، فشارهای بازتوزیعی ازسوی فقرا و تلاش اغنیا به منظور پرهیز از این امر سرانجام منجر به از دست رفتن فرصت‌های رشد می‌شود. این نتیجه را می‌توان به نکته‌ای که کولیر (۱۹۹۸) درباره رابطه متقابل دموکراسی و ناهمگنی نژادی مطرح ساخت، به شرحی که پیش‌تر در اینجا ارائه شد، مرتبط دانست. می‌توان به نابرابری درآمد به عنوان نوع دیگری از ناهمگنی نگریست که وقتی سازوکارهای حل اختلاف به شکلی دموکراتیک وجود دارد، می‌تواند کم‌هزینه‌تر باشد. اصفهانی و رامیرز (۲۰۰۱) با سنجش این فرضیه، نتایج تأییدکننده آن را به دست آورده‌اند. موضوعاتی از این دست در مقاله‌های پیمایش منطقه‌ای بررسی گردیده و حکایت غنی‌تری از شواهد تاریخی ارائه شده است. مشخصاً رودریگز (۲۰۰۰) شواهد متعددی را ارائه کرده است که از لحاظ تاریخی در اکثر کشورهای آمریکای لاتین، قدرت سیاسی و اقتصادی به شکلی گسترده، کاملاً در دستان واحدی متمرکز بوده است.^۱ وی معتقد

۱. ضریب جینی در آمریکای لاتین عموماً بین ۰/۴ تا ۰/۶ است (داده‌ها برگرفته از پایگاه داده‌های نابرابری درآمد جهانی برنامه توسعه سازمان ملل است).

است که این واقعیت یک عامل اصلی و تعیین کننده سیاست‌ها، و نیز عامل مهمی در بی‌ثباتی سیاسی و اقتصادی منطقه بوده است. کرونگکاو (۲۰۰۰) شواهد مشابهی را در مورد فیلیپین ارائه کرده است. با این حال، در بیشتر کشورهای دیگر، داستان قدری پیچیده‌تر است. در حالی که اکثریت مطلق کشورهای در حال توسعه تمرکز قدرت بیشتری داشته‌اند (به‌ویژه به شکل حکومت‌های خودکامه)، توزیع درآمد متغیر بوده و چنین نبوده است که ثروت همواره در دستان گروه‌هایی باشد که نخبگان حاکم آنها را نمایندگی می‌کنند. در موقعیت‌هایی که قدرت سیاسی و ثروت به‌رغم تمرکزشان، به‌رحال کانون‌های مختلفی داشته، چهار الگوی اصلی سر برآورده‌اند.

در برخی از کشورها مانند اندونزی در دوران زمامداری سوهارتو، نخبگان سیاسی حاکم اهرم‌های سیاسی را برای در اختیار گرفتن یا شریک شدن در منابع اقتصادی به‌کار گرفتند و سیستم را به نمونه‌ای از تمرکز قدرت سیاسی و اقتصادی تبدیل کردند. همانند بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین، این سیستم تا مدتی رشد (اقتصادی) را به همراه داشت که به تبع آن به دلیل ماهیت نامتعادل سیاست‌هایی که به‌کار گرفته شد، بی‌ثباتی‌های جدی رخ نمود (رودریگز، ۲۰۰۰). با این حال، در برخی از کشورها که از این الگو پیروی کردند، مانند نیجریه یا زئیر، حتی آن رشد موقت نیز تحقق نیافت. الگوی دوم مربوط به مالزی پس از سال ۱۹۷۰ است که در آن سیاستمداران حاکم وارد نوعی مبادله با گروه‌هایی شدند که اکثریت قدرت اقتصادی را در اختیار داشتند، آن‌هم به‌گونه‌ای که آنها انگیزه قوی برای کمک به توسعه کشور داشته باشند و درعین حال ثمره‌های رشد نیز تقسیم شود (کرونگکاو، ۲۰۰۰؛ کامپوس و روت، ۱۹۹۶).

می‌توان کشور کره در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ میلادی را نیز در ردیف همین الگو جای داد. با این حال، اصلاحات ارضی دهه ۱۹۵۰ توزیع درآمد در این کشور را بسیار متوازن‌تر کرد. این امر کره را به الگوی سوم نزدیک‌تر می‌سازد که در آن نخبگان سیاسی اقدام به بازتوزیع اولیه زمین کردند و سپس همانند تایوان - و اخیراً هم در چین - انگیزه‌های سرمایه‌دارانه‌ای را برای رشد صنایع جدید به‌وجود آوردند.^۱ الگوی آخر

۱. بازتوزیع‌ها در کره و تایوان در دهه ۱۹۵۰ موجب شد تا شاخص ضریب جینی در دهه ۱۹۶۰ به ترتیب ۰/۳۲ و ۰/۳۵ گردد (داده‌ها برگرفته از پایگاه داده‌های نابرابری درآمد جهانی است).

مصادره وسیع دارایی‌ها و ایجاد بنگاه‌های عمومی برای اداره اقتصاد تحت کنترل سیاسی مستقیم است. همان‌گونه که بررسی‌های بیتز و دواراجان (۲۰۰۰) و اصفهانی (۲۰۰۰ الف) نشان می‌دهد، این الگو به‌شدت در آفریقا و کشورهای حوزه خاورمیانه و شمال آفریقا رواج دارد (نظیر مصر، الجزایر، ایران پس از انقلاب، غنا، سنگال، میانمار، زامبیا و اخیراً هم زیمبابوه). در این گروه، نابرابری ابتدا کاهش می‌یابد و رشد اقتصادی نمی‌تواند تداوم پیدا کند، و سرانجام نابرابری بازمی‌گردد. درحالی‌که رشد پایین دست‌کم برای مدتی (طولانی) ادامه می‌یابد. کشورهای اروپای شرقی نیز، به قیومت کمونیسم، نمونه‌هایی از رژیم‌های به‌اصطلاح اسوه و الگو^۱ هستند. باید بر این امر تأکید کرد که این طبقه‌بندی از تجربه کشورها در مورد نابرابری، بر مطالعه وسیع مطالعات موضوعی در سطح منطقه مبتنی است و این موضوع در نوشتارهای تحقیقی موجود، چندان عمیق واکاوی و بررسی نشده است. برای درک عمیق‌تر نحوه کنش و واکنش نابرابری‌های سیاسی و اقتصادی و اینکه چرا بازتوزیع در برخی از کشورها کارایی دارد و در برخی دیگر ندارد، به پژوهش‌های دقیق‌تر و گسترده‌تر نیاز است.

با توجه به این ابهامات، بدیهی است که توصیه سیاست‌های بازتوزیعی، و به‌ویژه بازتوزیع وسیع دارایی‌ها به‌عنوان راه‌حلی فراگیر برای تأثیرات نامطلوبی که برای نابرابری تصور می‌شود، ناجاست. شواهد به‌دست آمده از تحقیقات منطقه‌ای مؤید آن‌اند که سیاست‌های مردم‌گرایانه (پوپولیستی) به شکل گرفتن مالیات زیاد از اغنیا برای سوبسید دادن به مصرف اقشار فقیر، تنها بی‌ثباتی را زیاد می‌کند - همان‌گونه که در آمریکای لاتین کرد (رودریگز، ۲۰۰۰). ظاهراً بازتوزیع دارایی‌ها، در قالبی چون اصلاحات ارضی، در کره و تایوان کارایی داشت، اما در بسیاری از کشورهای دیگر بهبود چندانی را به همراه نیاورد یا موجب به بار آمدن بدبختی‌های فراوان شد، به‌ویژه وقتی دولت به مالک غیررسمی (زمین‌ها) تبدیل شد.^۲ در موارد متعددی، حتی وقتی مالکیت اراضی و

1. Par Excellence

۲. به‌منظور بررسی تجربه کشورها در اصلاحات ارضی و تبعات منفی آن نک: دوژانوری و سادوله (۱۹۸۹). اخیراً در مالدووا اراضی بازتوزیع شده‌اند، اما بازار سرمایه ضعیف مانع از آن شده است که کشاورزان، سرمایه انباشت شده را حفظ کنند؛ و در نتیجه بهره‌وری کشاورزی و چشم‌انداز رشد در این بخش، پایین‌تر از قبل شده است. دولت در تلاش است تا گام‌های دیگری در راه ارتقای بهره‌وری کشاورزی بردارد.

دارایی‌های توزیع شده خصوصی باقی می‌ماند، زمین‌داران و کارآفرینان - به دلایل گوناگون - با بوروکرات‌هایی پرمشغله^۱ که انگیزه چندانی برای توجه به نیازهای کشاورزان فقیر یا بهره‌وری و سرمایه‌گذاری ندارند، جایگزین می‌شوند (بینزوانگر^۲ و داینینگر^۳، ۱۹۹۷؛ اصفهانی، ۲۰۰۰ الف). حتی وقتی که زمین‌داران و کارآفرینان مجاز می‌شوند تا در شرایط خاصی کارشان را ادامه دهند، واکنش آنها برای جلوگیری از حذف مالکیت و درآمدشان معمولاً اختلالات دیگری را ایجاد می‌کند که این امر خود تأثیری منفی بر رشد می‌گذارد (دو ژانوری^۴ و سادوله^۵، ۱۹۸۹؛ واتربری^۶، ۱۹۹۳).

اگر در کشوری به‌نظر رسد که کاهش نابرابری برای رشد، مفید و فی‌نفسه مطلوب است ولی بازتوزیع وسیع پاسخ‌گو نیست، آیا راهی هست که توزیع درآمد را شکل و قالبی مقبول‌تر بدهد؟ به‌منظور حل این مسئله، کشورهای موفق‌تر ظاهراً بر سیاست‌هایی چون بهبود دسترسی به آموزش و زیرساخت‌ها متمرکز شده‌اند که نه تنها نابرابری را کاهش می‌دهد بلکه رشد را نیز زیاد می‌کند. از آنجاکه در عرصه اقتصاد سیاسی این سیاست‌ها درون‌زا هستند، ممکن است این پرسش مطرح گردد که آیا اجرای این سیاست‌ها وقتی شرایط اولیه نامساعد و نابرابری زیاد است، امکان‌پذیر است یا نه. این به‌هرحال دغدغه بجایی است، اما باید در ذهن داشت که نابرابری و دیگر شرایط اولیه تنها عوامل تعیین‌کننده سیاست‌های دولت نیستند. سیاستگذاران همواره مجالی برای مانور دارند که اگر در این زمینه‌ها آگاهی داشته باشند که چه اموری شدنی‌اند و چه اقداماتی نشدنی، آنگاه می‌توانند سیاست‌های مؤثرتری را به‌کار بندند. افزون‌بر این، کنشگران بیرونی نیز می‌توانند بر نتیجه کار تأثیر بگذارند.

۳-۲-۵ سیاست‌های دولتی: اقدامات و مداخلات

تا اینجا کار، بررسی یافته‌های تجربی عمدتاً بر ابعاد کلی و کلان سیاست‌های دولت و

1. Heavy Handed Bureaucrats
 2. Binswanger
 3. Deininger
 4. De Janvry
 5. Sadoulet
 6. Waterbury

نهادهای دولتی متمرکز بود. با این حال، وقتی نوبت به تحلیل مشکلات سیاستگذاری اقتصادی در کشور خاصی می‌رسد اقسام مختلفی از مداخلات به چشم می‌خورند و باید تحلیل روشنی از هر سیاست در اختیار داشت. چه چیز می‌تواند به کارگیری مداخلات ناکارای دولت را که برای رشد زیان‌بار است تبیین کند؟ آیا چارچوب اقتصاد سیاسی - که پیش‌تر اشاره شد - می‌تواند به تحلیل اینکه چرا دولت‌ها به شکل‌هایی ناکارا مداخله می‌کنند یاری برساند؟ این نکات، عمده‌ترین دغدغه‌های مطرح در این بخش را تشکیل می‌دهند. در اینجا، ابتدا تعادل در حیطه دولت و بازار برای فعالیت اقتصاد بررسی می‌گردد. سپس به تحلیل الگوهای مداخله در بازار مالی و همچنین بازار محصول و بازار کار پرداخته خواهد شد.

۱-۳-۲-۵ عوامل تعیین‌کننده تعادل میان بازار و حکومت

نوشتارهای تخصصی گسترده‌ای در حیطه نظری و تجربی وجود دارند که نشان می‌دهند بنگاه‌های خصوصی از بنگاه‌های عمومی (دولتی) همتایشان کارا تر عمل می‌کنند (برای دیدن مطالعه مرور جدیدی از این تحقیقات نک: مگینسون^۱ و نتر^۲، ۲۰۰۰). پیمایش‌های منطقه‌ای در مورد اقتصاد سیاسی رشد، این یافته‌ها را تأیید می‌کند و همواره نیز به ناکارایی و هرز رفتن منابع در بنگاه‌های دولتی اشاره دارد. با این حال، بنگاه‌های دولتی در همه کشورها وجود دارند و البته بسیاری از کشورهای در حال توسعه بخش دولتی نسبتاً وسیعی را حفظ کرده‌اند.^۳ با توجه به هزینه‌هایی که بنگاه‌های دولتی برای بهره‌وری و رشد دارند، چرا بسیاری از دولت‌ها کنترل مستقیمشان را بر برخی از شرکت‌ها حفظ کرده‌اند؟ چرا برخی از دولت‌ها بیش از دولت‌های دیگر، اشتیاق به حفظ و توسعه شرکت‌های دولتی دارند؟

1. Magginson

2. Netter

۳. باید توجه داشت که معیار لزوماً بسیار دقیقی برای تفکیک بخش دولتی از خصوصی وجود ندارد. مثلاً، اشلايفر و ویشنی (۱۹۹۴) بنگاه‌های دولتی را بنگاه‌هایی می‌دانند که از دولت رانت دریافت می‌کنند و در عوض به خواسته‌های اشتغال‌زایی یا دیگر خواسته‌های دولت تن درمی‌دهند. با این همه، روشن نیست که چرا دولت از بنگاه‌های خصوصی برای انجام این کار استفاده نمی‌کند. در اینجا، همان‌گونه که اصفهانی (۲۰۰۰ ب) اشاره کرده است، اینکه دولت راحت‌تر می‌تواند بر اقدامات مدیران بنگاه‌های دولتی نظارت و کنترل کند، می‌تواند به توضیح همبستگی میان مالکیت دولتی و این پرداخت‌ها یاری رساند.

انگیزه‌ای که معمولاً برای ایجاد بخش بزرگ دولتی مطرح می‌شود، جهت‌گیری‌های ایدئولوژیک دولت است. قطعاً نوعی هم‌بستگی میان گرایش‌های ملی‌گرایانه/سوسیالیستی و تصاحب شرکت‌ها و کنترل وسیع بازار وجود دارد (اصفهانی، ۲۰۰۰ الف؛ کلگاما و پاربخ، ۲۰۰۰؛ کرونگاکو، ۲۰۰۰). با این همه، در بیشتر موارد اشاره شده، سیاست مذکور با وجود تغییر گرایش‌های ایدئولوژیک بازهم پابرجا مانده است (همانند ایران و مصر طی چند دهه گذشته). باید افزود همه دولت‌هایی که به گسترش بخش دولتی پرداختند، جهت‌گیری‌های ضدبازار از خود نشان ندادند (مانند ترکیه در دهه ۱۹۳۰ و تایوان در دهه ۱۹۵۰). به هر حال، ممکن است ایدئولوژی نیز در ایجاد بخش دولتی در برخی کشورها نقش ایفا کرده باشد، اما قاعدتاً باید انگیزه‌های دیگری هم در کار باشند.

ملاحظات اقتصاد سیاسی انگیزه‌های مکملی را - اگر نه غالب - که در پس کنترل دولتی بنگاه‌ها نهفته‌اند مطرح می‌سازند. بیتز و دواراجان (۲۰۰۰)، کلگاما و پاربخ (۲۰۰۰)، کرونگاکو (۲۰۰۰) به تفصیل شرح داده‌اند که چگونه از بنگاه‌های دولتی برای کمک به برخی از مناطق خاص یا گروه‌های ذی‌نفع منتفع از سرمایه‌گذاری یا اشتغال و دیگر مواهب استفاده شده است. به عنوان مثال، کرونگاکو (۲۰۰۰) در مورد کشورهای آسیای جنوبی چون مالزی می‌گوید: «می‌توان مشاهده کرد که تأسیس گسترده شرکت‌های دولتی در دوران پس از جنگ، از اقدامات دولت برای مقابله با نفوذ شرکت‌های غربی و اقلیت چینی بوده است» و در نهایت نیز «مشارکت مالزیایی‌ها را در مالکیت و کنترل ثروت‌های شرکتی در کشور» افزایش داده است. با تأسیس این شرکت‌ها، کارمندان و مشتریان و تأمین‌کنندگان آنها منافع گسترده‌ای در حفظ آنها به عنوان منبع رانت و امنیت اقتصادی پیدا می‌کنند. جالب اینجاست که ظاهراً در برخی از موارد، رهبران سیاسی مالکیت دولتی را، نه در واکنش به تقاضای یکی از گروه‌های ذی‌نفع خاص بلکه در ایجاد گروهی ذی‌نفع که به پایگاهی برای حمایت آنها بدل شود گسترش داده‌اند (به عنوان مثال نک: شرح واتربری (۱۹۸۳) از صادرات و ملی کردن‌های مصر در دهه ۱۹۵۰ و اوایل دهه ۱۹۶۰).

در عین حال که مباحث اقتصاد سیاسی از این دست می‌توانند در تبیین انگیزه‌های نهفته در پس مداخلات دولت مفید باشند، لیکن، برای تبیین شکل مداخلات کافی

نیستند. مالکیت دولتی شکل پرهزینه‌ای از مداخله است و به‌ویژه می‌تواند برای رشد بهره‌وری و تولید زیان‌بار باشد. بدین ترتیب، کماکان این پرسش باقی است که چرا این شکل (از مداخله) اصولاً به‌کار می‌رود و چرا در برخی از کشورها رواج بیشتری دارد. پاسخی که در نوشتارهای پژوهشی متأخر در مورد مالکیت دولتی داده شده است، به مشکلات قرارداد مربوط می‌شود. به‌عنوان مثال، هارت^۱ و اشلايفر و ویشنی (۱۹۹۷) و راجان^۲ و زینگالس^۳ (۱۹۹۸) نشان داده‌اند که اگر توقف عرضه کالا و خدمات مذکور به دولت محتمل باشد، و یا نتوان کیفیت کالا را به‌صورت پیشینی مشخص ساخت، ناکامل بودن قراردادها ممکن است به مالکیت دولتی (بنگاه) بیانجامد. این ایده را می‌توان به مشکلات قراردادی نیز که دولت در انعقاد با بنگاه‌هایی که می‌خواهد به آنها خدماتی عرضه کند مواجه است، تعمیم داد. نمونه آن، هنگامی است که دولت می‌خواهد خلأ ایجاد شده بر اثر شکست بخش خصوصی در عرضه خدماتی چون بیمه و وام را که ناشی از مشکلات کارگزاری^۴ است، پر کند (همین مشکلات قراردادی نیز در اینجا مطرح است). به بیان دیگر، چه‌بسا برای دولت بهتر باشد که با برخی از تأمین‌کنندگان یا دریافت‌کنندگان خدماتش به شکل عمودی ادغام شود. از آنجاکه توانمندی‌های نهادی در کشورهای مختلف متفاوت است، میزان مالکیت دولتی نیز - البته به شکل معکوس - متفاوت خواهد بود.^۵

مشکل بزرگ قراردادی دیگر، نقص در توان متعهد شدن دولت است که این امر می‌تواند سرمایه‌گذاری را تضعیف کند و سیاستمداران را ناگزیر سازد که برای رسیدن به اهداف سیاستگذارانه‌شان به بنگاه‌های دولتی متوسل شوند (لوی و اسپیلر، ۱۹۹۶). اصفهانی (۲۰۰۰ ب) بر این امر تأکید دارد که هزینه حاشیه‌ای بالاتر منابع دولتی متعهد شدن را دشوارتر می‌سازد و معضل مذکور را تشدید می‌کند. این موضوع، از آن‌رو بسیار اهمیت دارد که دیگر عوامل نهادی - همچون معضل هماهنگی - ممکن است تقاضا برای منابع دولتی را افزایش دهد (یا موجب کاستن میزان عرضه آن گردد) و از این‌رو

1. Hart

2. Rajan

3. Zingales

4. Agency Problem

۵. یعنی میان توانمندی‌های نهادی و میزان گسترش مالکیت دولتی، رابطه عکس وجود دارد - م.

انگیزه بیشتری را برای سیاستمداران به وجود آوردند تا با کنترل مستقیم (بنگاه)، رانت بیشتری از بنگاه به دست آورند. هو^۱ و رابینسون (۲۰۰۰) با آزمون این فرضیه، آن را با داده‌های تابلویی کشوری سازگار یافتند. شواهد بیشتر را (در این زمینه) می‌توان در کیفر و نک (۱۹۹۵) و لاپورتا و دیگران (۱۹۹۹) یافت. در مجموع باید گفت که بررسی عوامل اقتصاد سیاسی برای درک مداخلات دولت در بازار ضروری است. با این همه، به منظور اثبات برتری بنگاه‌های دولتی به عنوان شیوه مداخله، باید عوامل نهادی - و به ویژه متعهد شدن (التزام)، هماهنگی و قابلیت اداره - در نظر گرفته شود.

۲-۳-۵ مداخله در بازار مالی

برخی از مقررات گذاری‌ها در بازار سرمایه را از آن رو می‌توان سیاست‌هایی مفید دانست، که به حذف نواقص بازار در زمینه اطلاعات و قراردادهای کمک می‌کنند. لیکن بسیاری از مداخلات فراگیر در بازار اعتبارات، نظیر سقف نرخ بهره و برنامه‌های وام‌دهی هدایت شده که صناعی خاص و یا حتی بنگاه‌هایی خاص را هدف می‌گیرند، تأثیرات چندان آشکاری در ارتقای کارایی ندارند. در واقع، عملکرد این مداخلات، معمولاً به مثابه ابزاری برای بازتوزیع است. به عبارتی، کشش پایین پس‌انداز در قیاس با نرخ بهره موجب می‌شود که بخشی از منابع بازار سرمایه به عنوان هدفی آسان برای بازتوزیع در نظر گرفته شود. این خود چه بسا بتواند دلیل حضور همیشگی کنترل نرخ بهره در کشورهای در حال توسعه‌ای باشد که مالیات‌ستانی در آنها معمولاً کار بسیار پرهزینه‌ای است. در این صورت مداخله در بخش عرضه بازار سرمایه، مشخصاً ممکن است برای رشد اصولاً هزینه‌زا نباشد. حتی در بخش تقاضا نیز اگر این مداخلات بتوانند نواقص بازار را برطرف سازند، آنگاه ممکن است هزینه‌زا نباشد. در حقیقت، همان گونه که کرونگکاو (۲۰۰۰) اشاره کرده است، مداخله در بازارهای مالی آسیای شرقی چه بسا به شتاب گرفتن رشد کمک کرده باشد. تخصیص منابع را، به عنوان بخشی از برنامه آگاهانه و هماهنگ شده در جهت تحقق صلح و ثبات، آن گونه که در برنامه اقتصادی جدید مالزی در اوایل دهه ۱۹۷۰ طراحی شد، می‌توان نیروی مثبت و یاری‌رسان به رشد برشمرد.

به هر حال، تجربه‌های اخیر کشورهای آسیای شرقی نیز نشان داد که چنین ترتیباتی نمی‌توانند در درازمدت نیز عملکرد مناسب داشته باشند، و در نهایت چه‌بسا موجب تخصیص نادرست منابع و سوءاستفاده - که برای اقتصاد بسیار پرهزینه است - شود. در بسیاری از کشورهای دیگر، هزینه‌های ناشی از این تخصیص نادرست منابع از همان ابتدا بر منافع آن می‌چربیده است. وقتی که نهادها ضعیف‌اند (از جنبه نمایندگی یا هماهنگی و التزام)، دولت رانتهی را که از سپرده‌ها به دست می‌آید در عرصه‌هایی که هدفشان اصلاح نواقص بازار است به کار نمی‌گیرد بلکه آن را در خدمت گروه‌های ذی‌نفعی قرار می‌دهد که می‌توانند این منابع را قرض بگیرند (بیتز و دواراجان، ۲۰۰۰). به عنوان مثال، برعکس مالزی که تخصیص اعتبارات هدایت شده دست کم تا حدودی به ثبات اجتماعی و رشد اقتصادی انجامید، مداخلات در بانک‌های نیجریه نتایجی چون چپاول منابع بانک‌ها و فرار سرمایه و افول اقتصادی در پی داشت (آییتی^۱، ۱۹۹۵).

۳-۲-۵ مداخله در بازار محصول

برخی از مداخلات دولت در بازار محصول (مانند استاندارد و کنترل کیفیت) می‌تواند با هدف‌گیری نواقص و کاستی‌های بالقوه بازارها - همچون بازار سرمایه - موجب ارتقای رفاه گردد. با این حال، بازهم به مانند بازار سرمایه، اقسام مختلفی از مداخله با هدف بازتوزیع به چشم می‌خورند که اختلالات زیادی را نیز به وجود می‌آورند (مانند ایجاد انحصار و کنترل قیمت‌ها) که مانع از سرمایه‌گذاری بلندمدت و تخصیص مجدد عوامل می‌شوند یا این امور را کند می‌سازند (پرنت^۲ و پرسکات، ۲۰۰۰). دلیل این گونه مداخله‌ها از منظر اقتصاد سیاسی به همان ترتیب است: در نبود نهادهای کارآمد، می‌توان با محدود کردن تجارت و بازار به حمایت از بنگاه‌ها و کارگران پرداخت، به‌ویژه در صورتی که کشش تقاضای واردات آن‌قدرها نباشد که رفاه از دست‌رفته چندان زیاد باشد. البته همان گونه که در یافته‌های نوشتارهای تجربی مربوط به سیاست تجاری مشاهده می‌شود، این پدیده نمی‌تواند مانعی را در برابر استفاده از سیاست‌های تجاری

1. Ayithey

2. Parente

به منظور حمایت از صنایع به خوبی سازمان‌دهی شده و شدیداً متمرکز به وجود آورند. از ویژگی‌هایی که با وجود انحصار و مداخلات دولت در بازار و تجارت ظاهراً موجب تمایز سیستم‌های موفق‌تر می‌شود، جهت‌گیری صادراتی است (کرونگکاو، ۲۰۰۰). مشارکت در بازارهای صادراتی می‌تواند ابعاد انحصاری بنگاه داخلی را به دارایی‌های رقابتی در بازارهای جهانی تبدیل کند و این امکان را برایشان فراهم آورد که با منابع داخلی، مازاد بیشتری به دست آورند. از آنجاکه کشورهای در حال توسعه معمولاً با محدودیت (کمبود) ارز خارجی مواجه‌اند، درآمدهای صادراتی منابعی را برای واردات بیشتر کالاهای سرمایه‌ای و واسطه‌ای و فناوری‌های جدیدی که در بطن کالاهای وارداتی نهفته‌اند، ایجاد می‌کند (ادواردز^۱، ۱۹۹۳؛ رودریک، ۱۹۹۶). مازاد صادراتی می‌تواند مبنایی را برای بده - بستان میان دولت و گروه‌های تجاری بزرگ فراهم سازد تا گروه‌های مذکور به ازای حمایت دولت در تأمین اعتبار و دیگر انگیزه‌های اقتصادی و تجاری، به ایجاد و توسعه صنایع خاصی دست زنند (ری^۲، ۱۹۹۴؛ لیم^۳، ۱۹۹۸). البته کماکان چیزهای بسیار زیادی برای آموختن وجود دارند، در این باره که چرا برخی از کشورهای در حال توسعه توانسته‌اند بر سیاست توسعه صادرات متمرکز شوند، و به تبع آن سیاست‌هایشان را هماهنگ کنند و به رشد بالاتری دست یابند، در حالی که دیگران هنوز گرفتار سیاست جایگزینی واردات و سیاست‌های مختل‌کننده رشد هستند و نظایر اینها.

۴-۳-۵ مداخلات در بازار کار

مداخلات در بازار کار، دربردارنده تبعات مهمی در تخصیص نیروی کار و شکل‌گیری سرمایه انسانی است. همان‌گونه که بررسی توپلز در مورد تأثیرات بازار کار بر رشد مشخص می‌سازد، سیاست‌های نیروی کار و نهادهای ذی‌ربط نقش عمده و تعیین‌کننده‌ای در عملکرد اقتصادی دارند و مطالعه آنها باید بخش اصلی پژوهش‌ها را درباره رشد تشکیل دهد. طبیعتاً از جمله موضوع‌های اصلی و محوری در این زمینه، این است که چرا دولت بدین شکل دست به مداخله می‌زند. متأسفانه، فراتر از مستند کردن

1. Edwards

2. Rhee

3. Lim

هزینه و فایده مداخلات و مشخص کردن برنده‌ها و بازنده‌ها، پژوهش‌های نظام‌مند چندانی در این زمینه صورت نگرفته است. در اینجا، ضمن مروری بر پژوهش‌های موجود، فرضیه‌های درخور بررسی نیز معرفی می‌گردند.

شکل‌های متداول مداخله در بازار کار، عبارت‌اند از: کنترل دستمزد، تعیین سهمیه اشتغال، ایجاد محدودیت برای اخراج، بیمه بیکاری، و مانند اینها. کنشگران این بازار نیز بنگاه‌های بخش دولتی و خصوصی، اتحادیه‌های کارگری (در صورت وجود) و کارگرانی با ویژگی‌های اقتصادی - اجتماعی متفاوت (مهارت، موقعیت جغرافیایی، وابستگی‌های نژادی و جز اینها) هستند. در بنگاه‌های دولتی، معمولاً اهرم‌های لازم را دولت در اختیار دارد تا سیاست‌های مطلوب خود را اعمال کند. بنابراین، در اینجا تمرکز عمدتاً بر تمهیدات مربوط به بیکاری و مقررات مربوط به دستمزد و اشتغال در بخش خصوصی خواهد بود.

همان‌گونه که پژوهش‌های موضوعی از شواهد منطقه‌ای نشان می‌دهند، استفاده از سهمیه اشتغال معمولاً هنگامی مطرح است که در کشور، شکاف‌های نژادی وجود داشته باشد - که چنین چیزی در آفریقا و آسیا رایج است. سهمیه‌بندی اشتغال، به‌ویژه در شکل و قالب علنی آن، معمولاً با استناد به اینکه اینها اقداماتی ایجابی برای ترمیم و رفع بی‌عدالتی‌های تاریخی و فقر و محرومیت‌اند (همانند مالزی) توجیه می‌شود. درعین حال، چه‌بسا این اقدامات به‌مثابه سازوکار حامی‌پروری نیز عمل کنند و سیاست‌مداران را در شکل‌دهی و ایجاد منافع مشخصی برای مردم حوزه انتخابی‌شان یاری رسانند.

تضمین حداقل دستمزد و محدود کردن اخراج کارگران استخدام شده، رانت و امنیت شغلی به همراه دارد. امنیت شغلی لزوماً رانتی برای کارگران نیست، زیرا می‌تواند روشی برای پر کردن خلأ ناشی از شکست بازار بیمه باشد. بااین حال، محدودیت‌های یاد شده ممکن است به بروز اختلالاتی بیانجامد زیرا انعطاف بنگاه‌ها و بازارها را کاهش می‌دهند. اگر مقررات بازار کار علاوه بر امنیت شغلی، رانتی را نیز در اختیار کارگران قرار دهد، این اختلالات بسیار زیادتر خواهند شد. درعین حال، در مورد میزان این هزینه نیز اختلاف نظر وجود دارد؛ زیرا، یا کارفرمایان این محدودیت‌ها را به‌نحوی دور می‌زنند، و یا بیمه و منافع ناشی از هماهنگی‌ای که این مقررات برای بازار کار به همراه دارند، تأثیرات زیان‌بار آن را خنثی می‌کنند. بررسی‌های جورادجا و میچل (۲۰۰۱) از کارهای تجربی

صورت گرفته (در این زمینه)، مشخص می‌سازد که شواهد موجود، در مجموع مؤید این دیدگاه‌اند که مقررات بازار کار، دربردارنده تأثیرات منفی جدی بر سطح اشتغال - به‌ویژه برای تازه‌وارد ها - هست. مطالعه اخیر بلانشار^۱ و ولفرز^۲ (۱۹۹۹) نیز حاکی از آن بود که نهادهای حامی اشتغال، تعدیل بازار کار پس از وقوع شوک‌ها را بسیار کاهش می‌دهد. بنابراین، سیاست‌های محدودکننده بازار کار، برای رشد هزینه‌زا هستند و کسانی که باید بار این هزینه را مستقیماً به دوش کشند، بنگاه‌ها و کارگران بیکارند.

برای درک اینکه چرا دولت یا حکومتی ممکن است چنین مداخلات پرهزینه‌ای را دنبال کند، بهتر است اینها در متن و بستر دیگر مداخله‌هایی که به‌منظور تحقق همین اهداف بیمه‌ای و بازتوزیعی صورت می‌گیرند، در نظر گرفته شوند. به‌کارگیری سازوکارهای مالیات/سوبسید برای اینکه کارفرمایان را به تحقق اهداف سیاستگذاری شده برانگیزد، چه‌بسا کم‌هزینه‌تر به‌نظر رسد. اما همان‌گونه که پیش‌تر نیز بررسی شد، قراردادهای ناکامل می‌توانند چنین راه‌حلی را بسیار پرهزینه سازند و کنترل مستقیم را به امر جذابی بدل کنند. البته دولت ممکن است بخواهد کنترل مستقیم برخی از بنگاه‌ها را برگزیند (یعنی مالکیت دولتی) تا اجرای سیاست‌های آن در زمینه اشتغال آسان‌تر شود. بااین حال چنین چیزی معمولاً دربردارنده هزینه‌های منفی دیگری نیز بر سایر فعالیت‌های بنگاه است، که چه‌بسا هیچ هدف سیاستی در خود نداشته باشند. وقتی وضعیت این‌گونه است، اعمال مقررات بازار کار - و نه مالکیت دولتی و واگذاری دیگر تصمیمات تولیدی به مدیران خصوصی، به پرهیز از اختلالات بیشتر - به امر معنی‌داری بدل می‌شود.

از دلالت‌های مهم دیدگاه اشاره شده این است که اگر تقاضا برای بازتوزیع بسیار شدید باشد اما نهادهای کشور ضعیف باشند، مالکیت دولتی گسترده چه‌بسا تنها راه‌حل باقی‌مانده ممکن به‌نظر رسد. آنگاه که نهادها تا حدودی قوی‌اند و یا تقاضا برای بازتوزیع کمتر است، می‌توان راه‌حل‌های کاراتری چون مداخلات مستقیم‌گزینش شده در بازار کار یا بازار محصول یا دیگر بازارها را در نظر گرفت. وقتی کشور دارای نهادهای قوی

1. Blanchard
2. Wolfers

است، مداخله‌ها و به‌ویژه پرداخت‌های انتقالی (همچون مالیات یا سوبسید) شکل کاراتری پیدا می‌کنند. دلالت مهم آن برای رشد اقتصادی این است که تمرکز روی سیاست‌های اصلاحی بدون بهبود نهادها ممکن است نتیجه مثبتی نداشته باشد. درحقیقت، ملزم کردن دولت به استفاده از سیاست‌های بازاری که نهادها نمی‌توانند آن را حمایت کنند، چه‌بسا تعارض‌های بیشتری را به‌بار آورد و حتی مشخص شود که برای رشد پرهزینه است. این خود چه‌بسا بتواند توضیح دهد که چرا بسیاری از کشورهای کمتر توسعه‌یافته که سیاست‌های ارائه شده نهادهای بین‌المللی را در پیش گرفتند، با نرخ رشد بهتری مواجه نشدند.

چشم‌انداز شرح داده شده، می‌تواند دلالت‌های دیگری هم در مورد انگیزه‌هایی که در پس کنترل بازار نهفته‌اند، داشته باشد. به‌عنوان مثال، این خود نشان می‌دهد که با توجه به قابلیت‌های نهادی، میزان مداخلات دولت باید دارای هم‌بستگی مثبتی با نیاز به بازتوزیع و میزان آسیب‌پذیری اقتصاد از شوک‌های بیرونی (تکانه‌های رابطه مبادله و میزان باز بودن یا آزادسازی اقتصاد) باشد. روابط مشابه متعدد و درخور بررسی دیگری نیز وجود دارند. به‌عنوان مثال، با توجه به اهمیت تفکیک قوا در تصمیم‌گیری‌های مربوط به مخارج دولت، طبیعی است این پرسش مطرح شود که این امر چگونه با سیاست‌های تنظیم‌گرایانه ارتباط می‌یابد. به همین ترتیب، میزان دموکراتیک بودن و یا مشارکت جامعه در فرایند سیاسی، احتمالاً تقاضا را برای شغل‌های مطمئن یا پرداخت‌های بالاتر و قیمت‌های مصرفی پایین‌تر بالا می‌برد و ازاین‌رو میزان مداخله را افزایش می‌دهد. اینها تأثیرات مهمی هستند که در مطالعات اقتصاد سیاسی کشورها باید به هنگام تحلیل انتخاب‌های سیاستی، دقیقاً بررسی گردند.

۴-۵ عوامل اقتصاد سیاسی تعیین‌کننده اصلاحات سیاستی و نهادی

کشورهای دارای رشد پایین برای ارتقای میزان عملکردشان سرانجام نیازمند به‌کارگیری سیاست‌ها و نهادهای کاراتری خواهند بود. اگر کشوری دارای نهادهای خوبی باشد، در این صورت اصلاحات لزوماً مقوله‌ای خواهد بود که با شناسایی و اجرای سیاست‌های مناسب سروکار خواهد داشت. بااین‌حال، وقتی کشوری به معضل وجود نهادهای ضعیف

دچار باشد، در این صورت طیف سیاست‌های اجرا شدنی محدودتر خواهد بود و در نتیجه، اصلاحات یا رفرم باید نهادها و همچنین سیاست‌ها را هدف بگیرد.

چگونه ممکن است در شرایطی که برخی از سیاست‌ها و نهادها مدت‌ها اجرا می‌شوند و مورد حمایت گروه‌های ذی‌نفع متمکن نیز قرار دارند بتوان به انجام اصلاحات پرداخت؟ براساس مباحث مطرح شده، پاسخ به این پرسش را باید در تغییر نسبت هزینه/فایده انجام اصلاحات جست‌وجو کرد. این تغییرات از دو نقطه شکل می‌گیرند: ۱. وقتی تکانه‌های بیرونی مهمی - همچون نوسانات رابطه مبادله و تغییرات آب‌وهوایی و زمین‌شناختی - وجود دارند که وضعیت گروه‌های ذی‌نفع یا منابع اقتصادی مختلف را تغییر می‌دهند؛ ۲. وقتی این تغییرات نتیجه درون‌زای تحولات منابع اقتصادی یا وضعیت گروه‌های ذی‌نفع باشند (بر اثر سرمایه‌گذاری، نوآوری‌های فن‌شناختی، تغییرات جمعیتی که توزیع درآمد و گزینه‌های رشد را مجدداً شکل می‌دهد، و مانند اینها). در هر حالت، تغییر در شرایط اقتصادی نسبت هزینه سیاسی به منافع ناشی از اتخاذ سیاست‌ها یا نهادهای جدید را تغییر می‌دهد که این خود نقطه شروع اصلاحات است.

با تمرکز بر اصلاحات، برجسته‌ترین مثالی که به ذهن می‌رسد، مجموعه کشورهای عضو بلوک شرق است. شکست سیستماتیک نظام برنامه‌ریزی مرکزی آن‌قدر پرهزینه بود که تداوم آن را ناممکن ساخت. این هزینه‌ها همراه با فشارهای داخلی از سوی مردم و شکاف عظیمی که در میان سران حکومت ایجاد شده بود، فروپاشی دیوار برلین را رقم زد و سرآغاز گذار آلمان شرقی سابق به سرمایه‌داری و دموکراسی شد. درعین حال، تجربه این کشورها بسیار متنوع است. هم نهادهای سیاسی کشورهای مذکور اصلاً با شرایط دموکراتیک و بازار آزاد سازگار نبودند و هم نهادهای اقتصادی آنها؛ به‌گونه‌ای که تنها چند کشور تاکنون توانسته‌اند با موفقیت این گذار را پشت سرنهند. بسیاری از کشورهای عضو اتحاد شوروی سابق حتی به دام توسعه‌نیافتگی گرفتار آمدند و این خود آنها را به حکومت‌هایی خودکامه بدل ساخت و یا به غیبت نسبی اصلاحات کشاند (نظیر بلاروس و ترکمنستان و ازبکستان). مهم‌ترین حد جداکننده کشورهای موفق و غیرموفق از حیث اقتصادی، توانایی آنها برای تکوین و ایجاد و پرورش نهادهای قوی به‌منظور پیگیری اصلاحات است (کاستانهیرا و پوپوف، ۲۰۰۰).

به‌عنوان مثال، لهستان و جمهوری چک دارای نهادهای سیاسی و اجتماعی بهتر و اجماع همگانی وسیع‌تری در میان جامعه (برای انجام‌گذار) بودند که حکومت را برای دمکراتیک شدن و جدایی از کمونیسم تحت فشار می‌گذاشت. این امر احزاب سیاسی را وامی‌داشت تا در برابر جامعه پاسخ‌گو باشند و برنامه اصلاحات را به پیش ببرند. در مقابل، اوکراین و بلاروس فاقد این فشار (اجتماعی) قوی و نهادهای به کفایت قدرتمند بودند. از این‌رو بسیاری از برنامه‌های اصلاحات متوقف شدند و حتی شکلی معکوس به‌خود گرفتند. بی‌عملی در اوکراین موجب شد تا جامعه به فعالیتهای رانت‌جویانه کشیده شود و تولید نیز شدیداً افت کند. بلاروس با حفظ برخی از سیاست‌های پیشین و دست‌نخورده نگه داشتن برخی از نهادهای گذشته در کوتاه‌مدت بهتر عمل کرد و به این ترتیب تأثیرات منفی گذار اقتصادی را بر تولید محدود ساخت.^۱ حتی درباره بلاروس، می‌توان گفت که تأخیر در اجرای اصلاحات موجب شد تا چشم‌انداز رشد این کشور برای دهه آینده مناسب نباشد. مهم‌ترین درسی که از این تجربیات می‌توان گرفت، این است که اگرچه همه کشورهای یاد شده به کارگیری نهادهای غربی را مهم‌ترین راه دستیابی به رشد اقتصادی می‌پنداشتند، لیکن تفاوت‌های زیادی میان واکنش این کشورها به اقدامات مذکور و برآیند نهایی آن وجود داشته است. پرسش اصلی و محوری این است که چگونه و چه وقت اصلاحات معطوف به رشد می‌توانند شروع شوند که به موفقیت بیانجامند.

کارهای تجربی در زمینه شکل‌گیری شرایطی که با آن، اصلاحات می‌تواند و باید محقق شود، هنوز در نقطه آغازین به سر می‌برند. این دیدگاه که اصلاحات را می‌توان برحسب هزینه - فایده تحلیل کرد، موجب می‌شود که کار به شکل گمراه‌کننده‌ای ساده به نظر رسد. بخشی از مشکل به عملیاتی کردن این ایده برمی‌گردد، زیرا هزینه - فایده سیاسی همانند هزینه - فرصت اقتصادی جزو امور ملموس نیست و مشخص کردن امور تعیین‌کننده آن نیز کار آسانی به نظر نمی‌رسد. در نوشتارهای مربوط به اصلاحات (اقتصادی)، مطالعاتی به چشم می‌خورند که در آنها این دشواری‌ها با فرضیه‌های تک‌موردی یا خلق‌الساعه^۲ نادیده

۱. تولید ناخالص داخلی اوکراین در سال ۱۹۹۹ به ۴۰ درصد سطح تولید در سال ۱۹۹۱ رسید، اما همین رقم برای بلاروس ۸۰ درصد بود.

2. Ad Hoc

انگاشته شده، و گاه همین که سیاستمداران اقدام به اجرای اصلاحات کرده‌اند این خود دلیلی بر فزونی گرفتن منافع بر هزینه‌های آن قلمداد گردیده است. این رویکرد به شکل‌گیری فرضیه‌هایی دامن می‌زند که یا ابطال‌ناپذیرند یا فاقد قدرت پیش‌بینی‌کنندگی. برای مثال، در پژوهش‌های ویلیامسون (۱۹۹۴)، مجموعه‌ای از ادعاها گردآوری شده - و در جدول ۲-۵ درج گردیده - است که سرانجام ثابت شد هیچ‌کدام برای موفقیت اصلاحات اقتصادی، نه شرط لازم‌اند و نه شرط کافی (رودریک، ۱۹۹۶). مثال دیگر بانک جهانی (۱۹۹۵) است که جدا شدن منتفع‌شوندگان از تداوم وضع موجود را از مجموعه حامیان رهبران سیاسی، پیش‌شرط اصلاحات قلمداد می‌کند. ابطال این ادعا کار دشواری است، زیرا رهبران سیاسی که تصمیم‌هایی برخلاف منافع گروه ذی‌نفع خاصی می‌گیرند، بنا به فرض آن گروه را از مجموعه حامیان خود خارج کرده‌اند.^۱ روشن است که انجام این انتخاب به هزینه فایده خارج کردن گروه‌های خاص وابسته است که این امر خود به شرایط موجود در هر کشور بستگی می‌یابد. بنابراین، در پژوهش‌ها، به‌منظور رسیدن به فرضیه‌ای قابل سنجش در زمینه اصلاحات اهمیت دارد، و افزون‌بر این می‌بایست مشخص گردد که کدام شرایط کشوری برای هزینه فایده سیاسی تغییر سیاست اهمیت دارد، و افزون‌بر این می‌بایست فرضیه‌های مشخصی نیز در مورد رابطه میان این عوامل با نتایج اصلاحات به‌دست داده شود.

جدول ۲-۵ فرضیاتی در زمینه اصلاحات

اصلاحات سیاستی در واکنش به بحران‌ها سر برمی‌آورند.
حمایت (کمک) خارجی قوی، شرط مهم برای موفقیت اصلاحات است.
حکومت‌های اقتدارگرا برای اجرای اصلاحات بهترین گزینه به‌شمار می‌آیند.
اصلاحات سیاستی، پروژه‌ای دست‌راستی است.
در مقطع شروع به کار تیم‌های جدید سیاست‌گذاری، و پیش از شکل‌گیری گروه‌های مخالف، دوره‌ای موسوم به «ماه غسل» [*] وجود دارد.
حفظ اصلاحات کار دشواری است، مگر آنکه دولت گروه حامی قدرتمندی در پارلمان داشته باشد.

۱. برای مطالعه نقدهای بیشتر نک: گزارش بانک جهانی (۱۹۹۵)، رامامورتی (۱۹۹۹) و کامپوس و اصفهانی (۲۰۰۰).

جدول ۵-۲ فرضیاتی درزمینه اصلاحات

اگر مخالفان ضعیف و پراکنده باشند، دولت می‌تواند فقدان گروه حامی‌اش را جبران کند.
اجماع یا توافق اجتماعی، عاملی قوی در به حرکت انداختن اصلاحات است.
وجود رهبری که چشم‌اندازی در ذهن خود داشته باشد بسیار مهم است.
وجود تیم منسجم و متحد (برای اجرای اصلاحات) بسیار مهم است.
هر اصلاحات موفق به برنامه‌های جامعی که به سرعت اجراشدنی باشند نیاز دارد.
اصلاح‌طلبان (اقتصادی) باید انگیزه‌هایشان را از مردم پنهان کنند.
اصلاح‌طلبان (اقتصادی) باید به‌خوبی از رسانه‌ها بهره ببرند.
اگر بتوان به نوعی جبرانی را برای زیان‌دیدگان از اصلاحات در نظر گرفت آنگاه اجرای اصلاحات آسان‌تر می‌گردد.
با شتاب بخشیدن به ظهور برندگان، می‌توان میزان پایداری را افزایش داد.

* منظور، پشتیبانی همگانی از اصلاحات است - م.

Source: Williamson (1994); as Summarized by Rodrik (1996).

از نکات مهم در تحلیل هزینه و فایده انجام اصلاحات، مشخص کردن انتخاب‌ها و محدودیت‌هایی است که کنشگران مختلف برای ایجاد تغییر با آنها مواجه‌اند. این کار معمولاً مستلزم داشتن شناخت و دانش تاریخی درزمینه تکامل نهادها و نقش کنشگران خاص در این تکامل‌هاست (مثلاً نقش مائو در تجربه چین). در نتیجه، می‌بایست به مطالعات موردی تکیه کرد، که این امر نیز بسیار زمان‌بر است و معمولاً هم متکی به ارزیابی‌های کیفی از شواهد و نه اثبات‌های آماری. آلستون^۱، اگرتسون^۲ و نورث (۱۹۹۶) مجموعه‌ای از این مطالعات را گردآوری کرده‌اند که موضوعات مختلفی را پوشش می‌دهد و در آن از روش‌های گوناگونی برای ساختن نمونه‌هایی به‌منظور سنجش فرضیه‌ها استفاده می‌شود. به‌عنوان مثال، آلستون و فرای^۳ (۱۹۹۳) ادعا می‌کنند که اصلاحات رفاهی در آمریکا در دهه ۱۹۶۰ در نتیجه تغییرات تکنولوژیکی بود که نیاز به روابط پدرسالارانه را به‌عنوان راهی برای کاهش هزینه مبادله در کشاورزی آمریکا، کاهش داد. آنها برای پشتیبانی از این ادعا شواهدی را در کنار هم قرار دادند که طیف گسترده‌ای را

1. Alston
2. Eggertsson
3. Ferrie

در برمی گیرد: از تاریخ پدرسالاری در آمریکا پس از الغای بردگی گرفته تا جزئیات رأی دادن در کمیته‌های کنگره آمریکا و سازوکارهایی که نمایندگان کنگره حامی زمین‌داران جنوب را در جایگاه دستور کارگزاری قرار می‌دهد، و نظایر اینها. مثال دیگر کار پیش‌تاز چونگ^۱ (۱۹۷۵) در مورد ظهور و افول کنترل رانت در هنگ‌کنگ است که نشان می‌دهد چگونه عوامل سیاسی انگیزه کنترل رانت را فراهم ساختند، و چگونه پاسخ فعالان بازار سرانجام شرایط اقتصادی و سیاسی را تغییر داد و به مهجور ماندن قانون منتهی گردید.

البته تک‌تک مطالعه‌های موردی در روشن کردن موضوعات پراهمیت بسیار مفید بوده‌اند؛ اما خاص بودن روش‌شناسی آنها موجب گردیده است تا تکرارشان در کشورهای دیگر و رسیدن به نتیجه‌ای عمومی‌تر، دشوار گردد. در سال‌های اخیر، پروژه‌های متعددی شروع شده‌اند که این مشکل را از طریق ایجاد تیم‌هایی از پژوهشگران، که چارچوب‌های مشترکی را برای مطالعه‌های موردی موازی در کشورهای مختلف به کار می‌گیرند، حل کرده‌اند. بدین ترتیب، امکان مقایسه شواهد و تحلیل‌ها از کشورهای مختلف فراهم آمده، و همین خود به تقویت نتایج، بسیار کمک کرده است. با این روش، امکانات مختلفی نیز برای ایجاد و پروردن روش‌های تکرارپذیر به منظور مستندسازی و تحلیل داده‌های نهادی عرضه شده است. مطالعه اصلاح حوزه مخابرات، که لوی و اسپیلر (۱۹۹۶) انجام داده‌اند، مثال مناسبی از همین پروژه‌هاست. در این مطالعه رابطه نزدیک میان اصلاحات موفق مخابرات و دسترسی دولت به سازوکارهای التزام مستند شده است. مطالعه مذکور همچنین نشان می‌دهد که وجود سازوکارهای هرچه کاراتر و مؤثرتر، التزام و نظام اداری کاراتر، عملکرد این بخش را پس از انجام اصلاحات افزایش می‌دهد. فون‌هاگن و هاردن (۱۹۹۴) نمونه دیگری را از مطالعات تطبیقی از نهادهای بودجه‌ای در کشورهای عضو اتحادیه اروپا به دست داده‌اند. این شواهد، نمونه‌ای استوار را از نقش مثبت توافقات پیش‌بینی و واگذاری اختیارات در ایجاد انضباط مالی نشان می‌دهند. پروژه فعلی نیز فرصتی را در اختیار می‌گذارد تا روش چارچوب مشترک در مطالعه و بررسی علت‌های رشد اقتصادی و رکود در کشورهای مختلف از مناطق گوناگون دنیا به کار گرفته شود.

درعین حال که روش مطالعه موردی اطلاعات هرچه نظام‌مندتری را در زمینه اقتصاد سیاسی اصلاحات در اختیار قرار می‌دهد، براساس رابطه تغییرات سیاستی و عوامل اقتصادی و سیاسی - که درباره آن اطلاعات تطبیقی وجود دارد - می‌توان به بینش‌های چندی نیز دست یافت. به عنوان مثال، در برخی از مطالعات موجود تلاش شده است تا احتمال اصلاحات در موقعیتی معین را بتوان به ویژگی‌های سیاسی و اقتصادی‌ای که بر کارایی منافع حاصل از رفم و یا هزینه‌های مذاکره و حفظ سیاست‌های جدید مؤثرند، ربط داد. نمونه‌ای از این رویکرد تحقیق کامپوس و اصفهانی (۱۹۹۶) است که در آن مشکل اصلاحات بنگاه‌های دولتی در پانزده کشور از اوایل دهه ۱۹۷۰ مورد بررسی قرار گرفته است. آنها دریافته‌اند که احتمال اصلاحات با میزان ناکارایی‌های موجود در بخش دولتی، میزان وسعت صنعتی شدن، توانمندی کارآفرینان بخش خصوصی و همچنین میزان باز بودن یا آزادسازی اقتصاد افزایش می‌یابد، زیرا این عوامل ظاهراً منافع ناشی از بنگاه‌های دولتی بازارگراتر را افزایش می‌دهند و موجب کاهش هزینه‌های ناشی از بازتوزیع لازم برای انجام اصلاحات می‌شوند. لی^۱، کیانگ^۲ و زو^۳ (۲۰۰۰) که بررسی‌های وسیع‌تری را در این زمینه انجام دادند، بر بخش مخابرات متمرکز شدند. آنها تأیید کردند که احتمال انجام اصلاحات با میزان ناکارایی در بخش مخابرات و تقاضای بالاتر برای خدمات مخابرات افزایش می‌یابد.

همچنین، آنها دریافتند که با کنترل دیگر عوامل و متغیرها، تمرکززدایی، دموکراسی و حاکمیت قانون موجب افزایش فرصت انجام اصلاحات می‌شود (شاید به این دلیل که قابلیت بیشتری برای متعهد شدن را نشان می‌دهند)، در حالی که سیستم‌های پایش و ارزیابی و محدودیت، دربردارنده تأثیر متضادی بر تصمیم‌های صلاح‌دید مدیران اجرایی است. همچنین، با افزایش اصلاحات در کشورهای هم‌جوار، راست‌گرایی موضع سیاست‌مداران و حمایت خارجی (به‌ویژه هنگامی که معطوف به خصوصی‌سازی بخش مخابرات است و کشور نیز دموکراتیک‌تر است)، احتمال اصلاحات در کشور بالا می‌رود. مطالعات یاد شده، شواهدی را در مورد نقش بحران‌ها در ترغیب به انجام اصلاح یا

1. Li
2. Qiang
3. Xu

رفرم به دست می‌دهد. بیشتر مطالعات موردی در زمینه اصلاحات، نشان می‌دهند که غالباً پیش از وقوع تغییرات سیاسی عمده، احساس بحران‌هایی در کشور وجود داشته، اما معنای بحران معمولاً همراه با ابهام باقی مانده است. وقتی که مفاهیم مشخص‌تر می‌شوند، شاخص‌های کاهش تولید ناخالص داخلی و افزایش تورم به عنوان شاخص‌های اصلی به کار می‌روند. با این حال حتی این شاخص‌ها نیز در متن و بستر موجود تفسیر می‌شوند. به عنوان مثال، وقتی ناظران وضعیت افزایش تورم و کاهش رشد تولید ناخالص داخلی را بحرانی توصیف کنند، خود واقفانند که چه بسا مشابه همین تجربه در جای دیگر و یا در دیگر مقاطع زمانی، لزوماً بحرانی تلقی نشود. به دلیل همین ابهام است که به نظر رودریک (۱۹۹۶) گاه مربوط کردن بحران با اصلاحات اقتصادی، به نوعی «این همان گویی» تبدیل می‌شود. در هر صورت، شواهدی وجود دارند مبنی بر اینکه اصلاحات معمولاً با عملکرد اقتصادی ضعیف همراه اند (به ویژه با نرخ رشد تولید منفی)، گو اینکه همه اصلاحات (اقتصادی) پس از وقوع رکود انجام پذیرفته‌اند و قطعاً همه رکودهای اقتصادی نیز به اصلاحات نیانجامیده‌اند (کامپوس و اصفهانی، ۱۹۹۶).

درواقع، مواردی نیز وجود دارند که در آنها، بحران‌ها موجب معکوس شدن اصلاحات و در پیش گرفتن سیاست‌های محدودکننده ناکارآمد می‌شوند (کلگاما و پارخ، ۲۰۰۰؛ رودریگز، ۲۰۰۰؛ کاستانهیرا و پوپوف، ۲۰۰۰). از دیگر نقاط ضعف شواهد موجود، این است که هیچ تبیینی را در این باره که بحران‌ها چگونه موجب اصلاحات می‌شوند، به دست نمی‌دهند. تصورات پراکنده زیادی در این زمینه وجود دارند، اما درباره اهمیت این ایده‌ها هیچ آزمون آماری در دست نیست.^۱ اینکه آیا انجام اصلاحات اقتصادی در صورت وجود دموکراسی امکان‌پذیرتر است یا نه، موضوعی است که در نوشتارهای تخصصی مرتبط، مورد توجه فراوان قرار گرفته است (هاگارد و وب، ۱۹۹۴).^۲ به نظر نمی‌رسد که رابطه ساده دیگری بین دموکراسی و رشد، جز این وجود داشته

۱. از تصویری که تلاش‌هایی هم به منظور آزمون آن صورت گرفت، بالا رفتن هزینه منابع مالی دولت بوده است که بویکو و اشلايفر و ویشنی (۱۹۹۶) و همچنین یارو (۱۹۹۹) مطرح و ارائه کرده‌اند. لی و کیانگ و زو (۲۰۰۰) نیز دریافتند که با بالا رفتن کسری بودجه احتمال انجام اصلاحات زیاد می‌شود، اما با بالا رفتن تورم کاهش می‌یابد. بدین ترتیب، دلالت‌های فرضیه بالا رفتن هزینه‌های منابع دولتی کماکان در پرده ابهام باقی می‌ماند.

باشد که در دموکراسی‌ها دامنه نوسان‌های رشد کمتر است. به نظر می‌رسد که این ابهام بر بخش عمده و اعظم نوشتارهای پژوهشی موجود در زمینه اصلاحات اقتصادی سایه افکنده باشد (ویلیامسون، ۱۹۹۴). از جمله مشکلات مطالعه‌های پیشین این بود که معمولاً در آنها دموکراسی پدیده‌ای توصیف می‌شد که امکان سنجش آن تنها با یک شاخص وجود داشت. واقعیت احتمالاً بسیار پیچیده‌تر از این است. انبوهی از عوامل نهادی در پس هر سیستم اقتصاد سیاسی نهفته‌اند و این عوامل می‌توانند به اشکال مختلف با یکدیگر ترکیب گردند تا سیستم خاصی را به وجود آورند. این عوامل و نحوه ترکیب شدن آنها با یکدیگر، تأثیرات مختلفی بر این موضوع دارد که سیستم تا چه حد بتواند کارکردهای نمایندگی و هماهنگی و التزام را در خود داشته باشد. به عنوان مثال، رقابتی بودن انتخابات موجب ارتقای نمایندگی می‌شود، اما اگر فرایند انتخابات و تصمیم‌گیری موجب انشقاق میان سیاستمداران و تعدد قدرت‌های دارای حق و تو شود، در این صورت هماهنگی ضعیف خواهد شد. در نوشتارهای پژوهشی متأخرتر، هر دم بیشتر به این نکات ظریف توجه می‌شود. در واقع، یافته لی و کیانگ و زو (۲۰۰۰) مبنی بر اینکه دموکراسی به معنی رقابتی بودن انتخابات و حاکمیت قانون موجب تسهیل انجام اصلاحات می‌شود، آنگاه تأیید و پشتیبانی می‌گردد که افراد منتخب با محدودیت کمتری برای تعیین سیاست‌ها مواجه باشند.

ظاهراً این مشاهده با ارزیابی‌های مقالات بررسی منطقه‌ای سازگاری دارد. کشورهای آمریکای لاتین همچون مکزیک در دهه ۱۹۸۰ و آرژانتین در اوایل دهه ۱۹۹۰، هنگامی موفق به انجام سریع اصلاحات شدند که مسئولان اجرایی‌شان با محدودیت کمتری مواجه بودند (رودریگز، ۲۰۰۰). در آسیای شرقی، آن‌گونه که کرونگکاو مشاهده کرده است، دموکراسی معمولاً ضعیف است اما بوروکراسی نقش مهمی در نمایندگی منافع گوناگون ایفا می‌کند و در صورت همسو نبودن سیاستمداران و بوروکرات‌ها، انجام اصلاحات دشوارتر می‌گردد. همچنین کلگاما و پاربخ (۲۰۰۰) این دیدگاه را مطرح می‌کنند که در دموکراسی‌های آسیای جنوبی، وقتی مدیران اجرایی اختیارات صلاحیدی بیشتری داشته‌اند، اصلاحات نیز به سرعت پیش رفته است؛ هرچند که سرعت دربردارنده تأثیر منفی بر کیفیت سیاست‌های جدید و عملکردهای اقتصادی بعدی است. دموکراسی در

میان کشورهای خاورمیانه و آفریقا کمتر رواج دارد و مسئولان اجرایی نیز کمتر با سیستم‌های برقرارکننده موازنه روبه‌رو می‌شوند، اما این کمکی به انجام اصلاحات در آنجا نکرده است (بیتز و دواراجان، ۲۰۰۰؛ اصفهانی، ۲۰۰۰ الف). مشکل این کشورها ظاهراً ضعف سازوکارهای التزام است. این امر در مشکلاتی که کشورهای دارای منابع طبیعی زیاد این منطقه در کنار گذاشتن یارانه‌های وسیع اختلال‌زا (درزمینه غذا و انرژی) با آن مواجه‌اند، نمود و بروزی کاملاً آشکار یافته است. جایگزین کردن این یارانه‌ها با پرداخت‌های نقدی می‌تواند تخصیص منابع را بسیار بهبود بخشد و منابع را برای سرمایه‌گذاری و رشد آزاد سازد. اما تلاش‌ها برای کنار گذاشتن یارانه‌ها معمولاً واکنش‌های شدیدی را در میان جامعه به دنبال داشته است چرا که مردم نگران آن‌اند که خیلی زود این پرداخت‌های نقدی حذف گردند و منابع مالی حاصل از بازتخصیص به‌جای اینکه صرف منافع عموم مردم شوند، به‌دست اشراف حکومتی به یغما روند (اصفهانی، ۲۰۰۱).

۳-۵ نتیجه‌گیری

چارچوب نظری و شواهد تجربی بررسی شده در این مقاله مؤید آن‌اند که رویکردی نظام‌مند به اقتصاد سیاسی رشد وجود دارد که چشم‌انداز ملموسی را درباره فرایند رشد و دلالت‌های آن برای اصلاحات سیاستی و نهادی عرضه می‌کند. در اینجا تلاش شد تا این رویکردها در روش‌شناسی عمومی قابل استفاده برای مطالعه موردی کشورها، ترکیب گردد.

این اندیشه در کانون روش‌شناسی مذکور وجود دارد که نتیجه رشد کمتر از حد بهینه درواقع پیامد مشکلات قراردادی میان کنشگران حاضر در اقتصاد است. وقتی که سیاستگذاران صرفاً منافع افراد معدود یا بخش محدودی را نمایندگی می‌کنند، و آنگاه یا نمی‌شود دولت را به مجموعه اقداماتی برای آینده متعهد ساخت و یا سیاستگذاران نمی‌توانند خود را با گروه‌هایی که نمایندگی‌شان را برعهده دارند هماهنگ کنند، ناکارایی‌ها نمایان می‌شوند. میزان حاد بودن مشکل قراردادی مذکور در کشورهای مختلف برحسب نهادهای سازمان‌دهنده به تعاملات میان افراد و گروه‌های مختلف، متفاوت است. منابعی که گروه‌های اقتصادی - اجتماعی نیاز دارند تا درزمینه مربوط به

آنها قرارداد ببندند نیز از حیث میزان ایجاد مازاد و رفاه ازدست‌رفته‌ای که به‌دلیل بازتوزیع ایجاد می‌کنند، بس اهمیت دارند. بدین ترتیب، روش‌شناسی مذکور، خود دال بر این است که تحلیل شرایط اقتصاد سیاسی برای رشد اقتصادی در هر کشور باید با ارزیابی دقیق از کنشگران عرصه و نهادهایی که بر تعاملات آنها حاکم‌اند و همچنین ماهیت منابعی که در مورد آن باهم رقابت می‌کنند شروع شود.

بنابراین، باید مداخلات سیاستگذاری را بررسی کرد و برحسب طبیعت شکست قراردادهای میان کنشگران سیاسی و کشش منابع موجود، به جست‌وجوی تبیین‌هایی درباره کارایی یا ناکارایی آنها پرداخت. اگر ناکارایی مشاهده شده را نتوان به ضعف‌های نهادی مرتبط دانست، آنگاه تکلیف این است که تناقض‌ها مشخص گردند و تبیین‌های جایگزینی برای آن ارائه شوند. این فرایند می‌تواند آگاهی‌بخش باشد و روش‌شناسی یاد شده را تقویت کند و به درک بهتری از رابطه میان متغیرهای اقتصاد سیاسی و فرایند رشد منجر شود. همچنین می‌تواند به شناخت مشکلات اصلی بازدارنده تحقق رشد یاری برساند و بینشی را در زمینه طراحی برنامه اصلاحات کارا تر به‌دست دهد. برای اجرای این روش‌شناسی، به خاطر داشتن نکات متعددی اهمیت دارد، که در ادامه به آنها اشاره می‌شود.

برای درک مسیر رشد در گذشته و چشم‌انداز رشد در آینده، ضروری است مشخص گردد که کدام عوامل را باید برون‌زا برشمرد و کدام را درون‌زا در نظر گرفت. برخی از نهادها (نظیر شکاف‌های قومی یا قانون اساسی در برخی از کشورها) نسبتاً پایدار هستند و نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌دهی به سیاست‌ها و (نحوه) مداخلات دولت دارند. این امور باید به شکلی نقادانه مورد تحلیل قرار گیرند و از دیگر قوانینی که به‌سادگی دستخوش تغییر می‌شوند تفکیک گردند.

تبیین پیشنهادی برای سیاست‌های موجود باید دربرگیرنده این سیاست‌ها و همچنین سیاست‌های جایگزینی که کارا تر به‌نظر می‌رسند باشد. این مقایسه باید روشن سازد که چرا از سیاست‌های جایگزین استفاده نشده است. این بدان معنی نیست که نتیجه کار باید قطعی در نظر گرفته شود؛ چون به‌رحال دنیا پیچیده است و متغیرهای زیادی نیز هستند که چه‌بسا پژوهشگران آنها را در نظر نگیرند. همچنین امکان تحقق نتایج متعدد یا تفاوت در اعمال سیاست‌های مختلف وجود دارد. مسئله این است که کل

تخصیص نادرست را نمی‌توان به گونه‌ای نظام‌مند برحسب متغیرهای ناشناخته تبیین کرد. در تبیین‌ها باید عقلانیت کنشگران سیاسی در نظر گرفته شود، و نمی‌بایست بر دیدگاه‌های ابطال‌ناپذیر با اظهاراتی از این دست که کنشگران «هیچ راه بهتری را نمی‌شناسند»، مبتنی گردد. تبیین‌ها باید فراتر از «این همان‌گویی»‌هایی روند، نظیر اینکه «تداوم وضع موجود، به دلیل قوی‌تر بودن گروه‌های ذی‌نفع بهره‌بردار از آن، در قیاس با دیگران بود». باید نشان داد که منبع قدرت بیشتر چیست و مشخص ساخت که عوامل نهادی بازدارنده دستیابی سیاستگذاران و گروه‌های ذی‌نفع به توافق بهتر یا اجماع، کدام‌اند. تحلیل اینکه مداخلات دولتی واقعاً چگونه تأثیر می‌کند، چگونه می‌توان با شکست‌های بازار مواجه شد، و نیز پس از آن چگونه به اصلاحشان پرداخت، بس پراهمیت است. به عنوان مثال نمونه موردی کشورهای عضو اتحاد شوروی سابق نشان داد که خصوصی‌سازی، بدون شکل‌گیری نهادهای مناسب، نمی‌تواند اهداف مورد نظر را تحقق ببخشد. در هر مطالعه موردی مربوط به کشورها باید اصلاحات بالقوه بدین شرح روشن گردند: آیا می‌بایست فوراً به اصلاح مداخلات دولت پرداخت، یا ضروری است که در وهله نخست نهادها بهبود یابند؟ پاسخ اگر دومی است، چگونه می‌توان این کار را انجام داد؟ به عنوان مثال، چگونه می‌توان از میزان فساد کاست و میزان اعتماد به دولت را بیشتر کرد؟

آنگاه که اصلاحات سیاستی و تغییرات نهادی در کارند، بررسی اینکه چگونه ناکارایی‌ها و هزینه سیاست‌های موجود و سیاست‌های جایگزین در طی زمان تغییر یافته‌اند، ضروری است. آیا اصلاح سیاست‌های واقعی واکنشی در برابر تغییرات در نهادها و منابعی است که در پس آن قرار دارند؟ آیا تغییرات سیاستی، تأثیرگذاری‌شان پیش‌بینی شدنی است؟ (یعنی در جهت پیش‌بینی شده در زمینه میزان منفعت حاصل از افزایش کارایی، در مقایسه با هزینه‌های این تغییرات)؟

سرانجام اینکه، در مقاطع متعددی کاستی‌ها و ناشناخته‌های نظریه‌ها یا تئوری‌های اقتصاد سیاسی رشد در اینجا برشمرده شدند. مطالعه نمونه‌های کشوری خاص با روش‌شناسی موجود، فرصتی را فراهم می‌آورد تا بتوان این زمینه‌ها را بررسی کرد و خلأها یا شکاف‌های موجود را پر کرد.

منابع و مآخذ

- Aghion, Philippe and Patrick Bolton (1990). "Government Domestic Debt and the Risk of Default: A Political-Economic Model of the Strategic Role of Debt", in R. Dornbusch and M. Draghi (eds.), *Capital Markets and Debt Management*, Cambridge: MIT Press.
- Aghion, Philippe and Peter Howitt (1998). *Endogenous Growth Theory*, Cambridge, Massachusetts, MIT Press.
- Alesina, Alberto and Roberto Perotti (1995). "The Political Economy of Budget Deficits", *International Monetary Fund Staff Papers*, Vol. 42 (1).
- _____ (1996). "Income Distribution, Political Instability and Investment", *European Economic Review*, Vol. 40.
- _____ (1999). "Budget Deficits and Budget Procedures", in James M. Poterba and Jürgen von Hagen (eds.), *Fiscal Institutions and Fiscal Performance*, Chicago: University of Chicago Press.
- Alesina, Alberto and Allan Drazen (1991). "Why Are Stabilizations Delayed?", *American Economic Review*, Vol. 81.
- Alesina, Alberto and Dani Rodrik (1994). "Distributive Politics and Economic Growth", *Quarterly Journal of Economics*, Vol. 109.
- Alesina, Alberto and Guido Tabellini (1990). "Voting on the Budget Deficit", *American Economic Review*, Vol. 80.
- Alston, Lee J. and Joseph P. Ferrie (1993). "Paternalism in Agricultural Labor Contracts in the U.S. South: Implications for the Growth of the Welfare State", *American Economic Review*, Vol. 83.
- Alston, Lee J., Thrainn Eggertsson and Douglass C. North (eds.) (1996). *Empirical Studies in Institutional Change*, Cambridge University Press.
- Ayittey, George B. N. (1995). "Nigeria: The High Cost of Erratic Financial Policies", *Economic Reform Today*, Vol. 1.
- Banerjee, Abhijit and Esther Duflo (2000). *Inequality and Growth: What Can the Data Say?*, MIT mimeo, June.
- Bardhan, Pranab and Dilip Mookherjee (2000). "Corruption and Decentralization of Infrastructure Delivery in Developing Countries", IED Discussion Paper, No. 104, Boston University.
- Baron, David P. (1994). "Electoral Competition with Informed and Uniformed Voters", *American Political Science Review*, Vol. 88.
- Barro, Robert (1991). "Economic Growth in a Cross Section of Countries", *Quarterly Journal of Economics*, Vol. 105.
- _____ (1997). *Determinants of Economic Growth*, Cambridge, MA: MIT Press.
- _____ (1999). "Inequality, Growth and Investment", NBER Working Paper, No. 7038.

- Barro, Robert and Xavier Sala-i-Martin (1995). *Economic Growth*, New York, McGraw Hill.
- Bates, Robert and Shanta Devarajan (2000). "Framework Paper on the Political Economy of African Growth", Manuscript.
- Becker, Gary (1983). "A Theory of Competition Among Pressure Groups for Political Influence", *Quarterly Journal of Economics*, Vol. 98 (3).
- Becker, Gary S., Kevin M. Murphy and Robert Tamura (1990). "Human Capital, Fertility, and Economic Growth", *Journal of Political Economy*, Vol. 98 (5).
- Benabou, Roland (1996). "Inequality and Growth", in Ben Bernanke and Julio Rotemberg, (eds.), *NBER Macroeconomics Annual 1996*, Cambridge, MA: MIT Press.
- Bennedsen, Morten and Sven E. Feldmann (1999). "Legislative Structure, Incentives, and Informational Lobbying", Harris School Working Paper, University of Chicago.
- Bertola, Giuseppe (1993). "Factor Shares and Savings in Endogenous Growth", *American Economic Review*, Vol. 83 (5).
- Besley, Timothy and Stephen Coate (1997). "An Economic Model of Representative Democracy", *Quarterly Journal of Economics*, Vol. 112.
- _____ (2001). "Lobbying and Welfare in a Representative Democracy", *Review of Economic Studies*, Vol. 68 (1).
- Binswanger, Hans and Klaus Deininger (1997). "Explaining Agricultural and Agrarian Policies in Developing Countries", *Journal of Economic Literature*, Vol. 35 (4).
- Black, Duncan (1958). *The theory of Committees and Elections*, Cambridge University Press.
- Blanchard, Olivier and Justin Wolfers (1999). "The Role of Shocks and Institutions in the Rise of European Unemployment: The Aggregate Evidence", Manuscript, MIT.
- Boeri, Tito, Axel Börsch-Supan and Guido Tabellini (2001). "Would You Like to Shrink the Welfare State? A Survey of European Citizens", *Economic Policy*, Vol. 32.
- Bourguignon, François and Thierry Verdier (2000). "Oligarchy, Democracy, Inequality and Growth", *Journal Development Economics*, Vol. 62 (2).
- Bowie, Alasdair (1991). *Crossing the Industrial Divide*, New York, Columbia University Press.
- Boycko, Maxim, Andrei Shleifer and Robert W. Vishny (1996). "A Theory of Privatization", *Economic Journal*, Vol. 106.
- Campos, J. Edgardo and Hilton Root (1996). *The Key to the East Asian Miracle: Making Shared Growth Credible*, Washington, DC: Brookings Institution.
- Campos, J. Edgardo and Hadi Salehi Esfahani (1996). "Why and When Do

- Governments Initiate Public Enterprise Reform?", *World Bank Economic Review*, Vol. 10 (3).
- _____ (2000). "Credible Commitment and Success with Public Enterprise Reform", *World Development*, Vol. 28 (2).
- Campos, Nauro F. and Fabrizio Coricelli (2000). "Growth in Transition: What We Know, What We Don't, and What We Should", GDN Working Paper.
- Castanheira, Micael and Gérard Roland (2000). "The Optimal Speed of Transition: a General Equilibrium Analysis", *International Economic Review*, Vol. 4 (1).
- Castanheira, Micael and Vladimir Popov (2000). "Framework Paper on the Political Economics of Growth in Transition Countries", mimeo.
- Chari, Varadarajan V. and Harold Cole (1993). "A Contribution to the Theory of Pork Barrel Spending", *Staff Report* 156, Federal Reserve Bank of Minneapolis.
- Chari, Varadarajan V. and Patrick Kehoe (1999). "Optimal Fiscal and Monetary Policy", in John Taylor and Mike Woodford (eds.), *Handbook of Macroeconomics*, Amsterdam: North Holland.
- Cheung, Steven N.S. (1975). "Roofs and Stars: The Stated Intentions and Actual Effects of A Rents Ordinance", *Economic Inquiry*, Vol. 13.
- Coate, Stephen and Stephen Morris (1999). "Policy Persistence", *American Economic Review*, Vol. 89 (5).
- Collier, Paul (1998). "The Political Economy of Ethnicity", Paper Presented at the Annual World Bank Conference on Development Economics, Washington, D.C., April 20–21.
- Collier, Paul and Jan Willem Gunning (2000). "The Microeconomics of African Growth, 1950-2000", GDN Working Paper.
- Dao, Minh Q. and Hadi Salehi Esfahani (1995). "A Competitive Model of Growth of Government", *Journal of Economic Studies*, Vol. 22 (2).
- Deheja, V. (1997). "Optimal Restructuring under a Political Constraint", Davidson Institute Working, Paper No. 35.
- De Janvry, Alain and Elizabeth Sadoulet (1989). "A Study in Resistance to Institutional Change: The Lost Game of Latin American Land Reform", *World Development*, Vol. 17.
- Dewatripont, Mathias and Gérard Roland (1992a). "Economic Reform and Dynamic Political Constraints", *Review of Economic Studies*, Vol. 59.
- _____ (1992b). "The Virtues of Gradualism and Legitimacy in the Transition to a Market Economy", *Economic Journal*, Vol. 102.
- _____ (1995). "The Design Reform Packages under Uncertainty", *American Economic Review*, Vol. 83 (5).
- _____ (1996). "Transition as a Process of Large-Scale Institutional Change", *Economics of Transition*, Vol. 4.
- Desdoigts, Alain and Fabien Moizeau (2001). "Multiple Politico-Economic

- Regimes, Inequality and Growth", Université d'Evry mimeo.
- Dixit, Avinash and Joseph E. Stiglitz (1977). "Monopolistic Competition and Optimum Product Diversity", *American Economic Review*, Vol. 67.
- Downs, Anthony (1957). *An Economic Theory of Democracy*, New York, Harper.
- Drazen, Allan and Vittorio Grilli (1993). "The Benefit of Crises for Economic Reform", *American Economic Review*, Vol. 83.
- Duflo, Esther (2000). "The Medium Run Effects of Educational Expansion: Evidence from a Large School Construction Program in Indonesia", MIT mimeo.
- Easterly, William and Ross Levine (1997). "Africa's Growth Tragedy: Policies and Ethnic Divisions", *Quarterly Journal of Economics*, Vol. 112 (4).
- Edwards, Sebastian (1993). "Openness, Trade Liberalization, and Growth in Developing Countries", *Journal of Economic Literature*, Vol. 31 (3).
- Esfahani, Hadi Salehi (2000a). "Political Economy of Growth in MENA Countries: A Framework for Country Case Studies", GDN Working Paper.
- _____ (2000b). "Institutions and Government Controls", *Journal of Development Economics*, Vol. 63 (2).
- _____ (2001). "A Political Economy Model of Resource Pricing with Evidence from the Fuel Market", Manuscript, University of Illinois.
- Esfahani, Hadi Salehi and Maria Teresa Ramírez (2001). "Institutions, Infrastructure, and Economic Growth", Manuscript, University of Illinois.
- Fernandez, Raquel and Dani Rodrik (1991). "Resistance to Reform: Status-Quo Bias in the Presence of Individual-Specific Uncertainty", *American Economic Review*, Vol. 81.
- Figini, Paolo (1998). "Inequality and Growth Revisited", Trinity College, mimeo.
- Forbes, Kristin J. (2000). "A Reassessment of the Relationship Between Inequality and Growth", *American Economic Review*, Vol. 90 (4).
- Grossman, Gene and Elhanan Helpman (1994). "Protection for Sale", *American Economic Review*, Vol. 84 (4).
- Haggard, Stephan and Robert R. Kaufman (1992). "Economic Adjustments and the Prospects for Democracy", in Stephan Haggard and Robert Kaufman (eds.), *The Politics of Economic Adjustment*, Princeton: Princeton University Press.
- Haggard, Stephan and Steven Webb (eds.) (1994). *Voting for Reform*, Oxford, University Press.
- Hart, Oliver, Andrei Shleifer and Robert W. Vishny (1997). "The Proper Scope of Government: Theory and an Application to Prisons", *Quarterly Journal of Economics*, Vol. 112.
- Helpman, Elhanan and Torsten Persson (1998). "Lobbying and Legislative Bargaining", NBER Working Paper No. 6589.
- Hotelling, H. (1929). "Stability in Competition", *Economic Journal*, Vol. 39.

- Hou, Kewei and David Robinson (2000). "Towards a Property Rights View of Government Ownership", Manuscript, University of Chicago.
- Inter-American Development (IADB) (1998). *Economic and Social Progress Report 1998: Latin America After a Decade of Reforms*, Washington DC: Part III, Chapters 1 and 2.
- Jurajda, Štěpán, and Janet Mitchell (2001). "Thematic Review on Markets and Growth", Manuscript, GDN Working Paper.
- Keefer, Philip, and Stephen Knack (1995). "The Effects of Institutions on Public Investment", Preliminary Draft of Paper Presented in American Economic Association Meeting, 1996, San Francisco.
- Kelegama, Saman and Kirit Parikh (2000). "Political Economy of Growth and Reforms in South Asia", Manuscript.
- Krongkaew, Medhi (2000). "The Political Economy of Growth in Developing East Asia: A Thematic Paper", Global Development Network, Working Paper.
- Krueger, Anne O. (1974). "The Political Economy of the Rent-Seeking Society", *American Economic Review*, Vol. 64 (3).
- Kydland, Lane and Edward C. Prescott (1977). "Rules Rather Than Discretion: The Inconsistency of Optimal Plans", *Journal of Political Economy*, Vol. 85 (3).
- La Porta, Rafael, Florencio Lopez-de-Silanes, Andrei Shleifer and Robert Vishny (1999). "The Quality of Government", *Journal of Law, Economics, and Organization*, Vol. 15 (1).
- Leighley, Jan and Jonathan Nagler (1992). "Socioeconomic Class bias in Turnout, 1964-1988: The Voters Remain the Same", *American Political Science Review*, Vol. 86 (3).
- Levy, Brian and Pablo Spiller (eds.) (1996). *Regulations, Institutions and Commitment: The Case of Telecommunications*, Cambridge University Press.
- Li, Wei, Christine Zhen-Wei Qiang and Lixin Colin Xu. (2000). "The Political Economy of Telecommunications Reforms", Manuscript, the World Bank.
- Lim, Haeran (1998). *Korea's Growth and Industrial Transformation*, London, Macmillan.
- Lindbeck, Assar and J. Weibull (1987). "Balanced Budget Redistribution as the Outcome of Political Competition", *Public Choice*, Vol. 52.
- Lucas, Robert (1988). "On the Mechanics of Economic Development", *Journal of Monetary Economics*, Vol. 2 (1).
- McGuire, Martin C. and Mancur Olson, Jr. (1996). "The Economics of Autocracy and Majority Rule: The Invisible Hand and the Use of Force", *Journal of Economic Literature*, Vol. 34 (1).
- Means, G. P. (1991). *Malaysian Politics: The Second Generation*, Oxford, UK: University Press.
- Meggison, William L. and Jeffrey M. Netter (2000). "From State to Market: A

- Survey of Empirical Studies on Privatization", Manuscript, University of Oklahoma.
- Milne, R. S. and Mauzy, D. K. (1980). *Politics and Government in Malaysia*, Vancouver, Canada, University of British Columbia Press.
- Morelli, Massimo (2000). "Equilibrium Party Structure and Policy Outcomes under Different Political Systems", Iowa State University mimeo.
- North, Douglass C. (1990). *Institutions, Institutional Change, and Economic Performance*, New York, Cambridge University Press.
- Olson, Mancur (1965). *The Logic of Collective Action*, Cambridge, MA: Harvard University Press.
- _____ (1982). *The Rise and Decline of Nations*, New Haven, Yale University Press.
- Osborne, Martin J. and Al Slivinski (1996). "A Model of Political Competition with Citizen-Candidates", *Quarterly Journal of Economics*, Vol. 111.
- Parente, Stephen L. and Edward C. Prescott (2000). *Barriers to Riches*, Cambridge: MIT Press.
- Pechman, Joseph A. (1985). *Who Paid the Taxes, 1966-85?* Washington, DC: The Brookings Institution.
- Perotti, Roberto (1992). "Income Distribution, Politics, and Growth", *American Economic Review*, Vol. 80 (2).
- _____ (1996a). "Democracy, Income Distribution and Growth: What the Data Says", *Journal of Economic Growth*, Vol. 1 (2).
- _____ (1996b). "Redistribution and Non Consumption Smoothing in an Open Economy", *Review of Economic Studies*, Vol. 63.
- Perry, Guillermo (2000). "Reports on the Four Thematic Groups: Sources of Aggregate Growth", Global Development Network, Summary of Prague Workshop on Explaining Growth, June 10-11.
- Persson, Torsten, Gérard Roland and Guido Tabellini (1997). "Separation of Powers and Political Accountability", *Quarterly Journal of Economics*, Vol. 112 (4).
- _____ (1998). "Towards Micropolitical Foundations of Public Finance", *European Economic Review*, Vol. 42.
- Persson, Torsten and Lars Svensson (1989). "Why a Stubborn Conservative Would run a Deficit: Policy with Time-consistent Preferences", *Quarterly Journal of Economics*, Vol. 104.
- Persson, Torsten and Guido Tabellini (1994). "Is Inequality Harmful for Growth?", *American Economic Review*, Vol. 84.
- _____ (2000). *Political Economics: Explaining Economic Policy*, Cambridge Massachussets, MIT Press.
- Persson, Torsten, Guido Tabellini and Francesco Trebbi (2001). "Electoral Rules and Corruption", NBER Working Paper No. W8154.

- Pritchett, Lant (1999). "Where Has All the Education Gone?", Manuscript, the World Bank.
- Rajan, Raghuram and Luigi Zingales (1998). "Power in a Theory of the Firm", *Quarterly Journal of Economics*, Vol. 113.
- Ramamurti, Ravi (1999). "Why Haven't Developing Countries Privatized Deeper and Faster?", *World Development*, Vol. 22.
- Rauch, James E. and Peter B. Evans (2000). "Bureaucratic Structure and Bureaucratic Performance in Less Developed Countries", *Journal of Public Economics*, Vol. 75 (1).
- Rhee Jong-Chan (1994). *The State and Industry in South Korea: the Limits of the Authoritarian State*, London and New York: Routledge.
- Rivière, Anouk (2000). "Citizen Candidacy, Party Formation and Duverger's Law", ECARES mimeo.
- Roberts, Mark J. and James R. Tybout (1995). "An Empirical Model of Sunk Costs and the Decision to Export", World Bank Working Paper No. 1436.
- Robinson, James (1997). "When is the State Predatory?", Manuscript, University of Southern California.
- Rodríguez, Francisco (2000). "The Political Economy of Latin American Economic Growth", Manuscript, Global Development Network.
- Rodrik, Dani (1994). "The Rush to Free Trade. Why so Late? Why Now? Will it Last?", in Stephan Haggard and Steven Webb (eds.), *Voting for Reform*, Oxford, UK: Oxford University Press.
- _____ (1996). "Understanding Economic Policy Reform", *Journal of Economic Literature*, Vol. 34 (1).
- _____ (1999). "Where Did All the Growth Go? External Shocks, Growth Collapses and Social Conflict", *Journal of Economic Growth*, Vol. 4.
- Roemer, John E. (1985). "Rationalizing Revolutionary Ideology", *Econometrica*, Vol. 53.
- Rogoff, Kenneth (1985). "The Optimal Degree of Commitment to an Intermediate Monetary Target", *Quarterly Journal of Economics*, Vol. 100 (4).
- Roland, Gérard (2000). *Transition and Economics, Politics, Markets and Firms*, Cambridge Massachusetts, MIT Press.
- Sachs, Jeffrey D. and Andrew Warner (1995). "Natural Resource Abundance and Economic Growth", NBER Working Paper 5398.
- Saint-Paul, Gilles and Thierry Verdier (1996). "Inequality, Redistribution and Growth", *European Economic Review*, Vol. 40 (3-5).
- Schmidt-Hebbel, Klaus and Luis Servén (2000). "Does Income Inequality Raise Aggregate Saving?", *Journal of Development Economics*, Vol. 6 (2).
- Shepsle, Kenneth (1979). "Institutional Arrangement and Equilibrium in

- Multidimensional Voting Models", *American Journal of Political Science*, Vol. 23.
- Shleifer, Andrei and Robert W. Vishny (1994). "Politicians and Firms", *Quarterly Journal of Economics*, Vol. 109.
- Stein, Ernesto, Ernesto Talvi and Alejandro Grisanti (1998). "Institutional Arrangements and Fiscal Performance: The Latin American Experience", NBER Working Paper No. 6358.
- Svensson, Jakob (1997). "Accountability, Polarization and Growth: Is More Democracy Better?", Washington, DC: The World Bank.
- Tanzi, Vito (1998). "Corruption Around the World: Causes, Consequences, Scope, and Cures", IMF Staff Papers, Vol. 4 (4).
- Topel, Robert (1999). "Labor Markets and Economic Growth", in Orley Ashenfelter and David Card (eds.), *Handbook of Labour Economics*, Vol. 3. Amsterdam: North Holland.
- Tornell, Aaron and Phillip Lane (1999). "Growth and Voracity", *American Economic Review*, Vol. 89 (1).
- Treisman, Daniel (2000). "Decentralization and Inflation: Commitment, Collective Action, or Continuity?", *American Political Science Review*. Vol. 94 (4).
- Velasco, Andres (1999). "A Model of Endogenous Fiscal Deficits and Delayed Fiscal Reforms", in James M. Poterba and Jürgen von Hagen (eds.), *Fiscal Institutions and Fiscal Performance*, Chicago: University of Chicago Press.
- Verdier, Thierry (1994). "Models of Political Economy of Growth: A Short Survey", *European Economic Review*, Vol. 38 (3-4).
- Von Hagen, Jürgen (1992). "Budgeting Procedures and Fiscal Performance in European Communities", Manuscript, University of Mannheim.
- Von Hagen, Jürgen and Ian J. Harden (1994). "National Budget Processes and Fiscal Performance", *European Economy, Reports and Studies*, Vol. 3.
- Von Hagen, Jürgen and Ian J. Harden (1995). "Budget Processes and Commitment to Fiscal Discipline", *European Economic Review*, Vol. 39.
- Waterbury, John (1983). *The Egypt of Nasser and Sadat: The Political Economy of Two Regimes*, Princeton, NJ: Princeton University Press.
- _____ (1993). *Exposed to Innumerable Delusions: Public Enterprise and State Power in Egypt, India, Mexico, and Turkey*, Cambridge, UK: Cambridge University Press.
- Williamson, John (1994). *The Political Economy of Policy Reform*, Washington, DC: Institute for International Economics.
- World Bank (1995). *Bureaucrats in Business: The Economics and Politics of Government Ownership*, Washington, DC: The World Bank.
- Yarrow, George (1999). "A Theory of Privatization, or Why Bureaucrats are Still in Business?", *World Development*, Vol. 22 (1).

فصل ششم

نتیجه‌گیری پژوهش‌های
رشد ملی بین‌کشوری:
پیشگفتاری درخصوص
«خود کشورها»

لنت پریچت

مقدمه

نگارنده از اینکه نوشتن فصل نتیجه‌گیری این مجلد را برعهده دارد خرسند است، زیرا رویکرد پژوهشی رشد بازتاب‌یافته در این مجلد را امیدوارکننده می‌داند. در این پژوهش با جدی گرفتن تجارب مناطق، و هریک از کشورها، و با اتخاذ رویکردی یکپارچه و مشترک از اقتصاد کلان، اقتصاد خرد، بازارها، و اقتصاد سیاسی، امید می‌رود گوناگونی و نیز شالوده تجربه‌های واقعی کشورها درک گردند.

نگارنده از نوشتن این نتیجه‌گیری از آن‌رو نیز خرسند است که می‌تواند سرآغازی باشد برای دور دیگر بررسی‌های تفصیلی تک‌تک کشورها. تلاقی نظریه‌ها و تجربیات رگرسیون عمومی رشد با مطالعات کشوری می‌بایست رویارویی سازنده‌ای باشد.

سرانجام اینکه نگارنده از به پایان رساندن مجلدی که رابرت سولو آغازگر آن بوده است هم خشنود است. در سال‌هایی که نگارنده دانشجوی کارشناسی ارشد بود، اقتصاد خرد و اقتصاد کلان را نزد پروفسور سولو آموخت. وی یادگیری دو اصل اقتصادی مهم و پیچیده را - که هنوز هم در ذهن خود دارد - مدیون این استاد برجسته می‌داند. اصل نخست این است: «این‌گونه نیست هرچه که انسان نمی‌داند موجب هلاک او شود؛ اما این‌گونه هست که هرآنچه می‌داند، موجب هلاک وی نخواهد شد»؛ و اصل دوم این است که «به صرف اینکه لاستیک خودرو پنچر است، نباید تصور کرد که سوراخ در پایین لاستیک است».

گسترده‌گی و کیفیت پژوهش‌های موجود در این مجلد به واقع درخور توجه است - بیست‌وچهار مقاله (یک مقاله برای هر کدام از چهار موضوع مطرح در هریک از شش

منطقه جهان). یافته‌های این مقالات، پیش‌ازاین در قالبی مناسب، در خلاصه‌های موضوعی جای داده شدند. حال، چنانچه خلاصه‌های مذکور قرار باشد در این فصل خلاصه‌تر گردند، به آنها لطمه وارد خواهد شد، و درواقع مایه و غنای مطالعات و موضوعات کشوری چنان فشرده می‌شود که تنها پوسته خشکی از انتزاع بر آن باقی می‌ماند. به‌عنوان روشی جایگزین برای به نتیجه رساندن و پیش بردن پژوهش‌های آتی در مطالعات کشوری، در این مرحله پژوهش، بد نیست دو پرسش مطرح گردد: «چه چیزهایی درباره رشد می‌دانیم که چه‌بسا - تنها چه‌بسا - درست نباشد؟» و «چرا نگرشمان به دستور کار (تحقیقات) رشد، همان‌گونه است که به تدریج پهن‌تر، برای یافتن سوراخ پنچری؟» نگارنده با مطرح کردن هریک از این پرسش‌ها، بر آن است که ضمن حرکت به‌سوی مطالعات کشوری، به راه‌های ممکن پیش رو نیز اشاره کند.

۱-۶ احتمال دارد آنچه که می‌دانیم، دقیقاً همان‌گونه نباشد

ابتدا به چهار مطلب که «می‌دانیم»، بپردازیم. منظور از می‌دانیم، آگاهی‌مان از چیزهایی است که در سطح گسترده‌ای تکرار می‌شوند و به‌صورت فهم متعارف درآمده‌اند. این چهار گزاره چه‌بسا درست باشند، و هیچ اطمینانی از نادرستی‌شان وجود ندارد؛ ولی چه‌بسا - فقط چه‌بسا - درست نباشند.

۱-۱-۶ تحصیلات راهگشای رشد اقتصادی است؛ و این حقیقت جدیدی است که نظریات

«قدیمی» از آن آگاهی نداشتند

وقتی رویکرد نظریات «رشد جدید»، را در بحث آموزش در پیش بگیریم، این گفته قدیمی که «آنچه درست است جدید نیست و آنچه جدید است درست نیست» صحیح به‌نظر می‌رسد. این ادعا که تحصیلات برای رشد و توسعه اقتصادی اهمیت دارد، چیزی نیست که «علمای» نوشتارهای تخصصی توسعه اخیراً بدان توجه کرده باشند. برای نمونه این نقل‌قول که «درک عمیق‌تر نیروهای مؤثر بر پیشرفت اقتصادی و اجتماعی در بلندمدت به شناخت این حقیقت منجر می‌شود که سرمایه‌گذاری در تحصیلات، پیش‌شرط ضروری رشد اقتصادی آتی است»، مربوط به چه زمانی است: ۲۰۰۱، یا ۱۹۹۱؟

این دیدگاه مربوط به سال ۱۹۶۱ است.^۱ با اینکه تحصیلات، بخشی از مدل‌های رسمی مربوط به کارهای نخستین سولو نبود، لیکن هرکس که درباره موضوع رشد می‌اندیشید، هیچ تردیدی در تأثیر و نقش عمده تحصیلات در توسعه اقتصادی نداشت.^۲ در نسل یکم نظریه‌های جدید رشد کوشش شد دلیل آورده شود که تحصیلات و دانش، عواملی هستند که تفاوت‌های وضعیت پایا را در نرخ‌های رشد توضیح می‌دهند، چرا که دانش رقابت‌ناپذیر است و بنابراین در معرض بازده نزولی نیست.^۳ در این نظریه‌ها، به واسطه چنین سرریزهایی است که القا شده است تحصیلات، حتی از آنچه که بازده‌های دستمزد مشاهده می‌شود، سهم بیشتری در رشد بلندمدت دارد.

نخست آنکه، به عقیده نگارنده، امروزه هر کسی می‌پذیرد که در مدل‌های اولیه که در آن سطح تحصیلات یا سطح دانش، را موجب تشدید نرخ رشد نسبی پیشرفت فنی می‌دانستند، اشتباه است. چارلی جونز (۱۹۹۵، آ، ب) نخستین فردی بود که به این نکته بدیهی اشاره کرد: از توصیف مبهم تجربه کشورهای عضو سازمان توسعه و همکاری اقتصادی نمی‌توان با هر شیوه برآوردی، مدلی با رابطه پایا بین نرخ‌های رشد - که برای بیش از صد سال پایا هستند^۴ - و سطح مطلق تحصیلات یا دانش یا کوشش به‌منظور

۱. بطلان این عقیده که نظریه «جدید» رشد یا «تجدید حیات نوکلاسیکی» اهمیت سرمایه انسانی را کشف کرده است، حتی با مطالعه سطحی کارهای کوزنتس (۱۹۶۰)، لویس (۱۹۵۵)، اسکولز (۱۹۶۳)، یا دنیسون (۱۹۶۷) نیز ثابت می‌شود. کتاب *درام آسیایی* گونار میردال که در انتهای دهه ۱۹۵۰ نوشته شده است، اهمیت سرمایه انسانی را در توسعه در کنار سرمایه فیزیکی به‌عنوان فهم متعارف برمی‌شمارد.

۲. مقدار زیادی از نمایش کاریکاتورگونه‌ای که ده‌ها سال پس از دوره نظریه‌پردازان اولیه رشد، از کار آنها ارائه گردید، چون تفکر واقعی آنها در قیاس با آنچه بعداً از تفکرشان در صورت‌بندی‌ها درک شد، بسیار موشکافانه‌تر بود، آنها به خاطر ساده‌سازی‌هایی که هرگز تأیید نکرده بودند سرزنش شدند. برای نمونه، اینک لویس (۱۹۵۵) به خاطر تمرکز بر افزایش نرخ‌های پس‌انداز، مورد حمله قرار گرفته است، درحالی‌که بخش مربوط به سرمایه در کتاب *نظریه‌های رشد اقتصادی* او در فصل پنجم - پس از فصل‌هایی با موضوعات «جدید» نهادهای اقتصادی، دانش، و فرهنگ - آمده است.

۳. حتی در اینجا، مطالعه سیمون کوزنتس در سال ۱۹۶۰ علم اقتصاد رشد و پیامدهای غیررقابتی دانش اجمالاً مطرح می‌گردد. آنچه که انجام نشده بود صورت‌بندی اینها به مدل‌های تعادلی بود، و همه آنها پیشبرد عمده و مهمی از اقتصاددانان «رشد جدید» به‌شمار می‌آیند؛ اما ایده غیررقابتی بودن اندیشه‌ها همواره وجود داشته است.

۴. این واقعیت کاملاً شناخته شده است و یکی از شش واقعیتی است که سولو (۱۹۷۰) سعی کرد تا به شکل صوری توضیحشان دهد.

تحقیق و توسعه^۱ آن کشورها که چند برابر افزایش یافته به دست آورد. متغیر مانا نمی‌تواند به سادگی رابطه‌ای پایدار با متغیری نامانا داشته باشد.

دوم اینکه، در تبیین تجربه اخیر کشورهای در حال توسعه، چالش فکری دقیقاً برخلاف یافتن مدلی است که دلیل ابقای رشد را در سطح بالا برای مدتی طولانی توضیح می‌دهد. این چالشی است برای اینکه بتوان دریافت چرا نرخ‌های رشد در کشورهای عضو سازمان توسعه و همکاری اقتصادی هنوز بسیار بالاست، و به سمت نرخ رشد بهره‌وری کل عوامل تولید، آن گونه که مدل سولو پیش‌بینی می‌کند، هم‌گرا نشده است. عده‌ای چه بسا چنین تصور کنند که تحصیلات می‌تواند توضیح دهد که چرا رشد کشورهای عضو سازمان توسعه و همکاری اقتصادی در مقایسه با پیش‌بینی نظریات موجود، به طرز شگفت‌انگیزی سریع و باثبات است. به هر حال در بسیاری از کشورهای در حال توسعه، مسئله دقیقاً عکس آن است.

دستاوردهای آموزشی در کشورهای در حال توسعه، طی چهل سال گذشته که داده‌های آن موجود و در دسترس‌اند، کاملاً انفجاری بوده است. اگر بتوان سیاستی را یافت که تقریباً در همه‌جا دنبال شده باشد، آن سیاست گسترش سریع تحصیلات است. باین‌حال رشد اقتصادی هنوز کند است، و حتی از رشد در کشورهای عضو سازمان توسعه و همکاری اقتصادی نیز کندتر است؛ و در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ به‌استثنای دو کشور از بزرگ‌ترین کشورها و فقط تعداد انگشت‌شماری از آنها، حتی آهسته‌تر هم شده است. مشخصاً افراد بهره‌مند از سرمایه‌گذاری‌ها در دور یکم سرمایه‌گذاری در تحصیلات، موجب دگرگونی سریع در ترکیب تحصیلات نیروی کار شدند.

سوم اینکه، نظریه‌های رشد از این معمای تجربی که چرا تأثیر تحصیلات مشخصاً بیشتر از آنی است که مدل‌های استاندارد انتظار دارند - و سپس ایجاد نظریه‌ای برای توضیح این علت - شروع نمی‌شوند؛ بلکه آنها از انتهای دیگر (معمای رشد) شروع می‌کنند و به نظریه‌ای می‌رسند، با این دلالت که تأثیر کل تحصیلات باید بیشتر از مجموع تأثیرات خرد (به‌عنوان مثال، رگرسیون‌های دستمزد مینسر)^۲ باشد. اما در هیچ

مقاله‌ای در نوشتارهای موضوعی تاکنون نشان داده نشده است که بازده‌های تحصیلات به‌طور معنی‌داری بزرگ‌تر از مقدار انتظاری به‌دست آمده از داده‌های خرد باشند؛ یعنی درواقع یافتن رابطه‌ای میان سطح تولید و سطح تحصیلات امری بدیهی به‌نظر^۱ می‌رسد. ازاین‌گذشته، در سطح فردی، ارتباط بین درآمد و تحصیلات احتمالاً دومین حقیقت بزرگ اثبات شده در اقتصاد است. اما معمای واقعی درزمینه تحصیلات و رشد اقتصادی، تبیین این نکته است که چرا تحصیلات آن‌گونه ظاهر نشده است که حتی تأثیر رشدی داشته باشد که مدل رشد نئوکلاسیک استاندارد همسان با بازده‌های خرد مینسر استاندارد پیش‌بینی کرده‌اند. وقتی که تأثیر رشد تحصیلات (یا رشد سرمایه انسانی) بر رشد تولید با تصریح‌های «تابع تولید» که شامل انباشت سرمایه فیزیکی است برآورد شود، پژوهشگران نه تنها در رسیدن به این نتیجه که تحصیلات مهم‌تر از حد انتظار است ناکام می‌مانند، به‌گونه‌ای که بلکه حتی به‌ندرت ضریب معنی‌دار آماری پیدا کرده‌اند و در عوض بارها به ضرایبی دست یافتند که دقیقاً نزدیک به صفر تخمین زده شده است.

تجربه افزایش‌های گسترده تحصیلات رسمی از مدت‌ها پیش انجام شده و نتایج آن به‌شدت حیرت‌انگیز است. تصور نگارنده بر این است که دلایل موجهی برای معمای تحصیلات در کشورهای که سطح این تحصیلات در طی زمان به‌طور محسوسی افزایش پیدا کرده و دستمزدهای واقعی رو به کاهش نهاده‌اند، وجود دارد. اگر منحنی دستمزد - تحصیلات صعودی باشد، و این شیب به نوعی بهره‌وری بالاتر کارکنان تحصیل‌کرده را نشان دهد، و این بهره‌وری صرفاً خصوصی و با سرریز منفی نباشد، آنگاه افزایش میانگین تحصیلات نیروی کار باید میانگین دستمزدها را افزایش دهد. البته کاهش دستمزدهای واقعی می‌تواند نشان‌دهنده کاهش موجودی سرمایه یا کاهش بهره‌وری به دلایلی برون‌زا به تحصیلات باشد، اما تحصیلات و بازار کار دست‌کم درخور تأمل و توجه‌اند. در آن کشورهایی که معماهایی ازاین‌دست پدیدار می‌شوند پیشنهاد می‌شود که مطالعات کشوری در، الف) سازوکار تحصیلات، ب) مشاغل نیازمند تحصیل، و ج) تغییرات عرضه و تقاضای نیروی کار تحصیل‌کرده در طی زمان با کنکاشی عمیق‌تر صورت پذیرد. در تانزانیا، از دانش‌آموزان پس از گذشت هفت سال از تحصیل، آزمون پایان دوره

1. Is Hardly a Surprise

ابتدایی گرفته شد، که در بخش ریاضیات ۸۳ درصد دانش‌آموزان امتیازی کمتر از ۱۳ درصد گرفتند، و در زبان، ۸۰ درصدشان امتیازی کمتر از ۱۳ درصد. در نیجریه در آزمون‌های پایان دوره متوسطه، از حدود نیم میلیون دانش‌آموزی که آزمون دادند، در بخش انگلیسی ۸۲/۵ درصد نمره «مردودی کامل» - یا درواقع کمترین نمره ممکن - را گرفتند و در بخش ریاضیات - عمومی آزمون، نمره ۶۳ درصد از آنها «مردودی کامل» بود. در هر دو کشور هیچ شواهدی وجود ندارد که نشان دهد از هر پنج دانش‌آموز، چهار نفر در تمام سال‌های تحصیل اصولاً چیزی آموخته باشند. در مقابل، دیگر کشورهای در حال توسعه‌ای نیز هستند که در آزمون‌های بین‌المللی درخور مقایسه، بالای لیست قرار دارند. پیش از ارزیابی تشخیص تأثیر «تحصیل بیشتر» بر رشد بالقوه، دست کم توجه به نتیجه و برون‌داد یادگیری، تا حدودی ضروری است. حتی اگر تحصیلات مؤثر باشد، در بررسی تأثیرات آن در یک کشور مشخص ضروری است بر این نکته تمرکز شود که تحصیل کرده‌ها وارد چه مشاغلی می‌شوند. در بسیاری از کشورهای در حال توسعه، بخش عظیمی از تحصیل کرده‌ها، به‌ویژه افراد دارای تحصیلات عالی، جذب بخش‌های دولتی و خدمات کشوری شده‌اند. این قضیه در مورد کشورهای دارای عملکرد بالای رشد (ژاپن، تایوان، کره) و همچنین کشورهای با رشد آهسته (ساحل عاج، غنا) صادق است. تأثیرپذیری رشد (از تحصیلات) به این بستگی دارد که این نخبگان تکنوکرات چگونه می‌توانند از تحصیلاتشان برای کمک به توسعه استفاده کنند.

حتی اگر تحصیلات مؤثر باشد، و حتی اگر اکثر نیروی کار تحصیل کرده جذب کارهای دولتی نشوند، هرگونه سرمایه‌گذاری که در محیط سیاستگذاری با بهره‌وری پایین صورت گیرد، بازده پایینی خواهد داشت. در ارزیابی از کلاس سومی‌ها در مورد پیشرفتشان در درس زبان، مشخص شد که کوبا در میان یازده کشور آمریکای لاتین در فاصله بسیار بالایی از عملکرد قرار داشت. ۲۵ درصد عملکرد در کوبا، بهتر از ۷۵ درصد بهترین کشور بعدی (آرژانتین) بود. این دستاوردهای تحصیلی درخشان، نتوانست کوبا را از وضعیت پریشان و آشفته اقتصادی بیرون آورد. پیشبردهایی که تحصیلات در رشد اقتصادی دارند نه تنها به عرضه نیروی کار تحصیل کرده وابسته است بلکه به افزایش تقاضای نیروی کار تحصیل کرده نیز بستگی می‌یابد. تقاضا برای نیروی کار تحصیل کرده

به تکامل فناوری (فoster^۱ و روزنویگ^۲، ۱۹۹۵، ۱۹۹۶) و پویایی اقتصاد بخش خصوصی (بیردسال^۳ و دیگران، ۱۹۹۵) هم به نوعی بستگی دارد.

مطالعات موردی کشوری، برای درک این نکته که چگونه کیفیت آموزش، تقاضا برای نیروی تحصیل‌کرده، و سیاست‌های دولتی (شامل سیاست‌های استخدامی)، در تعامل با یکدیگر اثر آموزش بر رشد اقتصادی را معلوم می‌کند، باید پا را فراتر از این نهند که «تحصیلات سودمند است» و بس.

۲-۱-۶ به‌استثنای مسئله علیت، نقش سرمایه‌گذاری فیزیکی در رشد اقتصادی کاملاً درک شده است

به‌نظر می‌رسد که سرمایه فیزیکی از جمله مواردی باشد که در هنگام ورود آن به درون نظریه، داده‌های تجربی کمترین اغتشاش را ایجاد می‌کنند. از مواردی که به‌نظر می‌رسد داده‌ها به‌گونه‌ای واضح و روشن آن را بازگو می‌کنند، ارتباط بین سرمایه فیزیکی و رشد اقتصادی در همان حد و اندازه‌ای است که انتظار می‌رود؛ و چنین رابطه‌ای با توجه به متغیرهای مورد استفاده باثبات است (لوین و رنلت، ۱۹۹۲). نتایج رگرسیون بین‌کشوری، با داده‌های اقتصاد خرد مربوط به بازده بنگاه‌ها، با نتایج کلان مربوط به سهم سرمایه در درآمد ارتباطی منطقی دارد، و این رابطه مستقل از اینکه آیا بتوان نرخ‌های سرمایه‌گذاری را به‌عنوان متغیری جایگزین استفاده کرد و یا رشد موجودی سرمایه فیزیکی را، باثبات است. اگر رشد اقتصادی بر روی نرخ‌های سرمایه‌گذاری تخمین زده شود، ضریب آماری معنی‌داری در حد و اندازه درست به‌دست می‌آید (برای مثال، آفریقا، اوکانل و ندولو، آمریکای لاتین، دگرگوریو و لی، آسیای شرقی، هان و کیم). به همین ترتیب، اگر متغیر موجودی سرمایه فیزیکی از طریق تجمیع سری‌های سرمایه‌گذاری محاسبه شود، ضریب رشد سرمایه فیزیکی نیز تقریباً در حد و اندازه «درست» به‌دست می‌آید (آسیای جنوبی).

1. Foster
2. Rosenzweig
3. Birdsall

چه بسا تنها پرسش باقی مانده درباره این ارتباط جزئی که کاملاً اثبات شده این باشد که آیا این رابطه، رابطه علت و معلولی را منعکس می سازد - آیا سرمایه گذاری و رشد موجودی سرمایه علت رشد اقتصادی اند، یا اینکه رشد موجودی سرمایه به وسیله عوامل دیگری (مثل تغییرات فنی) رشد اقتصادی ایجاد می کنند. این پرسش ظاهراً تنها پرسش باقی مانده در نوشتارهای سرمایه گذاری - رشد باشد (کارول^۱ و ویل^۲، ۱۹۹۴؛ بلوم استروم^۳، لیپسی^۴ و سیان^۵، ۱۹۹۶).

به هر حال، نگارنده مایل است به معمایی تجربی اشاره کند که درباره آن مباحث استدلالی چندانی، و یا - کمتر از آن - راه حل قانع کننده ای را مشاهده نکرده است. معما این است که براساس هر دو مجموعه داده ها که مورد استفاده گسترده قرار گرفته اند، رشد سرمایه فیزیکی کاملاً با میانگین سهم سرمایه گذاری ناهمبسته است. کشورهای دارای نسبت های بالای سرمایه گذاری به شاخص تولید ناخالص داخلی، محتمل نیست همان کشورهای باشند که رشد بالای سرمایه فیزیکی دارند.

البته پیامد فوری و بی درنگ فقدان همبستگی بر رگرسیون، این است که کسی کاری را می کند که هیچ کس دیگر درباره آن حتی فکر هم نکرده است - با قرار دادن نرخ سرمایه گذاری و همچنین رشد سرمایه فیزیکی در رگرسیون رشد، آنها دقیقاً به همان ضرایب «درخور پذیرشی» دست می یابند که با وارد کردن جداگانه آنها در مدل می توان دست یافت. در جدول ۱-۶، این نتیجه به شکلی ساده و بس ابتدایی به تصویر کشیده شده است. ضریب سرمایه فیزیکی، آن قدرها متفاوت از سهم سرمایه برآورد شده از داده های درآمد ملی (۰/۳۹۵) نیست. میانگین نسبت سرمایه گذاری، ضریبی پیدا می کند (۰/۰۸۶) که با بازده سرمایه گذاری نیز سازگار است.

-
1. Carroll
 2. Weil
 3. Blomstrom
 4. Lipsey
 5. Zejan

جدول ۶-۱ رگرسیون‌های رشد با سرمایه فیزیکی و سرمایه‌گذاری

هر دو	فقط سرمایه‌گذاری	فقط سرمایه فیزیکی	
مقدار ثابت	۰/۰۰۴ (۱/۰۴)	-۰/۰۰۲ (۰/۶)	-۰/۰۱۶ (۳/۵۳)
نرخ رشد سرمایه فیزیکی به‌ازای هر کارکن (کینگ-لوین)		۰/۳۹۵ (۷/۰۱)	۰/۳۸۹ (۷/۴۳)
میانگین سهم سرمایه‌گذاری به تولید ناخالص داخلی (PWT/۵/۶)	۰/۰۸۶ (۳/۷۶)		۰/۰۸۳ (۴/۳۷)
<i>N</i>	۱۱۴	۱۱۴	۱۱۴
<i>R-Squared</i>	۰/۱۱۲	۰/۳۰۵	۰/۴۰۸

معما این است که اگر دو متغیر هم‌زمان وارد مدل شوند (اگر سرمایه‌گذاری متغیری جانشین برای رشد موجودی سرمایه باشد، هیچ معنای شهودی ندارد) دقیقاً ضرابی به‌دست می‌آیند که وقتی هریک به تنهایی وارد مدل می‌شوند.^۱ این گفته دست‌کم بدین معنی است که سرمایه‌گذاری هر نقشی در رگرسیون رشد بازی کند نمی‌توان مشخصاً و به‌سادگی آن را به‌عنوان نوعی جانشین برای انباشت سرمایه فیزیکی در نظر گرفت، زیرا حتی وقتی نقش سرمایه‌گذاری در انباشت سرمایه فیزیکی به‌نحوی بدیهی در نظر گرفته می‌شود، اصلاً هیچ دلیلی وجود ندارد که سرمایه‌گذاری در رگرسیون‌های رشد موجود نیز سهم و حضور داشته باشد.^۲

۱. این یافته در برابر حذف هریک از مشاهدات مؤثر یا پسماندهای رگرسیون بزرگ که بالای ۱۰ درصد از نمونه است، استحکام دارد.

۲. این خود دال بر این است که در رگرسیون‌ها با وجود نرخ سرمایه‌گذاری، نقش انباشت سرمایه فیزیکی در رشد اقتصادی حذف نمی‌شود (و برعکس، رشد سرمایه نمی‌تواند نقش سرمایه‌گذاری را حذف کند) با دلالت‌هایی آشکار که رگرسیون‌های رشد - شامل متغیر سرمایه‌گذاری یا متغیر سرمایه - چگونه تفسیر شده باشند؛ یعنی درواقع رگرسیون کردن رشد، بر سرمایه‌گذاری و برخی متغیرهای سیاستی دیگر (p) یا نهادی، تفسیری از «تأثیر متغیر P بر روی محصول به شرط انباشت» ندارد.

این مورد می‌تواند معمایی جزئی باشد، اما به اعتقاد نگارنده، با تفکر درباره نقش سرمایه و سرمایه‌گذاری در رشد اقتصادی، همین معما باعث استخراج چهار نکته برای موردکاوی‌های کشوری می‌گردد: الف) نقش تغییرات قیمت‌های نسبی در بهره‌وری «سرمایه»، برحسب ارزش دلاری؛ ب) نقش تنگناهای عمده و اصلی؛ ج) هماهنگی بین واکنش‌های سرمایه‌گذاری؛ و د) جریان سرمایه‌گذاری و تعمیر و نگهداری و استهلاک.

نخست آنکه، پرسش عمیقی در مورد ارزش‌گذاری و تغییر در ارزش موجودی سرمایه و افت ارزش مناسب با آن وجود دارد. دلیل اینکه چرا مردم مدل‌های رشد تک‌بخشی را در نظر می‌گرفتند (و می‌گیرند)، جان هیکس (۱۹۶۵) آن را این‌گونه توضیح داده است: تغییر بین زمانی قیمت‌های نسبی، تعادل پایدار پویا را کاملاً ردیابی‌ناپذیر می‌سازد - چه رسد به تحلیل. رویکرد سولو به مدل‌های تک‌بخشی کاملاً درک‌شدنی است: اگر آنچه که به‌عنوان حالت پایا تعریف می‌شود، حالتی باشد که بی‌تغییر ماندن قیمت‌های نسبی در آن قید و گنجانده شود، آنگاه این امکان وجود دارد که همه کالاها به کالای منفردی تجمیع شوند. این گفته بدان معنا نیست که قیمت‌های نسبی واقعاً باثبات‌اند؛ بلکه فقط این فرض به‌عنوان شیوه و ابزار تحلیلی مطمئنی که برای اهداف معینی سودمند می‌نماید، ضروری است. اما، این خود فرض کاربردی بودن ابزار را در وضعیت‌هایی که قیمت‌های نسبی واقعاً تغییر می‌یابند محدود می‌سازد، و کلاً از موضوع‌های همواره مطرح، این است که چه مقدار از «تمام» یا حتی «اکثر» تفاوت‌ها و تغییرات در نرخ‌های رشد مشاهده شده در جهان، به‌واسطه تفاوت‌ها در تعادل وضعیت پایا تعیین می‌گردد، که در آن قیمت‌های نسبی ثابت در نظر گرفته شده‌اند.

بدین ترتیب، در جهان واقعی که قیمت‌های نسبی تغییر می‌کنند، مقصود از «موجودی سرمایه» چیست؟ مخصوصاً زمانی که دارایی‌ها ثابت‌اند، تغییرات در قیمت‌های نسبی موجب تغییر ارزش بازاری جاری خواهند شد. با در نظر گرفتن وجوه سرمایه‌گذاری در هر معدن (مس، سرب، نیکل، قلع) در ایالات متحد و همچنین ارزش افزوده آن برحسب قیمت‌های اسمی (یا قیمت‌های «واقعی» که با تعدیل‌کننده عمومی قیمت تعدیل می‌شوند) نسبت به موجودی سرمایه انباشتی، مستهلک شود و محاسبه گردد، حتماً نوسانات عظیمی در بهره‌وری سرمایه ایجاد خواهد شد - ارزش دلاری

«واقعی» کالا، و خدمات تولید شده برحسب سرمایه «واقعی» در صورتی که معدن بسته شود، حتی به رقم صفر هم می‌رسد. در بسیاری از کشورهای کوچک‌تر، بخش عمده‌ای از سرمایه‌گذاری به سمت تعداد صنایع اندکی می‌رود (یا با این صنایع مرتبط می‌گردد). بنابراین، در حالی که در ایالات متحده تغییرات نسبی قیمت ممکن است همدیگر را خنثی کنند و این باعث شود که به‌طور کلی ارزش موجودی کل سرمایه به قیمت‌های جدید نسبت به قیمت‌های گذشته تقریباً بدون تغییر بماند، مطمئناً در زامبیا (معدن مس) یا نیجریه (نفت) یا جامائیکا (بوکسیت) یا ساحل عاج (محصولات درختی) چنین نیست. پژوهشگر چه‌بسا در مطالعه‌ای موردی، بخواهد به این نکته توجه کند که چقدر از جریان سرمایه‌گذاری، به سمت سرمایه‌ای رفته که ارزش آن به دلیل تغییر در قیمت‌های نسبی، به شدت کاهش یافته است.

دوم - که امید است خوانندگان مقاله این حرف پیش‌پاافتاده را ببخشند - اینکه، مقدار نهایی^۱ متفاوت از مقدار میانگین است. تغییر شرایط اقتصادی ممکن است بهره‌وری سرمایه‌گذاری‌های عمده و اصلی معینی را بسیار دگرگون سازد، به‌طوری که با بررسی آنها یا جهش‌ها در رشد، چه‌بسا میانگین شاخص ICOR بین‌زمانی یا بین‌بخشی اهمیت چندانی نداشته باشد اگر که سرمایه‌گذاری‌های اساسی در زمان درستی صورت گیرند. این مسئله برای نمونه، در سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها، مصداق می‌یابد. بزرگراه‌هایی که با پیش‌بینی تقاضای بیشتر ساخته می‌شوند و تقاضا تحقق نمی‌یابد، احتمالاً هیچ تأثیری بر رشد ندارند، اما به هر حال ایجاد نکردن جاده یا لنگرگاه می‌تواند مانع واکنش اساسی در برابر قیمت‌های نسبی تغییر یافته شود. مشخصاً هنگامی هم که قیمت‌ها و شرایط دچار نوسان می‌شوند، بهره‌وری نهایی حاصل از سرمایه‌گذاری جزئی - در واکنش به شرایط جدید - ممکن است بسیار بیشتر از سرمایه‌گذاری‌های گذشته باشد.

سوم، در حالت بررسی‌های کشوری، به‌خصوص مواردی که در آن کشورها بعد از دوره‌های باثبات یا حتی دوره‌های سریع رشد اقتصادی، گرفتار رکود درازمدت می‌شوند، هماهنگی سرمایه‌گذاری، به مقوله‌ای پراهمیت تبدیل می‌شود (علاوه‌بر نقش آن در

انباشت سرمایه خالص). فرض کنید شوکی وجود دارد که هم تقاضای کل را کاهش می‌دهد و هم باعث انتقال بخشی می‌گردد (مثلاً انتقال از شکر به منسوجات). مدل‌های چندتعدالی که در صورت سرمایه‌گذاری کافی برای همه سودآوری دارند، نفعی فردی برای هیچ‌یک از سرمایه‌گذاران ندارد و می‌تواند کمبود مداوم سرمایه‌گذاری به علت مشکلات هماهنگی را توضیح دهد - حتی زمانی که با در نظر گرفتن مجموع بازده سرمایه‌گذاری‌ها، بسیار بالا باشد.

چهارم، در مورد کاوی‌های کشوری، عامل بالقوه مهمی که اغلب در مطالعات کلان مربوط به سرمایه و همچنین سرمایه‌گذاری و رشد اقتصادی نادیده گرفته می‌شود، تعامل جریان سرمایه‌گذاری و استهلاک است. در تابع اصلی انباشت موجودی سرمایه، استهلاک تقریباً همیشه، چه در میان کشورها و چه در طی زمان، به‌ویژه با توجه به هزینه‌های نگهداری، ثابت در نظر گرفته می‌شود. با این حال تمام کسانی که به‌طور گسترده در داخل کشورهای در حال توسعه مسافرت می‌کنند با نمونه‌هایی از سه نوع استهلاک مفرط مواجه شده‌اند.

$$\Delta K_{t,t-1}^i = I_t^i - \delta K_{t-1}^i \quad \text{رابطه (۱-۶)}$$

یکی از منابع استهلاک مفرط، پیامد «شور و حال غیرعقلایی» است که پس از کاهش جریان نقدی به‌وجود می‌آید، به‌گونه‌ای که دارایی‌های سرمایه‌ای، نسبت به توانایی حفظ آنها - حتی با حفظ هزینه‌های کافی نگهداری - بیشتر از واقع اندازه‌گیری می‌شوند. منبع دوم استهلاک، به نگهداری نامناسب و مفرط نهاده‌ها شده دارایی‌ها مربوط می‌شود. یکی از ناظران (بیرونی)، بیشتر سرمایه‌گذاری‌هایی را که با کمک خارجی تأمین شده‌اند، «بهره‌برداری بر پایه چشم‌پوشی از حفظ و نگهداری» نامیده است، زیرا انگیزه‌های اعطاکنندگان و گیرندگان کمک، ایجاب می‌کند که خرید سرمایه جدید، ارجح و دارای اولویت در برابر حفظ سرمایه‌های قدیمی باشد. منبع سوم افزایش استهلاک، وضعیت‌هایی است موسوم به: «به خاطر کمبود یک میخ»، که در آن کمبود نهاده‌های اصلی مورد استفاده مکرر یا قطعات یدکی - که معمولاً مشمول کنترل وارداتی اند - باعث می‌شود که دارایی‌های عظیم سرمایه‌ای بدون استفاده باقی بمانند.

۳-۱-۶ رشد اقتصادی را می‌توان به شکل مفیدی به «انباشت» و «بهره‌وری» تجزیه کرد

نگارنده پی برد که تجزیه رشد اقتصادی به این دو عامل، موضوع مهمی برای طرح کردن است. همچنین وی مایل است پیشنهاد دهد که یکی از چهار موضوع این مجلد - یعنی تجزیه رشد اقتصادی - چیزی است که «می‌دانیم این‌گونه نیست». حال، یکی از معماهای تجربی، و به دنبال آن سه مخالفت با رویه جاری در نوشتارهای تخصصی موضوعی (شامل تمام پیشبردهای پس‌زمینه)، به همراه چگونگی تأثیرگذاری آن بر مطالعات کشوری، مطرح و بررسی می‌گردد.

معما این است که تقریباً تمام برآوردهای بهره‌وری کل عوامل تولید برای کشورهای در حال توسعه، بسیار پایین‌اند. این آگاهی که (همه) آنها بسیار پایین‌اند چگونه به وجود آمده است؟ اگر تحصیلات نیز در انباشت سرمایه در نظر گرفته شود، آنگاه بهره‌وری کل عوامل تولید حدود ۴۰ درصد از کشورهای در حال توسعه طی دوره سی‌ساله رشد، منفی خواهد بود. نرخ صفر چندان کم است که نمی‌تواند نرخ رشد پایدار بهره‌وری کل عوامل تولید به‌شمار آید - تعادل اقتصاد با نرخ پایدار بهره‌وری عوامل تولید (صفر) صفر است. افزون‌بر آن، مجموعه بزرگ دیگری از کشورهای در حال توسعه نیز دارای نرخ‌های رشد بهره‌وری کل عوامل تولید کمتر از ۱ درصد هستند - که این رقم، میانگین رشد بهره‌وری کل عوامل تولید در کشورهای عضو سازمان توسعه و همکاری اقتصادی است. این خود دال بر این است که کشورهای دارای سطوح پایین بهره‌وری کل عوامل تولید به همان اندازه نیز نرخ‌های رشدشان کندتر است. باینکه چنین ادعایی می‌تواند درست باشد، لیکن درک شهودی محکم و استواری هم وجود دارد که، کشورهایی که عقب‌اند می‌توانند از کشورهایی که جلو هستند درس بگیرند. اکنون اگر دلایل قانع‌کننده‌ای در دست باشد تا بتوان پذیرفت که بهره‌وری کل عوامل تولید به‌دقت و به‌درستی اندازه‌گیری شده‌اند، ظاهراً می‌بایست در این باره که ارقام بسیار پایین‌اند بازنگری کرد. به تصور نگارنده، این معما اشاره می‌کند که با روش‌های کنونی محاسبه رشد، برآوردی که از رشد موجودی سرمایه «درست» انجام می‌گیرد، بیش از اندازه است - و چه‌بسا خیلی هم بیش از اندازه. چهار روش وجود دارند که بر طبق آنها، استفاده از تلاش

سرمایه‌گذاری انباشتی مستهلک شده ممکن است موجب برآورد بیش از حد موجودی سرمایه در کشورهای در حال توسعه شود.

نخست، عطف به نکته پیش‌تر اشاره شده درباره موجودی سرمایه و تغییر قیمت‌های نسبی، تغییر می‌تواند بهره‌وری کل عوامل فیزیکی باشد (استفاده از همان ماشین‌آلات برای تولید محصول کمتر) در زمانی که «ارزش بهره‌وری کل عوامل تولید» هستند (استفاده از همان ماشین‌آلات برای تولید همان محصول که به قیمت کمتر فروخته می‌شود)، مگر اینکه کاهش قیمت‌ها دقیقاً صحیح انجام گیرد. هیچ‌چیز در تجربه نگارنده، در آمارهای اقتصادی دال بر این نیست که شاخص‌های تولید ناخالص داخلی دقیقاً درست تعدیل شده باشند.

دوم، مسئله تابع هدف سرمایه‌گذاران است. نگارنده از یکی از مطالعات (ینسن^۱، ۱۹۹۳) شگفت‌زده شد، که در آن نشان داده شده بود در فاصله دهه ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۰ جنرال موتورز ۳۹/۸ میلیارد دلار در تحقیق و توسعه هزینه کرده است و ۸۲ میلیارد دلار نیز در مخارج سرمایه‌ای. سرمایه پس از کسر استهلاک که مدیریت شرکت جنرال موتورز صرف سرمایه‌گذاری کرد، ۶۲/۸ میلیارد دلار بود؛ و در پایان دوره، ارزش سهام شرکت به ۲۰/۸ میلیارد دلار رسید. طبق محاسبات این بررسی، مدیریت جنرال موتورز باعث زیان دیدن بیش از ۱۰۰ میلیارد دلاری سهام‌داران این شرکت، در مقایسه با استراتژی مالی جایگزین سرمایه‌گذاری پول در دارایی‌های خارج از بنگاه شد.^۲ مقصود نویسنده این است که چون سازوکارهای نظارت سهام‌داران بر مدیریت ضعیف است، معمولاً مدیریت بنگاه به دلایل گوناگون - مانند کسب افتخار، اعتبار، منافع مالی مستقیم حاصل از مدیریت، و نظایر اینها - دست به سرمایه‌گذاری بیش از حد می‌زند.

هرچند ممکن است سهام‌داران جنرال موتورز نظارت چندان قوی و دقیقی بر مدیریت نداشته باشند دست‌کم گزینه خروج از این وضعیت که در اختیارشان هست. کنترل ضعیف‌تر شهروندان در کشورهای در حال توسعه، که سیستم‌های حقوقی و

1. Jensen

۲. در مقام مقایسه، تشکیل سرمایه ثابت ناخالص کل در چهار کشور در حال توسعه - یعنی هند، اندونزی، نیجریه، و مصر - با جمعیت ۱/۱ میلیارد نفر در سال ۱۹۹۰، حدود ۱۲۵ میلیارد دلار (با نرخ ارز بازار) بوده است.

سیاسی چندان قوی و توانمندی ندارند، بر کارایی و اثربخشی سرمایه‌گذاری ثابت (مثلاً کشورهای اندونزی، هند، نیجریه و مصر را در نظر آورید) و همچنین فقدان گزینه «خروج» برای درآمدهای مالیاتی آنها، باید به مراتب ضعیف‌تر باشد. در مورد جنرال موتورز، دست‌کم امکان خرید و فروش سهام، چندان وجود دارد که بتوان دریافت جنرال موتورز واقعاً با سرمایه‌گذاری‌هایش چقدر ارزش آفریده است. از حیطة نظری (یا تئوریک)، نکته این است که تحت شرایط بسیار محدود درباره تابع هدف سرمایه‌گذاران، می‌توان «سرمایه» را از طریق انباشت سرمایه‌گذاری به قیمت تمام شده برآورد کرد.

سوم اینکه در کشورهای در حال توسعه، تعدیل ادواری ارقام بهره‌وری کل عوامل تولید موضوع بسیار مهم‌تری در قیاس با کشورهای عضو سازمان توسعه و همکاری اقتصادی است زیرا حد و اندازه نوسان تولید حول روند چندین برابر بزرگ‌تر است. از آنجاکه ایجاد موجودی سرمایه فیزیکی و تحصیلات به آرامی شکل می‌گیرد - چون آنها از بابت قیمت‌های نسبی یا بهره‌برداری از ظرفیت تعدیل نمی‌شوند - تمام نوسانات ادواری، داخل پسماند قرار می‌گیرند. این کار، مادامی‌که این پسماند را بتوان به گونه‌ای سازگار، «شاخص غفلت ما»^۱ نامید، اشکالی وجود ندارد، اما زمانی که پسماند بهره‌وری کل عوامل تولید نامیده می‌شود، آنگاه پدیده‌های بدیهی و مسلمی به ذهن خطور می‌کنند که در بلندمدت تعیین‌کننده بهره‌وری کل عوامل تولید (پیشرفت فنی، کارایی عملیاتی) هستند و صرفاً نمی‌توانند دلیل نوسانات زیاد کوتاه‌مدت و بلندمدت محصول باشند.

این گفته که در دهه ۱۹۸۰، رشد سالانه بهره‌وری کل عوامل تولید در آمریکای لاتین منفی بود و به ۲/۵ درصد می‌رسید به چه معناست؟ آیا دربردارنده معنی و مفهوم خاصی است؟ آندرس و لاسکو، حکایت صنعتگری از اهالی شیلی را نقل می‌کند که به خاطر فائق آمدن بر آشفتگی‌های اقتصاد کلان در دهه ۱۹۸۰، از او قدردانی شد، در مهمانی‌ای که به افتخار او ترتیب داده شده بود، از او در مورد رمز موفقیتش پرسیدند، و پاسخ او تنها یک کلمه بود: «مواد پلاستیکی». مردم او را تحت فشار قرار دادند که آیا با دوراندیشی جسورانه‌ای به سمت تولید مواد پلاستیکی رفته است. او پاسخ داد که

«نه، من مقداری پلاستیک خریدم، و وقتی که تمام کارخانه‌ها تعطیل شدند، ماشین‌آلات را با پلاستیک پوشاندم و منتظر زمان بهتر ماندم.» آیا اشاره به از دست رفتن تولید ماشین‌آلات «پلاستیک کشیده شده» به عنوان کاهش بهره‌وری کل عوامل تولید مفید است؟ این گفته می‌تواند در محاوره‌های از سر عادت، درست باشد، اما بهره‌وری فیزیکی بالقوه ثابت است، ماشین‌ها تولید سودآوری نداشتند، و تعطیلی نیز چه‌بسا هیچ ربطی با آن بخش یا سیاست‌های نادرست یا اشتباهات سرمایه‌گذاری یا هر چیز دیگری جز کاهش تقاضای کل، نداشته باشد.

در گستره مطالعات کشوری، دلالت‌های این مباحث کدام‌اند؟ نخست، به تصور و گمان نگارنده، نویسندگان مطالعات موردی هر کشور، تلاش چندانی برای تفکیک سرمایه‌گذاری دولتی از سرمایه‌گذاری‌های بخش خصوصی نداشته‌اند و برخی نیز می‌کوشند «سرمایه» بخش عمومی را نسبت به اینکه چه مقدار یا چه تعداد عوامل واقعاً ایجاد شدند یا وجود داشتند، در برابر آنچه که تحت عنوان سرمایه‌گذاری خرج شد، تعدیل کنند. دوم، نگارنده می‌کوشد موجودی سرمایه و محصول را در کشورهایی که فقط یک یا دو بخش در آنها بر اقتصاد سلطه و غلبه دارند، برحسب بخش تفکیک کند (بخش‌های «نفت و غیرنفت» یا بخش «مس و غیرمس»). سوم، کوشش وی بر این نیز هست که موجودی سرمایه و عوامل را به واسطه نرخ‌های بهره‌برداری تعدیل کند، یا به نحو دیگری، تنها تولید تعدیل شده از جنبه ادواری را مورد بررسی قرار دهد. چهارم، نگارنده می‌کوشد تا موجودی سرمایه را با نرخ‌های استهلاک واقعی‌تری برآورد کند، به‌ویژه اگر بتوان چند برآورد منطقی نیز در زمینه مخارج نگهداری فراهم ساخت. از روش‌های بررسی تمام این تأثیرات با یکدیگر در بخش عمومی احتمالاً مقایسه قیمت‌های فروش بنگاه‌های دولتی و اگذار شده به بخش خصوصی در برابر «ارزش دفتری» آنهاست - حدس نگارنده این است که در بسیاری از کشورهای در حال توسعه، ارزش سرمایه هر شرکت در حال توسعه، سهم کوچکی از سرمایه‌گذاری انباشته شده - یا مستهلک شده - استاندارد است. تنها بعد از انجام تمام این تعدیل‌ها می‌توان منطقاً این پرسش را مطرح کرد که چه مقدار از رشد را «عوامل» توضیح می‌دهند و چه مقدار را

«غفلت ما» (سایر عوامل)، و نیز چه مقدار از این غفلت یا نادانی، منافع حاصل از کارایی تولیدی یا اقتصادی بوده است.

۴-۱-۶ آسیای شرقی، الگویی است موفق از رشد اقتصادی

تعداد مقاله‌های فراوانی که نگارنده آنها را خوانده است و در مقاله‌ها، کشور خاصی با کشورهای آسیای شرقی مقایسه می‌شود تا معلوم گردد که آن کشور چگونه و در کجا «شکست خورده است» در شمارش نمی‌آیند. فرض عملی این است که هر کشوری می‌تواند شرق آسیا باشد، و اگر «بیر» نباشد، همین خود شکست محسوب می‌گردد. امکان دیگری نیز وجود دارد: رشد سریع در کشورهای شرق آسیا اساساً وضعیت مطلوبی از امور نبوده، و چه‌بسا رشد با این سرعت به نحو بیمارگونه‌ای بالا بوده است.

از دلالت‌های بسیار سریع رشد (مثلاً در کره جنوبی)، این است که مصرف در کشور، از مردم بسیار فقیر به مردم کاملاً ثروتمند منتقل شده است (در بسیاری از موارد، انتقال مصرف به همان مردم - لیکن در زمانی که پا به سن گذاشتند - بوده است). به‌منظور یافتن نرخ بهینه رشد مخارج مصرفی (C)، با ارجاع به‌شرح و تفسیر سولو از نظریه رشد در سال ۱۹۷۰، آنگاه:

$$\frac{dc^*}{c^*} = (r^* - a) / \sigma \quad \text{رابطه (۲-۶)}$$

این همان شرط مشهوری است که طبق آن نرخ رشد مصرف باید برابر با مازاد بازدهی سرمایه (r) نسبت به نرخ ترجیح زمانی (a) باشد که به‌واسطه کشش جانشینی مصرف (σ) تعدیل شده است - به‌طوری‌که ضرایب جانشینی بالا دال بر کاهش سریع مطلوبیت نهایی است. در کشور کره جنوبی، مصرف خصوصی واقعی سرانه در فاصله سال‌های ۱۹۶۹ و ۱۹۹۸، سالانه ۵/۴ درصد رشد داشته است، به‌گونه‌ای که مصرف سرانه در سال ۱۹۹۸ به مقدار ۴/۶ برابر بیشتر از مصرف سرانه سال ۱۹۶۹ بوده است (سه برابر تغییر در ایالات متحد آمریکا). با در نظر گرفتن نرخ تنزیل اجتماعی ۱ درصد و ارزش ۳ برای کشش مصرفی، آنگاه بازدهی سرمایه بایستی ۱۵/۲ درصد باشد، تا این نرخ رشد به‌عنوان نرخ «بهینه» توجیه گردد.

بدیهی است که تعیین هریک از پارامترها دشوار است، اما به هر حال دو دیدگاه وجود دارد. نخست، از دید نگارنده، دشوار بتوان متقاعد شد افرادی که در زمان حاضر پنجاه سال سن دارند، برای داشتن ذره‌ای غذای بیشتر در سال ۱۹۶۹، با بیست سال سن در زمانی که درآمد سرانه واقعی تنها ۷۰۰ دلار بود حاضر نباشند از بخش کوچکی از کالاهای تجملی کنونی‌شان دست کشند (امروزه مصرف خصوصی سرانه در کشور فقیر بولیوی ۷۸۰ دلار است). این صرفاً مثالی از جانشینی بین فردی است؛ و مقایسه‌های بین نسلی حتی شدیدتر و مشخص‌ترند - تصور کنید که افراد هفتادساله چه احساسی در این باره دارند که در دوره کودکی‌شان، تا چه حد از مصرف پرهیز کرده‌اند، تا نوه‌هایشان (یا مشخصاً نوه‌های دیگران!) از آخرین ابزارهای پیشرفته الکترونیکی بهره‌مند شوند و امروزه به‌عنوان بچه‌های ناخلف و پرشروشور، سرگرم گردند.

دوم، میانگین نرخ بهره واقعی سپرده‌های دیداری در این دوره در کشور کره فقط ۲/۴ درصد بوده است. مصرف فدا شده یا سرمایه‌گذاری شده در بانک‌ها، مطمئناً از گزینه‌های کاهش‌دهنده رفاه بوده، و سپرده‌های دیداری و مدت‌دار بانک‌ها نیز ۳۹ درصد بیشتر از مصرف خصوصی در سال ۱۹۶۹ بوده است.

در تلاش برای حل و فصل قضیه رشد سریع یا پس‌انداز بالا و همچنین نرخ‌های بهره پایین در سیاست بهینه تعادل کامل بازاری، چارچوب حرکت به سمتی است که به هر حال به تناقض‌هایی می‌انجامد. چه بسا بازده سرمایه به‌راستی بالا بوده است - اما اگر چنین بوده، چرا بازدهی مربوط به دارایی «بدون ریسک» تا بدین حد «پایین» است؟ احتمالاً ریسک‌گریزی می‌تواند اختلاف میان دارایی با ریسک کم و بازدهی سرمایه را توضیح دهد - اما دستیابی به افرادی با ریسک‌گریزی نسبتاً بالا برای توضیح شکاف بین نرخ بهره ۲ درصد و بازده سرمایه ۱۵ درصد، به مقدار بسیار زیادی مستلزم ریسک است، یا به افرادی با ریسک‌گریزی بالا نیاز دارد. «معمای پاداش سهام» در ایالات متحد، معمایی است به‌منظور توضیح شکاف بین بازده دارایی «بدون ریسک» و بازار سهام ایالات متحد، که به ضرایب تقریباً ۵۰ برای ریسک‌گریزی نسبی نیاز دارد (مهرا^۱ و پرسکات، ۱۹۸۵). لیکن تبیین

صرف ریسک، هر قدر مستلزم ریسک‌گریزی بالاتر مصرف‌کننده (σ) باشد، بازدهی بیشتر برای سرمایه نیازمند آن است که افراد ریسک‌گریز و نابرابری‌گریز، در مدل‌های ساده به صورت یکسان در نظر گرفته شوند. اندازه ریسک‌گریزی یا نابرابری‌گریزی نیازمند توضیحی در خصوص صرفه ریسک است، به طوری که بزرگ‌تر بودن آن از نرخ رشد اقتصادی، باعث می‌شود که شخص بخواهد حتی امروز نیز بیشتر پس‌انداز کند. هر فرد می‌تواند خواهان میانگین بازدهی سرمایه بسیار بالاتری باشد، اما به همان نسبت ریسک‌ها نیز بسیار بیشترند؛ لیکن اگر ریسک‌ها بسیار زیاد باشند، پس چگونه فرد به چنین سطوح بالایی از سرمایه‌گذاری دست یافته است؟

از راه‌های برون‌رفت از این مسئله، پذیرش این گزینه است که مصرف‌کنندگان مرتباً نرخ رشد را کم برآورد کردند و بدین ترتیب در سال ۱۹۶۹ خواهان پس‌انداز بودند زیرا نمی‌دانستند که در آینده بسیار ثروتمندتر خواهند شد. این ادعا منطق محکمی دارد، زیرا این نرخ‌های رشد در طول تاریخ بی‌سابقه بوده‌اند، و چه بسا باور مصرف‌کنندگان به اینکه نرخ‌های بالای رشد، دائمی و پایدار خواهند بود، خلق‌الساعه نبود و زمان زیادی صرف آن شد. البته به هر حال توسل به چند دهه از خطاهای پیش‌بینی نظام‌مند برای توضیح رفتار، از منظر روش‌شناختی مایوس‌کننده است.

بر طبق گزینه بیرون از چارچوب، این نرخ‌های بالای پس‌انداز، نه مطلوب بوده‌اند و نه کاملاً داوطلبانه. تصور اینکه دولت‌ها - و به ویژه چهار ببر - احساس می‌کردند تحت تهدید قرار دارند، چندان دشوار نیست. سه کشور از این چهار کشور (کره جنوبی، تایوان، هنگ‌کنگ) نظام سرمایه‌داری داشتند و هم‌پیمان غرب بودند و در حاشیه امپراتوری کمونیستی بزرگ و بی‌ثباتی زندگی می‌کردند. برای این دولت‌ها، رشد سریع و صنعتی شدن - دست‌کم تا حدی - نوعی آمادگی نظامی و از جوانب مختلف به گونه‌ای ضامن بقای حکومت بوده است.

در صورت درست بودن چنین چیزی، آنگاه کشورهای دیگر همواره با مقایسه خود با کشورهایایی که رشد «بسیار سریعی» داشته‌اند، برای رسیدن به هدفی فراتر از حدشان تلاش می‌کنند. شاید اصلاح سیاستی با نیم‌نگاهی به کشورهای آسیای شرقی، همانند شروع برنامه پرورش اندام برای افراد عادی باشد، آن‌هم صرفاً با نگاهی به عکس‌های

آرنولد شواردزینگر (در روزهای اوج آمادگی‌اش در المپیک) - که به مراتب بالاتر از حد بهینه است. دلالت اصلی برای مطالعات کشوری تمرکز بر این نکته است که چه مقدار رشد دست‌یافتنی پایین‌تر احتمالاً می‌تواند بهینه باشد.

۲-۶ چرا در لاستیک پنچر، همگان در ته لاستیک به دنبال سوراخ می‌گردند؟

پژوهش‌ها در زمینه رشد اقتصادی - که در این مجلد گزارش شده‌اند - بسیار غنی‌تر و گسترده‌تر از دستورالعمل‌های محدود از نوع «رگرسیون رشد» است. یکی از نقاط قوت هر طرح جامع، شکل دادن و پروراندن طیفی از دغدغه‌ها برای تلاش، و ایجاد رویکردی منسجم است که رگرسیون‌ها و تجزیه‌های رشد را با توجه به سیاست‌ها و اقتصاد سیاسی، رفتار کارگزاران اقتصاد خرد، و نیز از طریق ارتباط با بازارهای عوامل، و به‌ویژه نهادها، درهم ادغام می‌کند. نگارنده، در چنین دستور کار گسترده‌ای، چهار نگرانی درباره نیروی پیشران پروژه تحقیق دارد، که در آنها متمرکز ساختن توجه به نقاطی که لاستیک اتومبیل پنچر است، به‌راستی می‌تواند توجه را از یافتن سوراخ منحرف سازد:

- اقتصاد سیاسی بدون اشتباه یا بدون ایده؛

- عملکرد نهادی و به همین ترتیب نهادها؛

- بررسی سیاست به‌عنوان قوانین مشروط درباره اقدامات؛ و

- استفاده از «رشد» به‌عنوان ذره‌بینی برای جست‌وجوی سطوح.

بازهم بگذارید که هریک از نگرانی‌ها را توضیح دهم و پیشنهادی را نیز درباره چگونگی پاسخ‌دهی به این نگرانی‌ها در مرحله بعدی تحقیق، که مطالعات کشوری است، مطرح سازم.

۱-۲-۶ اقتصاد سیاسی، بدون هیچ اشتباه یا ایده‌ای

نگارنده، هنگامی که مقالات چارچوبی و مقالات منطقه‌ای مربوط به اقتصاد سیاسی را مرور و بررسی می‌کرد، به جست‌وجوی نویسندگان مدل‌ها پرداخت ولی نتوانست آنها را بیابد. حال، می‌خواهد بگوید: «اقتصاددانان سیاسی، خود را درون‌زا کنید!»

در مدل‌های اثباتی تعیین سیاست‌ها همان‌گونه که هستند - هیچ نقشی برای ایده‌ها از هر نوع در نظر گرفته نمی‌شود. آنچه که تناقض‌گونه می‌نماید، این است که چنین موقعیتی برای اقتصاددانان است، اما برای کسانی که دغدغه سیاستگذاری دارند ناراحت‌کننده است. از این گذشته، در مدل‌های اثباتی اقتصاددانان درباره رفتار مصرف‌کنندگان و بنگاه اقتصادی، یا فرض می‌شود که آنها (مصرف‌کنندگان و تولیدکنندگان) آگاهی کاملاً مناسبی دارند یا مدل را شکل می‌دهند می‌پروانند، و یا دستیابی به اطلاعات را نیز مانند دیگر کالاها، به‌خوبی بهینه‌سازی می‌کنند. اقتصاددانان تمایل دارند تا به آنهایی که واقعاً مردم را برای «کمک به خود» نصیحت می‌کنند - چه به شکل شخصیت‌های حقیقی و چه حقوقی - با تحقیر بنگرند (نظریه مورد توجه در اینجا درباره بنگاه اقتصادی، استفاده چندانی برای مشاوران مدیریت ندارد). اقتصاددانان، از جمله با «برابر ساختن بازده تابع هدف» به‌عنوان نوعی توصیف، راحت‌ترند تا اینکه به نسخه‌پیچی بپردازند.

حال فرض کنید که برنامه پژوهشی در اقتصاد سیاسی رشد، که در اینجا آغاز گردید، به‌سوی این نتیجه‌گیری هدایت شود که با دربرگرفتن مطالعات کشوری، پیام‌های سیاستی که می‌بایست اعلان و آشکار گردند، چه باید باشند؟ در وضع فعلی، از دل این تحقیق در سطح و رده‌ای سازگار به لحاظ منطقی و درست به لحاظ نظری، نه تنها مستقیماً هیچ پیام سیاستی، استخراج نشده است بلکه حتی نمی‌توانست هم استخراج شود. این بدان‌مفهوم است که در صورت ساخته شدن مدلی تحلیلی، که سیاست‌ها را در آن به‌طور کامل کنشگرانی تعیین کنند که با درنظر گرفتن منافع خودشان به بهینه‌سازی می‌پردازند و در آن هیچ نقش صوری یا تحلیلی‌ای برای «پیام‌های سیاستی» (خواه کنشگران به‌مثابه «فرستندگان پیام سیاستی» برشمرده شوند و خواه «پژوهشگران اقتصادی») در زمینه تأثیرگذاری بر نتایج وجود ندارد، و بدین‌ترتیب از این مدل نمی‌توان برای تصمیم‌گیری مناسب در زمینه پیام‌های سیاستی استفاده کرد. اگر سیاست‌های موجود به معنای پارتویی در تعادل باشند، آنگاه انتظاری که می‌توان از تأثیر پیام سیاستی از نوع: «سیاست/ نهاد X تغییر بدهد تولید Y می‌شود نه مقدار فعلی آن Y داشت، مشخص نیست: از آنجا که احتمالاً انواع تلاش برای تغییر نهادها از همان

ابتدا در مجموعه اقدامات کنشگران جای داشته است، این نیز باید در تعادل باشد. اگر پیام‌های صادقانه، آنهایی باشند که تابع هدف‌گیرندگان را افزایش می‌دهند، مشخص نیست این «پیام سیاستی» برای چه کسی می‌تواند «صادقانه» تلقی گردد.

به علاوه، بدون وجود مدلی از تأثیر پیام‌های سیاستی بر سیاست‌ها، هیچ استدلالی برای ارسال پیامی سیاستی از این دست وجود ندارد: «X را که در صورت انجام آن، رفاه همه بهبود می‌یابد، انجام بده». از آنجاکه مدل‌ها در قبال چگونگی واکنش نشان دادن کنشگران به پیام‌های سیاستی هیچ نقشی ندارند، بهتر است به هر مدلی که از این تحقیق پدیدار گردد این فرض نیز افزوده شود که «سیاستگذاران»، فرستندگان پیام سیاستی^۱ را چونان دشمن می‌نگرند و بنابراین فرض می‌کنند که هر پیامی (M) که PMS می‌فرستد، صادقانه نیست بلکه نوعی دام یا تله است. بنابراین PM هر پیام سیاستی جدیدی را که از منبع PMS دریافت می‌کند، به عنوان ورود اطلاعات جدیدی (که او پیش‌تر نداشته است) در مورد تغییرات در بنیان‌های مستلزم تعدیلات در سیاست‌ها تفسیر خواهد کرد، و تعدیلات در سیاست‌های مورد نیاز برای این پیام دقیقاً برخلاف آن چیزی است که PMS توصیه می‌کند. در این حالت، حلقه بسیار پیچیده‌ای درباره رفتار PMS و سیاستگذار پدیدار می‌شود از این دست که: آیا PMS می‌داند که من قصد دارم برخلاف نظر او عمل کنم و بنابراین در حال فرستادن پیامی خلاف آن چیزی است که واقعاً فکر می‌کند یا اینکه آیا PMS بدخواه است، اما ساده‌لوح. چنین چیزی می‌تواند به عنوان مدلی از «گفتار سطحی»^۲ پایان یابد. اکنون چه بسا این اعتراض مطرح گردد که این مدل مشخصاً نامناسبی از واکنش به پیام‌های سیاستی است - اما دست‌کم به همان خوبی است که هیچ مدلی در کار نباشد.

این وضع همانند اقدام بانک جهانی در تکوین مدل‌های اقتصاد سیاسی تعیین سیاست است تا درک بهتری از چگونگی ارائه توصیه سیاستی را به دست دهد. در حالی که هیچ‌گاه توصیه سیاستی بانک جهانی را درون‌زا نمی‌کند. توصیه‌های بانک جهانی، تأثیری بالقوه بر سیاست‌ها می‌نهند، که در آن مورد بایستی عنصری از مدل

1. Policy Message Sender (PMS)

2. Cheap Talk

تعیین سیاست چنان به‌درستی مشخص شده باشد که انتخاب مدل بدون در نظر گرفتن آن عنصر اشتباه است، و به همین دلیل متهم اصلی محسوب می‌شود؛ یا توصیه‌های بانک جهانی حتی به‌طور بالقوه نیز بر سیاست تأثیر نمی‌گذارد، که در این صورت هم کسی به این توصیه‌ها اهمیت نمی‌دهد.

دلالت‌های مطالعات کشوری آشکار و عیان‌اند. اگر درحقیقت، بخش‌های مجزای اصلاحات سیاستی که می‌تواند سیاست را بهبود دهد یا بدتر کند وجود داشته باشد، آنگاه دانستن چگونگی انجام آن جالب خواهد بود. آیا آنها کاملاً محصول تغییر در بنیان‌های زیربنایی مدل‌ها هستند یا دریافت اطلاعات تازه (همچون نتایج مستند ناامیدکننده، مطالعات، و عملکرد همسایگان)، اندیشه رهبران را درخصوص جهان و چگونگی کارکرد آن تغییر می‌دهند. اگر رهبران جدیدی با اندیشه‌های متفاوت قدم به میدان نهند، آنگاه منبع این اندیشه‌ها کدام‌اند؟ آیا توجیه، نفع کاملاً شخصی است؟ خاستگاه باورهای ایدئولوژیک گسترده چیست؟

ایده‌ها می‌توانند پراهمیت باشند، آن‌هم یا به این علت که کنشگران دارای اندیشه‌هایی نادرست‌اند و بنابراین بهینه‌سازی نمی‌کنند، و یا به این علت که آن اندیشه‌ها یا اطلاعات می‌توانند قدرت‌های نسبی کنشگران گوناگون درون مدل را تغییر دهند. برای مثال، تغییر در فرایند تصمیم‌گیری به‌نحوی که نهاده‌ها و خروجی کار را در معرض دید بیشتر ذی‌نفعان قرار دهد، به‌خودی‌خود می‌تواند الگوهای پاسخ‌گویی را دگرگون سازد. تجربه ساموئل پاول^۱ و نهاد او در بنگلور هند، صرفاً با ایجاد و انتشار «کارت گزارش» عملکرد نهادهای عمومی مختلف، به تنهایی سلسله تغییراتی را - دست‌کم در برخی از نهاده‌ها - ایجاد کرد.

نگارنده واقف است که دارد بار تقریباً ناممکنی را بر دوش توسعه چارچوب کاملاً عمومی می‌افزاید؛ اما چنانچه هر پژوهشی - و از جمله همین - اهمیت دارد، پس ایده‌ها نیز باید اهمیت داشته باشند. پس به چه دلیل نمی‌بایست آن ایده‌ها را در داخل مدل‌ها جای داد؟

۲-۲-۶ عملکرد نهادهای مهم است، اما آیا نهادها نیز اهمیت دارند؟

هرکسی که در درون کشوری در حال توسعه - یا درباره آن - کار کرده باشد می‌داند که در یکی از سطوح، «نهادها مهم‌اند». یک سال پیش، هنگامی که نگارنده از زندگی در اندونزی بازمی‌گشت می‌بایست اتومبیلی می‌خرید و از لحاظ زمانی تحت فشار بود. وی می‌دانست که چه نوع اتومبیلی می‌خواهد و در ساعت ۹:۴۵ دقیقه شب، صرفاً با داشتن چک پول (نه بیمه‌نامه‌ای، نه گواهینامه بارزشی و نه اتومبیلی) وارد نمایندگی فروش خودرو شد و ساعت ۱۰:۳۰ شب، بر اتومبیلی مدل جدید سوار بود. معاملات بازاری رسمی سریع به واسطه نهادهایی که کارکرد بسیار خوبی دارند، تسهیل می‌شوند. آنها توانستند پیشینه رانندگی و اعتباری مرا در آن واحد کنترل کنند، نمایندگی فروش خودرو نیز می‌دانست که اگر من در هر جنبه‌ای از نکات و مفاد قرارداد قصور ورزم، مجموعه‌ای از نهادهای دست‌اندرکار اجرای قراردادها، به شیوه‌ای پیش‌بینی‌پذیر و به میزان مفیدی عمل خواهند کرد. دو سال پیش‌تر، که نگارنده در اندونزی زندگی می‌کرد، چنین فرایندی بیش از دو ماه طول می‌کشید.

به هر حال، آیا منظور این است که نهادها مهم‌اند، یا اینکه عملکردشان اهمیت دارد. اینکه «نهادها مهم‌اند» در واقع واضح نیست، و سه واقعیت مبتنی بر درک عمومی^۱ بر نادرستی آن دلالت دارند، زیرا کشورهای موفق دارای نهادهای بسیار متفاوتی هستند و کشورهایی با نهادهای دقیقاً یکسان، با نتایج و برون‌دادهای بسیار متفاوتی مواجه‌اند. نخستین واقعیت مبتنی بر درک عمومی این است که مجموعه‌ای از کشورها - به اختصار موسوم به کشورهای عضو سازمان توسعه و همکاری اقتصادی یا «اروپا، محل‌های استقرار اولیه اروپاییان (در ابتدا به استثنای آرژانتین)، و ژاپن» - تقریباً همگی به میزان یکسان و مشابهی از بهره‌وری اقتصادی و رفاه دست یافته‌اند. اگر «نهادها مهم‌اند»، پس این مجموعه‌ای کشورها باید دارای مجموعه از نهادهای مشابه با نهادهای کشورهای که سطوح درآمد پایین دارند - یا دست‌کم نهادهایی که به یکدیگر شبیه‌ترند - داشته باشند. اما تصور اینکه چگونه می‌توان ادعا کرد که در انگلستان، فرانسه، آلمان،

ژاپن و ایالات متحد آمریکا «نهادها شبیه به یکدیگرند»، چه به لحاظ تاریخی و چه در دوران معاصر، دشوار خواهد بود. آنها نه تنها در قوانین بلکه در نظام‌های حقوقی نیز متفاوت‌اند. آنها طی زمان از لحاظ سیاسی به نقطه‌ای رسیده‌اند که یکسان‌تر در نظر می‌آیند اما در طول این دوره از «توسعه» (۱۸۷۰ تا ۱۹۵۰) نه تنها در سیاست‌ها (همان‌گونه که ایالت‌های ماساچوست و یوتا ممکن است متفاوت باشند) بلکه در سیستم سیاسی نیز متفاوت بوده‌اند. هیچ‌کس جرئت گفتن این را ندارد که دموکراسی پارلمانی انگلستان یا آلمان دوران بیسمارک و جمهوری سوم فرانسه دارای نهادهای مشابهی هستند. نمونه دیگری که در آن ناهمگونی نهادی و شباهت عملکرد جای تأمل دارد نظام‌های مالی‌اند. به‌طور کلی، در آلمان بانک‌ها مالک بنگاه‌ها هستند، در ژاپن بنگاه‌ها مالک بانک‌هایند و در ایالات متحد آمریکا این دو از هم جدا هستند. کدام‌یک از اینها «بهترین» سیستم است؟ اگر این اهمیتی داشته باشد، به‌هر حال آن قدرها نیست.

دومین واقعیت مبتنی بر درک عمومی این است که «چهار ببر» همگی عملکردی تماشایی - و چه‌بسا خیلی هم تماشایی - داشته‌اند. چه مصادیق مرتبطی در کشورهای کره جنوبی، هنگ‌کنگ، تایوان، و سنگاپور «از لحاظ نهادی» مشابه‌اند؟ یکی از اینها تا همین اواخر مستعمره انگلیس بود، دیگری استانی بود جدا شده از چین که رسماً به‌عنوان کشور شناخته نمی‌شد و دولت نظامی آن را اداره می‌کرد؛ درحالی‌که ایالات متحد آمریکا کم‌وبیش بر کره جنوبی نفوذ داشت، از جنبه‌های زیادی دنباله‌رو نهادهای ژاپنی بود و سنگاپور بالاینکه مستعمره نبود، اما از جهات فراوان از نهادهای بریتانیایی دنباله‌روی می‌کرد.

سومین واقعیت مبتنی بر درک عمومی این است که قدیمی‌ترین مستعمرات ترکیب نهادی استعمارگران‌شان را حفظ کرده‌اند - اما پیامدهای بسیار متفاوتی در میان کشورهای دارای نهادهای یکسان سیاسی و حقوقی و مالی و اقتصادی به چشم می‌خورد. ساختار رسمی نهادها در انگلستان یا جامائیکا و همچنین هند و کنیا بایستی مشابهت بیشتری باهم داشته باشند، تا نهادهای انگلستان و فرانسه. در بسیاری از سیستم‌های قانونی مستعمرات پیشین، تحصیلات و امور مالی و امور سیاسی، در سطح رسمی، دقیقاً همانند سرکوبگران استعمارگر آنها باقی‌مانده است. اما، درعین حال ممکن

است برخی از سیستم‌های نهادی عملکرد بهتری از برخی دیگر داشته باشند، در مجموع این کشورها، نه با استعمارگران سابقشان «هم‌گرایی» دارند و نه با میراث نهادی مشابه در کشورهای دیگر.

از جمله پاسخ‌ها این است که شکل و قالب نهادی اهمیتی ندارد، بلکه «نهادها مهم‌اند»، زیرا اهمیت عملکرد نهادی از آن‌روست که ناهمگونی آن صرفاً نشان از شکل‌گیری قالب‌های نهادی مختلف برای دستیابی به عملکردی تقریباً معادل دارد. چنین چیزی احتمالاً درست است، اما پس از آن کل مسئله مورد بحث، مسلم فرض شده است، و دست‌کم ممکن است «عملکرد نهادی مهم باشد، اما نهادها نه».^۱

مطالعات کشوری که در آنها چگونگی عملکرد بازارهای عوامل و همچنین چگونگی یاری رساندن - یا نرساندن - نهادها به نیازهای بازار بررسی می‌گردد مستلزم این است که به نقطه‌ای فراتر از اینها اشاره شود که عملکرد نهادی ضعیف است و این ضعف به زیان رفاه اقتصادی است و مانند اینها - که به‌هرحال بدیهی است. آنچه ضروری می‌نماید ژرف‌نگری و تدقیق در علت ضعف عملکرد نهادی است. شاید پاسخ این باشد (شاید هم نه) که: «نهادها بد طراحی شده‌اند» - دو سوتو (۲۰۰۰) در کتاب *راز سرمایه* اشاره می‌کند که نظام‌های مالکیت در کشور پرو و در بسیاری از دیگر کشورهای در حال توسعه به این خاطر شکست خورده‌اند که نتوانسته‌اند از ثروت موجود در املاک و مستغلات به‌خوبی بهره‌برداری کنند. اما مشاهدات جالب‌تر او؛ با تشخیص این واقعیت همراه است

۱. کتاب *نظم بدون قانون* (الیکسون، ۱۹۹۱)، بررسی دقیقی است از حل اختلاف در منطقه‌ای خاص از کالیفرنیا که در آنجا دامداری صنعت بزرگی است و بنابراین اختلافات معمولاً ریشه در خسارتی که دام‌ها ایجاد می‌کنند دارد. یکی از یافته‌های مطالعه آن بود که تقریباً تمامی اختلاف‌ها بدون مراجعه به دادگاه، با موفقیت حل‌وفصل می‌شد. این موضوعی چندان تعجب‌آور نبود، چون هر اقتصاددانی می‌تواند مدل چانه‌زنی و مذاکره‌ای بنا کند که در بیشتر موارد کشمکش‌ها بین طرفین دعوی تقریباً در همان مسیری فیصله یابد که اگر آنها به دادگاه می‌رفتند پایان می‌یافت. درواقع «قانون مهم بود»، حتی اگر تعداد اندکی از مردم به دادگاه می‌رفتند. اما یافته به‌راستی حیرت‌آور این بود که راه‌حلهایی که مردم با قدرت تقریباً معادل، به‌صورت داوطلبانه و در خارج از دادگاه به آن می‌رسیدند، هیچ ربطی به قانون تخصیص خسارت‌ها در سکونتگاه‌های غیررسمی نداشت و اینکه مسئولیت در قوانین مدنی یا قوانین حقوقی مرتبط چگونه اختصاص می‌یابد. آن کتاب، این تصور را در ذهن نگارنده به‌وجود آورد که بیشتر مردم انگیزه دستیابی به وفاق را دارند، و با توجه به همان انگیزه، اختلافاتشان را بدون توجه به قانون رسمی حل می‌کنند.

که نظام‌های مالکیت رسمی در این کشورها دقیقاً عین کشورهایی است که این نظام‌ها کارکرد درست و مناسبی در آنها دارند. وی در بررسی خود از تکوین و تدوین حقوق مالکیت در ایالات متحد آمریکا دریافت چنین نیست که قانون خوب لزوماً به‌وجودآورنده معاملات خوبی هم باشد؛ بلکه معاملات درواقع خارج از محدوده قانون موجود انجام می‌شوند، و ساکنان غیرقانونی یا همان مردمی که استفاده «غیرقانونی» از زمین می‌کنند، با دستیابی به قدرت سیاسی به تغییر قانون به‌منظور همساز کردن آن با معاملات غیررسمی بپردازند.

۳-۲-۶ بررسی تجربی سیاست‌ها به‌عنوان قواعد مشروط اقدامات

نکته درخور تحسین در این تحقیق، تلاش برای ادغام تکه‌های مختلف داستان رشد اقتصادی است تا این اطمینان به‌وجود آید که قطعات مذکور با یکدیگر همخوانی دارند؛ چگونه عوامل به‌وجودآورنده رشد در سطح بین‌کشوری (منابع رشد)، با تصمیمات اقتصاد خرد بنگاه‌ها و خانوارها چنان همخوان‌اند که جمع کل آن مقادیر (اقتصاد خرد) از طریق تعاملات دولت‌ها، بنگاه‌های اقتصادی، و خانوارها (بازار) تعیین شود؛ و چرا دولت اقداماتی را برای انجام برمی‌گزیند (اقتصاد سیاسی)، اما پیوندی بسیار ضعیف در این زنجیره بین متغیرهای سمت راست رگرسیون‌های رشد و تصمیمات واقعی دولت‌ها برقرار است. این مسئله را تا حدی می‌توان پرسشی علت و معلولی برشمرد؛ اما تا حدودی نیز پرسشی است درزمینه شناسایی و تلاش برای حل مسئله علیت با روش معمول اقتصادسنجی، که ممکن است در عمل به مسیر اشتباه هدایت شود.

در ادامه با ارائه مثال‌هایی ساده، موضوع روشن‌تر می‌شود. فرض کنید که یک رگرسیون رشد با تعدادی متغیر X تخمین زده می‌شود، و رابطه مثبتی برای ضریب β به‌دست می‌آید. چنانچه کشوری بتواند X را بی‌هیچ هزینه‌ای افزایش دهد ممکن است وسوسه توصیه سیاستی «افزایش دادن X »، به‌وجود آید. در این مقطع، همکاران دانشگاهی چه‌بسا ساز مخالف کوک کنند و بگویند که احتمال دارد ارتباط جزئی میان رشد اقتصادی و X برعکس باشد، به‌گونه‌ای که رشد بالاتر منجر به X بیشتر گردد، و نه برعکس. راه‌حل معمول در اقتصادسنجی، یافتن برخی ابزارهایی است هم‌پسته با X ، که

درعین حال هیچ گونه هم بستگی با رشد اقتصادی (که علت یا معلول آن) نداشته باشند. سپس همان رابطه برآورد می شود و در صورت به دست آمدن همان نتایج پیشین، دست کم می توان اطمینان نسبتاً بیشتری از توصیه سیاستی خود یافت.

به عقیده نگارنده، چندین مسئله وجود دارند که البته عمیق تر هم می شوند و به راحتی حل شدنی نیستند. مسئله های مذکور از این حقیقت ناشی می شوند که در بیشتر اوقات نمی توان سیاست را همان اقدام دانست؛ و بدین ترتیب، نتیجه به طور کامل تعیین نمی شود. در واقع سیاست، قاعده ای است مشروط، و نگاشتی است از وضعیت های جهانی، به منظور پرداختن به اقدامات. سیاست بیمه ای، پرداختی ها را در واکنش به وضعیت های جهان تعیین می کند؛ فروشگاه می تواند سیاست «برگرداندن پول در صورت نارضایتی» را برگزیند؛ و شرکت ها می توانند سیاست اخراج هر فردی را که بیش از سه دیرکرد در رسیدن به محل کارش دارد، در پیش گیرد. سیاست های اقتصادی می توانند به چند طریق پاسخ گوی وضعیت های جهان باشند - که تمام آنها مشکلاتی را در رگرسیون های رشد ایجاد می کنند. به عنوان نخستین مثال، فرض کنید وضعیت صحیح جهان این گونه باشد که تولید داخلی «فلان کالا» برای رشد اقتصادی خوب است (بنابراین تعرفه حمایتی نیز خوب است) و تولید داخلی «بهمان کالا» برای رشد بد است (بنابراین تعرفه حمایتی نیز بد است). فرض کنید فرمول رشد برای دوره مورد نظر به صورت خطی باشد (هر ۱۰ درصد تغییر در تعرفه گمرکی، رشد اقتصادی را تا ۱ درصد افزایش یا کاهش می دهد).

$$g = \tau_{\text{widgets}} / 10 - \tau_{\text{woonsocket}} / 10 \quad \text{رابطه (۳-۶)}$$

اکنون فرض کنید که دو کشور از هر چهار نوع کشور وجود داشته باشند: کشورهای نوع الف که سیاست «تجارت آزاد» دارند؛ کشورهای نوع ب با سیاست ترویج فلان کالا؛ کشورهای نوع ج که تعرفه ۱۰ درصدی برای هر دو نوع کالا در نظر می گیرند؛ و کشورهای نوع د که سیاست تعرفه ۴۰ درصد را برای بهمان کالا (که افزایش تولید داخلی آن برای رشد اقتصادی بد است) و تعرفه ۱۰ درصد را برای فلان کالا وضع کرده اند. اگر رگرسیون روش حداقل مربعات اجرا گردد، همان گونه که در ستون ۱ جدول ۲-۶ درج گردیده است، مشخص می شود که «تعرفه های بالاتر، با رشد اقتصادی پایین تر همراه اند».

جدول ۶-۲ مثال کاملاً فرضی درباره تعرفه‌ها و رشد

کشور	تعرفه روی بهمان کالا	تعرفه روی فلان کالا	میانگین تعرفه	تعرفه قدرت استعماری	نرخ رشد
الف	۰	۰	۰	۰	۰
ب	۰	۲۰	۱۰	۰	۲
ج	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۰
د	۴۰	۱۰	۲۵	۱۰	-۳

اکنون بد نیست نشان داده شود که مشکل این نتیجه‌گیری، درواقع مسئله اقتصادسنجی مربوط به علیت نیست که بتوان با تکنیک و روش بهتری آن را حل کرد. فرض کنید کشورهای نوع الف و ب مستعمره‌های قبلی دولت با اقتصاد باز هستند، و کشورهای نوع ج و د مستعمره‌های سابق دولت حامی محصولات داخلی، به‌گونه‌ای که کشورهای الف و ج تعرفه‌های کشور استعمارگر سابق را دارند، و کشورهای نوع ج و د تعرفه‌ای بر روی یکی از دو کالا برقرار می‌کنند. سپس نگارنده رگرسیون متغیر ابزاری^۱ بسیار هوشمندانه خود را، با دانستن اینکه رشد بعد از دوره استعماری آن کشور تحت تأثیر نرخ‌های تعرفه قدرت‌های استعماری قرار نگرفته باشد، اجرا می‌کند. بنابراین به‌کارگیری تنها آن جزء از تنوع‌های بین‌کشوری تعرفه‌ها که در فضای تعرفه‌های مستعمرات سابق (رگرسیون متغیر ابزاری) منعکس می‌شود، تعرفه‌های واقعی تأثیر هر علیت معکوس را حذف خواهد کرد. با اجرای آن رگرسیون، می‌توان به نتایج ستون ۲ از جدول ۶-۳ رسید، که با ستون ۱ همسان است و بنابراین نگارنده از تکنیک رگرسیونی خاطرجمع است ولی درعین حال درباره توصیه سیاستی کاملاً اشتباه می‌کند.

نگارنده از آن‌رو کاملاً در اشتباه است که میانگین تعرفه را به‌عنوان خلاصه آماری کاملی برای سیاست تعرفه‌ای در نظر می‌گیرد، که درواقع درست نیست. سیاست تعرفه‌ای، قاعده‌ای است که در آن تعرفه‌ها به کالاها اختصاص می‌یابند. سیاست تجارت آزاد آشکارا تحت سلطه سیاست «داشتن تعرفه بالا بر روی کالایی است که براساس آن، رشد اقتصادی افزایش می‌یابد»؛ اما این خود به سیاست «داشتن تعرفه بالا بر روی کالایی که برای رشد اقتصادی بد است»

برتری دارد و با سیاست «نرخ‌های تعرفه برابر» معادل است. سیاست تعرفه‌ای، نگاشتی از وضعیت‌های جهان به تعرفه‌هاست؛ و بنابراین در صورتی که متغیری که در رگرسیون رشد قرار می‌گیرد به درستی تفاوت در سیاست‌ها را به مثابه نگاشت‌ها درک نکند، نوعی واقعیت تجربی درباره ارتباط جزئی بین خلاصه آمارها درباره اقدامات سیاستی و نتایجی ایجاد می‌کند که تقریباً با هر نگاشتی بین سیاست‌ها و نتایج همخوانی می‌یابد.

جدول ۶-۳ رگرسیون‌های رشد برای فراگیری تأثیرات سیاست‌ها (رشد، متغیر وابسته در تمام رگرسیون‌هاست)

رگرسیون‌های تعرفه (بر مبنای داده‌های فرضی در جدول ۶-۲)						رگرسیون‌های تعرفه (بر مبنای داده‌های فرضی در جدول ۶-۲)		
OLS	OLS	OLS	OLS	OLS	OLS	IV	OLS	
						-۰/۲۰ (۲/۱۷)	-۰/۱۴ (۲/۳۱)	میانگین تعرفه
۱ (۱/۹۷)	۱	-۱/۲۸ (۲/۹۴)	-۱/۲۸	-۰/۳۳	-۰/۳۳۳			کسری
-۳/۵ (۳/۶۹)		-۳/۵ (۵/۵۱)		-۱/۵				طوفان
-۱/۵ (۲/۰۴)		-۱/۵ (۱/۸۳)		-۳/۵				شوک قیمتی
۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۶	۶	۸	۸	N
یکی از هر نوع کشورهای الف، ب، ج و د اما کشور پنجم یکی از کشورهای ج و د است (با شوک قیمتی)			یکی از هر نوع کشورهای الف، ب، ج و د اما کشور پنجم یکی از کشورهای ه یا و است (با شوک قیمتی)			یک کشور از هر نوع		

حال مثال دوم ارائه می‌گردد. فرض کنید که کشورها در دوران عادی به‌سر می‌برند، لیکن گاه شوک موقتی (مثل طوفان) یا شوک دائمی (که می‌تواند قیمت کالاها را کاهش دهد)، رخ می‌دهد. در جدول ۴-۶، نتایج احتمالی حاصل از انواع شوک‌ها و کسری‌ها ارائه شده است، به‌گونه‌ای که وقوع کسری بدون حضور هیچ شوکی و وقوع کسری برای تأمین مالی شوک موقتی، خوب بوده است (چون تأثیرات منفی حاصل از آن شوک را تقلیل می‌دهد)، و وقوع کسری برای تأمین مالی شوک دائمی، تبعات بدی دارد.

جدول ۴-۶ پیامدهای احتمالی یا ممکن شوک‌ها

نوع کشور	شوک دائمی (قیمت کالا)	شوک موقتی (طوفان)	کسری بودجه (بله / خیر)	نتیجه رشد (درصد سالانه)
الف	۰	۰	۰	۲
ب	۰	۰	بله	۱
ج	۰	بله	بله	۱
د	۰	بله	۰	-۱
هـ	بله	۰	بله	-۳
و	بله	۰	۰	-۱

هنگامی که رگرسیون‌های مربوط به این مجموعه از داده‌ها اجرا گردند، آنگاه چه اتفاقی می‌افتد؟ آیا «متغیر سیاستی» کسری بودجه، برای رشد اقتصادی خوب است یا بد؟ پاسخ اقتصادسنجی کاملاً به توزیع کشورها در نمونه بستگی دارد. اگر از هر نوع یک کشور وجود داشته باشد، کسری بودجه تا حدودی بد به‌نظر می‌رسد. اگر نمونه تحت سلطه «شوک‌های قیمتی» باشد، کسری بودجه کشورها بسیار زیاد به‌نظر می‌رسد. چنانچه این نمونه، دربرگیرنده کشورهای نسبتاً «طوفان‌زده» باشد، آنگاه کسری بودجه خوب به‌نظر می‌رسد. این نتایج نمی‌تواند «با کنترل کردن» برای توفان‌ها و شوک‌های قیمت تغییر کند. اما هیچ‌یک از رگرسیون‌ها برای هیچ‌کدام از کشورها پاسخ سیاستی درستی نمی‌دهند. سیاست کسری بودجه صحیح، این قاعده شرطی است که وضعیت

جهان را زیر نظر بگیرید؛ و «اگر «هیچ شوکی»، «هیچ طوفانی»، «هیچ شوک قیمتی» در کار نبود کسری بودجه را اجرا نکن».

البته در دو حالت، مشکل حتی پیچیده‌تر از این می‌شود: نخست، تعاملات سیاست‌ها؛ و دوم، برداشتن گامی به عقب و اندیشیدن در مورد سیاست‌های مربوط به اجرای آن سیاست‌ها (نهادها). در این مثال‌ها هنوز می‌توان فرض کرد که می‌شود تأثیر سیاست‌ها را بدون اشتباه در مورد اینکه چه سیاست‌های «تکمیلی» دیگری در حال اجرا هستند برآورد کرد. بنابراین، در مثال مربوط به کسری بودجه، اینکه چه خسارت‌هایی بر اثر آن وارد می‌آید، به تعدادی از ویژگی‌ها بستگی خواهد داشت آیا می‌توان برای تأمین مالی این کسری وام گرفت، یا باید «پول چاپ کرد»؟ اگر «پول چاپ شود»، با چه سرعتی به تورم خواهد انجامید و آن تورم چقدر دوام خواهد داشت؟ اگر پول چاپ شود، و تورم نسبتاً پایداری ایجاد گردد، آیا این با سیاست نرخ ارز سازگار است؟ نگارنده در کار دیگری استدلال کرده است که معضل سیاست‌های متناقض، فوق‌العاده برای رشد اقتصادی زیان دارند؛ به این ترتیب که ردیابی آنها با فرض جداسازی هریک، دشوار خواهد بود (پریچت، ۱۹۹۸).

نکته دوم این است که می‌توان تصور کرد «سیاست‌گذاری» به سه مرحله تقسیم می‌شود: مجموعه‌ای از «قوانین بازی» نهادی برای شکل‌گیری «سیاست» (اعلان نگاشتی از وضعیت‌های جهان برای اقدامات سیاستی)، «پیاده‌سازی سیاست»ی که در آن برخی از کارگزاران باید درباره آن اقدام سیاسی تصمیم بگیرند، که به ادعای آنها در مورد تحقق هر کدام از وضعیت‌های جهان بستگی دارد.

حال به مثال مربوط به تعرفه بازمی‌گردیم. کشورهای نوع الف و ج با حفظ اتحاد گمرکی با استعمارگران سابقشان، خود را به «قواعد بازی» سیاست تعرفه‌ای متعهد کرده‌اند، به طوری که هیچ سیاست تعرفه مستقلی ندارند. کشورهای نوع ب و د قواعد نهادی بازی تفویض اختیار به «کمیسیون تعرفه برای تعیین تعرفه‌ها» را برمی‌گزینند. در هر دو نمونه، «کمیسیون تعرفه» سیاستی تعرفه‌ای را از نوع «برقراری تعرفه‌های بالا روی کالاهای تولید داخلی که موجب افزایش رفاه ملی خواهد شد» اعلام می‌کند. در اجرای

آن سیاست، ساختار روابط کارگزاری (انگیزه‌ها، پاسخ‌گویی، و چیزهایی از این دست) چنان بود که در کشور نوع ب کسانی که مسئول برگزیدن اقدامات سیاستی بودند انتخاب‌های درستی کردند؛ و مسئولان کشور نوع د، به هر دلیلی (رشوه‌خواری یا بی‌لیاقتی یا برنامه‌های کامپیوتری معیوب) اقدامات سیاستی اشتباهی را برمی‌گزینند. آیا سیاست تعرفه برتر، سیاستی است که در آن تعرفه‌ها یکسان‌اند یا متمایزند؟ پاسخ به این پرسش، به ساختار اجرای آن سیاست بستگی می‌یابد. اگر در مرحله «قواعد بازی» این گمان وجود داشته باشد که اجرای سیاست زیان‌بار خواهد بود، آنگاه ابزار پیش‌تعهد نهادی که در ساختار تعرفه‌ای غیربهمینه (تعرفه‌های یکسان) قفل شده، تنها سیاستی است که به محیط نهادی ترجیح داده می‌شود که در آن، کشور امکان انتخاب سیاست تعرفه‌ای برتر و اقدامات سیاست تعرفه‌ای (تعرفه‌های واقعی) را دارد، اما درواقع تعرفه‌های کمتر را برخواهد گزید. ابزارهای تعهد چندجانبه می‌توانند به‌عنوان روش‌های فدا کردن منافع بالقوه سیاست صلاح‌دید «بهمینه» در نظر گرفته شوند تا از زیان‌های بالقوه آن اجتناب گردد.

این حقیقت که در طول زمان بسیاری از متغیرهای رگرسیون‌های رشد در رگرسیون‌های رشد استاندارد بسیار بی‌ثبات‌اند، در بازه‌های زمانی مختلف علامت ضرایب برای رشد جمعیت (کلی^۱ و اسمید^۲، ۱۹۹۴)، تجارت (کلمنز^۳ و ویلیامسون، ۲۰۰۱)، و سرمایه اجتماعی (ناک و کیفر، ۱۹۹۷) تغییر جهت می‌دهد، و اینکه توان پیشگویی خارج از نمونه بیشتر رگرسیون‌ها ضعیف است (ایسترلی، ۲۰۰۱)، خود حکایت از آن دارد که ارتباط‌های جزئی موجود در رگرسیون‌های رشد، پاسخ نهایی نیستند. ناپایداری ضرایب، از راه‌های آزمون تصریح (درست) مدل است.

البته وضعیت حتی بدتر از این است، زیرا بسیاری از متغیرهایی که درباره آنها «فهم متعارف» توافق شده‌ای در زمینه استحکام ارتباط‌های جزئی آنها با رشد وجود دارد، حتی به «سیاست‌ها» به‌مثابه خلاصه آماری مربوط به پیامدهای اقدام سیاسی (مانند

1. Kelley
2. Schmidt
3. Clemens

تعرفه‌ها یا کسری‌های بودجه) نزدیک نیستند. می‌توان متغیری مانند نابرابری را در نظر گرفت. همه تأیید می‌کنند که این متغیر، «سیاستی» نیست بلکه برابری انواع پیامدهای بازار گذشته (انباشت) و بازار کنونی (تقاضا برای عوامل مختلف)، به‌علاوه مجموعه‌ای از سیاست‌ها (درباره مالیات‌ستانی، پرداخت‌های انتقالی و یارانه‌ها) است. مطلقاً هیچ دلیلی وجود ندارد که بتوان باور کرد که «نابرابری» خلاصه‌ای آماری برای هر سیاست یا اقدام سیاسی است. اقدامات سیاسی نسبتاً قطعی‌ای وجود دارند که نابرابری و رشد را بهبود می‌بخشند؛ اقداماتی سیاستی که هم باعث نابرابری می‌شوند و هم رشد اقتصاد را کاهش می‌دهند؛ و سیاست‌هایی که دو متغیر را در دو سوی متفاوت حرکت می‌دهند.

یکی از متغیرهای انباشت مانند «سرمایه انسانی» را در نظر بگیرید. مثلاً می‌توان رابطه جزئی مستحکمی بین میزان سال‌های تحصیل و میزان تولید پیدا کرد.^۱ اینها هیچ چیزی درباره سیاست آموزشی نمی‌گویند. فرض که شما حتی نشان دهید علیت از سمت تحصیل به تولید برقرار است. این رابطه هنوز چیزی درباره سیاست به‌دست نمی‌دهد. این ارتباط درباره سیاست، نمی‌تواند آموزنده‌تر از «یافتن» آن باشد که برای سرمایه‌گذاری ثابت فیزیکی بخش خصوصی بازدهی وجود دارد. به فرض بتوان نشان داد که بازدهی رشد اقتصادی ناشی از تحصیلات، بالاتر از بازدهی تحصیلات برای فرد است، و در اینجا دست‌کم برخی از دلالت‌های سیاستی بالقوه وجود دارند. اما سیاست چیست؟ هنوز این موضوع مطرح است که تحصیلات نوعی برون‌داد است، و تعاملی است از سیاست‌ها و رفتارهای خصوصی. آیا تمام سیاست‌هایی که تحصیلات را افزایش می‌دهند، تأثیر مشابه و همسانی بر محصول دارند؟ فرض کنید ۱۰ کودک وجود داشته باشند، و بتوان به دو روش میانگین تحصیلات نیروی کار را یک سال افزایش داد. یکی از سیاست‌ها آن است که از ۱۰ کودک آزمون گرفته شود و سپس یک کودک که بازده تحصیلاتش از بقیه بیشتر است، ۱۰ سال برای تحصیل فرستاده شود. در سیاست دیگر، تمام ۱۰ کودک دوره‌ای یک‌ساله را آموزش می‌بینند. در هر دو مورد، آموزش یک سال

۱. نمی‌توان ارتباطی مستحکم بین سطح آموزش و رشد اقتصادی یافت (مگر به‌صورت بخشی از رابطه‌ای هم‌انباشته و پیچیده)، زیرا دو متغیر دارای مرتبه‌های متفاوت انباشتگی‌اند (جونز، ۱۹۹۵؛ و بین تغییرات و تغییرات نیز ارتباطی مستحکم یافت نمی‌شود (پریچت، ۲۰۰۱).

افزایش یافته است، اما انتظار بر این است که کدام‌یک دربردارنده بیشترین تأثیر بر رشد باشد؟ اینها به انتخاب‌های سیاستی واقعی که مردم با آن مواجه‌اند، شباهت دارند. حال، آیا باید منابع بیشتری را وقف کرد تا کیفیت آموزشی دبیرستان و دانشگاه افزایش یابد، و بدین ترتیب کسانی که ثبت‌نام می‌کنند به مدت بیشتری حفظ گردند، یا باید همان منابع را برای دسترسی گسترده به تحصیلات ابتدایی اختصاص داد؟

دلالت (این مباحث) برای مطالعات کشوری آن است که تحلیلگران در تصمیم‌گیری راجع به اینکه چه خطایی در هر کشور مشخصی رخ داده است، باید بین سطوح مختلف قواعد سیاستگذاری و سیاست‌ها و اقدامات سیاستی تمایز قائل شوند. فرض کنید که در نگاه به گذشته ونزوئلا بتوان نشان داد که در طول سال‌های «رونق نفتی»، سرمایه‌گذاری داخلی بسیار افزایش یافته است. آیا آن اتفاق بدین‌دلیل رخ داده است که آنها سیاست بودجه نادرستی را دنبال کردند؛ یا به این علت که افراد مسئول پیاده‌سازی سیاست درباره وضعیت‌های جهان - با پیش‌بینی اینکه قیمت بالاتر نفت بیشتر دوام آورد - واقعاً اشتباه می‌اندیشیدند و به این علت اقدام سیاستی نادرستی را طراحی کرده بودند؟

فرض کنید در مطالعه موردی کشور هند، تصمیم تحلیلگران مبتنی بر این باشد که تعرفه‌های حمایت‌گرانه از تولیدات داخلی، نمی‌توانند رشد اقتصادی را افزایش دهند. آیا این خود بدین‌دلیل است که سیاست استفاده از تعرفه‌ها برای توسعه صنایع لزوماً سیاستی نادرست است، یا به دلیل آنکه تعرفه‌های انتخابی صرفاً به اشتباه وضع شده‌اند، یا به این دلیل که با توجه به مجموعه قابلیت‌ها و پاسخ‌گویی‌ها، تصمیم‌ها درباره اقدامات سیاستی خاص درون آن سیاست محکوم به اشتباه بوده است؟ حتی با در نظر گرفتن این نتیجه‌گیری که اقدامات سیاست تجاری، کمکی به رشد اقتصادی نمی‌کند، این سه قضاوت متفاوت درباره منبع آن شکست، دلالت‌های بسیار متفاوتی خواهد داشت.

۴-۲-۶ با نرخ‌های رشد به دنبال سطح‌ها گشتن

پیش از پیدایش نوشتارهای تخصصی مربوط به «رشد جدید»، اقتصاددانان توسعه به لحاظ فکری بین «تغییرناپذیری سیاست» مدل سولو و «بی‌ربط بودن سیاست» که

به واسطه اندازه کوچک مثلث‌های هاربرگر تولید می‌شد، گرفتار آمده بودند. در مدل سولو، رشد درآمد سرانه بلندمدت فقط به رشد بهره‌وری کل عوامل تولید وابسته است - اما خود آن (بنا به طراحی مدل) برون‌زا است و به همین خاطر تحت تأثیر سیاست قرار نمی‌گیرد. از سوی دیگر، اقتصاددانان همواره بر این باور بودند که سیاست‌ها از طریق منافع کارایی بر سطح تولید تأثیر می‌گذارند. با این حال، هرگاه اندازه آن محاسبه می‌شد این مشکل رخ می‌نمود که میزان منافع ظاهراً کوچک‌اند. آرنولد هاربرگر - بدون هیچ خصومتی با تجارت آزاد - با این یافته که منافع حاصل از کاهش موانع تجاری احتمالاً کسر بسیار کوچکی از تولید ناخالص داخلی هستند، مشهور شد. مثال او از کشور شیلی در دهه ۱۹۷۰، منافع کارایی^۱ حاصل از اصلاحات تجاری را به میزان حداکثر ۵ درصد تولید ناخالص داخلی نشان می‌داد.

حال فرض کنید کسی بخواهد استدلال کند که بخش عمده‌ای از تفاوت میان عملکرد کشور هند با ۲ درصد، و کره حداکثر تا ۷ درصد ناشی از سیاست‌های تجاری بوده است. ممکن است کسی بر تأثیرات سطح^۲ اصلاحات تجاری تمرکز گردد و تفاوت‌های نرخ رشد را به صورت گذرا آزمون کند - اما در این صورت اندازه تأثیرات سطح باید بزرگ‌تر از اندازه مربوط به مثلث هاربرگر باشد. یعنی، فرض کنید قرار است نرخ‌های رشدی که در بیشتر از یک دهه تا ۵ درصد بالاترند به عنوان «گذار در سطوح» کارایی در سطح خرد^۳ تبیین گردند. با فرض اینکه تمام گذار در یک دهه رخ دهد، آنگاه میزان تأثیر سطح لازم برای توضیح اختلاف رشد ۵ درصد در سال به عنوان گذار بین دو سطح باید $63 = (1/0.5)^{10}$ درصد از تولید ناخالص داخلی باشد. حال می‌توان مشکل را مشاهده کرد. یا تجارت فقط بخش کوچکی از تفاوت‌های مشاهده شده در رشد بالا و پایین را موجب شده (و بسیاری از دیگر اصلاحات سیاستی «کسب کارایی»، اندازه‌های یکسان یا کوچک‌تری داشته است) یا مدل ایستا درباره تأثیرات سطح نه به قدر یک ذره - بلکه بسیار زیاد - اشتباه بوده است.

راه برون‌رفت از این مشکل، افزودن انواع مختلف تأثیرات پویا یا غیررقابتی در

1. Efficiency Gain

2. Level Effect

3. Transition in Level of Microeconomic Efficiency

مدل‌ها بوده است - بنابراین با پیوند زدن اموری چون نظریه‌های انحصاری کردن تجارت یا رقابت ناقص و ضعف مدیریتی^۱، یا با فرض اینکه «A» سولو برای هرکسی در دسترس نیست و تجارت باعث نزدیک شدن شکاف بین کشور نوع A و بهترین عملکرد جهان A می‌شود، می‌توان با رویکردهای خرد معمول از منافع آن بهره‌مند شد.

اما پس از آن، نوبت به این شد که سیاست معادل تعالیم آزادسازی قلمداد شود - مدل‌های «رشد جدید» با مدل‌هایی با پایه‌های منطقی مدعی شدند که تفاوت‌های بین‌کشوری می‌تواند نه تنها در سطوح، بلکه در نرخ‌های رشد محصول نیز وجود داشته باشد. نوآوری‌های فکری به هرکسی اجازه می‌داد که رشد را در سمت چپ قرار دهد و شروع به گنجاندن دیگر متغیرها در سمت راست کند و این را همچون رابطه‌ای به‌خوبی تصریح شده، تلقی کند (معمولاً با تکان دادن دست، مدل «رشد جدید»ی درخواست می‌شد). البته اقتصاددانان با زمینه مناسب در اقتصاد خرد، همواره به این مسئله تأسف خورده‌اند. همچنین اقتصاددانان تجارت مانند باگواتی^۲ و سرینیواسان^۳ - بدون هیچ خصومتی با تجارت آزاد - همواره در اثبات خوب بودن اصلاحات تجاری از طریق رگرسیون‌های رشد که نحوه تصریح آنها ظاهراً بر منافع رشد پایدار از اصلاحات تجاری دلالت دارد - بدین معنی که منافع رشد درصد کوچکی از تولید ناخالص داخلی نیستند بلکه نامحدودند - تردید داشتند.

تصور نگارنده بر این است که همگی اکنون متقاعد شده‌ایم که «نامحدود» پاسخ درستی نیست. در این مرحله، پاسخ درست باید این باشد که اصلاح سیاستی می‌تواند تغییراتی در سطح به‌وجود آورد (نه تغییراتی در رشد وضعیت پایدار)؛ اما این تغییرات در سطح بسیار بزرگ‌تر از آن‌اند که بتوان از مثلث هاربرگر یا مدل رشد سولو حدس زد. پرسش این است که: آیا ما خواهان ادامه پیشرفت هستیم، با تفکر در مورد «رشد» به‌عنوان چیزی که باید تبیین شود به‌جای «سطوح»، که در آن رشد به‌عنوان گذار بین سطوح مدل‌سازی می‌شود؟

1. Managerial Slack
2. Bhagwati
3. Srinivasan

جست‌وجوی تأثیرات سطح بزرگ با رگرسیون‌های رشد امکان‌پذیر است، اما ضروری است در مدل‌سازی پویایی‌ها، دقت بسیار زیادی صورت گیرد. به عبارت دیگر، فرض کنید بتوان دگرگون شدن متغیری سیاستی یا نهادی را از صفر به یک در زمان t متصور شد. آنگاه تولید در زمان‌های آینده $t+n$ به‌ازای همه n ها چه مقدار خواهد بود؛ و در این میان، هم‌گرایش به تأثیر «بلندمدت» وجود دارد، و هم به مسیر تعدیل «تابع عکس‌العمل»^۱.

حال با استفاده از مدل بسیار ساده برای تولید «داده‌ها»، اینکه چطور رگرسیون‌های مختلف در تعیین ضرایب «صحیح» و «تابع ضربه واکنش» صحیح به کار گرفته می‌شوند، آزمون می‌گردند. فرض کنید که سطح تولید «بالقوه» به‌عنوان رابطه‌ای ساده بین دو متغیر تعیین شود (یک متغیر را به‌عنوان «سیاست‌ها» و متغیر دیگر را به‌عنوان «نهادها» تصور کنید).

$$y_t^{P*} = P_t, y_t^{I*} = I_t \quad \text{رابطه (۴-۶)}$$

دو متغیر مجازند تا با سرعت‌های متفاوتی تعدیل شوند. می‌توان مقاطع زمانی بسیار متفاوتی را از توابع عکس‌العمل تولید نسبت به تغییر در قانون ثبت اختراع، در برابر تغییری در سیاست نرخ ارز، متصور شد.

$$y_t^I = y_{t-1}^I + \theta^I * (y_t^{I*} - y_{t-1}^I), \quad y_t^P = y_{t-1}^P + \theta^P * (y_t^{P*} - y_{t-1}^P) \quad \text{رابطه (۵-۶)}$$

به‌علاوه، در اینجا فرض می‌شود که شوک‌های تصادفی به تولید وارد گردد. معادله تولید عبارت است از:

$$y_t = y_t^I + y_t^P + Shock_t \quad \text{رابطه (۶-۶)}$$

در اینجا فرایند سیاست برون‌زا یا اصلاحات نهادی تصریح می‌گردد که هرکدام در هر سال با احتمال P_{Reform} رخ می‌دهد و سیاست/ نهاد با امکان ۸۰ درصد بهبود می‌یابد، و با امکان ۲۰ درصد بدتر می‌شود.

اکنون فرض کنید قرار است تأثیر بلندمدت سیاست یا اصلاحات نهادی بر سطح تولید برآورد گردد. در نوشتارهای پژوهشی پنج رویکرد رایج وجود دارند: ۱. سطوح روی

سطوح؛ ۲. رشد روی تغییرات؛ ۳. رشد روی سطوح؛ ۴. رشد روی سطوح با سطح با وقفه تولید برای بازیابی تأثیر رشد؛ و ۵. استفاده از «داده‌های تابلویی» برای بررسی تأثیرات ثابت رشد روی سطوح و سطح باوقفه.

رابطه (۶-۷)

$$۱) \text{ Levels on Levels } y_t^i = \alpha + \beta_I * I_t^i + \beta_P * P_t^i + \varepsilon 1_t^i$$

$$۲) \text{ Growth on Changes : } gr(y)_{t,t-n}^i = \alpha + \beta_I * \Delta I_{f(t,t-n)}^i + \beta_P * \Delta P_{f(t,t-n)}^i + \varepsilon 3_t^i$$

$$۳) \text{ Growth on Levels } gr(y)_{t,t-n}^i = \alpha + \beta_I * I_{f(t,t-n)}^i + \beta_P * P_{f(t,t-n)}^i + \varepsilon 3_t^i$$

$$۴) \text{ Growth on Levels with Lagged Level :}$$

$$gr(y)_{t,t-n}^i = \alpha + \lambda * y_{t-n}^i + \beta_I * I_{f(t,t-n)}^i + \beta_P * P_{f(t,t-n)}^i + e 4_t^i$$

$$۵) \text{ Fixed Effects with Panel Data : } (\sim \text{ Denotes Deviation from Country Specific Means})$$

$$\tilde{gr}(y)_{t,t-n}^i = \lambda * \tilde{y}_{t-n}^i + \beta_I * \tilde{I}_{f(t,t-n)}^i + \beta_P * \tilde{P}_{f(t,t-n)}^i + e 5_t^i$$

حتی این مجموعه از رابطه‌ها به چندین طریق روشن می‌سازد که نوشتارهای موجود درباره رشد، تا حدی نسبت به این مسئله بی‌توجه بوده‌اند که چگونه تصریح پویایی‌ها^۱ سودمندی رگرسیون‌های رشد را به‌عنوان ابزاری برای جستجوی تأثیرات سطح تحت تأثیر قرار می‌دهند. نخست، در آنچه که پیش‌تر ذکر شد، نگارنده تفاوت مختصری میان پیامد اینکه متغیرهای سیاستی وابسته و نهادها به‌عنوان شروع دوره $(t-n)$ ، پایان دوره (t) ، میانگین طول دوره، و میانگین ارزش پایان و شروع، و اینها تصریح شوند، قائل می‌گردد، زیرا بسیاری از متغیرها تنها برای مشاهده واحد مقطع زمانی یا فقط با تناوبی منقطع (از قبیل نابرابری یا شاخص‌های «فساد» یا داده‌های تعرفه) در دسترس‌اند. این امر اغلب در کارهای تجربی ناچیز در نظر گرفته می‌شود، و انتخاب‌ها کاملاً دلبخواهانه صورت می‌گیرند. دوم اینکه، اغلب اوقات آنچه برآورد می‌شود، دقیقاً واضح نیست. نگارنده از هریک از این تصریحات برای برآورد تأثیرات بلندمدت (افق نامحدود) تغییری دائمی در متغیر سیاستی/ نهادی از p به جای p' بر سطح تولید استفاده می‌کند - اما به‌جز رابطه تصریح شده ۱ در رابطه (۶-۷)، به محاسباتی با ضرایب رگرسیون نیاز

است (و در رابطه ۳ برای هر متغیر که پاسخ آن صفر نیست، پاسخ در افق‌های زمانی بس طولانی پیش‌بینی بی‌معنی خواهد بود). سوم اینکه، در همه این تصریح‌ها فرض می‌شود که سرعت تعدیل به‌سوی عدم تعادل که به‌وسیله اصلاح سیاستی ایجاد می‌شود، برای هر اصلاح یا تمام اصلاحات در سیاست‌ها و نهادها یکسان است.

رگرسیون‌های مختلف هرکدام حائز نکات مثبت و منفی هستند. رویکرد «سطوح روی سطوح»، واکنش بلندمدت تقریباً درستی به‌دست خواهد داد، اما پویایی‌ها بیان نمی‌شود و سخنی هم از نرخ‌های رشدی که به‌سوی آن حالت بلندمدت تعدیل می‌شوند، به میان نمی‌آید. در رگرسیون «رشد بر روی سطوح» واکنش بسیار بلندمدت کاملاً اشتباه خواهد بود (زیرا در افق‌های نامحدود، یقیناً محدودیتی وجود نخواهد داشت) و نیز خطای زیادی در نرخ‌های رشد به‌دست خواهد آمد (زیرا افزایش‌های اولیه سرعت در عکس‌العمل به اصلاحات، از دست خواهد رفت). هریک از تصریح‌هایی که در آنها از سطوح باوقفه برای پویایی‌ها استفاده می‌شود، هم پویایی‌ها را به‌دست خواهد داد و هم واکنش بلندمدت اشتباهی را؛ زیرا ساختار بسیار ویژه‌ای را بر پویایی‌ها تحمیل می‌کند. درحقیقت، در این ساختار ویژه، ظاهراً بیشتر کارهای پیچیده اقتصادسنجی (به‌عنوان مثال، رگرسیون داده‌های تابلویی با تأثیرات ثابت) می‌توانند در برآورد تأثیر سطح اصلاحات نهادی، بدتر از همه (به‌استثنای رشد روی سطوح) باشند.^۱

این رویکرد مشخصاً هدف روش‌شناختی جدید یا بدیعی نیست، زیرا روش‌های اقتصادسنجی سری زمانی اقتصاد کلان به‌خوبی شناخته شده هستند. اهل فن از مدل خودرگرسیون‌برداری استفاده می‌کنند که در آن، تمام متغیرها با وقفه‌های زیاد و انعطاف‌پذیر وارد مدل می‌شوند و سپس این ترکیب پیچیده از پارامترها، توابع واکنش را ایجاد می‌کند - که تمام فرم‌های تبعی ۱ تا ۵، موارد خاصی از آن هستند.

اما پرسش اصلی این است که: «چرا؟» - اصلاً چرا از رگرسیون‌های رشد استفاده می‌شود؟ فرض کنید کسی بخواهد بداند که در کشور هند، تنزیل میانگین تعرفه‌ها به شیوه کاهشی به‌اندازه ۲۰ درصد، پس از گذشت پنج یا ده سال، چه تأثیری بر تولید

۱. البته به جزئیات فروش شبیه‌سازی وابسته است: به‌عنوان مثال شدت نسبی شوک‌ها، تفاوت در سرعت تعدیل، و جز اینها.

دارد. فرض کنید همگی موافق باشند که تأثیر تولید صفر و نامحدود نیست. آیا شرایطی که در آن «رگرسیون رشد» به‌عنوان بهترین روش‌شناسی برای دستیابی به این پرسش باشد، وجود دارد؟ فرض کنید پرداخت یارانه بر سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی توصیه گردد. آنگاه آیا شرایطی که در آن «رگرسیون رشد» بهترین روش‌شناسی برای برآورد تأثیرات باشد، وجود دارد؟ فرض کنید کسی بخواهد بداند که بولیوی چقدر فقیرتر است، به خاطر اینکه محصور در خشکی است. آیا هیچ شرایطی وجود دارد که در آن «رگرسیون رشد» به بهترین روش‌شناسی برای ارائه پاسخ برسد؟ تمام این پرسش‌ها برای نگارنده، به پرسش‌ها و مسائل «تأثیرات سطح با پویایی‌های موقتی» شباهت دارند. نگارنده پاسخ این پرسش را که آیا مدل رشد «جدید» - یا هر مدل منفردی - خودش دقت نظری برای توجیه‌گزینش ضروری و باریک‌بینانه بین رابطه‌های ۱ تا ۵ را فراهم می‌کند یا نه، آزاد و باز می‌نهد.

به‌علاوه، مشکل بزرگ آن است که تأثیرات سطح بسیار بیشتر از آنچه که تصور شده است به‌نظر می‌رسد، چنانچه نرخ‌های رشد فوق‌العاده سریع مشاهده شده گذارهای بین سطوح باشند. در اینجا پرسش این است که چرا پاسخ‌های «مثلت هاربرگر» ممکن است گمراه‌کننده باشند، و تأثیرات بلندمدت اصلاحات را نیز کمتر از حد برآورد می‌کنند. اما واکنش افراطی به جهانی با «رشد جدید» که در آن تمام تأثیرات بلندمدت نامحدود هستند، ثمربخش‌ترین روش‌شناسی را تضمین نمی‌کند.

البته، این آخرین توضیح، هیچ پیشنهاد جدیدی را برای مطالعات کشوری ارائه نمی‌کند و مطرح نمی‌سازد؛ و درحقیقت به‌راحتی دستور کار انجام پروژه پژوهش رشد را توجیه می‌کند، و با حرکت به نقطه‌ای فراتر از رگرسیون‌های رشد بین‌کشوری، به‌سوی جزئیات کشوری و به آن سوی رویکرد اقتصاد کلان اکیداً تجمیع شده به رشد اقتصادی، برای درک پدیده‌های پیچیده توسعه اقتصادی تلاش می‌کند.

۳-۶ نتیجه‌گیری

پیشرفت‌های فراوانی که در فهم و درک رشد اقتصادی صورت گرفته‌اند، با کارهایی که

در این مجلد و جاهای دیگر گزارش شده، شکل گرفته‌اند. اما با توجه به تمام دلایل پیش‌گفته، نگارنده انتظار انجام مطالعات کشوری را دارد. هر مطالعه‌ای توان انجام هر کاری را نخواهد داشت، اما هر مطالعه این توان را دارد که تا اندازه‌ای دانش همگان را گسترش دهد. مطالعه تجربه‌های هریک از کشورها می‌تواند به‌قدر کفایت تفصیلی و جزئی باشد، تا جزئیات لازم را برای هدایت سیاست قابل اعتماد فراهم سازد.

منابع و مأخذ

- Birdsall, Nancy, David Ross and Richard Sabot (1995). "Inequality and Growth Reconsidered: Lessons From East Asia", *World Bank Economic Review*, Vol. 9 (3).
- Blomstrom, M. Robert Lipset and M. Zejan (1996). "Is Fixed Investment the Key to Economic Growth?", *Quarterly Journal of Economics*, Vol. 111 (1).
- Carroll, Christopher D. and David Weil (1994). "Saving and Growth: A Reinterpretation", *Carnegie-Rochester Conference Series on Public Policy*, Vol. 40.
- Chin Hee Hahn and Jong-il Kim (2001). "Sources of East Asian Growth: Some Evidence from Cross-country Studies", Global Development Network, Washington, DC.
- Clemens, Michael and Jeffrey Williamson (2001). "Why the Tariff-growth Correlation Changed after 1950", NBER Working Paper No. 8459.
- Dennison, E. (1967). *Why Growth Rates Differ: Postwar Experience in Nine Countries*, Washington, DC. Brookings Institution.
- De Gregorio, Jose and Jong-Wha Lee (1999). "Economic Growth in Latin America: Sources and Prospects", Global Development Network, Washington, DC.
- De Soto, Hernando (2000). *The Mystery of Capital: Why Capitalism Triumphs in the West and Fails Everywhere Else*, New York, Basic Books.
- Ellickson, Robert C. (1991). *Order Without Law: How Neighbors Settle Disputes*, Cambridge, Mass: Harvard University Press.
- Faisal Bari and Basudeb Guha-Khasnobis (2000). "Sources of Growth in South Asian Countries", Global Development Network.
- Foster, Andrew and Mark R. Rosenzweig (1996). "Technical Change and Human-Capital Returns and Investments: Evidence from the Green Revolution", *American Economic Review*, Vol. 86(4).
- _____ (1995). "Learning by Doing and Learning from Others: Human Capital and Technical Change in Agriculture", *Journal of Political Economy*, Vol. 103(6).
- Hicks, John (1965). *Capital and Growth*, Oxford: Clarendon.
- Jensen, C. Michael (1993). "The Modern Industrial Revolution, Exit, and the Failure of Internal Control Systems", *Journal of Finance*, Vol. 48.
- Jones, Charles I. (1995a). "Time Series Tests of Endogenous Growth Models", *Quarterly Journal of Economics*, Vol. 110.
- _____ (1995b). "R&D-Based Models of Economic Growth", *Journal of*

Political Economy, Vol. 103.

Kelley, Alan and Robert Schmidt (1994). "Population and Income Change: Recent Evidence", World Bank Working Papers, No. 249.

Knack, S. and Keefer (1997). "Does Social Capital Have An Economic Payoff ? A Cross-Country Investigation", *Quarterly Journal of Economics*.

Kuznets, Simon (1960). "Population Change and Aggregate Output", Chapter 14 in J.L.Simon, *The Economics of Population: Key Modern Writings*, Vol. 1, Lyme NH: Edward Elgar Publishing.

Levine, Ross and David Renelt (1992). "A Sensitivity Analysis of Cross-country Growth Regressions", *American Economic Review*, 82.

Lewis, W.A. (1955). *The Theory of Economic Growth*, Homewood, Ill: Irwin.

"Patterns of Public Revenue and Expenditure", with A. Martin, Manchester School.

Mehra, R. and E. Prescott (1985). "The Equity Premium: A puzzle", *Journal of Monetary Economics*.

Myrdal, Gunnar (1968). *Asian Drama: An Inquiry into the Poverty of Nations*, New York: Pantheon.

O'Connell, Stephen A. and Benno J. Ndulu (1999). "Governance and Growth in Sub-Saharan Africa", *Journal of Economic Perspectives*, Vol. 13(3). [Corrections to Tables 1 and 2 in this paper Appeared in *JEP* Vol. 14(3), Summer 2000.

Pritchett, Lant (1998). "Our Dearly Departed Friend "Recent Growth Research", Comments at American Economics Association Meetings.

_____ (2001). "Where has all the Education Gone?" *World Bank Economic Review*, Vol. 15(3).

Schultz, T.W. (1963). *The Economic Value of Education*, New York, NY: Columbia University Press.

Solow, Robert M. (1970). *Growth Theory: An Exposition*, Oxford University Press.